



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

اندیشه اسلامی

نویسنده: د.ا.

د. اکبر رحمت الله نوری نوری نجف آبادی

استاد سرپرست هیات علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه خوارزمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندیشه اسلامی ۱ و ۲

نویسنده:

رحمت الله شریعتی نجف آبادی

ناشر چاپی:

مهر زهرا (علیها السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	اندیشه اسلامی
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	جلد ۱
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۲۷	مقدمه
۲۸	بخش اول: انسان و ایمان
۲۸	مقدمه
۲۹	الف. نیازهای معنوی انسان
۳۳	ب. نقش ایمان مذهبی در زندگی انسان
۳۶	ج. عقل و ایمان
۴۲	بخش دوم: توحید و صفات
۴۲	در اصول دین تقلید جایز نیست
۴۴	جوان و بهترین طرق به سوی حضرت حق تعالی
۴۸	توحید و اظهار نظر غیر متخصص ها
۵۱	اثبات خداوند از راه برهان صدیقین
۵۴	نقدی بر اثبات واجب تعالی از طریق غیر برهان صدیقین
۵۵	اثبات عرفانی واجب تعالی و تقدس:
۵۵	الف. وجه مشترک و مختلف میان عرفان و حکمت
۵۷	ب. اشاره به سخنان عرفا در خصوص ذات اقدس الهی
۶۰	صفات خداوند
۶۱	صفات خدا از نظر متکلمان
۶۲	انواع صفات

۶۵	بخش سوم: عدل
۶۵	ویژگی عدل
۶۷	معانی لغوی عدل
۶۷	معانی اصطلاحی عدل
۷۱	چرا خداوند ظلم نمی کند؟
۷۳	ارزش عدالت اجتماعی
۷۶	اختیار انسان و قضا و قدر
۷۸	شبهه ی شرور
۷۸	تعریف و موارد شر
۷۹	حل فلسفی مسئله شرور
۸۱	شر و کلی نگری
۸۲	نقد و بررسی دیدگاه حکما در مورد شرور
۸۳	حل شبهه ی شرور با دلایل سمعی
۸۵	شرّ و شیطان در برهان و عرفان
۸۹	بخش چهارم: توحید و شرک
۸۹	مقدمه
۹۱	الف. توحید در ذات
۹۲	ب. توحید صفاتی
۹۴	ج. توحید در خالقیت
۹۵	د. توحید در ربوبیت
۹۸	هـ. توحید در عبادت
۱۰۲	بخش پنجم: معاد
۱۰۲	معاد در لغت و اصطلاح و...
۱۰۳	جوان و اهمیت معاد
۱۰۶	اثبات برزخ
۱۰۸	فرقه های اسلامی و سعادت و شقاوت آن ها

- ۱۱۰ شفاعت و سؤال و... در قبر
- ۱۱۲ ویژگی های برزخ و برزخیان
- ۱۱۵ دلایل عقلانی- سمعی معاد
- ۱۱۷ بدن و روح در ارتباط با معاد
- ۱۲۱ حقیقت مرگ
- ۱۲۳ انواع مرگ و فراگیری آن
- ۱۲۷ معاد هم جسمانی است و هم روحانی
- ۱۲۹ انسان در قیامت با نفس و بدن، همان انسان در دنیاست
- ۱۳۱ تعریف تناسخ انفصالی و دلایل ابطال آن
- ۱۳۲ تناسخ طولی و تجسم اعمال
- ۱۳۷ شفاعت
- ۱۳۷ مفهوم و اهمیت شفاعت
- ۱۴۱ امیدوارکننده ترین آیه
- ۱۴۴ ادله توسل و رد نظریه وهابی ها در این خصوص
- ۱۴۸ مشروعیت زیارت قبور پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) و رد نظر وهابیت در این خصوص
- ۱۵۰ زیارت و آداب و آثار آن
- ۱۵۲ وهابی ها و قبور ائمه
- ۱۵۳ دلایل قرآنی مشروعیت زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام)
- ۱۵۵ دلایل روایی مورد تأیید اهل سنت در مورد مشروعیت زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله)
- ۱۵۸ جواز سوگند یاد کردن به غیر خدا
- ۱۵۹ خلود در ثواب و عقاب
- ۱۵۹ الف. سعادت و شقاوت ابدی
- ۱۶۲ ب. رحمت خداوند و خلود در بهشت
- ۱۶۴ ج. عاقبت فُشاق و کفار
- ۱۶۵ د. حکمت بلای مؤمن و رفاه کافر
- ۱۶۸ ه. از مصادیق رحمت، آمرزش صغائر و افزایش ثواب و... است.

- و. انواع بهشت: ۱۷۰
۱. بهشت تن ۱۷۰
۲. بهشت روح و نفس ۱۷۳
- ز. سرانجام کفار و مشرکین از جهنم خارج می شوند. ۱۷۷
- ح. عمومیت عبادت خلاق و فراگیری رحمت خداوند ۱۷۸
- بخش ششم: جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان ۱۸۲
- مقدمه ۱۸۲
- هندوئیسم ۱۸۳
- فرهنگ و تربیت در ودا یا مجموعه ی کتب مقدس ۱۸۴
- خدایان سه گانه ۱۸۵
- تناسخ در آئین هندو ۱۸۷
- وحدت وجود ۱۸۸
- یوگی یا روش جوکیان ۱۸۹
- بودیسم ۱۹۰
- اندیشه های نظری و عملی بودا ۱۹۲
- سرگذشت زرتشت و دین او ۱۹۴
- تعالیم زردشت ۱۹۶
- اوستا و خدایان و بقای روح ۱۹۷
- یهودیت ۱۹۹
- ۱- ریشه تاریخی ۱۹۹
- ۲- تلفظ خدا ۲۰۲
- ۳- حقیقت خدا از منظر یهود ۲۰۴
۴. بررسی اجمالی چند عقیده از عقاید یهود ۲۰۵
- ۵- اعتبار کتب یهود ۲۰۹
- ۶- پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل ۲۱۱
- پژوهشی در مورد بعضی از مهمترین اعتقادات مسیحیت ۲۱۳

۲۱۳	مقدمه
۲۱۷	مریم و دوران آبستنی و وضع حمل او و ...
۲۲۰	تثلیث در مسیحیت
۲۲۱	ابطال تثلیث
۲۲۴	اعتبار و ارزش کتاب مقدس مسیحیت
۲۲۵	نقد و بررسی کتب مسیحیان
۲۲۶	ریشه تحریف ها
۲۲۹	مسیح مصلوب نشد
۲۳۱	چند عقیده خرافی دیگر در مسیحیت
۲۳۳	فارقلیط خواهد آمد
۲۳۵	فارقلیط و مسلمان شدن یک مسیحی
۲۳۷	منابع
۲۴۹	جلد ۲
۲۴۹	مشخصات کتاب
۲۴۹	اشاره
۲۵۳	فهرست مطالب
۲۶۹	مقدمه
۲۷۱	بخش اول: دین اسلام و روش جذب جوانان به آن
۲۷۱	دین چیست؟
۲۷۳	جوان و درک او از ویژگی های دین
۲۷۳	اشاره
۲۷۳	۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست
۲۷۴	۲- ارتداد و انواع آن
۲۷۴	اشاره
۲۷۸	انواع مرتد ها و اصل آزادی
۲۸۱	۳- دین فطری است

- ۴- جوان و دین ناب ۲۸۳
- اشاره ۲۸۳
- چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟ ۲۸۵
- ۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد ۲۸۶
- ۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است: ۲۸۹
- الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر ۲۸۹
- ب- خاتمیّت و انعطاف پذیری دین ۲۹۱
- ج- بدن متغیر و روح ثابت ۲۹۲
- د- خاتمیّت و رشد جامعه ۲۹۵
- ۷- جوان و مراتب دین ۲۹۶
- اشاره ۲۹۶
- دین سهل و آسان است ۳۰۰
- روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن ها بستگی دارد. ۳۰۳
- اشاره ۳۰۳
- الف- سنّ جوان ۳۰۵
- ب - فرصت جوانی ۳۰۸
- ج - رغبت جوان به مذهب ۳۱۴
- د- جوانان از نظر عقل و عاطفه ۳۱۶
- اشاره ۳۱۶
- جوان و کمبود شخصیت ۳۱۷
- دوره های فرزند و ارزش جوانی ۳۱۹
- ه - جوان و جمال ۳۲۳
- اشاره ۳۲۳
- چند نکته درباره عشق و زیبایی ۳۲۷
- و- برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان ۳۳۲
- ز- جوان و اشتغال ۳۳۸

- ح- جوان و رفاقت ----- ۳۴۳
۱. نیاز به دوست خوب ----- ۳۴۳
۲. دوستی و سرایت ----- ۳۴۶
۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات ----- ۳۴۸
۴. مراتب دوستی ----- ۳۵۳
- ط- جوان و الگو پذیری ----- ۳۵۷
- اشاره ----- ۳۵۷
- بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا ----- ۳۶۳
- ی- جوان و بزرگسالان ----- ۳۶۵
- اشاره ----- ۳۶۵
- قرآن و رابطه فرزندان با والدین ----- ۳۶۸
- ک- تغذیه و پیری زودرس جوان ----- ۳۷۱
- ل- جوان و دین اعتدالی ----- ۳۷۸
- بخش دوم: نبوت ----- ۳۸۲
- مقدمه ----- ۳۸۲
- نبوت در لغت و اصطلاح ----- ۳۸۳
- دلایل حسن بعثت انبیا ----- ۳۸۵
- دلایل وجوب عصمت انبیا ----- ۳۸۶
- عصمت و اختیار ----- ۳۹۰
- معجزه اثبات کننده صدق انبیاست ----- ۳۹۲
- تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص ----- ۳۹۲
- ابعاد اعجاز قرآن ----- ۳۹۵
- فصاحت و بلاغت ----- ۳۹۵
- نکته بلاغی دو آیه ----- ۳۹۹
- سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت ----- ۴۰۰
- هماوردی با قرآن ----- ۴۰۱

- ۴۰۲ اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت
- ۴۰۴ پیش گوئی های قرآن
- ۴۰۵ بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است
- ۴۰۹ آیات محکم و متشابه
- ۴۱۰ تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام
- ۴۱۳ نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی
- ۴۱۴ تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها
- ۴۱۷ معراج پیامبر اسلام
- ۴۲۲ خاتمیت رسالت
- ۴۲۲ خاتمیت، در لغت و اصطلاح
- ۴۲۳ راز خاتمیت
- ۴۲۴ خاتمیت در قرآن
- ۴۲۵ تفاوت میان اکمال و اتمام
- ۴۲۷ خاتمیت در روایات
- ۴۲۸ جهانی بودن آیین اسلام
- ۴۳۰ پیامبر ختمی مبعوث جنیان و ...
- ۴۳۲ شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت
- ۴۳۶ بخش سوم: امامت
- ۴۳۶ امامت در لغت و اصطلاح
- ۴۳۷ ضرورت وجود امام
- ۴۴۰ بطلان قیاس فقهی
- ۴۴۱ ادله قرآنی عصمت و امامت
- ۴۴۱ ۱. امامت به ظالمان نمی رسد
- ۴۴۲ ۲. آیه تطهیر
- ۴۴۷ ۳. آیه «اولی الامر»
- ۴۴۸ ۴. آیه ولایت

۴۵۰	۵. آیه تبلیغ
۴۵۳	۶. ادله روایی امامت
۴۵۵	حوض کوثر
۴۵۹	خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت
۴۶۱	بخش چهارم: مهدویت
۴۶۱	۱. تاریخچه
۴۶۳	۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی(عج) در روایات
۴۶۶	۳. مهدی در آیات قرآن
۴۷۰	۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان
۴۷۲	۵. علایم مشروط و حتمی ظهور
۴۷۶	۶. دجال و خردجال
۴۷۹	۷. دوران فترت نبوت و امامت
۴۸۳	بخش پنجم: رجعت
۴۸۳	۱. رجعت در لغت و اصطلاح
۴۸۴	۲. ماهیت و دلیل رجعت
۴۸۶	۳. رجعت در قرآن و روایات
۴۸۹	۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر(عج) نماز می خواند
۴۹۰	۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام)
۴۹۱	۶. مسئله رجعت و حرکت جوهری صدراپی
۴۹۴	بخش ششم: ولایت مطلقه فقیه
۴۹۴	مقدمه
۴۹۶	معنای ولایت مطلقه فقیه
۴۹۹	تاریخچه ی ولایت فقیه
۵۰۳	ولایت فقیه در اهل تسنن
۵۰۴	ولایت فقیه از منظر شیخ انصاری
۵۰۸	انتصاب و انتخاب

۵۱۰ ویژگی های ولی فقیه

۵۱۱ دلایل روانی ولایت فقیه

۵۱۴ منابع

۵۲۹ درباره مرکز

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه اسلامی / رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲ ج

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال : ۶-۴۴-۶۰۵۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰۷-۲۰۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: (Higher) Islamic religious education -- Study and teaching

رده بندی کنگره: BP۷/۷ / ش الف ۳۸ ۴۳۶۸۹۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۱۷۸۱

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» جاثیه/۲۹

«فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةُ» بینه/۳

اندیشه اسلامی ۱

دکتر رحمت الله شریعتی نجف آبادی

عضو هیئت علمی تمام وقت

دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

ص: ۳

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه اسلامی ۱/رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا(علیها السلام)، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ص.

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال : ۶-۴۴-۶۰۵۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰۷-۲۰۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: (Islamic religious education -- Study and teaching Higher)

رده بندی کنگره: BP۷/۷ /ش الف ۳۸ ۴۳۶۸۹۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۱۷۸۱

ص: ۴

مقدمه. ۹

بخش اول: انسان و ایمان. ۱۰

مقدمه. ۱۰

الف. نیازهای معنوی انسان.. ۱۱

ب. نقش ایمان مذهبی در زندگی انسان.. ۱۴

ج. عقل و ایمان.. ۱۷

بخش دوم: توحید و صفات.. ۲۲

در اصول دین تقلید جایز نیست.. ۲۲

جوان و بهترین طرق به سوی حضرت حق تعالی. ۲۴

توحید و اظهار نظر غیر متخصص ها ۲۷

اثبات خداوند از راه برهان صدیقین. ۲۹

نقدی بر اثبات واجب تعالی از طریق غیر برهان صدیقین. ۳۲

اثبات عرفانی واجب تعالی و تقدس: ۳۳

الف. وجه مشترک و مختلف میان عرفان و حکمت... ۳۳

ب. اشاره به سخنان عرفا در خصوص ذات اقدس الهی.. ۳۵

صفات خداوند. ۳۸

صفات خدا از نظر متکلمان. ۴۰

انواع صفات.. ۴۰

بخش سوم: عدل. ۴۴

ویژگی عدل. ۴۴

معانی لغوی عدل. ۴۶

معانی اصطلاحی عدل. ۴۶

چرا خداوند ظلم نمی کند؟. ۴۹

ارزش عدالت اجتماعی. ۵۱

اختیار انسان و قضا و قدر ۵۴

شبهه ی شرور ۵۶

تعریف و موارد شر. ۵۶

ص: ۵

حل فلسفی مسئله شرور. ۵۷

شر و کلی نگری.. ۵۹

نقد و بررسی دیدگاه حکما در مورد شرور. ۶۰

حل شبهه ی شرور با دلایل سمعی.. ۶۱

شرّ و شیطان در برهان و عرفان.. ۶۳

بخش چهارم: توحید و شرک.. ۶۶

مقدمه. ۶۶

الف. توحید در ذات... ۶۸

ب. توحید صفاتی.. ۷۰

ج. توحید در خالقیت... ۷۱

د. توحید در ربوبیت... ۷۳

هـ. توحید در عبادت... ۷۶

بخش پنجم: معاد ۸۰

معاد در لغت و اصطلاح و... ۸۰

جوان و اهمیت معاد ۸۱

اثبات برزخ. ۸۴

فرقه های اسلامی و سعادت و شقاوت آن ها ۸۶

شفاعت و سؤال و... در قبر. ۸۸

ویژگی های برزخ و برزخیان. ۹۰

دلایل عقلانی - سمعی معاد ۹۳

بدن و روح در ارتباط با معاد ۹۵

حقیقت مرگ.. ۹۸

انواع مرگ و فراگیری آن. ۱۰۱

معاد هم جسمانی است و هم روحانی. ۱۰۳

انسان در قیامت با نفس و بدن، همان انسان در دنیاست.. ۱۰۶

تعریف تناسخ انفصالی و دلایل ابطال آن. ۱۰۷

تناسخ طولی و تجسم اعمال. ۱۰۹

شفاعت.. ۱۱۳

مفهوم و اهمیت شفاعت... ۱۱۳

ص: ۶

امیدوارکننده ترین آیه. ۱۱۶

ادله توسل و رد نظریه وهابی ها در این خصوص... ۱۱۹

مشروعیت زیارت قبور پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام) و رد نظر وهابیت در این خصوص... ۱۲۲

زیارت و آداب و آثار آن. ۱۲۵

وهابی ها و قبور ائمه. ۱۲۷

دلایل قرآنی مشروعیت زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السلام). ۱۲۸

دلایل روایی مورد تأیید اهل سنت در مورد مشروعیت زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله) ۱۳۰

جواز سوگند یاد کردن به غیر خدا ۱۳۳

خلود در ثواب و عقاب.. ۱۳۴

الف. سعادت و شقاوت ابدی.. ۱۳۴

ب. رحمت خداوند و خلود در بهشت... ۱۳۷

ج. عاقبت فسّاق و کفار. ۱۳۹

د. حکمت بلای مؤمن و رفاه کافر. ۱۴۰

ه. از مصادیق رحمت، آمرزش صغائر و افزایش ثواب و... است. ۱۴۳

و. انواع بهشت: ۱۴۵

۱. بهشت تن. ۱۴۵

۲. بهشت روح و نفس... ۱۴۸

ز. سرانجام کفار و مشرکین از جهنم خارج می شوند. ۱۵۰

ح. عمومیت عبادت خلاق و فراگیری رحمت خداوند. ۱۵۱

بخش ششم: جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان. ۱۵۵

مقدمه. ۱۵۵

هندوئیسم. ۱۵۶

فرهنگ و تربیت در ودا یا مجموعه ی کتب مقدس.. ۱۵۷

خدایان سه گانه. ۱۵۸

تناسخ در آئین هندو ۱۶۰

وحدت وجود ۱۶۱

یوگی یا روش جوکیان. ۱۶۲

بودیسم. ۱۶۳

اندیشه های نظری و عملی بودا ۱۶۵

ص: ۷

سرگذشت زرتشت و دین او ۱۶۷

تعالیم زردشت.. ۱۶۹

اوستا و خدایان و بقای روح. ۱۷۰

یهودیت.. ۱۷۲

۱- ریشه تاریخی... ۱۷۲

۲- تلفظ خدا ۱۷۵

۳- حقیقت خدا از منظر یهود. ۱۷۷

۴. بررسی اجمالی چند عقیده از عقاید یهود. ۱۷۹

۵- اعتبار کتب یهود. ۱۸۳

۶- پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل.. ۱۸۵

پژوهشی در مورد بعضی از مهمترین اعتقادات مسیحیت.. ۱۸۷

مقدمه. ۱۸۷

مریم و دوران آبستنی و وضع حمل او و ... ۱۹۱

تثلیث در مسیحیت... ۱۹۳

ابطال تثلیث.. ۱۹۵

اعتبار و ارزش کتاب مقدس مسیحیت... ۱۹۷

نقد و بررسی کتب مسیحیان. ۱۹۹

ریشه تحریف ها ۲۰۰

مسیح مصلوب نشد. ۲۰۳

چند عقیده خرافی دیگر در مسیحیت... ۲۰۵

فارقلیط خواهد آمد. ۲۰۷

فارقلیط و مسلمان شدن یک مسیحی... ۲۰۹

منابع... ۲۰۷

ص: ۸

نام کتاب درسی حاضر: «اندیشه اسلامی ۱»، حاکی از آن است که اسلام، برخلاف تمام ادیان کنونی، به تفکر و تعقل، بسیار بها می دهد و از تحریف و خرافه به دور است.

از مسائل بسیار مهم و سرنوشت ساز در سعادت آدمی اندیشیدن در باب نفس انسان و خدا و معاد است.

آدمی اگر به درستی، خود را بشناسد و توانایی ها و گنجینه های فطری و عقلانی و عرفانی خود را کشف کند و آنها را شکوفا نماید، به فوز و فلاح و سعادت مطلق در دنیا و آخرت نایل و واصل می گردد و خدا را درحالی ملاقات می کند که «راضیه مرضیه» باشد.

در میان موهبت های الهی به بشر، دین ناب آسمانی جایگاه خاصی دارد، چراکه تنها همان، سبب تحقق هدف آفرینش که کمال بی نهایت است می باشد. از ابتدای خلقت بشر تا انتهای آن، دین وحیانی - آسمانی، همراه و ملازم او بوده و هست و خواهد بود و همواره معصوم اعم از پیامبر یا امام، هادی و حامی ارزش های انسانی وجود داشته و دارد و خواهد داشت، لذا دین به گفته «میرچا الیاده» هم کهن ترین و هم نافذترین و هم اثرگذارترین نهاد اجتماعی بشر است.

اساساً مردم مخصوصاً جوانان فرهیخته، که از مخاطبان اصلی این اثراند، دنبال آیین و دینی باید بروند و می روند که با فطرت و عقل و عاطفه آن ها همگون باشد و هرچه علوم و معارف و تجربه های بشری روبه جلو دارد و رشد می کند، صحت و دقت و تمامیت و ظرافت کمال آن، بیشتر تأیید می شود و مقبول می افتد. و آن جز دین اسلام که در سنت نبوی و تشیع علوی تبلور یافته است، نیست.

اسلام آیینی است که همه ابعاد (عقلی - عقیدتی و قلبی - عاطفی و روحی - اخلاقی و عملی - بدنی) آدمی را در برمی گیرد و بهترین پاسخ گو در آن زمینه هاست.

کتاب حاضر، پیرامون سه اصل از اصول دین اسلام، که عبارتند از توحید و عدل و معاد و لوازم آن ها، به بحث و تحقیق پرداخته است و چون دانشجویان و فرهیختگان جوان مایل اند از ادیان کنونی غیر از اسلام، که مورد توجه و قبول کثیری از مردم جهان است، اطلاع حاصل نمایند تا مقایسه ای میان اسلام و آنها صورت بگیرد و به ارزش آیین خود پی ببرند، لذا بخشی از این کتاب تحت عنوان «جوان و نگاهی به مهمترین ادیان جهان» اختصاص داده شده است.

**

میان انسان، از جهت انسانیت و ایمان رابطه تنگاتنگ وجود دارد. به ویژه این که ثابت شده است که نفس و روح انسان، مجرد و غیرمادی است، پس ایمان که امری مجرد و معنوی است همسرخ نفس مجرد است، لذا هر جا که انسان وجود دارد ایمان نیز باید وجود داشته باشد و هر جا که ایمان وجود دارد پای انسان و جن در میان است (جن نیز مثل انس در انتخاب ایمان یا کفر آزاد است).^(۱)

هر شخصی دو جنبه دارد: یکی ظاهر اوست که از آن به «بشر و آدم» تعبیر می شود. بشر از بشره که به معنای ظاهر است می باشد^(۲) (بشره به معنای پوست است)، چنان که پیامبر می فرماید: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^(۳) و آدم به معنای ادیم که به معنای چرم سرخ یا دباغی شده است می باشد.

و دیگر باطن اوست که همان نفس و روح است که از آن تعبیر به انسان، بلکه انسانیت و آدمیت می شود. انسان در اصل «انس» بوده است، چون الفت برقرار می نماید. بعضی گفته اند: آن، مأخوذ از نسیان که به معنای فراموشی است می باشد. قرآن درباره ی آدم (علیه السلام) می فرماید: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^(۴)؛ یقیناً پیش از این به آدم سفارش نمودیم (که از میوه آن درخت نخورد)، پس فراموش کرد و عزمی استوار برای او نیافتیم.

ص: ۱۰

۱- - جن، ۳ و ۱.

۲- - حسن حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۵۷۹، ۱۳۷۵.

۳- - کهف، ۱۱۰.

۴- - طه، ۱۱۵.

منطقیان در تعریف انسان گفته اند: انسان حیوان ناطق است، یعنی او هم حیات دارد و هم مدرک کلیات، چه در تصورات و چه در قضایا، است. حیوانات از خیال و وهم و محسوسات و غرائز تجاوز نمی کنند ولی انسان علاوه بر آنها عقل و فطرت نیز دارد و از الهامات و شهودهای عرفانی و مکاشفات و حتی وحی هم می تواند برخوردار شود.

البته این منافات ندارد که گفته آید: «انسان، خلیفه خدا در روی زمین است»، چنان که قرآن می فرماید: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۱)؛** یقیناً ما امانت (خلافت) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه نمودیم و آنها از به عهده گرفتنش (به سبب عدم استعداد و نداشتن اختیار) امتناع ورزیدند و از آن وحشت نمودند، درحالی که انسان آن را پذیرفت و این درحالی بود که او بسیار ظالم و بسیار جاهل بوده است.

چون انسان قادر است که یا ظالم و جاهل باشد و یا عادل و عالم، لذا مختار است، پس قابلیت حمل آن خلافت را تنها او دارد و چون آن دو صفت از باب عدم ملکه اند (برای مثال کوه علم ندارد، نه این که جاهل است) و تنها از ویژگی های انسان اند و به علت این که اکثر قریب به اتفاق انسان ها به وظیفه در خور خود عمل نمی کنند، مصداق ظلوم و جهول اند، به ویژه این که خداوند آن همه لطف و عطا نموده است و انسان ها آن همه ناسپاسی دارند.

بحث درباره ی «انسان و ایمان» به سه قسم تقسیم می شود که عبارت اند از:

الف. نیازهای معنوی انسان

اساس و پایه پرمایه انسان، معنویات او و بدن و جسم و امور مادی، فرع او هستند. حکما گفته اند: بدن و تن انسان، مرتبه نازله ی نفس است و تندیس، به منزله آلت و وسیله رشد و تکامل آن به شمار می آید. به همین دلیل گفته اند: عقل سالم، در بدن سالم است و نیز گفته اند: تن انسان به عنوان علت معده و زمینه ساز و نفس و روح به عنوان علت حقیقی و ایجاد محسوب می شوند. به این ترتیب بدن، مقابل روح و ضد آن نیست.

بدن انسان به غذاهای مادی از قبیل خوراک و آشامیدنی و هوا و... نیاز دارد و هرکدام از حواس پنجگانه روزی خاص خود را طلب می کند که انسان باید به دقت آن ها را مراعات نماید. برای مثال گفته اند:

ص: ۱۱

دیده را فایده آن است که دلبر بیند

ور نبیند چه بود فایده بینایی را(۱)

و روایت شده است: «ان لبدنک علیک حقاً(۲)»؛ یقیناً به نفع بدن تو و بر گردنت حقی وجود دارد که مکلف به انجام دادن آن هستی.

انسان با اغتذا و غذا خوردن، بقای شخصی و نوعی خود را تضمین می کند که اساس آن بقا، حب به ذات و به بقای آن است ولی چون انسان با مرگ، بدنش متلاشی می شود و روحش باقی می ماند، باید در جهت کسب معنویات و کمالات روحی و نفسانی خود ساعی و کوشا باشد که رأس و مقدم همه ی آنها، معرفت نفس و حالات آن است. آن سبب می شود که انسان به معرفت عله العلل و غایت غایات نایل آید.

قرآن در این زمینه با کوتاه ترین لفظ بلندترین معنا را افاده نموده می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ(۳)؛ ای اهل ایمان! مراقب(ایمان و ارزش های معنوی) خود باشید. از علام طباطبایی نقل شده است که کراراً می گفت: مراقبت، مراقبت. حسن زاده آملی گوید:

معظم له می فرمود: تخم سعادت، مراقبت است(۴).

و نتیجه آن، وصول به حضرت حق می باشد. سعدی چه خوش و شیرین سروده است:

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم

جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان

مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

هرکسی بالوجدان می یابد که نفسش، بسیط و غیر مرکب است و جسم و جسمانی نیست و از احکام ماده تبعیت نمی کند، لذا همیشه ثابت و باقی خواهد بود و مرگ وقتی رخ می نماید که روح به کمال شایسته ی خود و بدن به ضعف نهایی خود برسد(۵).

حکمای اسلام ثابت کرده اند که حقیقت انسان روح و به تعبیر آن ها نفس است و چون بسیط و مجرد و غیرمادی و غیرقابل تقسیم و تغییر و تبدیل است، ابدی، نه ازلی، است ولی مثل افلاطون آن را ازلی(زمان بی آغازین) نیز می داند.

- ١- - نك: حسن حسن زاده آملی، نمط سوم، ص ٧٦٤، ١٣٩٤.
- ٢- - احمد بيهقي، شعب الايمان، ص ٣٨٤، ح ٣٥٨٦ و رساله حقوق امام زين العابدين (عليه السلام).
- ٣- - مائده، ١٠٥.
- ٤- - حسن زاده، نمط ٣، ص ١١٤٤، ١٣٩٤.
- ٥- - اسفار، ٨/١٠٧.

به این ترتیب انسان باید غذای مناسب نفس خود را به آن بدهد و آن همان معنویاتی است که او، باید کسب نماید تا به سعادت دنیوی و اخروی نایل و واصل گردد و آن همانا اعتقادات ناب نسبت به خدا و معاد است و به طور کلی اصول دین و مذهب (عدل و امامت) است.

همان گونه که انسان باید به غضب و شهوت شکم و دامن خود توجه نماید شایسته است به غذاهای معنوی روح خود نیز عنایت ویژه و کامل داشته باشد که آن ها عبارتند از تعقل و ایمان و خُلق بایسته ی حاصل از عمل صالح است.

فلاسفه ی اسلام مثل فارابی و ابن سینا و ملاصدرا و...، به تبع قرآن و اهل بیت، ثابت نموده اند که نفس انسان، دمش الهی، «نفحت فیه من روحی (۱)» است و منقسم و متغیر و محدود و مکانی و زمانی و متکثر و فاسدشونده نیست و بعضی مثل شیخ اشراق نفس انسان را صرف الوجود و میرا از ماهیت و چیستی می دانند و از انیات صرّفه تلقی می نمایند.

وقتی نفس انسان به وسیله حواس ظاهری ادراک نشود چگونه خالق آن به وسیله آنها ادراک می شود. انسان حتی قادر نیست چشم و گوش مادی خود را مستقیماً رؤیت نماید و تنها غیرمستقیم و به نحو استنباط به وجود آنها باور دارد، کما این که وجود خداوند را نیز این گونه می یابد.

به همین دلیل علی (علیه السلام) می فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه (۲)»؛ هرکس خود را بشناسد پروردگارش را می شناسد که آن کلام، عکس نقیض آیه قرآن است که می فرماید: «وَلَمَّا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ (۳)»؛ مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش نمودند، پس خدا هم آنان را از خودشان به فراموشی در آورده است.

برخی از مردم به غلط می گویند: نفس، در بدن است ولی ارسطو می گوید: بدن در نفس است، چون نفس، وسیع تر از بدن است (۴). ولی راقم این سطور معتقد است: نه نفس در بدن است و نه بدن در نفس، بلکه نفس محیط و مدبر بدن است و سرانجام، بدن را رها

ص: ۱۳

۱- - حجر، ۲۹ و ص، ۷۲.

۲- - تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ح ۷۹۴۶.

۳- - حشر، ۱۹.

۴- - ملاصدرا، الاسفار، ۸/۳۰۸.

می نماید. نفس انسان نامحدود است و هر کسی خود را بالوجدان این گونه می یابد و در نتیجه آغاز و وسط و انجام ندارد.

قرآن بیان می دارد: «تُمْ سَوَاءٌ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ (۱)»؛ سپس (خدا) اندام انسان را موزون و متعادل ساخت و از روح خودش در وی دمید. نتیجه آن که انسان از دو کمال و جمال ظاهری و باطنی برخوردار است: یکی بدن اوست که از همه ی جانوران زیباتر است و دیگر نفحه الهی است که بیانگر حُسن و نیکویی و جمال و ارزش و قداست معنویات، یعنی نفس و حالات آن است.

در این جا به دو نکته باید توجه نمود: یکی اضافه روح به خداوند (روحه) است که اضافه تشریفی است، یعنی چون نفس انسان ارزشمند است، منسوب به تنها خداوند است و دیگر آن که روایت شده است: «ان الله تعالى يبعث ملكاً فينفخ فيه (الانسان) الروح (۲)»؛

خداوند ملکی را مبعوث می کند تا در انسان، روح (که از سنخ عالم امر است) را بدمد. حاصل این که نباید تصور کرد که انسان جزء خداوند است، بلکه روح و نفس انسان، مَثَل و جلوه و نمود و نماد خداست.

ماحصل این که انسان، مادی صِرف نیست و از بدن برخوردار است، اما بدن، جزء حقیقت انسان نیست و از ابعاد ادراکی نظری و عملی و گرایش به کمال و زیبایی و خیر مطلق و عبودیت و از میل به سیر و سلوک معنوی - عرفانی بهره مند است که مبنای آن ها همان نفحه ربابی و دمش الهی و وزش قدسانی است.

ب. نقش ایمان مذهبی در زندگی انسان

بعد از این که ماهیت نفس انسان تا حدودی، روشن شد نوبت به ایمان می رسد. ایمان در لغت و اصطلاح یعنی نفس و روح خود را با قبول حقایق کلی و دائمی و مقدس و سرنوشت ساز و جذاب و فطری و معقول و مستدل، در امنیت روحی و روانی قرار دادن. انسان علاوه بر این امنیت و ایمنی، که باطنی است، به امنیت ظاهری نیز نیاز دارد که نظام اسلامی عهده دار تأمین سلامت و رشد آن است.

ص: ۱۴

۱- - سجده، ۹.

۲- - شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، آواز پر جبرئیل، ص ۲۱۸.

قرآن کریم، موطن و جایگاه ایمان را قلب آدمی دانسته می فرماید: «أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ (۱)»؛ آنان (دوستان خدا) کسانی اند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خودش آنها را تقویت نموده است.

ایمان وقتی کامل است که از قلب به گفتار و عمل نیز سرایت نماید. از امام رضا (علیه السلام) در باب ایمان نقل شده است: ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان و اعضاست (۲).

و تعریف خواجه طوسی که ایمان را تصدیق به قلب و زبان می داند ناقص می نماید، مگر این که زبان را اعم از گفتار و زبان بدانیم. عین عبارت او چنین است: «الایمان التصدیق بالقلب و اللسان» (۳).

تنها ایمان اسلامی که یقینی - منطقی است می تواند سبب وصول به سعادت عظمی و فوز و فلاح و رستگاری مطلق برای انسان شود و لا غیر و فقط همین ایمان مورد حمایت جدی فطرت سالم بشری است و هر عمل صالحی از هر مرد و زنی که بر مبنای این ایمان باشد، منتهی به حیات طیبه خواهد شد و به اجر و پاداشی بهتر از کردارشان خواهند رسید. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۴)». وقتی از علی (علیه السلام) درباره ی حیات طیبه سؤال شد، فرمود: منظور از آن، قناعت است (۵).

علت این که معصومان گناه نمی کنند این است که معرفت آن‌ها به حضرت حق، کامل و راسخ و نافذ در قلب آن‌هاست و خدا را در زندگی حاضر و ناظر می یابند و به آثار سوء و بد گناهان کاملاً واقف اند و می دانند با یک گناه، چه صغیره و چه کبیره، آبروی خود را به سرعت نزد خالق و خلق، که یک عمر برای آن زحمت کشیده اند، از دست می دهند و از سرزنش وجدان نیز در امان نخواهند ماند. در واقع آن‌ها مقام عالی نبوت و امامت را با هیچ چیز دیگر معاوضه نمی کنند.

ص: ۱۵

۱- - مجادله، ۲۲.

۲- - صدوق، عیون اخبار الرضا، ۱/۲۲۶.

۳- - علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۵۴، ۱۳۷۱.

۴- - نحل، ۹۷.

۵- - نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۲۲۹.

هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا

به ویژه این که آن ها دنیاپرستی را متاع قلیل می دانند که به دنبالش عذاب الیم است. که آن، همان بیان قرآن است که می فرماید: «مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱)».

خلاصه این که آن ها چون به درجات عالیہ یقین رسیده از هر انحرافی مصون و محفوظ اند. قرآن در این زمینه می فرماید: وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۲)؛ و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمان ها و زمین را نشان می دهیم و... تا از اهل یقین باشد.

بسیاری از مردم با این که می دانند گناہانی نظیر شرب خمر و استعمال مواد و خوردن گوشت خوک و... مضرند، از آن ها اجتناب نمی کنند، زیرا به باور قلبی و یقین نرسیده اند. قرآن می فرماید: وَجَعَلُوا بَيْنَهُمَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا (۳)؛ فرعونیان معجزات حضرت موسی (علیه السلام) را از روی ظلم و برتری جویی انکار نمودند و این درحالی بود که پیش خودشان یقین داشتند (که حق با موسی است ولی چون یقین آن ها از نوع علم بود و به قلبشان نفوذ نکرده بود مطیع حق نشدند).

کتاب آسمانی اکثر مؤمنان را مشرک دانسته می فرماید: وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۴)؛ و بیشتر مردم ایمان به خدا نمی آورند مگر آن که آن را با شرک آلوده می نمایند.

اصل ایمان اختیاری نیست، چون وقتی مثلاً به خدا ایمان آوردیم محال است به قلب بیاورانیم که خدا وجود ندارد ولی تحقیق و پژوهش درباره آن و اقرار و عمل به لوازم آن در اختیار بشر است و ثواب دارند و در غیر این صورت عقاب دارند. «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (۵)»؛ و بگو: دین حق، همان است که از جانب پروردگار شما آمده است، پس هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کفر بورزد.

ص: ۱۶

۱- - نحل، ۱۱۷.

۲- - انعام، ۷۵.

۳- - نمل، ۱۴.

۴- - یوسف، ۱۰۶.

۵- - کهف، ۲۹.

که شخص اول اسلام می آورد(۲) سپس ایمان توأم با شرک(۳)

و پس از آن ایمان خالص و یقینی و سرانجام به سکونت و آرامش می رسد(۴).

یقین نیز مراتب دارد: ۱. علم یقین، مانند کسی که با مشاهده ی دود از وجود آتش آگاهی حاصل می نماید. ۲. عین یقین، مانند کسی که مثلاً خود آتش را می بیند. ۳. حق یقین و آن حال کسی است که در آتش وارد شود و بسوزد(۵).

بهترین اثر و ثمر ایمان و یقین، آرامش و اطمینان خاطر است و آسایش و رفاه فرع آن است. بسیاری از مردم مغرب زمین آسایش دارند ولی آرامش ندارند و لذا از آسایش نیز محروم اند و کثیری از شرقی ها از آرامش برخوردارند ولی از رفاه و آسایش محروم ولی در واقع آسایش حقیقی را این ها ندارند. قرآن می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ(۶)» و در مقابل، آنها که از ذکر خدا دورند زندگیشان گره می خورد و عیششان ضنک و تنگ و تار و تاریک است. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى(۷)».

آنان که از «قرآن درمانی» و از بهترین امنیت، که امنیت عقل و قلب است، به دورند، از استرس و اضطراب و افسردگی و پوچی حیات و عدم انگیزه برای بقای زندگی و ناهنجاری و یأس و سرخوردگی رنج می برند، لذا برای فرار از آن ها دست به اعتیاد و چه بسا اهلاک حرث و نسل و قتل و غارت و خودکشی می زنند.

ج. عقل و ایمان

مراد حکما از عقل انسانی همان قوت و نیروی مدرکه ی کلیات است که نفس ناطقه نامند(۸).

منظور آن ها از عقل، عقل نظری است که انسان به حقایق اشیا، آن چنان که هستند،

ص: ۱۷

۱- - فتح، ۴.

۲- - نساء، ۳۶ و حجرات، ۱۴.

۳- - یوسف، ۱۰۶.

۴- - فتح، ۴.

۵- - نکه: سوره تکاثر.

۶- - رعد، ۲۸.

۷- - طه، ۱۲۴.

۸- - جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ۳/۳۰۲.

آگاهی می یابد. به بیان دیگر آن، قوه ای است که مفاهیم تصویری و تصدیقی کلی را درک و تعقل می کند و آن مرتبه ی عالی نفس و روح و روان انسان است که آن، در مقابل احساس و تخیل و توهم می باشد و علاوه بر آن، استدلال و برهان به عهده ی آن است.

قرآن مشتقات عقل را به کار گرفته، آن جا که درباره بعضی از یهود می فرماید: «يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعِيدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ(۱)»؛ (آیا انتظار دارید یهود به آیین شما مسلمانان ایمان بیاورند با این که عده ای از آن ها) سخن خدا را می شنوند و پس از تعقل نمودن و فهم آن، آن را تحریف می نمایند، درحالی که آنان(به حقانیت اسلام) علم و آگاهی دارند.

عقلی که انسان را به سعادت مطلق و فوز عظیم، بلکه اعظم می رساند همان است که امام صادق(علیه السلام) فرموده است: «العقل ما عبُد به الرحمنُ و اکتسب به الجنان(۲)»؛ عقل چیزی است که به وسیله ی آن، رحمان و خداوند عبادت می شود و به سبب آن، بهشت ها به دست می آیند.

در کلمات عرفاست که عقل دو قسم است: یکی عقل معاش که محل آن سر و دماغ است و دیگر عقل معاد که مرکز آن سِرِّ و فؤاد است(۳). فیض کاشانی در این خصوص گوید: عقلی را که این قوم(عرفا) نکوهش می نمایند عقل اهل دنیا است، نه عقل اهل آخرت، چه عقل کامل اخروی آن است که احوال معاش و معاد به آن منتظم گردد... عقل اهل دنیا فی الحقیقه عقل نیست(۴)، چنان که در حدیث و روایت امام صادق(علیه السلام) وارد شده است: تلک النکراء، تلک الشیطنه و هی شبیهه بالعقل و لیست بالعقل(۵)؛ آن حضرت آنچه را به عنوان عقل در معاویه بود، نکراء و زیرکی - که چون در مشتبهات او استعمال می شد از جنود جهل به حساب می آید(۶)- و شیطنت می خواند که آن، شبیه به عقل است ولی عقل نیست.

عقل جزئی عقل را بدنام کرد

کام دنیا مرد را ناکام کرد

ص: ۱۸

۱- - بقره، ۷۵.

۲- - کافی، ۱/۱۱، ح ۳.

۳- - سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ۳/۳۰۱.

۴- - فیض کاشانی، رساله گلزار قدس، ص ۱۲ و نک: حسن زاده آملی، نصوص الحکم...، ص ۴۸۳.

۵- - کافی، ۱/۱۱، ح ۳.

۶- - کافی، ۱/۱۱، تعلیقه.

اگرچه هیچ دانشی به مایه و پایه بزرگی و ارزشمندی علم عرفانی نمی رسد و آن کس که عرفان ندارد نه دنیا را دارد و نه آخرت را، لکن حق این است که معارف و علوم انسانی- الهی را باید با هر دو چشم عقل و چشمه عرفان نگریست، زیرا بشر نمی تواند از منطق و برهان و فلسفه بی نیاز باشد، مگر اوحدی و فردی از انسان ها که دارای نفس کامل و مکتفی (آن کس که مثل پیامبر-ص- است که به معلم درونی خود اکتفا نماید(۱))

و مؤید به روح قدسی (عقل فعال) است... حق این است که قرآن و عرفان و برهان از یک دیگر جدایی ندارند و عارف اگر بخواهد یکی از مطالب فلسفی را رد و ابطال (و یا حتی اثبات) نماید بالاخره باید با دلیل و منطق و قواعد کلی فلسفی ابطال نماید(۲)

یا اثبات نماید.

ضمن این که منظور بعضی از عرفا که فلسفه را تکذیب می کنند، عدم توقف در آن است، نه این که آن را غلط و غیر واقعی بدانند(۳).

انسان قادر است با عقل ناب خود از ملک افضل شود. از امام صادق سؤال شد: ملائکه افضل اند یا انسان. امام فرمود: خداوند ملائکه را خلق نمود درحالی که عقل داشتند و شهوت نداشتند و در حیوانات شهوت قرار داده است و عقل به آنها داده نشده است و به انسان هردو اعطا گردیده است، پس اگر کسی عقلش بر تمایلات و شهواتش غالب آید از ملائکه برتر است، چون قادر بر شهوت رانی است و کسی که شهوتش بر عقلش غالب آمد از حیوانات پست تر خواهد بود، چون قادر بر ترک شهوت رانی است. قرآن نیز این را تأیید کرده می فرماید: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ(۴).**

آدمی زاده طَرَفَه معجونى ست

کز فرشته سرشته و ز حیوان

کر کند میل این شود پس ازین

ور کند میل آن شود به از آن

به این ترتیب امتیاز انسان از سایر حیوانات، عقل اوست و آن نیرویی است که دارای فهم و تدبر منطقی است و تعقل می کند. عقل را از آن جهت عقل گویند که دارنده خود را

ص: ۱۹

۱- - حسن زاده، دروس معرفت نفس، درس ۱۱۲، ص ۴۵۴، ۱۳۸۱.

۲- - حسن زاده، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۴۸۵ و ۴۸۳.

۳- - نک: حسن زاده آملی، نمط ۸، ص ۵۳، ۱۳۹۴.

از زَلَمَات و لغزش ها نجات دهد. آن، همخانه واژه عقال است و عقال چیزی است که با آن شتر را می بندند، چنان که عاقول گیاهی است که شتر می خورد(۱).

عقل انسان بایسته و شایسته است تحت مدیریت و هدایت و حمایت وحی قرار گیرد و گرنه اسیرِ هوایِ امیر او می شود. علی(علیه السلام) می فرماید: کم من عقل اسیر تحت(عند هوی) (۲)

هوی امیر(۳).

در ارزش و قدر و منزلت عقل ناب همین کافی است که خداوند می فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ(۴)»؛ و(کفار در جهنم) خواهند گفت: اگر ما(در دنیا با گوش دل، حقایق را) می شنیدیم، در میان آتش اهل آتش نمی بودیم و «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ(۵)»؛ بدون شک بدترین جنبندها نزد خدا کران(از شنیدن حق) و لالان(از گفتن حق) هستند که(کلام حق) را تعقل و مورد اندیشه قرار نمی دهند.

خواجه عبدالله انصاری گوید: خدایا آن که را عقل(و خردی که اسیر هوی و هوس نباشد) دادی چه ندادی و آن که را عقل ندادی چه دادی(۶).

عقل دو قسم است: یکی عقل نظری که درباره هستی آن چنان که هست بحث می کند و دیگر عقل عملی است که درباره بایدها و نبایدها و نباید تحقیق می کند. در فلسفه اخلاق ثابت می شود که میان آن دو عقل رابطه خاصی وجود دارد. به این معنا که از عقل نظری و رأی کلی، عقل عملی و رأی جزئی می توان نتیجه گرفت، مثلاً گفته می شود: عقل نظری بر این باور است که: صدق، حسن است(صغری) و هر حسنی شایسته است عمل بشود(کبری)، پس صدق شایسته است عمل بشود(نتیجه) و عقل عملی از این رأی کلی، یعنی نتیجه، نتیجه جزئی می گیرد و آن به این نحو است: این صدق است(صغری) و هر صدقی شایسته است عمل بشود(کبری)، پس این شایسته است عمل بشود(نتیجه).

ص: ۲۰

- ۱- سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ۳/۲۹۹.
- ۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۲۰۲.
- ۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۲۱۱.
- ۴- ملک، ۱۰.
- ۵- انفال، ۲۲.
- ۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه عقل، قسمت امثال.

این درحالی است که چون اصول مسیحیت غیرعقلانی است بسیاری از متفکران مسیحی چاره ای جز آن ندیدند که بگویند: ایمان بیاورید تا بفهمید و وقتی فهمیدند که این آیین تحریف و منحرف شده است دیگر نمی توانند از آن براءت حاصل نمایند و الا مرتدانند. بعضی از آن ها معتقدند: ایمان دینی اصیل هنگامی ظاهر می شود که عقل به پایان خود برسد(۱)

و این یعنی یا عقل و یا دین. در نتیجه آن که عقل دارد دین ندارد و آن که دین دارد عقل ندارد.

ص: ۲۱

۱- - ۱۹۸۶, P ۳۹۷, Pojman, Louise, Philosophy of Religion

نظر به این که جوان چون بیشتر از سلامتی و قدرت جسمی و نشاط و شادابی و صحت روانی برخوردار است، تا حدودی عقاید خرافی در مغز و عقل و قلب او رسوخ پیدا نکرده است و او آلوده به تعصبات جاهلانه‌ی گذشته و حال نگردیده است و دل و روح او آغشته به گناه و دارای علقه به دنیا و متصف به آرزوهای طولانی و پوچ و پیرو هوی و هوس نیست و یا اگر هم باشد، قلیل و در حد کم و عارضی است و او بیشتر دنبال دلیل و برهان است تا تقلید کورکورانه؛

بنابراین می‌طلبند که هر چه زودتر در مورد جهان بینی، به ویژه اصول دین خود مخصوصاً توحید بیندیشد و تعقل نماید و آن‌ها را مجهز به منطق و استدلال نماید تا به اعتقاد وجود خدای واحد قهار نایل آمده و نظام هستی را برای خود موجه نماید و به وظیفه خود در قبال خدا و جهان و انسان آشنا گردد و زیر بار مسئولیت الهی برود، در نتیجه به خوشبختی بی‌نهایت و ابدی و ثابت در رسد.

تقلید در مطلق عقاید، به ویژه اصول خمس غیر صحیح و بلا جواز است، لذا صحیح نیست شخصی از کسی که به خداوند سبحان معتقد است، در اعتقادش تقلید و پیروی نماید. وقتی مقلد در ارتباط و توجیه احکام عملی، به وجود خداوند، عزوجل، شک و ریب دارد، باید طبق مقتضای عقلی که خداوند به او هبه نموده است، در مورد توحید، به واسطه نظر در خودش و آفاق، تحقیق نماید تا به اثبات وجودش نایل آید. (۱)

ص: ۲۲

اما در فروع دین اسلام، که عبارتند از احکام شریعت و ابسته به اعمال، استدلال و اجتهاد واجب عینی نیست، بلکه در آن ها، یکی از امور اجتهاد یا احتیاط یا تقلید اعمال می گردد، مشروط بر این که فروع دین از ضروریات ثابت و قطعی در دین نباشد، مانند وجوب نماز و روزه و زکات و... (۱).

انسان از باب قاعده عقلانی «دفع ضرر محتمل، واجب است» و «شکر منعم، واجب است»، بایسته است به وجود (و وجوب) و یگانگی واجب تعالی معرفت برهانی پیدا نماید. (۲)

امام صادق (علیه السلام) در مورد قاعده مذکور به ابن ابی العوجاء، زندق معروف فرموده: «إن یکن الأمر كما تقول _ و لیس كما تقول _ نجونا و نجوت و إن یکن الأمر كما تقول _ و هو كما تقول _ نجونا و هلکت» (۳)،

یعنی اگر امر و حقیقت همان است که تو می گویی، یعنی احتمال بدهی خداوند و معاد وجود ندارد _ در حالیکه واقعیت چنین نیست که تو می گویی _ هم ما نجات پیدا کرده ایم و هم تو و چنانچه واقعیت امر همان است که ما می گوییم و حداقل احت - مال ب - دهی - م ت - وحید و قیامت، حقیقت دارند _ در حالیکه واقعیت همان گونه است که ما معتقدیم _ ما نجات پیدا نموده ایم و تو به هلاکت و شقاوت رسیده ای.

گفتنی است که اصول اعتقادی زیاد است که أهم آن ها پنج قسم است که به ترتیب عبارتند از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد.

عقل حکم می کند که مردم مخصوصاً جوانان با دلیل قویم و برهان یقینی به واجب الوجود احدی و سرمدی باور پیدا کنند و به حقیقت نفس خود آگاه گردند؛ آن نفسی که وقتی آن را شناختند خدا را بشناسند و بدانند سرانجام آن ها به معاد منتهی می شود.

اگر آن ها عقل خود را معطل بگذارند و تفکر ننمایند و یا به دنبال افراد بی ایمان و فاسق بروند، از لحاظ ذهنی بیمار شده، چه بسا برای رهایی از عدم توجه ذهنی خود در مورد نظام عالم هستی و تناقض داشتن در مورد آن و رنج حاصل از آن، به مواد مخدره و خمر و امور غفلت آور و تخیل برانگیز روی آورند و سرانجام تن و روح و فکر آن ها علیل گشته به خسران ابدی نایل و واصل گردند.

ص: ۲۳

۱- همان، ص ۹۱.

۲- سید کاظم حسینی حائری، اصول الدین، ص ۱۳، ۱۳۸۵.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۴۷، باب ۳ من کتاب التوحید، حدیث ۲۰.

اسلام دینی است که به تفکر و تعقل بسیار بها می دهد. علی (علیه السلام) می فرماید: لا-عبادة كالتفكر في صنع الله عز وجل. (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مردی از بنی اسرائیل در جزیره ای سرسبز خدا را بسیار عبادت می کرد. ملکی از خداوند خواست که او را از مقدار ثوابش آگاه نماید و خداوند او را از آن آگاه ساخت و او آن ثواب را قلیل و کم یافت.

پس به او وحی نمود که با آن مرد مصاحبه کند، لذا آن ملک پیش او رفت و گفت: جایگاهت خوب و فقط برای عبادت مناسب است. او گفت: آری. فقط یک عیب دارد و آن این که پروردگاران یک چهارپایی ندارد. لذا اگر الاغی می داشت آن را این جا می چرانیدیم. حال که چرایی وجود ندارد، این علف ها ضایع می شوند.

ملک گفت: خدا الاغ ندارد. او گفت: اگر می داشت مثل این علف ها از بین نمی رفت. پس خدا به ملک وحی نمود: که من به اندازه عقلش به او پاداش می دهم. (۲)

نکته ای که تذکرش لازم است این که جوانان بهتر است در آغاز تحقیق از قرآن و روایات و کتبی که علمای اسلام نوشته اند، در مورد عقاید و جهان بینی و مبانی فکری خود استفاده نمایند که اگر آن ها را فطری و عقلانی و عرفانی و علمی یافتند، بیشتر به صحت و درستی اصول دین پی می برند و به التزام عملی در این خصوص نایل می آیند، علمای امامیه گفته اند: «إِنَّ السَّمْعِيَّاتُ أَلطَافُ فِي الْعَقْلِيَّاتِ، بِه معنى أَنَّ الشَّرْعَ مُرشدٌ، لا مؤسس لِمَسْأَلِهِ وَجودِ الخالقِ العظیم». (۳)

وقتی اصول و فروع دین مورد تأیید عقل گردد، انسان بیشتر موفق به قبول و باور آن ها گشته سعی می کند به وظایف انسانی _ دینی خود ملتزم گردد، پس سمعیات و امور دینی الطاف خداوند در امور عقلانی محسوب می گردند. در حقیقت قبل از آن که انسان به خداوند عشق پیدا کند خداوند به انسان عشق پیدا نموده است.

جوان و بهترین طرق به سوی حضرت حق تعالی

بهترین برهان ها برای وجود و یگانگی خداوند برهان صدیقین است و آن برهانی است

ص: ۲۴

۱- - مجلسی، بحار، ۷۱/۳۲۳ و نک: حسین مظاهری، الاخلاق، ۱/۳۴۰، ۱۳۸۹

۲- - کافی، ۱/۹، ح ۱ و حسین مظاهری، الاخلاق، ۱/۱۱۱.

۳- - الفوائد البهیه فی شرح عقائد الإمامیه، ج ۱، ص ۷۵.

که ملازم با صدق محض و محض صدق است. برهان حکمایی که به وسیله آن خداوند را از طریق نفس وجود و خود خداوند می شناسند و سپس به صفات علیا و اسمای حُسنای او و سرانجام به افعال متقنش پی می برند، برهان صدیقین نامیده شده است.

خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: «فإنَّ الصَّديق هو ملازم الصَّديق؛ صدیق، لازمه صدق است» (۱). این در حالی است که متکلمین از افعال و مخلوقات و معلول های حضرت حق به حضرت حق می رسند. برهان صدیقین «لَمّی» است و برهان دیگران «اِئتی» است. اولی به معنای از علل العلیل پی به آن و یا معلول آن بردن است و دومی به معنای از معلول و مخلوق پی به علل العلیل بردن.

راه ها برای اثبات و وصول به وجود خداوند بسیار زیاد است. نقل شده است: «الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» (۲)،

یعنی راه ها به سوی خداوند به اندازه نَفَس های خلائق است. هر نَفَس موجود زنده ای، یک پدیده است که راهی به سوی پدید آورنده دارد. باز روایت شده است: «لو دلیمت بالارض السفلی لهبطتم علی الله تعالی» و در نسخه دیگر آمده است: «لو أدلیمت بحبل الی الارض السفلی لهبطتم علی الله تعالی»؛ (۳) یعنی اگر خودتان را برای سقوط به زمین اسفل به ریسمانی آویختید، بر خدا هبوط پیدا می کنید. قرآن کریم در این زمینه چه خوب می فرماید: «وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُیَ وَ مَوْلِيهَا (فَأَسْبِغُوا الْخَيْرَاتِ)»؛ (۴) برای هر گروهی قبله ای است که خداوند گرداننده روی آن گروه به آن قبله است (پس به جانب کارهای خیر سبقت بجوید).

و فی کل شیء له آیه

تدلّ علی أنه واحد (۵)؛

و در هر چیزی برای خدا آیت و نشانه ای است که دلالت می کند که او یگانه است.

اگر به هر در و دیوار عالم طبیعت بنگریم توحید و مظهریت حضرت حق تعالی نمایان است. قرآن می فرماید: «وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُخْصُوهَا» (۶)؛ اگر بخواهید نعمت های خدا

ص: ۲۵

۱- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۶۷.

۲- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۲، متن و تعلیقه سبزواری.

۳- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۴، متن و تعلیقه سبزواری.

۴- بقره، ۱۴۸.

۵- نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۱۰۸، تعلیقه سبزواری.

۶- نحل، ۱۸.

را شماره کنید، هرگز نمی توانید آن ها را به شمار آورید. و نعم ما قیل:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خ_داوند اق_رار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار(۱)

خلاصه این که انسان از هر طریق علمی که طی طریق نماید به حضرت رب العالمین می رسد.

تمام مخلوقات و ممکنات، هماهنگ و واحد و مظهر و جلوه و رشحه ی حضرت حق تعالی اند، لذا هر علمی که کاشف از جلوه ای از جلوات عالم طبیعت باشد و مخصوصاً فلسفه و حکمت و عرفان و قرآن و روایات، که نظر به عمق نظام هستی دارند، سر از توحید و خدانشناسی در می آورند. تمام کوچه و پس کوچه های عالم طبیعت راهی به شاه راه حضرت احدیت دارند، چون غیر از او حقیقتی نیست. علوم قبل از آن که کاشف روابط پدیده ها باشد کاشف خداوند است.

بهر رنگی که خواهی جامه می پوش

ک_ه من آن قد رعن_ا می شناسم(۲)

تمام کوچه و پس کوچه های عالم تکوین، راهی به سوی او دارند، چون غیر او حقیقتی نیست.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت

زی_ن سبب اصل جمله اشی_ا شد

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد سعد بن عباده فرموده است: إِنَّهُ لَغَيُورٌ وَأَنَا أَعْيُرُ مِنْهُ وَاللَّهُ أَعْيُرُ مِنِّي(۳)؛ او غیور است و من از او غیورترم و خدا از من غیورتر است.

قرآن در این باب چه زیبا و کوتاه و گویا می فرماید: "وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ"؛(۴) مشرق و مغرب از آن خداوند است، پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست. بدون شک خدا فراخ رحمت و داناست.

وقتی جوانان به چنین بیشی دست یافتند، خداوند را ناظر بر اندیشه ها و اخلاق و

- ۱- - نک: احمد بهشتی، غایات و مبادی، ص ۳۰۷.
- ۲- - نک: حسن زاده، دو رساله مثل و مثال، ص ۵۳.
- ۳- - محمد حسین حسینی طهرانی، روح مجرد، ص ۵۹۶، ۱۴۱۸ ق
- ۴- - بقره، ۱۱۵.

اعمال خود قرار داده، از خطا و عصیان مصون می گردند و به آرامشی غیر قابل توصیف واصل می شوند.

هرچند در مورد خداوند راه ها زیادند اما جوانان، به ویژه فرهیختگان از آن ها بایسته است بهترین برهان ها را برگزیده به برهان های سست متمسک نشوند و سؤال های بچگانه و شبهات خام و ناپخته را از خود دور نمایند و در مورد توحید و به طور کلی عقاید، با استدلال و برهان توأم و همراه باشند.

توحید و اظهار نظر غیر متخصص ها

بعضی از جوانان دور از فرهنگ اسلامی می پرسند خدا کجاست؟ و از کجا آمده است؟ و چرا علها لعل گشته است؟ چرا دیگری علها لعل نشده است؟ و... آن ها باید بدانند خداوند که عالم طبیعت را خلق نموده است مکان را هم او آفریده است، چون مکان فرع بر جسم و ماده است. خدای مکان آفرین، در مکان محصور نمی گردد. وقتی کل مکان، مکان ندارد چگونه خداوند، مکان داشته باشد. وقتی او به همه چیز محیط و عین هستی مطلق و بی نهایت است، لذا جایی نیست که خداوند نباشد تا نوبت رسد به این که پرسیم او از کجا آمده است. رفت و آمد مربوط به وجود محدود است، نه وجود فراگیر و محیط و خالص.

در واقع حقیقت وجود دومی ندارد و دومی آن همان وجود است. به همین دلیل در فلسفه ثابت شده است: صرف الشیء لایثنی و لایتکرر. در این خصوص ملاحادی سبزواری می فرماید:

اما الوجود ما له من ثانی

لیس قری و راء عبّادان (۱)

او عین هستی و یگانه و دارای همه ی کمالات است، لذا علها لعل بودن تنها به او می برازد. در واقع او چون ذاتاً علها لعل است، درست نیست پرسیم به چه دلیل او عله العلل شده است. زیرا امر ذاتی تعلیل بردار نیست و بقیه موجودات، ذاتاً معلول و مخلوق و از حیث ذاتی معدومند و نسبت به وجود و عدم علی السویه اند، بنابراین وقتی موجود شدند می توانیم پرسیم چرا موجود شدند، برای این که وجود آن ها ذاتی آن ها نیست، بلکه عارضی است و عروض امر عارضی، علت و دلیل می خواهد. ممکن، از جهت ذاتش معدوم

ص: ۲۷

است ولی از حیث علتش موجود. یعنی وجود عارض ماهیات می شود و امر عارضی تعلیل بردار است.

اگر انسان به ویژه جوان معرفت نفس پیدا کند، بسیاری از مشکلاتش راجع به توحید و جهان بینی حل می گردد و پی به وجود خدا می برد و عقایدش صحیح می گردد.

جوانان باید روز به روز سطح معرفت ربوبی خود را بالا- ببرند و پیش صاحب فن، تلمّذ نمایند و مطالعاتشان را در این باب تعمیق ببخشند و بدانند متّبع آن ها برهان و دلیل قویم است. (۱)

بی زارم از آن کهنه خدایی که تو داری

هر لحظه مرا تازه خدای دگرستی (۲)

و حس زاده آملی گفته است:

آن خدایی که تو پرستی نه خدای حسن است

که حسن را به خداوند خدای دگر است (۳)

سخنان سخیف و بی ارزش در مورد خداوند و به طور کلی در مورد عقاید سبب می شود عده ای از دین و اصول آن متنفر گردند. در واقع نباید انسان بهانه به دست کسانی بدهد که روی خوشی با تعقل و تدبیر ندارند. فاسقان، تنها دنبال این دسته از افرادند تا وجدان خود را راضی نمایند.

مس- ایل و مباحث اعتقادی، تخصصی است و هر کسی حق ورود و اظهار نظر در آن ها ندارد و اساساً بد دفاع نمودن از چیزی بدتر از انکار آن است.

آقای مطهری می نویسد: کشیشی می خواست «اصل غایت» را اثبات نماید، لذا گفت: علت این که خطوط منظم روی «طالبی» کشیده شده این است که وقتی می خواهیم طالبی را برای افراد خانواده تقسیم نماییم، قبلاً محل گذاشتن کارد مشخص باشد تا عادلانه تقسیم نماییم و جار و جنجال به وجود نیاید. آن وقت اگر کسی از او پرسد چرا خریزه این چنین نیست، از پاسخ صحیح عاجز می ماند.

نظیر آن، سخن شخصی است که می گفت: چرا خداوند به کبوتر بال داده است اما به شتر نداده است؟ جواب می داد: اگر شتر بال می داشت دیگر برای ما زندگی نمی ماند. شتر

ص: ۲۸

۲- - حسن زاده آملی، دو رساله مثل و مثال، ص ۱۷۵، ۱۳۸۲.

۳- - حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیہات، نمط ۳، ص ۹۹۸، ۱۳۹۴

پرواز می کرد و روی پشت بام ما می نشست، لذا خانه خشت و گلی ما خراب می شد. او نمی داند اساساً شتر به بال نیاز ندارد.

از کسی پرسیدند چه دلیلی بر وجود خدا هست. گفت: «تا نباشد چیز کی مردم نگویند چیزها».^(۱)

عده ای برای دلیل توحید می گویند: به این دلیل یک خدا وجود دارد که چند خروس در یک قفسه با هم نمی سازند. این استدلال، مثل استدلال های قبل، علیل و غیر کارشناسی است، زیرا می توان خدایانی را فرض نمود که برای تکوین عالم با عقل و مشورت کار می کنند، چنانکه چند نفر برای اداره ی شهری و یا کارخانه ای همکاری و همیاری و مشورت می کنند.

اثبات خداوند از راه برهان صدیقین

چون مخاطب این کتاب بیشتر دانشجویان جوان و فرهیخته و اهل تعقل و اندیشه و چه بسا طلاب علوم دینی و اهل علم است و آنان در خصوص عقاید، مخصوصاً توحید دنبال دلیل قویم اند، نه تقلید علیل و از معقولات به خوبی استقبال می کنند و این که آن ها مصداق قول معروف و مشهور: «نحن أبناء الدلیل نمیل حیث یمیل؛ ما فرزندان دلیل هستیم. هر جا دلیل میل کند میل می کنیم» اند و به ویژه این که قرآن سبب اصلی ورود اهل دوزخ را به دوزخ، عدم استماع سخن حق و تعقل نمودن آنان دانسته می فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^(۲). بنابراین سبب اصلی ورود انسان به بهشت به کار گرفتن عقل است.

عقل در اصطلاح شش معنا دارد که اهم آن ها عبارتند از: ۱. قول امام صادق است که فرمود: العقل ما عبّد به الرحمن و اکتسب به الجنان ۲. نفس ناطقه است که به وسیله آن، انسان از سایر جانوران جدا می شود. ۳. ملکه ای که در نفس انسان وجود دارد و او را به اختیار خیرات و اجتناب از شرور فرامی خواند...^(۳).

و علی الأخص این که ملاصدرا فرموده است: «فاعلم أن المتبع هو البرهان؛ پس بدان که

ص: ۲۹

۱- شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۱۸۶.

۲- ملک، ۱۰.

۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ج ۱، ص ۵۲، ۱۴۲۵.

مورد تبعیت، تنها برهان است»^(۱)، چنانکه بیان شد _ ضمن این که بیان شد: بایسته و شایسته است مطالب در باب اصول دین، مخصوصاً توحید، مختصر و مفید و کوتاه و گویا باشد، می طلبد تنها به برهان صدیقین و عرفا در باب توحید اکتفا شود و اگر از استدلال های دیگران استفاده شود استطرادی و حاشیه ای و از روی ناچاری است و لاغیر.

خلاصه برهان صدیقین چنین است: وقتی به اصل وجود و بحث هستی و محض واقعیت توجه شود قبل از هر چیز خدا و یگانگی او اثبات می گردد. چون حقیقت هستی به هیچ وجه عدم نمی پذیرد، یعنی ضروری الوجود است و محال است معدوم گردد و غیر از هستی یا ماهیت و چیستی است که طبق نظر صائب ملاصدرا اعتباری و جعلی و قراردادی و غیر اصیل و در حکم نیستی است و یا عدم است که وجود ندارد تا در مقابل هستی خداوند قد علم نماید و دومی او به حس اب بی ای د. و واجب الوجود یگانه ج ز آن چه گفته شد نیست، پس حقیقت وجود همان واجب الوجود است.

ه_ستی از لحاظ خود هستی، معلول نیست، بلکه هستی از حیث این که جسم و

جسمانی و این که توأم با محدودیت باشد معلول و وابسته است. تمام ممکنات موجود، مرکب از هستی و محدودیت و سلب هستی اند، یعنی آن ها مرکب از وجود و ماهیت و متحصل و لا متحصل اند. ماهیت در اینجا به معنای حد وجود است. چون هستی مقید و محدود گردید معلول و وابسته به علها لعل می گردد. پس هستی از حیث نفس هستی معلول نیست و الا تناقض و خلف و تحصیل حاصل پیش می آید که محال اند.

خلاصه برهان، آن هم بر طبق شکل بدیهی الانتاج اولی منطقی چنین است: حقیقت وجود، پذیرای عدم نیست و هر آنچه پذیرای عدم نباشد، واجب الوجود است، پس حقیقت وجود، واجب الوجود است^(۲) و از همه بیان ها جالب تر و زیباتر، کلام علی (علیه السلام) است که می فرماید: «دلیل آیه و وجوده اثباته و معرفته توحیده»^(۳)؛

دلیل وجود خداوند آیاتش می باشد (برهان اِنّی) و وجود او اثباتش است (برهان لَمّی و صدیقین) و معرفتش باعث اعتقاد به توحیدش می شود.^(۴)

موجود از هر جهت بی نهایت که «فوق ما لایتناهی بما

ص: ۳۰

۱- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲- - محمد حسین فاضل تونی، الهیات، ص ۵۳.

۳- - نک: علامه محمد حسین طباطبایی، علی و فلسفه الهی، ص ۴۴؛ المیزان، ج ۶، ص ۱۰۷؛ مائده، ۷۳.

۴- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۳۳.

لایتناهی مده و شده و عده» است، یکی بیش نیست، آن هم نه یکتائی عددی، بلکه یکتائی وجودی و سعی.

آن فرد که غیر او احد نیست

اصل عدد است و از عدد نیست

صدیقین، که در رأس آن ها ملاصدرا است، چون به حقیقت وجود می نگرند و هستی را قطع نظر از هر قید و اضافه ای تحت مطالعه قرار می دهند اولین چیزی که کشف می کنند ذات و هویت واجب الوجود و علت نخستین است، سپس از ذات واجب الوجود به صفات علیا و اسماء حسناى او و سرانجام به افعال و آثار و معلولاتش که هستی بحت و محض و خالص نیستند و هستی های محدود و توأم با سلب ها و عدم هاینده، استدلال می کنند(۱) و می رسند.

قرآن در این زمینه می فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» (۲) و باز می فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئِهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ» (۳) نتیجه این که خود خداوند شاهد برای خودش و محیط بر هر چیزی است.

آفت_اب_آم_د_دلیل_آفت_اب

گر دلیل باید از وی رخ متاب

ملاصدرا در این مورد فرموده است: أسد البراهین و أشرفها اليه، هو الذی لا یكون الوسط فی البرهان غیرها بالحقیقه، فیکون الطريق الی المقصود هو عین المقصود؛(۴)

محکم ترین دلایل و شریف ترین آن ها به سوی خدا، آن است که حدّ وسط در برهان تنها «خدا» باشد، پس طریق مقصود، عین مقصود است.

علامه طباطبایی از طریق برهان صدیقین به اثبات وجود خداوند پرداخته می نویسد: وجود، حقیقت عینی و واحد و بسیط است و اختلاف ذاتی میان افراد آن، جز به نقص و کمال و شدّت و ضعف نیست و نهایت کمال وجود، حقیقتی است که تمام تر از او نباشد و این که تمام، قبل از نقص و فعل، قبل از قوه و وجود، قبل از عدم است. (منظور از قبلت، قبلت ذاتی است، نه زمانی)؛

ص: ۳۱

۱- شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۹۶.

۲- آل عمران، ۱۸.

۳- فصلت، ۵۳-۵۴.

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۳-۱۴.

پس در این صورت وجود یا بی نیاز از غیر است که آن واجب الوجود بالذات است یا ذاتاً نیازمند به غیر است که آن، همان افعال و آثار و جلوات اوست که قوامی به جز واجب الوجود ندارند، زیرا روشن شد که حقیقت وجود هیچ نقصی ندارد و نقص به سبب معلولیت آن است و معلول، مساوی علت نیست و این وجود که مرکب از ماهیت و وجود است، ذاتاً محتاج و دارای امکان فقری (۱) است، (۲) نه امکان ماهوی مورد قبول مشائیان.

نقدی بر اثبات واجب تعالی از طریق غیر برهان صدیقین

بعضی مثل طبعیین از طریق حرکت به محرک غیر متحرک و واجب الوجود می رسند که برهانشان شامل مجردات نمی شود و عدیدی مانند متکلمین از راه حدوث زمانی به خداوند و قدیم زمانی، واصل می شوند. آن ها می گویند: چون در زمان گذشته ی خیلی دیر موجودات نبودند، خداوند اراده نمود آن ها را خلق نماید. در حقیقت آن ها ملاک نیاز مخلوق به واجب تعالی را حدوث زمانی و خارج از ذات مخلوقات می دانند و تعدادی مانند مشائیان از طریق امکان ماهوی به اثبات خداوند نائل می آیند.

آن ها بر این باورند که نسبت ماهیت به وجود و عدم علی السویه است و باید عله العلل و قدیم ذاتی وجود داشته باشد تا وجود و یا عدم را برای آن ماهیت ترجیح دهد. طبق نظر آن ها ملاک نیاز معلول به علت، حدوث ذاتی و امکان ماهوی و امر ذاتی است. تمام آن ها از طریق غیر واجب الوجود به اثبات واجب الوجود پرداخته اند که این، نقص است، بر خلاف ملاصدرا و تب_عه ی او ک_ه از طریق حقیقت وج_ود و ص_رف_ه_ستی ب_ه ذات اق_دس_ال_ه رسیده اند.

در کتاب حکمت برین آمده است: حدوث زمانی، مورد تأیید بسیاری از متکلمین و عوام مردم است. آن ها معتقدند: در لحظه وجود شیء بعد از عدم آن، نیاز به علت اثبات می شود تا آن جا که عدّه ای از آنان ابا ندارند که بگویند: اگر واجب الوجود پس از ایجاد عالم نابود گردد، ضرری به ممکنات نمی رسد. سبحانه و تعالی عما یقول الجهال علواً کبیراً. (۳)

ص: ۳۲

۱- امکان فقری، یعنی نحوه وجود به گونه ای باشد که ذاتاً نیاز به علت دارد و هویتش تعلقی الی کون و الوجود است.

۲- علامه طباطبایی، نهاییه الحکمه، مرحله ۱۲، فصل ۱، ص ۲۶۹.

۳- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۲۲۷؛ عبدالرزاق لاهیجی، شوارق الالهام، فصل ۱، مسئله ۳۶؛ ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط ۵.

ملاصدرا در این زمینه می‌فرماید: چقدر سخافت زیاد دارند کسانی که معتقدند، حاجت عالم به قیوم آسمان‌ها و زمین و مَنْ فیهما و ما علیهما، در حال حدوث زمانی است، نه در حال بقا (آن‌ها می‌بایست واجب تعالی را هم علت محدثه می‌دانستند و هم علت مبقیه، نه تنها فقط علت محدثه) تا آنجا که بعضی از اینان، از روی جهل یا عناد تصریح کرده‌اند که عدم باری تعالی، ضرری به وجود عالم نمی‌رساند، چون حوادث با احداثش ایجاد شده‌اند و این غایت جهل و فساد در اعتقاد است^(۱) و ملاهادی سبزواری در این باب فرموده است: هر کس که چنین سخنی گفته باشد باید خاک در دهانش ریخت؛ من تفوّه بانه لو جاز علی الباری تعالی العدم لما ضرّ وجود العالم فاحثُ الترابِ فی فیه.^(۲)

اثبات عرفانی واجب تعالی و تقدس:

الف. وجه مشترک و مختلف میان عرفان و حکمت

وجه مشترک عرفان با حکمت الهی این است که هدف هر دو «معرفه الله» است. اما وجوه اختلاف این است که اولاً از نظر حکمت و فلسفه الهی هدف، معرفت نظام هستی است آن‌چنانکه هست. معرفت فانی که هدف حکیم است، نظامی را تشکیل می‌دهد که معرفه الله رکن مهم این نظام است. عرفا می‌گویند: هدف منحصر به معرفه الله است. از نظر عرفان همه چیز در پرتو معرفه الله و از وجهه ی توحیدی باید شناخته شود. تمام موجودات فانی در حقیقت وجود واجب تعالی‌اند، مثل فناء ظل و سایه در شمس، چنانکه علی (علیه السلام) فرموده است: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله»^(۳)

و فیه و معه و بعده.

دلی کز معرفت نور و صفا دید

بهر چیزی که دید اول خدا دید

ملاصدرا در ادامه سخن مولی علی (علیه السلام) می‌فرماید: فکما أنه تعالی فی الاول «کان الله و لم یکن معه شیء» و لا اسم و لا رسم و لا سماء و لا ارض و لا غیر ذلک، کذلک فی الآخر لا ببقی الا وجهه.^(۴)

ثانیاً. معرفت مطلوب حکیم، معرفت فکری و ذهنی است ولی معرفت مطلوب عارف،

ص: ۳۳

۱- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۲۲۰، تعلیقه سبزواری.

۳- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۲۸۴، تعلیقه سبزواری.

۴- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۷۸۰، ۱۳۸۲.

معرفت حضوری و شهودی است. حکیم، طالب علم یقین است و عارف، طالب عین یقین. از همین باب، داستان ابن سینا و ابوسعید ابی الخیر است که بعد از سه روز ملاقات آن دو در نیشابور، وقتی از ابن سینا پرسیدند ابوسعید را چگونه یافتی؟ گفت: آنچه را من می دانم او می بیند و وقتی از ابوسعید پرسیدند ابن سینا را چگونه یافتی؟ گفت: آنچه را می بینم او می داند. (۱)

روایت شده که وقتی عالم یهودی یا ذِعلَب نزد امیرالمؤمنین آمد و پرسید آیا تو پروردگارت را موقع عبادت می بینی؟ حضرت فرمود: وای بر تو! شایسته نیست پروردگاری را عبادت کنم که او را نبینم. پرسید: چگونه او را دیده ای؟ فرمود: «ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهده الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الايمان». (۲)

تفـاوت معرفت با علم این است که اولی از ماده «عُرِف» به معنای یال است که لازمه آن معنا اتصال است، لذا معرفت به علم حضوری نزدیک تر است تا به علم حصولی. بر همین اساس بعضی گفته اند: ان المعرفة أخص من العلم، لأنها علم بعین الشیء مفصلاً عما سواه، (۳) یعنی معرفت اخص از علم است، برای این که معرفت، علم به عین و واقعیت شیء است که همان علم حضوری می باشد و آن از غیرش، که علم حصولی است، جدا می گردد و به وسیله آن خصوصیات، عرفا از علما و حکما متمایز می گردند.

بسیاری از روایات از قبیل این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «رأیت ربی فی احسن صورہ» (۴) و باز فرموده است: «رأیت ربی فی صورہ شاب» (۵) و در مورد علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ان علیاً ممسوس بذات الله»؛ (۶) یعنی علی (علیه السلام) قطعاً ذات خداوند را قلباً و عقلاً مس و درک نموده است و به قول قرآن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْنَا أَنْفُسُكُمْ» (۷) و بر

ص: ۳۴

- ۱- محمد کریمی زنجانی اصل، حکمت و معنویت، ص ۲۱۲ و ۲۳۰.
- ۲- کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۸.
- ۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱، ص ۴۶.
- ۴- نک: ملاصدرای، مفاتیح الغیب، ص ۴۷۰.
- ۵- نک: ابن عربی، الفتوحات المکیه، السفر الثانی، ص ۱۱۴.
- ۶- نک: تحفه، رسائل فلسفی، ص ۱۹۱. قال رسول الله: لا تسبوا علیاً فانه ممسوس فی ذات الله (ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ۱/۶۸)؛ به علی دشنام ندهید، زیرا او شیفته در ذات حضرت حق است.
- ۷- مائده، ۱۰۵.

طبق فرمایش های حضرت ختمی (صلی الله علیه و آله) (۱) که می فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و «أعرفكم بنفسه أعرفكم بربه» و «من رأى فقد رأى الحق» و «أبیت عند ربی يطعمنی و یسقینی»، همه از باب علم حضوری و معرفت درونی و قلبی و نفسانی است، چرا که آن ها معصوم و مصون و محفوظ از گناه اند، لذا نفوسشان آینه ی تمام نمای حضرت رب العالمین است.

ثالثاً. وسیله ای که حکیم و فیلسوف به کار می برد عقل و استدلال و برهان است، اما وسیله ای که عارف به کار می برد قلب و تصفیه و تهذیب و تکمیل نفس است. خداوند به حضرت داود فرموده است: «فَرِّغْ لِي بَيْتًا. أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ لِأَجْلِ» (۲)؛ یعنی خانه دلت را تنها برای من (خدا) از اغیار خالی و فارغ کن. من نزد کسانی هستم که به خاطر من دل شکسته اند. انکسار قلب و تصفیه دل، سبب حضور حضرت حق تعالی در آن است. این به اصطلاح از باب «تعلیق الحکم علی الوصف، مشعر بالعلیه» (۳)

است، چنانکه بیان گردید و از آن طرف خداوند بیان می دارد: «هَيْلُ أُتْبُكُم عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ * تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (۴)

ب. اشاره به سخنان عرفا در خصوص ذات اقدس الهی

عرفا به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرموده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» توجه خاص و ویژه ای دارند، چون آن ها می گویند: اگر انسان خود را منزّه و مزکّا و بی غل و غش کند، نور «نور الأنوار» به قلب او می تابد و خدا را از طریق نفس مستقیماً وجدان می نماید.

در آن روایت یک نوع برهانی نهفته است که راه و رهرو و مقصد یکی است. انسان می رسد به مرحله ای که حلاج گفت: انا الحق و لیس فی جُبتی غیر الله و رأیت حبیبی بعین قلبی. فقلتُ: من أنت؟ قال: أنت (۵) و بایزید بسطامی گفته است: لیس فی دلّقی سواه. (۶) و وی

ص: ۳۵

۱- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۶.

۲- - سهروردی، لغت موران، ص ۳۱۰ و ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴.

۳- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۶.

۴- - شعراء، ۲۲۱ و ۲۲۲.

۵- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، بستان القلوب، ص ۳۷۷.

۶- - علی اخگر، نهاییه الظهور، با مقدمه محمد کریمی، ص ۱۱۱.

گفت: سبحانی ما اعظم شأنی. چه خوب گفته است امیر خسرو:

من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی

تاکس نگوید بعد از این: من دیگرم تو دیگری (۱)

از همین باب است پاسخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) که وقتی از آن حضرت پرسیده شد خداوند کجاست فرمود: فی قلوب عباده. (۲)

حال این سؤال مطرح است که چرا پیامبر و اهل بیت او این چنین شطحیاتی (سخنانی به ظاهر خلاف شرع) از خود بروز ندادند؟ برای این که آن ها نظیر حلاج و بایزید و... به محو (فنا) منیت در ذات حضرت حق) و محق (محو منیت و آثار آن در ذات احدیت) واصل شدند ولی آن ها به حالت صحو (بقای بعد از فنا و هشیاری بعد از مستی و سکینت و آرامش و اطمینان) واصل نشدند، در حالیکه حضرت ختمی (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) به تمام آن مقامات و حالات رسیدند. افزون بر آن، آن ها وظیفه داشتند مطابق فهم مردم با مردم سخن بگویند و اسرار را برای عموم افشا نمایند. کما این که قرآن می فرماید: "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ" (۳)

با این حال هیچ عارفی ادعا ندارد می تواند به کنه ذات حضرت حق دست یازد. آن ها معتقدند عارف تنها قادر است خدا را کشف و شهود نماید، پس اکتشاف، مقبول است و اکتناه، مردود.

در اسفار آمده است: محقق سهروردی در «شجره ی الهیه» گفته است: الواجب لذاته اجمل الأشياء و اکملها...؛ (۴) واجب الوجود بالذات زیباترین اشیا و کامل ترین آن هاست، برای این که هر جمال و کمالی، رشحه و آیه و ظل و فیض جمال و کمال اوست، چرا که او دارای جلال ارفع و نور اقهر است. او به سبب کمال نوریت و شدت ظهورش، محتجب و مستور و پوشیده است. حکمای متأله و عارف به وسیله او، او را مشاهده و شهود و کشف می نمایند، نه این که به کنهش برسند، زیرا شدت ظهور و نیروی درخشش او و از آن

ص: ۳۶

۱- نک: محمد کریمی زنجانی اصل، حکمت اشراقی در هند، ص ۱۴۶.

۲- نک: ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۴۰.

۳- حجر، ۲۱.

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۱۱۵.

طرف ضعف ذات مجرد نوری ما، مانع است که به کنه او راه یابیم؛

چنانکه شدت ظهور خورشید و قوت نور آن، مانع است از این که چشم‌ها به کنه و ذات و حقیقت آن برسند (با چشم نمی‌توان به ظاهر خورشید نگریست تا چه رسد به باطن آن)، چرا که شدت نوریت خورشید، حجاب خورشید است، در حالیکه ما حق تعالی را می‌شناسیم و او را مشاهده و شهود و کشف می‌نماییم ولی به او احاطه علمی نداریم، چنانکه در وحی الهی وارد شده است: “وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا * وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ” (۱).

عرفا به عکس فلاسفه خداوند را از همه چیز روشن‌تر می‌دانند و خود را در عقبات و کوچه و پس کوچه‌ها و کوره راه‌های صعب‌العبور عقل و برهان و استدلال قرار نمی‌دهند. آن‌ها مانند محیی‌الدین خدا را حاضر و عالم را غایب محسوب می‌دارند. آن‌ها بر این باورند که باید درون را با عبادت مخلصانه و سیر و سلوک الهی صیقلی داد تا خورشید حقیقت در آن منعکس گردد. آن‌ها بر این باورند که آن کس که ما را خلق کرده به ما عنایت دارد و خود را به ما نشان خواهد داد؛ زیرا قبل از این که انسان عاشق خداوند بشود او عاشق انسان بوده است.

شیخ اشراق در بعضی از آثار فارسی شیرین خود آورده است: بعضی، از یکی از متصوفه پرسیدند که: ما الدلیل علی وجود الصانع؟ فقال: قد اغنی الصباح عن المصباح؛ (۲) یعنی دلیل بر وجود صانع چیست؟ جواب داد: صبح روشن از چراغ بی‌نیاز است. سهروردی از عمر نقل کرده است که: رأی قلبی ربی و از علی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً، (۳)

یعنی اگر پرده برطرف گردد یقین من نسبت به خدا زیاد نمی‌شود و این منافات با مراتب یقین ندارد. دنیا و آخرت برای آن حضرت یکسان است، لذا باور و اعتقادش به حضرت اله کم و زیاد نمی‌گردد. ملاصدرا از بعضی از عرفا نقل کرده است که گفته‌اند: عرف ربی برّبی و لولا ربی ما عرف ربی؛ (۴)

یعنی من

ص: ۳۷

۱- - طه، ۱۱۰-۱۱۱.

۲- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صفیر سیمرغ، ص ۳۱۷.

۳- - همان، ص ۳۱۸.

۴- - محمد خامنه‌ای، المظاهر الالهیه، ص ۱۶.

پروردگام را به وسیله پروردگام شناختم و اگر ربّ من نبود، ربّ و پروردگار خویش را نمی شناختم. یکی از عرفا گفته است: *عرفت ربّی بعین ربّی*.

صفات خداوند

وقتی ثابت شد که اصالت با وجود است هر صفتی که سر از کمال و جمال و وجود در آورد خداوند متصف به آن است. به عبارت دیگر حضرت حق مبدءاً هر کمال وجودی است و مبدءاً کمال، فاقد آن کمال نیست. پس در ذات خداوند حقیقت هر کمالی که از او افزایده می گردد وجود دارد و این همان عینیت ذات خداوند با صفات است. (۱) یعنی این صفات طبق نظر حکما و متکلمان امامیه مفهوماً مغایر یکدیگرند، ولی در مصداق عین یکدیگر و عین ذات خداوند اند. (۲)

البته آن سخن با کلام علی (علیه السلام) که می فرماید: «کمال الاخلاص له، نفی الصفات عنه» (۳)، منافات ندارد، یعنی کمال اخلاص برای خداوند نفی صفات از اوست، زیرا مراد آن حضرت نفی صفاتی است که غیر از وجود ذات او است. او هیچ صفتی زاید بر ذات ندارد و چنان که بیان شد ذات او مصداق تمام نعوت و صفات کمالی است که سر از صترف الوجود در می آورد (۴)، نه صفاتی که ناشی از عدم می شود، مانند جهل و ضعف و نه صفاتی که ناشی از ماهیت است، مثل محدودیت، چون یکی از معانی ماهیت حد وجود است.

اساساً ماهیت و حدّ، لازم و ملزوم یکدیگرند. هر چیزی که تعریف ماهوی می شود محدود به همان تعریف می گردد، لذا شامل اشیا دیگر نمی شود.

آن حضرت در ادامه می فرماید: «الشهادة کل صفة أنها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة» که اشاره به برهان نفی صفات عارض بر ذات خداوند دارد. (۵)

خلاصه این که آن حضرت به اعتباری خدا را متصف به صفاتی دانسته و به اعتباری نفی صفات نموده، می فرماید: «الذی لیس لصفته حد محدود و لا نعت موجود». (۶)

ص: ۳۸

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۲ ونک: حسین مظاهری، الاخلاق، ۱/۲۹۴، ۱۳۸۹.

۲- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادیه، ص ۱۴۰.

۳- نهج البلاغه، اوائل خطبه ۱.

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۴۰.

۵- همان.

۶- نهج البلاغه، آغاز خطبه ۱.

بعضی گفته اند: منظور از «کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه» این است که باید خداوند را از صفات آفریدگان میرا دانست، چنان که در ادامه در وصف فرشتگان آمده است: «لا یجرون علیه صفات المصنوعین»^(۱) که با توجه به آنچه بیان شد، استدلالشان تمام نیست.

امام صادق (علیه السلام) از هشام بن سالم می پرسد: آیا خداوند را توصیف می نمایی؟ گفت: بله! «هو السميع البصیر». فرمود: این ها صفاتی است که مخلوقات در آن شریک اند. پرسید: شما چگونه توصیف می فرمایی؟ فرمود: هو نورٌ لا ظلمةَ فیهِ و حیاة لا موتَ فیهِ و علم لا جهلَ فیهِ و حق لا باطلَ فیهِ.^(۲)

آنچه آن امام همام فرموده است همان «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» است، یعنی حقیقت بسیط، همه ی اشیا و محیط بر آن ها و دارنده ی همه ی کمالات آن هاست. خلاصه این که او «کل الوجود و کله الوجود و کل العلم و کله العلم و...» است که کل الوجود، همان، «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» است و کله الوجود، یعنی حضرت حق بحت وجود و محض هستی است و ماهیت ندارد.^(۳)

برخی از اندیشمندان مسلمان میان اسم و صفت خداوند تفاوتی این چنین نهاده اند که: اسم مشتق است، چون علیم و قدیر و سمیع و بصیر و غیرهم و صفت مبدأ اشتقاق است، مانند علم و قدرت و سمع و بصر و...^(۴)

صفات خدا از نظر متکلمان

اشاعره معتقد به صفات هفتگانه اند. آن ها می گویند: آن صفات زاید بر ذات خداوند و لازم آن ذات و قدی م به ق دم ذات اویند. آن ها ذات خداوند را با آن صفات، «قدمای ثمانیه» دانسته اند که این، یک نوع، شرک خفی است.

معتزله می گویند: اتصاف ذات خداوند به آن صفات این است که فعلی که صادر از آن

ص: ۳۹

۱- - قطب الدین راوندی، منهاج البراعه، ج ۱، ص ۴۹-۴۵.

۲- - توحید صدوق، باب ۱۱، صفات ذات و افعال، حدیث ۱۴.

۳- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۷۳.

۴- حکیم سبزواری، اسرار الحکم، ۵۵، ۱۳۸۰.

ذات می شود، مثل فعل کسی است که متلبس و متصف به آن صفات شده است، پس معنای این که آن ذات عالم است، این است که در ایتقان و احکام و دقت جهاتش نسبت به چیزی، مثل فعل عالم، کار انجام می دهد ولی در واقع عالم نیست و همچنین است در بقیه صفات.

لازمه سخن آن ها ن یاب ت داش تن و ن ائب مناب و قائم مقام بودن ذات خداوند از صفات و خالی بودن آن ذات از آن هاست. در حقیقت آن ها می گویند: در مورد صفات خداوند نتیجه را منظور بدار و مبادی را رها ساز، یعنی «خذ الغایات و اترك المبادی» (۱). نتیجه سخن این که: هو عالم، قادر، حی و لا اُثبت له علماً و لا قدره و لا حیاة (۲).

کرامیه (گروهی که منسوب به محمد بن کرام اند) بر این باورند که صفات خداوند زاید بر ذات او و حادثند که این نظریه بدیهی البطلان است. زیرا ذات خداوند را خالی از صفات دانسته اند و دیگر آن که ذات او دارای ماده ی قابل و پذیرای صفاتی است که آن ها در آن حادث می شوند که لازمه اش ترکیب و امکان است (۳).

برخی از متکلمین صفات ثبوتی و کمالی خداوند را هشت صفت دانسته اند که عبارتند از: غنی و عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر و مرید و متکلم. اشاعره به جای متکلم به کلام معتقدند و صفت غنی را جزء آن صفات نشمرده اند، (۴) در حالیکه صفات کمالی را نمی توان به شماری خاص محدود نمود و همچنین است صفات سلبيه.

انواع صفات

در تقسیم صفات می توان نوشت: صفات یا ثبوتی و جمالی اند و یا سلبی و جلالی. صفات ثبوتی آن دسته از صفاتی اند که کمال و جمالی را بیان نموده، واجد آن ها باشند. این دو کمال و جمال ناشی از وجودند، مانند علم و قدرت و... چنان که بیان شد صفات ثبوتی به هشت صفت و بلکه، بنابر نظر دقیق فلسفی، بیشتر می رسند.

و صفات سلبی عبارتند از صفات نقص و کاستی، مانند جهل و عجز که از خداوند نفی می شوند. آن ها را به این دلیل صفات جلالی گویند که خداوند اجلّ از این است که صفات

ص: ۴۰

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۵، ۱۳۹۰.

۲- حمّود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۵.

۴- همان، ص ۶۶۳.

مذکور را داشته باشد. البته این نوع صفات به «سلب السلب» بر می گردند، مثلاً اگر گفته شود: خداوند جاهل نیست، یعنی او غیر عالم نیست و در نتیجه عالم است و چنان که بیان شد صفات سلبی هفت صفت یا، بنا بر نظر دقیق فلسفی، بیشترند که عبارتند از اینکه خدا جسم و جوهر و عرض و مرئی و در مکان (و حتی در زمان) و حال در چیزی و عاجز و دارای حدّ و... نیست.

نعوت و صفات ثبوتی یا ذاتی اند که تنها از ذات لم یزل و لا یزال خداوند انتزاع می شوند، مانند حی و قدرت و یا فعلی اند و آن ها صفاتی اند که از ارتباط ذات خداوند با مخلوقات انتزاع و اخذ می شوند، مانند خالق و رازق.

ملاصدرا در تقسیم صفات به نحو و گونه و طرز و طور دیگر می فرماید: الصفة اما ایجابیه ثبوتیه اما سلبیه تقدیسیه... (۱)؛ یعنی صفت یا ایجابی ثبوتی است یا سلبی تقدیسی که قرآن از آن دو به: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۲) یاد نموده است، پس صفت جلالی آن است که ذات خداوند اجلّ از مشابَهت با غیر است و صفت اِکرام، آن است که خداوند به وسیله آن، متکرم و با کرامت و جمیل می گردد و اولی عبارت از سلب ها از نقائص و اعدام است که تمام آن ها به یک سلب بر می گردد که آن سلب امکان از حضرت حق تعالی است.

و دومی یعنی صفت اِکرام به حقیقی (نفسی)، مانند علم و حیات و اضافی، مانند خالقیت و رازقیت و تقدم و علیت تقسیم می شود و تمام و کلیه حقیقی ها به وجوب و حتمیت وجود، یعنی هستی متأكد و خالص و بحت و محض بر می گردد. و تمام اضافی ها به یک اضافه منتهی می شود که عبارت از اضافه قیومیه است و این، تنها بیان شایسته ی مقام است و الا اگر غیر از این بیان در مورد صفات خداوند گفته شود، به کثرت ذات احدی (و اجتماع فاعل و قابل و شرک خفی و...) منتهی می گردد که خداوند از آن پاک و منزّه است (تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً).

توجه به این مطلب، ضروری است که صفات فعلی و اضافی، مثل خالق و رازق در مقابل صفات ذاتی است، ولی صفات اضافی و اعتباری مانند عالمیت و قادریت، در مقابل

ص: ۴۱

۱- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۸.

۲- - الرحمن، ۷۹.

صفات حقیقیه است و این صفات مانند آن صفات اضافی، زاید بر ذات متعالیه اند و هر دو به یک منشأ ذاتی منتهی می شوند ولی این ها اعتباری اند و آن ها منتزع از مقام فعل اند. بنابراین رازقیت، یک نسبت و مصدر جعلی است، ولی رازق، ذاتی است که دارای رزق است. (۱)

بعضی گفته اند: حق جل و علا جمیل است و مراد از جمیل، صفات جمالیه ی اوست و به اصطلاح عرفا، آن ها اوصافی اند که متعلق به لطف و رحمت اوست و آیه ی « أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۲)»، به این لحاظ است و او ذوالجلال است و از این حیث، متصف به صفات جلالیه است که آن ها اوصافی اند که به قهر و عزت و عظمت و ستر (که بندگان باید از جباریتش حساب ببرند و از انتقامش بترسند)، متعلق است و آیه «وَيُخَيِّدُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۳)»، به آن اشاره دارد و آن ها بر این باورند که صفات جلالیه عین ذات حضرت حق اند.

حکما گاهی از جمال به صفات ثبوتی و از جلال به صفات سلبی تعبیر می کنند.

نه مرکب بود و جسم و نه مرئی نه محل

بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

منظور از «بی معانی»، در اصطلاح متکلمان این است که صفات خداوند، زاید بر ذاتش نیست (۴).

حکیم سبزواری سروده است:

ای به ره جستجو نعره زنان دوست دوست

گر به حرم ور به دیر کیست جز او، اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال

نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست

ص: ۴۲

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۷۱، ۱۳۹۰.

۲- فصلت، ۵۳.

۳- آل عمران، ۲۸.

۴- حسن حسن زاده، آملی، ممد الهمم در شرح فصول الحکم، ص ۴۸، ۱۳۸۵.

ویژگی عدل

یکی از اصول دین اسلام، بلکه شیعه عدل است. به عبارت دیگر در مذهب شیعه اصل عدل یکی از اصول پنجگانه اعتقادی شمرده شده است.

طبعاً این سؤال پیش می آید که چه خصوصیتی برای اصل عدل وجود دارد که جزء اصول اعتقادی شمرده شده است و حال آن که عدل یکی از صفات فعلی خداوند مثل رزاق و هادی است.

پاسخ این است که «عدل» هیچ امتیازی نسبت به سایر صفات ندارد. متکلمین شیعه از این جهت این اصل را جزء اصول اعتقادی خود ذکر و برجسته نموده اند که اشاعره، که اکثریت اهل تسنن را تشکیل می دهند، منکر این اصل، البته از جهت این که ذکر خواهد شد، شده اند، ولی منکر علم و حیات و اراده و... نشده اند.

عدل مورد وفاق شیعه و معتزله است و از این جهت آن دو فرقه را عدلیه خوانده اند و منظورشان از عدل این است که خداوند فیض و رحمت و همچنین بلا- و نعمت خود را براساس استحقاق های ذاتی و قبلی و حتی عارضی و بعدی می دهد، یعنی افاضه و پاداش و کیفر الهی، نظم و نظام خاصی در جهان آفرینش دارند.

در حقیقت عدلیه نامیدن معتزله درست نیست، زیرا آن ها اشکالات زیادی دارند که نویسنده دوتای آن ها را گوشزد می کند: یکی این که آن ها گفته اند: عالم در بدو خلقت به محدث، یعنی خداوند، نیازمند بوده است، پس اکنون اگر علل نباشد ضروری به

موجودات نمی رسد(۱) و دیگر این که آن ها معتقدند خداوند در افعال اختیاری انسان هیچ دخالتی ندارد.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: یا یونس! لاتقل بقول القدریة (المعتزلة)، فان القدریة لم یقولوا بقول اهل الجنة و لا بقول اهل النار و لا بقول ابليس. فان اهل الجنة قالوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ(۲) و قال اهل النار: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ(۳) و قال ابليس: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ(۴).

اشاعره از این جهت منکر عدل، یعنی منکر چنین نظام مضبوط و علی و معلولی اند. آن ها می گویند: عدل به معنای نظام قانون مند، ملازم با مقهوریت و محکومیت خداوند است. ذات اقدس اله به هیچ وجه تحت حاکمیت قانون و قاعده قرار نمی گیرد.

آن ها رسماً نمی گویند: خدا عادل نیست، ولی وقتی برای مثال، انسان را در افعال مجبور می دانند لازمه اش این است که خداوند، العیاذ بالله، بعضی از مردم را وادار به گناه می نماید سپس آن ها را به جهنم می برد که این عقلاً ظلم است.

به بیان دیگر هیچ فرقه ای از فرق اسلامی مثل متکلمین اسلام یعنی شیعه و معتزله و اشاعره و مرجئه و خوارج و... منکر عدل به عنوان یک صفت از صفات الهی نیستند. اختلاف معتزله با اشاعره در تفسیر و توجیهی است که درباره عدل می کنند.

عقیده معتزله درباره عدل این است که برخی کارها «فی حد ذاته» عدل و برخی دیگر ظلم است، یعنی معتقد به «حسن و قبح ذاتی و عقلی اشیا» هستند ولی اشاعره معتقدند، هیچ کاری «فی حد ذاته» عدل یا ظلم نیست. آنچه خدا انجام دهد عین عدل است و آنچه انجام ندهد عین ظلم است. فرضاً خداوند به مطیعان کیفر بدهد و به عاصیان پاداش، عین عدل است.(۵) «آنچه آن خسرو کند شیرین بود(۶)». در مقابل، معتزله بر این باورند که بد، بد است

ص: ۴۴

۱- رحمت الله شریعتی، کلام برین، ص ۴۹۱، ۱۳۹۵

۲- اعراف، ۴۳

۳- مؤمنون، ۱۰۶.

۴- حجر، ۳۹ و کلینی، کافی، ۱/۱۵۷ (معرب)

۵- شهید مطهری، آشنائی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، ص ۲۹ و عدل الهی، ص ۱۴.

۶- هرچه آن خسرو کند شیرین کند چون درخت تین که جمله تین کند

اگر به فرض خدا هم انجام دهد بد است و خوب، خوب است اگر به فرض خدا هم انجام ندهد خوب است.

معانی لغوی عدل

اهل لغت در تعریف عدل گفته اند: العدل لغه بمعنی التسویه بین شیئین و منه العدیل الذی یعادلک فی المحل او فی الوزن و القدر و فلان یعدل فلاناً ای یساویه و... (۱) یعنی عدل در لغت به معنای تساوی برقرار نمودن میان دو چیز است و از آن جمله به معنای عدیل است؛ یعنی فلانی معادل تو در محل و وزن و اندازه می باشد. فلانی عدل دیگری است؛ یعنی مساوی اوست و اعتدال به معنای تعادل و حد وسط میان دو چیز و حالی میان دو حال کم و زیاد از جهت کم و کیف است. عدلته فاعتدل؛ یعنی او را بعد از اعوجاجش راست نمودم و او معتدل و راست شد.

و از جمله معانی عدل استقامت در حکم و قضاوت است. عادل در نظر مردم کسی است که قول و حکمش مرضی و رضایت مندانه باشد. کسی عدل دارد که از او شکمی ظاهر نشده باشد و اندیشه او منطقی و برهانی باشد یا کسی که میل به هوی و هوس نداشته باشد تا در حکم و قضاوت جور نماید و فلانی اهل معدله است؛ یعنی اهل عدل است و عکس عدل جور است.

اگر گفته شود عکس عدل ظلم است، چنان که عکس قسط جور است، بهتر است؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره حضرت مهدی (عج) فرموده است: «فیملاً الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً» (۲)؛ هر چند اهل لغت میان عدل و قسط و ظلم و جور تفاوت قائل نباشند.

عدل در اصل مصدری است که به جای عادل می نشیند ولی عدل ابلغ و رساتر از عادل است، لذا میان «زید عدل و زید عادل» تفاوت وجود دارد که در اولی تأکیدش بیشتر است.

معانی اصطلاحی عدل

ص: ۴۵

۱- - لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۳ و مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۱.

۲- - احمد بن حنبل، مسند احمد، ۱/۹۹.

باید دانست موارد استعمال عدل زیاد است: یکی از آن‌ها موزون و متعادل و متوازن بودن اجزای عالم است. در قرآن کریم آمده است: "وَالسَّيِّئَاتِ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ" (۱) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ (۲) یعنی به وسیله عدل، آسمان‌ها و زمین برپا و پابرجاست. نقطه مقابل عدل، به معنای مذکور، بی‌تناسبی است، نه ظلم، لهذا عدل به این معنا از موضوع بحث خارج است. چون در توازن، مصلحت کل مطرح است، نه مصلحت جزء.

از موارد دیگر عدل، تساوی و نفی هرگونه تبعیض است.

اگر قید دوم نباشد و عدل صرفاً به معنای تساوی باشد، یعنی به همه کس به یک چشم نظر بشود، ظلم است، نه عدالت. اگر اعطای بالسویه عدل باشد، منع بالسویه و در نتیجه ظلم بالسویه هم، عدل است، چه ملاک، صرفاً برابری است و این صحیح نیست و چنانچه آن قید، یعنی نفی هرگونه تبعیض، نه تفاوت، رعایت گردد، عدالت به معنا و مفهوم صحیح و درست استعمال شده است که در این صورت عدل به مورد و معنای سومی برمی‌گردد. پس می‌توان نوشت:

از موارد دیگر عدل رعایت حقوق افراد و اعطا به هر ذی‌حقی، حق او را (العدل هو اعطاء كل ذي حق حقه) و ظلم، عدم رعایت مذکور است و نیز در تعریف عدل گفته شده است: عدالت قرار دادن هر چیزی در جای گاه مناسب آن است. (العدل يضع الامور مواضعها). (۳)

مولوی در این خصوص مترنم است:

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را

ظلم چه بود؟ آب دادن خار را

ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعی

که نباشد جز بلا را منبعی (۴)

إِنَّ الْعَدْلَ هُوَ الْإِسْتِقَامَةُ فِي الْحُكْمِ وَإِنَّ الْعَادِلَ هُوَ الْمَرْضِيُّ فِي حُكْمِهِ وَهَذَا يَعْنِي أَنَّ الْعَادِلَ هُوَ الْحَكِيمُ الَّذِي يَضَعُ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ. (۵)

ص: ۴۶

۱- - الرحمن، ۷ و ۸.

۲- - عوالمی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۱۵۰ و انوار التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۰.

۳- - حکمت ۴۳۷ از نهج البلاغه.

۴- - مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۸۷۳، به کوشش: دذفولیان.

این معنا از عدل و ظلم، به حکم این که از یک طرف براساس اصل رعایت اولویت ها و از طرف دیگر از یک خصوصیت ذاتی بشر ناشی می شود و آن این که ناچار است یک سلسله اندیشه های اعتباری استخدام نماید و باید و نبایدها بسازد و حُسن و قبح ها انتزاع کند، از مختصات بشری است و در ساحت کبریائی راه ندارد. او همچنانکه مالک علی الاطلاق است، «اولی»ی علی الاطلاق است.

از موارد دیگر عدل، استحقاق ها در افاضه و جودرسانی و امتناع نمودن از افاضه و رحمت به آنچه امکان وجود یا کمال وجود دارد.

هر موجودی طبق قابلیتش از خداوند فیض می گیرد و خداوند هیچ منعی از حیث افاضه به آن ها ندارد. در واقع در عالم، تفاوت وجود دارد، نه تبعیض. هر چند منشأ تفاوت ها هم به وجهی، حضرت حق است و به وجهی دیگر لازمه علت و معلول و مراتب هستی و ضرورت و سنخیتِ حاکم در نظام هستی است. لذا می توان گفت: العطیه بقدر القابلیه و القابلیه هی من قِبَل الفاعلیه.

عدل الهی در نظام تکوین به این معناست که هر موجودی هر درجه از وجود و کمال وجود را، که استحقاق و امکان آن را دارد، دریافت می کند و هیچ مرحومی محروم نمی شود و ظلم، منع فیض و امساک جود از موجودی است که استحقاق و قابلیت آن را داشته باشد.

عدل خداوند عین افاضه و فیض رسانی به موجودات است، نه این که موجودات بر خدا حقی داشته باشند که وظیفه خدا این باشد که باید آن حق را به آن ها ادا نماید. (۱)

اساساً موجودات نبودند تا طلب کار حضرت حق باشند. در ساحت کبریائی او اضافه اشراقی یک طرفی مطرح است، نه اضافه مقولی دو طرفی.

علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: «لایجرى لأحد إلا جرى علیه و لایجرى علیه الا جرى له و لو كان لأحد أن یجرى له و لایجرى علیه لكان ذلك خالصاً لله سبحانه دون خلقه»؛ (۲) یعنی کسی را بر دیگری حقی نیست مگر این که دیگری را هم بر او حقی است و آن دیگری را حقی بر او نیست مگر این که او را هم حقی است (حق و تکلیف لازم و ملزوم یکدیگرند) و اگر کسی را بر دیگری حقی باشد که دیگری را بر او حقی نباشد چنین

ص: ۴۷

۱- نک: شهید مطهری، عدل الهی، ص ۵۹.

۲- نهج البلاغه، به قلم فیض الاسلام، خطبه ۲۰۷.

حقى مختص به خداوند سبحان است.

فقها مسأله حسن و قبح عقلى را كه يك بحث كلامى است وارد اصول فقه نمودند و آن ها را به عنوان مناطات و ملاكات احكام تلقى نمودند و ادعا نمودند در ميان مناطات و ملاكات آنچه عقل از همه بديهى تر و روشن تر درك مى كند، حسن عدالت و اعتدال و قبح ظلم و عدوان است. به اين ترتيب عدل و ظلم به صورت معيارى در فقه اسلامى در آمد.

چرا خداوند ظلم نمى كند؟

كسى كه ظلم مى كند و فعل قبيح انجام مى دهد، بنا بر دلائلى است: يا اين كه او جاهل به حسن و قبح افعال است يا اين كه مى داند آن كار زشت و تجاوزكارانه است ولى مجبور است آن را مرتكب شود و از تركش عاجز است يا اين كه عالم و حُر و آزاد است ولى محتاج به انجام دادن آن عمل است يا اين كه دانا و مختار و بى نياز است ولى براى جبران كمبودهاى شخصى خود، تجاوز مى كند و مرتكب جرم و جنائت و جور مى شود و از روى شهوت و غضب و عبث و لغو و لهو و لعب ستم مى نمايد.

او آن قدر ظلم کرده است که آن برایش به صورت ملکه در آمده است و به نوعی از سادیسم و مردم آزاری مبتلا- گردیده است، لذا از ظلم و جور و اذیت و آزار لذت می برد.

بايد دانست تمام صور مذکور بر خداوند متعال محال مى نمايد، چرا كه آن ها سر از نقص در ذات او در مى آورند، در حالیکه ثابت شد او محض کمال و کمال محض است، پس واجب است حکم کنیم او منزّه از ظلم و فعل قبيح است. (۱)

جز اين كه بعضى از مسلمين مثل اشاعره بر خداوند جائر دانسته اند فعل قبيح انجام دهد - تقدست اسماؤه و تعالى عن ذلك - و بلا- اشكال دانسته اند خداوند اهل طاعت را عقاب نمايد و عُصات و كفار را به بهشت ببرد و اين كه تكليف مالا يطاق نمايد و اين كه مرتكب كذب و خدعه و عمل از روى عبث و بدون هدف و غرض و مصلحت و فايده شود، به دليل اين كه قرآن مى فرمايد: "لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ." (۲)

آن ها آيه را تحريف معنوى کرده اند. در حالیکه معنای آيه اين است: خداوندی که حکيم

ص: ۴۸

۱- محمد جميل حمود، الفوائد البهيه فى شرح عقائد الاماميه، ص ۳۶۳.

۲- انبياء، ۲۳.

مطلق است، هر عملی که انجام می دهد متقن و محکم و بی عیب و بلکه عین حکمت است، لذا مورد سؤال و چون و چرا واقع نمی شود، در حالی که مردم طبعاً خطاکار در قبال اعمال خود مسئول اند، تا دانسته شود آیا عمل آن ها مطابق قانون و حکمت حاکم بر نظام هستی هست یا نه. جای تعجب است که اشاعره خداوند را عادل هم می دانند. در حقیقت عدل در مورد خدا جز لفظ بی محتوا چیز دیگری نیست.

چه بسا امثال این ها، به ویژه امویان و پیروان آن ها که چنین عقیده ای دارند، خود ظالم و جائر و سفیه و لاجب و مخادع و کاذب و عامل عمل قبیح و تارک فعل حسن و جمیل اند و از باب قیاس به نفس، خداوند را همچنین توصیف نموده اند. آن ها می خواهند با ابراز عقاید فاسد مذکور، وجدان خود و مردم هم عقیده آن ها را از ملامت و سرزنش بر علیه خود بازدارند تا بتوانند هر چه بیشتر ظلم و عیاشی و کیافی کنند. تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. آن ها دانسته یا نادانسته سخنان کفرآمیز می گویند و آسیب های زیادی به افکار مردم، مخصوصاً نسل جوان، علی الاخص جوانان فرهیخته وارد می کنند. اعاذن الله و ایاکم من ذلك.

در بعضی از کتاب ها آمده است: و قد عُرف الامامُ علی و الائمه من بعده (علیه السلام) بالعدل حتی قيل: «العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبیه امویان و من هنا انبتق مصطلح العدلیه». (۱)

در قرآن آیات زیادی دال بر ابطال نظر اشاعره وجود دارد که عبارتند از: «مِا اللّهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ» (۲) و «وَاللّهُ لَا یُحِبُّ الْفُسَادَ» (۳) و «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعِینَ» (۴) و «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۵).

لذا کسانی که می نویسند: «خدا قادر است که مؤمنان را به آتش دوزخ بسوزاند و به جای آن، کافران را در بهشت متنعم سازد»، ناتمام است چرا که عمل قبیح از قبل خداوند

ص: ۴۹

۱- - محسن حسینی، مصباح الهدی فی اصول دین المصطفی، ص ۹۳، ۱۳۸۸.

۲- - غافر، ۳۱.

۳- - بقره، ۲۰۵.

۴- - دخان، ۳۸.

۵- - ذاریات، ۵۶.

وجود خارجی ندارد تا تحت قدرت او درآید. (۱)

در میان صفات پروردگار دو صفت است که از نظر شبهات و ایرادهای وارده ی بر آن ها، متقارب و نزدیک به هم اند: یکی عدالت است که بحث شد و دیگری حکمت. منظور از حکمت خداوند این است که نظام آفرینش، نظام مستحکم و احسن و اصلح است. لازمه حکمت و عنایت حق تعالی این است که جهان خلقت دارای غایت و با هدف باشد. آنچه موجود می شود یا خود خیر است یا برای وصول به خیر است و شری در نظام وجود ندارد.

حکمت از شئون علیم بودن و مرید بودن خداوند است و مبین اصل «علت غائی» برای جهان، بلکه عوالم هستی می باشد ولی عدالت از شئون فاعلیت خداوند، یعنی از صفات فعل است، نه از صفات ذات. (۲)

اشکال مشترک در مورد عدل و حکمت پروردگار، وجود بدبختی ها و بلاها و تیره روزی ها و به عبارت جامع تر مسئله شرور است. این مسئله را می توان تحت عنوان «ظلم» ایرادی بر عدل الهی شمرد و می توان تحت عنوان «پدیده های بی هدف» نقضی بر حکمت بالغه خداوند تلقی نمود که بحث آن خواهد آمد.

ارزش عدالت اجتماعی

بسیاری از جوانان که از دین گریزانند پی به حقیقت اسلام نبرده اند. اسلام را نمی شود از افراد غیرمتخصص فراگرفت. اگر مردم، به ویژه جوانان به وسیله متون دین اسلام یا به وسیله اشخاص متخصص در امر دین، به اسلام آشنا می شدند شیفته آن آیین می گشتند.

باید دانست عدل از دو جهت مورد ملاحظه قرار می گیرد: یکی از لحاظ جهان بینی است که ثابت شد عالم براساس اعتدال و هماهنگی و توازن و رعایت استحقاق ها و افاضه حق تعالی بر طبق قابلیت ها و امکان استفاضه ی آن ها به آن هاست. خداوند انسان را آزاد آفریده است. اگر خواست با عمل به دستوراتش سعادت مند شود و اگر خواست با ترک فرامینش شقاوت مند و دیگر از جهت اجتماعی است.

عدالت یکی از مسائلی که به وسیله ی اسلام حیات و زندگی را از سرگرفت و ارزش

ص: ۵۰

۱- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۱۲۵، ۱۳۹۰.

۲- نک: مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۷۱.

فوق العاده یافت. پیامبر رحمت فرمود: «أَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» (۱) اسلام به عدالت، تنها توصیه نکرد و یا تنها به اجرای آن قناعت نمود، بلکه عمده این است که ارزش آن را بالا برد.

فرد باهوش و نکته سنجی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سؤال می کند: العدل أفضل أم الجود؟، یعنی آیا عدالت شریف تر است یا بخشندگی.

پاسخ سطحی این است که جود افضل و احسن است، چرا که عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آن هاست، اما جود و بخشش این است که آدمی با دست خود حقوق یا حق مسلم خود را نثار غیر نماید، یعنی جود بیش از عدالت معرّف و نشانه ی کمال نفسانی و ترقی روح بشری است.

لکن جواب عمقی به سؤال مذکور که آن حضرت می دهد به عکس جواب ظاهری است که دیگران می دهند و آن به دو دلیل است: یکی این که «العدل يضع الامور مواضعها و الجود يُخرجها من جهتها»؛ یعنی عدل امور را در موضع و جای خود قرار می دهد و جود امور را از جهتشان خارج می نماید.

عدالت عامل رشد اجتماع است و جود برطرف کننده نقص فردی است، لذا ریشه ی این ارزیابی این است که اصول و مبادی اجتماعی بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد.

دیگر این که بنا بر قول آن حضرت: العدل سائس عام و الجود عارض خاص؛ عدالت سیاست مداری عمومی و مدیر و مدبری فراگیر است و جود یک امر عرضی و استثنائی و غیرذاتی و غیراصیل و خاص و فردی است. اساساً جواد زیاده بر استحقاق می بخشد ولی عادل، سبب اعتدال و هماهنگی جامعه می گردد.

بعد از آن دو مقدمه علی (علیه السلام) نتیجه می گیرد: فالعدل أشرفهما و أفضلهما؛ (۲) یعنی از میان عدالت و جود، آن که اشرف و افضل و احسن و اجمل است، عدالت است.

عدالت شاهراهی عمومی است که می تواند همه را در جهت وصول به رشد و تکامل، در خود بگنجانند و بدون مشکلی، عبور دهد، اما ظلم و جور کوره راهی است که خود ستمگر را نمی تواند به مقصد برساند. ظلم و جور و تبعیض قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی که به نفع او ستم می شود را راضی و آرام نگه دارد تا چه رسد به

ص: ۵۱

۱- - شوری، ۱۵.

۲- - نهج البلاغه، حکمت ۴۲۹.

باز آن حضرت در جای دیگر فرموده است: فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ اضْطِيقٌ (۲)؛ زیرا در عدل وسعت و گشایشی است و برای کسی که عدل ضیق و تنگ و سخت است جور و ستم تنگ تر است. مَثَلُ بَارِزِ آن رضاشاه و صدام است که ظلم و بی عدالتی آن ها، آن ها را نابود ساخت.

عثمان بن عفان قسمتی از اموال مسلمین را در دوره ی خلافتش تُیول خویشاوندان و نزدیکان خود قرار داد. بعد از عثمان علی (علیه السلام) زمام امور را به دست گرفت. عدیدی از آن حضرت خواستند عطف به ماسبق نکنند. در جواب فرمود: الحق القديم لا یبطله شیءٌ (۳)؛ یعنی حق کهن به هیچ وجه باطل نمی شود.

امیرالمؤمنین نه توانست تماشاچی صحنه های بی عدالتی باشد و نه توانست عدالت را فدای مصلحت نماید. فرمود: لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء... (۴)؛ یعنی اگر آن جمعیت بسیار برای بیعت من حاضر نمی شدند و اگر تمام شدن حجت و بسته شدن راه عذر بر من نبود و اگر پیمان خدا از دانشمندان نبود که در مقابل پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت ننشینند، همانا افسار خلافت را روی شانه اش می انداختم و مانند روز اول کنار می نشستم.

وقتی دوستان خیراندیش به حضور امیر بیان و انام و یعسوب دین و آیین اسلام، علی (علیه السلام) آمدند و تقاضا نمودند که به خاطر مصلحت مهم تر، انعطافی در سیاست خود پدید آورد و پیشنهاد کردند خودت را از دردسر هوچی ها راحت کن - دهن سگ به لقمه دوخته به - تو فعلاً در مقابل دشمنی معاویه قرار داری، چه مانعی دارد که به خاطر «مصلحت» فعلاً موضوع مساوات و برابری و عدالت را مسکوت عنه بگذاری. آن حضرت فرمود: أتا مروئی أن أطلب النصر بالجرور فیمن وُلِّیت علیه؟... و لو كان المال لی، لَسَوَّیت بینهم

ص: ۵۲

- ۱- - نک: شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۳.
- ۲- - نهج البلاغه، خطبه ۱۵.
- ۳- - نک: شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲۸.
- ۴- - نهج البلاغه، خطبه ۳ (شششقیه).

فکیف و إنما المال مال الله(۱)؛ آیا شما به من دستور می دهید نصر و پیروزی در حکومت را به وسیله جور و ستم طلب نمایم؟ -هدف به هیچ وجه، وسیله را توجیه نمی کند- اگر اموال از آن من می بود من آن ها را بالسویه میان مردم تقسیم می کردم. پس چگونه ممکن است مال الله را میان مردم به عدالت تقسیم نکنم.

اختیار انسان و قضا و قدر

انسان بالوجدان می یابد که افعال او اختیاری است، نه جبری و چنانچه آنها جبری باشند، عقلا، ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و جهنم را لغو و لهو می دانند. این درحالی است که آیات قرآن از جمله آیه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا(۲)؛ بدون شک ما راه را به او(انسان) نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس»، اختیار انسان را تأیید می نمایند.

ولی خود اختیار و اصل آن، اختیاری نیست، لذا بشر قادر و توانا نیست اختیار و اراده را از خود سلب نماید، بنابراین می توان نوشت: فعل الانسان باختيار الانسان ولكن ليس اختياريه في فعله باختياره(۳).

اراده انسان در طول اراده خداوند است، نه در عرض آن. به این معنا که او خواسته است انسان اعمالش را طبق اراده و خواستی که او به انسان داده است، به منصفه ظهور و بروز برساند. درحقیقت هر موجودی و آثارش، بر طبق توحید افعالی، از جمله اراده انسان، از آن حضرت حق است و در عین حال که دارای اراده است افعالش اختیاری است. درست است که خداوند به انسان اراده داده است ولی خاصیت اراده در او این است که یا راه سعادت را برگزیند و یا راه شقاوت را.

اراده بشر از قضا و قدر الهی خارج نیست، بلکه موگد بر آن دو است، زیرا در لغت قضا به معنای یکسره و قطعی نمودن و فیصله دادن و یک طرفه کردن است(۴).

و قدر به معنای اندازه و نسبت و تناسب خاصی است که میان اجزای پدیده ها برقرار می باشد.

ص: ۵۳

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۲- انسان، ۳.

۳- رحمت الله شریعتی، کلام برین، ص ۴۴، ۱۳۹۵.

۴- شهید مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۳۱، بی تا.

اما در اصطلاح فلاسفه و متکلمان اسلامی آن دو به ترتیب به معنای قانون علت و معلول و نظامندی جهان هستی و طراحی و سازماندهی موجودات، مطابق با نسبت های خاص میان آنهاست و اراده انسان نیز علت انجام کارهای او و معلول شوق مؤکد و این نیز ناشی و معلول از تصور و تصدیق نسبت به خیر و نخبه بودن امور است.

از جمله دلایل سمعی، جهت تأیید سببیت، آیه قرآن: «وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»^(۱)؛ ما به ذوالقرنین از هر چیزی، سبب آن را به او عطا نمودیم» و حدیث «ابی الله أن یجری الاشیاء الا بالاسباب»^(۲) است.

اساساً هیچ موجودی حتی افعال اختیاری آدمی خارج از علم عمومی باری تعالی نیست. در قرآن آمده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^(۳)؛

چون او به موجودات همان گونه که هستند آگاهی دارد، پس او حرکات طبیعی و رفلکسی و رفتار غریزی و فطری و اختیاری را به همان نحو که هستند می داند، یعنی خواص پنجگانه نیز از موارد علم خداوندانند. خلاصه این که علم خدا به اختیار انسان، اختیار او را تبدیل به جبر نمی نماید.

چنان که افعال ارادی بشر، خارج از قدرت عمومی او نیست و از موارد قدرت فراگیر حضرت حق است. در قرآن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۴)

و در عین حال هر فعالیتی که از آن موجودات بروز و ظهور پیدا می کند، ناشی از خواص آنها، از جمله اراده انسان، است.

ولی اشاعره، علی رغم شیعه، نتوانستند میان عمومیت قدرت خداوند با اختیار انسان سازش برقرار نمایند، چون آنها برخلاف شیعه از معارف اهل بیت به دور بودند. در نتیجه به جبرگرایی روی آوردند.

اشاعره به ظاهر قرآن متمسک شده اند و اختیار انسان را سلب نمودند که این افراط

ص: ۵۴

۱- - کهف، ۸۴.

۲- - مجمع البحرین، ماده سبب.

۳- - بقره، ۲۳۱.

۴- - بقره، ۱۴۸.

است و معتزله انسان را مَفْوُض و به خود و انهاده در افعال خویش می دانند و بر این باورند که حضرت حق در فاعلیت بشر هیچ اثر و نقشی ندارد که این تفریط است. زیرا آن ها می گویند: «نحن مستقلون فی افعالنا» که بنابر قول امام صادق (علیه السلام) با آیه «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۱)»،

منافات جدی دارد (۲). اما شیعه فاعلیت انسان را در طول فاعلیت حق تعالی می دانند که این رأی و نظر، حد وسط و صائب و صواب است، به بیان دیگر قدرت جن و انس و ملک در طول قدرت واجب تعالی است (۳)، نه در عرض و معارض با او.

شبهه ی شرور

تعریف و موارد شر

خیر و شر از مفاهیم بدیهی تصویری و بی نیاز از تعریف است و باید در شناخت آن ها به تعریف لفظی بسنده کرد. ارسطو می فرماید: به حق گفته اند که خیر آن است که هر چیزی به سوی آن گرایش و کشش دارد. (۴) و شر، مقابل آن است. خیر و شر اعم از سعادت و شقاوت است، چرا که این دو تنها در مورد انسان اطلاق دارد ولی خیر و شر در مورد انسان و غیرانسان صادق است.

ملاصدرا برای شر چهار مصداق و مورد ذکر می کند که عبارتند از: ۱. امور عدمی مثل فقر و کفر و موت ۲.

شر ادراکی، مانند درد و رنج و جهل مرکب ۳. شرور اخلاقی و افعال ناپسند، مانند قتل و زنا و اکل مال یتیم ۴. مبادی شرور اخلاقی که عبارتند از ملکات رذیله، مانند شهوت و غضب و بخل و مکر. عین قسمتی از عبـارت ملاصدرا در این باب چنین است: إن الشـرّ قد یقال للامور العدمیه کمثل الفقر و الکفر و الموت... و قد یقال للألم و الأذى... (۵).

الهیین، حکیمانه و هدفمندانه بودن جهان را یادآور می شوند ولی مادیین شرور و

ص: ۵۵

۱- - فاتحه، ۵.

۲- - نک: حسن زاده، نمط ۳، ص ۱۱۷۴.

۳- - حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۴۳۹، ۱۳۶۵.

۴- - ارسطو طالیس، اخلاق نیکو ماخوس، ترجمه پورحسینی، ص ۱، ۱۳۵۶.

۵- - ملاصدرا، شرح الاصول الکافی و فی آخره کتاب مفاتیح الغیب لمؤلفها، ص ۷۰، ۱۳۹۱ق.

نقصانات و پاره ای از بی نظمی ها در جریان عالم را ماده نقض هدف داری و غایت داشتن طبیعت دانسته اند تا آن جا که فلاسفه ملحد، شرور را با اصل وجود آفریدگار متعال ناسازگار می دانند. (۱)

خداوند طبق دانش و حکمت و عزت و رحمت بی انتهایش تمام مخلوقات را به نیکوترین وجه و معتدل ترین شکل آفریده است. تمام اندیشمندان اسلامی و بعضاً غربی ها قائلند این جهان بهترین جهان های ممکن (The best of possible words) است. آیه قرآن که می فرماید: "الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۲)"، مؤید نظریه مذکور است.

سراسر صنع دلدارم بهشت است

بهشت است آنچه زان نیکو سرشت است

حل فلسفی مسئله شرور

شر یا عدمی و نیستی است، مثل ظلمت که نبود روشنائی است. مشهور در میان مردم این گزاره است که: بد آن است که نباشد. و یا موجودی است که صفتی که باید داشته باشد ندارد، که این نوع عدم، عدم ملکه است، مثل جاهل و یا موجودی است که منتهی به نیستی شیء دیگر می شود، مانند وجود گرگ که سبب نابودی گوسفند می گردد. (۳)

وقتی شر عدمی است نیاز به خالق ندارد تا خدشه ای به عدالت و حکمت او وارد آید، زیرا موجودات منسوب به او و مخلوق اویند، نه معدومات. البته عدم ملکه بهره ای از وجود را داراست، لذا مجعول و مخلوق خداوند واقع می شود که پاسخ آن داده خواهد شد.

بعضی گفته اند: آنچه ذاتاً متعلق به خلقت و مورد جعل خداوند است، خیرات و کمالات است و تخلل شرور و مضرت ها و موذی ها و ضرررساننده ها و غیره، در قضای خداوند به انجرار و منجر شدن و مجاز و عرض است؛ زیرا اگر اصل عالم طبیعت محقق نشده بود نقایص و شرور قلیل مطرح نبود، چنان که نفع و خیر کثیر نیز در آن بوجود نمی آمد. آیه شریفه ی "مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ" (۴)، بیان گر

ص: ۵۶

۱- - حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۱۴۰، ۱۳۹۰.

۲- - سجده، ۷

۳- - قطب الدین شیرازی، شرح حکمه الاشراق، ص ۵۲۰.

۴- - نساء، ۷۹.

نظریه ی مذکور است، هر چند به وجهی دیگر، یعنی توحید افعالی همه امور از آن خداوند است. "قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ". (۱)

برعکس مسؤلان عربستان سعودی که خوبی ها را به دولت خود نسبت می دهند و بدی ها، مثل حادثه دلخراش کشتار حدود پانصد نفری حجاج در حج تمتع امسال را مطابق قضا و قدر و خواست خداوند می دانند. آن ها از منافقین بدتراند زیرا آن ها خوبی ها را به خدا منتسب می دانند، هر چند بدی ها را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت دهند (۲).

اساساً شر امر نفسی و مستقل نیست، بلکه وجود قیاسی است، لذا اگر گفته شود: فلان پدیده نسبت به فلان شیء شر است، وجود قیاسی آن، که در حقیقت وجود بالعرض است، شر است، نه این که وجود حقیقی و ذاتی آن، شر باشد. برای مثال زهرمار در مقایسه با انسان شر است، نه فی نفسه و خداوند آن دو موجود «فی نفسه» را که خیرند خلق نموده است، نه مقایسه و نسبت را که اعتباری و به جعل ذهن است، یعنی خداوند نسبت و مقایسه خلق نمی کند.

ارسطو گفته است: عالم طبیعت خیرش غالب است و شرش قلیل که عنایت الهی چنین عالمی را موجب شده است، چرا که اگر این عالم که خیرش کثیر است خلق نمی شد موجب شر زیاد می شد. عبارت وی در این باب چنین است: لاین ترک الخیر الكثير لاجل (ترک) الشر القلیل، شر کثیر. (۳)

ضمن این که بعضی از مردم پاره ای از امور در این عالم را شر می دانند، اراده ازلی خداوند آن را به حال موجودات، خوب و مصلحت می داند. (۴) باید دانست که الهام بخش این حقیقت، قرآن است که می فرماید: "وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ". (۵)

اساساً تراحم و تضاد و سبب سازی و سبب سوزی از خواص لاینفک عالم طبیعت و ماده است.

ص: ۵۷

۱- - نساء، ۷۸.

۲- - نساء، ۷۸.

۳- - ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۹۹.

۴- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۹۱

۵- - بقره، ۲۱۶.

یعنی آن‌ها ذاتی این جهان است و ذاتی، معلل نیست. شیخ اشراق فرموده است: فلولا التضاد، ماصح الكون و الفساد و لولا الكون و الفساد، ماصح وجود اشخاص غیرمتناهی... فصح أنه لولا التضاد ماصح دوام الفيض علی التجدد المستمر (۲)؛ پس اگر تضاد در عالم ماده نمی بود کون و فساد در آن صحیح نبود و اگر کون و فساد نبود وجود اشخاص غیرمتناهی از صحت و جواز برخوردار نبود، لذا صحیح است گفته آید: اگر تضاد در عالم ماده نمی بود دوام فیض بر مبنای تجدد مستمر صحیح نبود.

باز وی فرموده است: اگر کسی گوید که این قسم (عالم جسم و جسمانی) را چرا چنان نیافریدی که شر در آن نباشد، سؤالش فاسد است و همچنان بود که کسی گوید: آب را چرا غیر آب نکردند (تا سبب سیل و یخبندان نباشد) و آتش را غیر آتش ننمودند (۳)

(تا آتش سوزی رخ ندهد) و این از جمله محالات ذاتیه است که قدرت حضرت حق تعالی به آن تعلق نمی گیرد، یعنی «آب را غیر آب کردن» واقعیت ندارد تا چه رسد که تحت قدرت او قرار گیرد. اشکال از قبل قابل است، نه فاعل. ماحصل این که شرور، ضروری و لازم و لاینفک عالم جسم و جسمانی است و نبود آن، عین نبود عالم طبیعت است.

شر و کلی نگری

حل عمده‌ی اشکالات در مورد شرور به کلی نگریستن انسان وابسته است. اگر او از تنگ نظری و جزئی نگری و قضاوت سطحی و شتاب زدگی دست بکشد خواهد دید اساساً شری در عالم وجود ندارد. اگر عالم جدا جدا مورد دقت قرار گیرد زشت و بی هدف و دور از حکمت می نماید ولی چنانچه آن سیستماتیکی و ارگانیکی و یک جا مورد توجه قرار گیرد دارای غایت و بسیار زیبا و جذاب خواهد بود.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست

که هر چیزش بجای خویش نیکوست

جهان یک واحد تفکیک ناپذیر است که حذف یک جزء آن، عین حذف کل آن است،

ص: ۵۸

۱- در حکمت و معرفت، ص ۴۲۲، به کوشش حسن جمشیدی، ۱۳۸۵.

۲- [۵]- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، المشارع و المطارح، ص ۴۶۷ و نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۷۱.

۳- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، پرتونامه، ص ۶۱.

چرا که این قضیه مسلم و بدیهی است که: «ینتفی الکل بانتفاء جزئه».

وقتی عالم را در کل بنگریم می یابیم که در آن تفاوت، نه تبعیض، وجود دارد و تفاوت ها موجب زیبایی عالم طبیعت است و آن ها نیز ذاتی موجودات است و ذاتی، چنان که بیان شد، مجعول واقع نمی شود. ابن سینا فرموده است: ما جعل الله المِشْمِشَه مِشْمِشَه بل اوجدها(۱)؛ یعنی خداوند زردآلو را زردآلو قرار نداده و خلق نکرده است، بلکه ایجادش نموده است. خداوند باران وجود را بر سرزمین ماهیات نازل می کند و هر کدام از آن ها طبق ظرفیت خود بهره خود را می گیرند.

نقد و بررسی دیدگاه حکما در مورد شرور

بعضی گفته اند: هر چند فلاسفه بگویند که شر امر عدمی و یا ناشی از جزء نگری و یا امر مقایسه ای و نسبی و اضافی و... است، شر و درد و گرفتاری و غم و... وجود دارد، به ویژه این که قرآن نیز وجود شر را مسلم دانسته است و فرموده است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) و نیز فرموده است: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» (۳) علی الاخص این که عدمی که فلاسفه در مورد شرور گفته اند عدم ملکه است که نحوه ای از وجود را برخوردار است.

جان هاسپرز می نویسد: داستایوسکی یک افسر نظامی را که مرض سادیسزم دارد در نظر گرفته که بیچه ای را جلوی گرگ ها انداخته و قطعه قطعه شده است. شما می گویند آن افسر به جهنم خواهد رفت اما جهنم برای بیچه چه فائده ای دارد. آن شر اتفاق افتاده است و قادر مطلق نیز نمی تواند جلوی آن افسر را بگیرد... (۴)

و اقبال لاهوری می نویسد: چگونه ممکن است میان نیکی و قدرت مطلقه خداوند با حجم عظیم بدی هایی که در آفریده های او وجود دارد، سازگاری برقرار کنیم؟ این مسأله دردناک واقعاً معمائی در خداپرستی شده است. (۵)

ص: ۵۹

۱- - لاهیجی، شرح رساله المشاعر، ص ۳۵۸.

۲- - فلق، ۲۰۱.

۳- - انعام، ۱.

۴- - جان. هاسپرز، فلسفه دین، ص ۱۲، قم.

۵- - محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۹۵، ترجمه احمد آرام، ۱۳۳۶.

در جواب گفته می شود: به فرض که شرور وجود داشته باشد و انسانی واقعاً آزار ببیند و یا مریض شود و یا هلاک گردد، در ابطال سخن آن ها باید گفت: آن ها که ملحدند و معتقد به معاد نیستند اشکالی در این خصوص ندارد، یعنی خدایی وجود ندارد تا به عدالت و حکمتش خدشه وارد گردد و الهیین که معتقدند در عالم آخرت عوضِ آلام و دردها داده می شود و جبران مافات می شود، آن هم به حدی و اندازه ای که دردمندان را بسیار خوشحال کند باز مشکلی و شبهه ای در این باب وجود ندارد؛ چون کلی نگری دارند.

گروهی از موحدان بر این باورند که اگر از منظری الهی به عالم بنگریم، جز خیر و خوبی در آن نخواهیم دید؛ چنان که حضرت زینب(علیها السلام) پس از واقعه کربلا در پاسخ این پرسش که «کار خدا را با برادر و خویشاوندانت چگونه دیدی؟» فرمود: «ما رأیت الا جمیلاً».(۱)

حل شبهه ی شرور با دلایل سمعی

امام رضا(علیه السلام) فرموده است: المرض للمؤمن تطهیر و رحمه و للکافر تعذیب و لعنه و ان المرض لایزال بالمؤمن حتی لایکون علیه ذنب(۲) و پیامبر(علیه السلام) فرموده است: اطلعتُ فی الجنة فرأیت اکثر اهلها الفقراء و اطلعتُ فی النار اکثر اهلها الاغنیاء(۳) و باز پیامبر ختمی(صلی الله علیه و آله) فرموده است: ما شرُّ بشرٍ بعده الجنة و ما خیرٌ بخیرٍ بعده النار(۴)؛ یعنی هیچ شری، که بعدش بهشت باشد، شر نیست، بلکه خیر است و هیچ خوشی و خیری، که سرانجامش دوزخ باشد، خیر نیست، بلکه شر و بدبختی است.

یک فرد الهی دنیا را پلی می داند که باید از آن عبور نماید و می داند که دیگر به آن پل بر نمی گردد. حضرت مسیح(علیه السلام) فرمود: الدنیا قنطره فاعبروها و لاتعمروها و علی(علیه السلام) فرمود: ان الله تعالی لم یرضها (الدنیا) ثواباً لأولیائه و لاعقاباً لأعدائه(۵) به همین دلیل دنیا زندان مؤمن است، چون وراء آن بهشت عنبر سرشت است و بهشت کافر، چون وراثش

ص: ۶۰

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

۲- شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۴۲۹، ترجمه: علی اکبر غفاری، ۱۳۶۳.

۳- غزالی، کتاب الفقر و الزهد، ج ۴، ص ۱۹۵، ۱۴۰۲ق.

۴- شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه: علی اکبر غفاری، ص ۷۶، ۱۳۶۳.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۴۰۷.

جهنم است. و باز روایت شده است: آخر الأنبياء دخولاً في الجنة سليمان بن داود لمكان ملكه. (۱)

اساساً دنیا دار امتحان است (۲) و سختی ها و موضع درست انسان در قبال آن، عامل بیداری و رشد و تعالی و سعادت انسان است. قرآن می فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۳) که تکرار در آیه، این را نتیجه می دهد که: حداقل هر سختی دو آسانی را در پی دارد. (۴) اقبال لاهوری که معتقد است حجم عظیمی از بَدی ها در مخلوقات خداوند پر شود وجود دارد، نمی داند که اکثر آن ها ناشی از سوء اختیار انسان است. در قرآن آمده است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۵) گویا وی به روایات مذکور دست رسی نداشته است. پس جای تعجب از جان هاسپرزی بی دین نیست، بلکه از اقبال خداپرست است که در جواب شبهه خویش می نویسد: آموزش قرآن... مبتنی بر بهتری گری است، که معتقد به وجود جهان در حال نمو است و این امید را می پرورد که آدمی بالاخره بر شر و بدی پیروز خواهد شد. (۶)

با امید و شک و دودلی و جواب کلی و ناقص و اجمالی که در آن اهمال نهفته است نمی توان معمای شبهه را حل نمود. بد دفاع کردن از دین بدتر از ابطال آن است. وی درست مصداق ضرب المثل معروف: «خود می کشی و خود تعزیه می خوانی» است.

عصاره سخن در مورد توحید ناب و عدل الهی در بیان حضرت علی (علیه السلام) نهفته شده است که فرمود: التوحید أن لاتتوهمه و العدل أن لاتتهمه؛ (۷) یعنی توحید آن است که خدا را توهم نکنی (آنچه در وهم و خیال تو آید مخلوق ذهن تو است و خدا نیست) و عدل آن

ص: ۶۱

۱- - غزالی، کتاب الفقر و الزهد، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲- - نک: عنكبوت، ۳ و ۲ و انبياء، ۳۵ و نک: السيد الحسيني، مصباح الهدى، ص ۱۰۴.

۳- - شرح، ۶۵.

۴- - نک: علامه طباطبائی، الميزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیات سوره حشر.

۵- - روم، ۴۱.

۶- - اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۹۵.

۷- - نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۴۶۲.

است که او را متهم (به عدم حکمت و هدف مداری و ظلم و جور) ننمائی.

شَرّ و شیطان در برهان و عرفان

یکی از سؤالاتی که توجه مردم مخصوصاً جوان تحصیل کرده را به خود جلب کرده و می کند، این است که چرا خداوند شیطان شرور را خلق کرده است؟

در پاسخ، به طور خلاصه، گفته می شود: خداوند شیطان جنّی را ضالّ و مضلّ قرار نداده است، بلکه او را تنها خلق نموده است. او با اختیار خود شیطنت را برگزیده است، چرا که خداوند از او خواست اقرار به گناهش نماید سپس توبه کند و او از آن درخواست سرباز زد.

علاوه بر این که او شر مطلق نیست، به دلیل این که انسان با عدم اعتنا و توجه به او می تواند به قله جبال رفعت و تکامل عروج و صعود کند و از این جهت او نسبت به انسان خیر است. به عبارت بهتر انگیزه او اضلال و گمراه نمودن است ولی نتیجه و انگیزه او رشد و سعادت است.

افزون بر آن انسان شیطان نفسانی نیز دارد، بر این مبنا ابالسّه و عفاریت قادر می شوند به وسوسه انسان پردازند؛ چون انسان ملهم به فجور و تقواست. اگر شیطان نمی بود وجود جهنم که ناشی از قهر خداوند است، در نظام کلی عالم، بی معنا و غیرموجه می نمود.

در کارخانه، عشق از کفر ناگزیر است

آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد (۱)

بعضی از عرفا می گویند: یک شبی شیطان، معاویه را از خواب بیدار کرد. معاویه گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: برای این که (نماز شب بگزاری و) به مسجد بروی و با مردم نماز صبح را سر وقت بخوانی. معاویه گفت: تو هرگز اهل خیر نیستی. او در پاسخ گفت:

ما هم از مستان این می بوده ایم

عاشقان در گه وی بوده ایم

گه رعتابی کرد دریای کرم

بسته کی کردند دریاها کرم

اصل نقدش داد و لطف و بخشش است

قهر بر وی چون غباری از غش است

تا دهد جان را فراقش گوشمال

جان بداند قدر ایام وصال

ترک سجده از حسد گیرم که بود

آن حسد از عشق خیزد نه از جحود

ص: ۶۲

۱-۱- نک: ملاعلی نوری، تحفه، رسائل فلسفی، ص ۲۸۴.

در بلا هم می چشم لذات او

مات اویم مات اویم مات او

خود اگر کفرست و گر ایمان او

دست باف حضرتست و آن او(۱)

در حقیقت هدف شیطان از عمل مذکور آن بوده که معاویه (با سحرخیزی و) نماز در اول وقت صبح گزاردن، عجب و غرور پیدا کند که این گناه بسیار بزرگی است، نه این که نمازش قضا شود، در نتیجه دل شکسته گردد که این، ثواب عظیمی دارد.(۲)

در لطایف حکایات آمده است: حضرت موسی در طور سینا با ابلیس برخورد نمود و از او پرسید: چرا به حضرت آدم سجده نکردی و هدف تیر لعنت گشتی؟ ابلیس گفت: گمان کردم تو عارفی. مگر نمی دانی عاشق به غیر معشوق سجده نمی کند (بر این اساس شیطان رئیس فرقه وهابی ها و تکفیری هاست).

موسی گفت: آیا تو مخالفت با امر و فرمان خدا نکردی؟ شیطان گفت: مخالفت امر ایجابی نمودم، یعنی به غیر خدا توجه نمودم، بلکه مخالفت امر ابتلائی نمودم، یعنی به آدم سجده نکردم تا مبتلا- به بلا- و بدبختی فراق گردد، پس مراد قول خداوند که فرمود: (اسجد)، (لاتسجد)، بوده است. (درحقیقت خدا به آدم و حوا فرمود: به میوه ممنوعه نزدیک نشوید ولی می خواست به آن نزدیک شوند و باز فرمود: سجده کنید و نیز می خواست سجده کنند، چون معصوم بودند و به شیطان گفت: سجده کن ولی نمی خواست سجده کند، چون مغرور و حسود بود(۳)).

موسی گفت: اگر امر چنین بود صورت ملکی تو به صورت شیطان مبدل نمی شد. ابلیس گفت: آیا نمی دانی صورت ملکی و شیطانی به منزله دو لباس عاریتی برای یک شخص و ذات لایتغیر و ثابت و عاشق است که با تغییر آن دو، شخص تغییر نمی کند، پس ذات من بر همان وصف ذاتی و حالت محبت و عشق خداوندی باقی است، بلکه محبت من تا به حال مشوب و مخلوط و توأم با طمع وصل و امید قرب است و اکنون ذات و نفس من از آن مشوبیت و توأم بودن محبت با طمع و امید، صفا می کند و لذت می برد تا سرانجام به ساحل

ص: ۶۳

۱- - مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت های ۲۶۲۰ تا آخر.

۲- - مهدی سمندری، صلوات، ص ۳۶۰.

۳- - کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰، باب المشیئه و الاراده.

نجات و وصل نایل آید؛ در نتیجه از نظر من وصل و فصل و قرب و بعد، یکسان است. (۱)

شیطان از منطق فقط سه قسمت آن را مورد عنایت و توجه قرار داده است. او به جای جدل به طریق احسن، به جدل به طریق اقبیح و در عوض برهان، به سفسطه روی آورده است. او در خصوص داستان خلقت خود و آدم به تمثیل منطقی و قیاس فقهی گرایش دارد و از قیاس منطقی روی گردان بوده است. اساساً این نوع سخنان جز در عرفان کاذب کاربردی ندارد.

در قرآن آمده است: "قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ... وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ" (۲) و باز در قرآن آمده است: "وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ... مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي" (۳)

ص: ۶۴

۱- - عزالدین محمود کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۳۹۰، به تصحیح جلال الدین همایی، ۱۳۶۷.

۲- - ص، ۷۶ و ۷۸ و ۸۵.

۳- - ابراهیم، ۲۲.

اساساً اصل با توحید است و شرک، انحراف از آن. به این ترتیب عقیده ی کمونیستها مبنی بر این که: «دین توحید، مولود و ثنیت و بت پرستی و ارباب انواع پرستی بوده و معلول اقتصاد بشر و نتیجه لازمه ی انتقال ملوک الطوائفی به امپراطور بزرگ است»^(۱)،

غلط است، زیرا دلیل آن ها بیشتر آثار باستانی است. علامه طباطبائی در ابطال آن گوید:

اولاً بت پرستان پیوسته آثار صنعتی مربوط به خدایان متعدد خود، مانند بت ها و جز آن ها را داشته و پس از خود به یادگار گذاشته اند ولی خداپرستی به معنای یکتاپرستی اثر جسمانی صنعتی ندارد (اساس توحید، عقلی و قلبی و عرفانی است)... بت پرستی زائیده یک نوع مسامحه در خداپرستی - توحید - است، نه به عکس.

ثانیاً بحث ما بحث برهانی است و از نظر برهان طرف داران بسیار داشتن یا تقدم عهد یا طول زمان (یا آثار باستانی)، دلیل صحت و تمامیت یک نظریه نمی تواند باشد^(۲).

هرچه از عمر بشر طی و سپری می شود توحید بیشتر مقبول می افتد. هر اندازه علوم ترقی کنند بیشتر پی به وحدت نظام عرضی عالم برده می شود و ثابت می شود تمام نظام عالم تکوین از اعتدال و نظم و یگانگی و هماهنگی دقیق تبعیت می کند.

افزون بر آن حکما اثبات نموده اند در نظام طولی هستی، مراتب وجود دارد که در میان آن ها سنخیت و قانون اصل و فرع و آیه و ذی الآیه و شیء و فیء حاکم است، نه تباین و تقابل و تضاد.

در حقیقت در تمام نظام عرضی و طولی ممکنات، همگونی و سنخیت و تناسب و وحدت تحقق دارد که این ها دلیل بر این اند که تنها یک خالق در رأس آن ها واقعیت دارد.

ص: ۶۵

۱- - علامه طباطبائی، اصول فلسفه رئالیسم، ص ۲۸۵، به کوشش: سید هادی خسروشاهی، بی تا.

۲- - اصول فلسفه رئالیسم، ص ۲۸۶.

قبلاً ثابت شد که یک خدا به عنوان *عله العلیل* و فاعل مطلق وجود دارد، پس یک فعل و اثر نیز وجود دارد و لاغیر. به بیان دیگر یک واحد معلول، یک علت بیشتر ندارد^(۱) و به عبارت دقیق تر فلسفی، وجود معلول با علت خود رابطه ای دارد که با هیچ چیز غیر از آن ندارد^(۲).

انسان که خلیفه و بهترین مخلوق حضرت حق است باید در اندیشه و تعقل و در ملکات نفسانی و اخلاق و در فعل و عمل توحیدی باشد. او شایسته است در همه امور به صبغه و رنگ خدای یگانه درآید و در همه حالات، در عالی ترین تجلی و مظهر بهترین وحدت و در سمت و سوی تنها توحید قرار گیرد.

به همین دلیل پیامبر ختمی (صلی الله علیه و آله) در آغاز دعوت و بعثت و رسالتش می فرمود: قولوا: لا اله الا الله تفلحوا^(۳)؛

بگویید: غیر از خدای به حق، خدایی دیگر وجود ندارد. کلمه طیبه «لا اله الا الله»، یک جمله و به معنای «غیر الله، الهی وجود ندارد»، می باشد، و نه دو جمله و به معنای «الله وجود دارد و اله وجود ندارد» است.

برای این که «الله» همیشه مورد اعتقاد بشر بوده است، لذا گفتن این که: «الله وجود دارد»، حشو و زاید است و نیازی به آن نیست. اشکال بعضی که می گویند: اعتقاد به شرک و به غیر الله نیز بوده است این است که کلام و سخن آن حضرت آن را به شدت و حدت تمام رد و ابطال می نماید. به همین دلیل در قرآن آیه ای وجود ندارد که حاکی از این باشد که «الله موجود»، بلکه فرموده است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^(۴).

و دلیل آن را این گونه بیان می کند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^(۵)، یعنی اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر از الله (و بالله) می بودند هر دو فاسد و تباه می شدند.

علامه در تفسیر آیه بیان می دارد: اگر فرض شود که برای عوالم، آلهه و خدایانی (علاوه بر الله) باشد، لابد باید آنها با یکدیگر اختلاف ذاتی داشته باشند و گرنه چند اله نمی شدند و تباین و اختلاف در حقیقت و ذات، مستلزم آن است که در تدبیر هم با یکدیگر مختلف

ص: ۶۶

۱- همان، ص ۲۸۴.

۲- همان و مراجعه کنید به: مقاله علت و معلول، ص ۱۹۳.

۳- مجلسی، بحار، ۱۸/۲۰۲، باب ۱ و ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب، ۱/۵۶، ۱۳۷۹.

۴- اخلاص، ۱.

۵- انبیاء، ۲۲.

باشند، لذا تدبیر هریک، تدبیر دیگری را باطل و فاسد می کند و آسمان و زمین رو به تباهی می گذرانند و چون می بینیم نظام جاری در عالم، نظام واحدی است، پس به غیر از «الله»، آلهه تحقق ندارند(۱). این آیه، عقیده مشرکان را که معتقدند خدای واحد، تدبیر عالم طبیعت را به خدایانی داده است و خود دیگر دخالت ندارد، ابطال و رد می نماید.

برای تکمیل بحث لازم است درباره مراتب توحید و مقابل های آنها، به طور مختصر و مفید بحث و تحقیق شود که آنها عبارتند از:

الف. توحید در ذات

مقصود از این توحید این است که خداوند یک حقیقت واحد است و ذات او به هیچ وجه کثرت و تعدد ذهنی و خارجی ندارد. او اَبَسَطُ بَسَائِطٍ و مطلقاً غیر مرکب است. وجود او از هر جهت بی نهایت است، لذا تعددپذیر نیست. به این ترتیب قول خداوند معقول و درست می نماید که می فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... (۲)؛ الله گواهی می دهد- و فرشتگان و دانشمندان نیز- که هیچ خدایی برپادارنده عدل، جز او نیست. خدایی جز او نیست که پیروزمند و حکیم است.

در مقابل این توحید، تثلیث مسیحیت قرار دارد که طبق انجیل یوحنا، مسیحیان معتقد به سه خدای پدر و پسر (عیسی) و روح القدس (مریم) (۳) یا خدا که در قلوب مردم می زید. اناجیل آن را به شکل کبوتری ترسیم کرده اند که بر عیسی فرود آمد و جامعه مسیحیت را ارشاد می نماید و به نویسندگان کتاب مقدس الهام می بخشد(۴).

شده اند و این درحالی است که در سه انجیل قبلی تثلیث وجود ندارد؛

پس این تحریفی است که توسط بعضی از یهودیان و مسیحیان صورت گرفته است، هرچند بعضی از مسیحیان برای فرار از شرک توجیهاتی داشته باشند و بگویند: او (عیسی) فروغ جلال خدا و خاتم جوهرش بود(۵).

ص: ۶۷

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۲۲ از سوره انبیاء.

۲- آل عمران، ۱۸.

۳- تفسیر نمونه، آیه ۳۶ سوره مریم.

۴- مبانی اندیشه اسلامی ۲، شماره ۲۳، ص ۱۲۵.

۵- رساله عبرانیان، ۱: ۳ و نک: مبانی اندیشه ۱، شماره ۲۶، ص ۶۲.

این درحالی است که قرآن می فرماید: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ... (۱)؛ ...هر آینه عیسی پسر مریم، پیامبر خدا و کلمه او بود که به مریم افکند و روحی از او بود. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید: (خدا) سه گانه است.

و باز می فرماید: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... (۲)؛ آن ها که گفتند: خداوند همان مسیح فرزند مریم است به یقین کافر شدند (اگر خدا همان مسیح است، پس با صلیب نمودن و کشتن او دیگر خدایی باقی نمی ماند، تا چه رسد که بگویند: سه خدای واجب الوجود وجود دارد. آخر مگر می شود مخلوق، خدای خالق را بکشد. زهی و دریغا این سخن نابخردانه و هیئات من ذلك الکلام الواهی! با این که خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید؛ زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران یار و یآوری ندارند.

همچنین در آن کتاب آسمانی آمده است: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ (۳)؛ آنان که گفتند: خدا یکی از این سه تای (اب و ابن و روح القدس) است، یقیناً کافر شدند.

آن ها خدا را همعرض و همردیف دو خدای دیگر به نام های ابن و روح القدس به شمار می آورند، درحالی که خداوند در میان آن سه اقنوم، چهارمی است (۴)، یعنی وحدتش، وجودی است، نه عددی، آن چنان که مسیحیان هر یک از سه خدایان خود را، خواهی نخواهی، باید واحد عددی توصیف نمایند و این شرک جلی و آشکار است.

ب. توحید صفاتی

این توحید مطابق نظر حکمای الهی و متکلمان امامیه به این معناست که در مصداق و خارج، ذات خداوند عین صفات و صفات، عین یکدیگر و عین ذات اویند ولی آن ها در مفاهیم مختلف اند. در حقیقت خداوند به اعتبار این که از خلا-یق آگاهی دارد، عالم و از

ص: ۶۸

۱- - نساء، ۱۷۱.

۲- - مائده، ۷۲.

۳- - مائده، ۷۳.

۴- - مجادله، ۷.

حیث این که هر کاری بخواهد انجام دهد قادر و به لحاظ این که به کسی نیاز ندارد غنی است و...

ولی معتزله معتقدند که اتصاف ذات خداوند به آن صفات این است که فعلی که از او صادر می شود، مثل فعل کسی است که متلبس و متصف به آن صفات شده است، پس معنای این که آن ذات، عالم است این است که در اتقان و احکام و دقت جهات فعل، مثل فعل عالم، کار انجام می دهد ولی در واقع عالم نیست و هم چنین است در بقیه صفات.

این نظر صحیح نیست، زیرا ذات خداوند متعال، مبدأ هر کمال وجودی است و مبدأ کمال، فاقد آن کمال نیست. پس در ذاتش، حقیقت هر کمال و جمالی که از او افزوده می گردد، وجود دارد و آن همان عینیت ذات با صفات است (۱).

در مقابل توحید ذاتی، نظر اشاعره قرار دارد که معتقدند که صفات خداوند زاید بر ذات و لازم آن می باشند، لذا آن ها به قَدَم ذات، قدیم اند.

دلیل آن ها این است که اگر علم خداوند بنفسه و ذاتی باشد، پس علم، عین عالم و عالم، عین علم خواهد بود که آن محال و غیرممکن است، بنابراین او متصف به نوعی از علم است که محال است عین ذات او باشد (۲).

دلیل آنها باطل است، زیرا دلیلشان عین مدعاست. علاوه بر آن اتحاد وجودی که همان اتحاد علم و عالم و معلوم است مورد قبول در حکمت متعالیه است. افزون بر آن، بنابر آنچه خودشان گفته اند: هفت صفت خداوند که عبارتند از «حیات و قدرت و علم و سمع و بصر و اراده و کلام» با ذات او واجب الوجودهای هشتگانه (قدمای ثمانیه) را تشکیل می دهند که با توحید منافات دارد و لازمه اش شرک است، البته آن، شرک خفی و مخفی، نظیر شرک ریاکاران، است. معیار شرک بودن اصطلاحی، شرک جلی و آشکار است که مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند.

نظریه اشاعره در حقیقت از تشبیه صفات خدا به انسان سرچشمه گرفته است، حال آن که هیچ چیزی شبیه و مانند حضرت حق نیست. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۳). امام صادق در ابطال

ص: ۶۹

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۶۶۲، ۱۳۹۰.

۲- ابوالحسن بن اسماعیل، اللمع، ص ۳۰.

۳- شوری، ۱۱.

سخن آنها می فرماید: لم یزل الله، عزوجل، ربنا و العلم ذاته و لامعلوم... (۱)؛ خداوند عزوجل از ازل (و تا ابد) پرودگار ما بوده و هست و پیش از آن که معلوم و مسموع و مبصر و مقدوری وجود داشته باشد، علم و سمع و بصر و قدرت داشته است و عین او بوده اند.

ج. توحید در خالقیت

این توحید، انحصار خالقیت و آفریدگاری را برای خداوند می رساند و آیه «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۲)؛ بگو: الله آفریننده هر چیزی است و او یگانه و قهار است، بیانگر آن نوع توحید است.

خالقیت خداوند با سببیت و مسببیت موجودات و خلقت پرنده توسط حضرت مسیح منافات ندارد، زیرا او آنها را آنگونه آفریده و قرارداده است و آنها به اذن او و مظهر اراده و مشیت او هستند. برای نمونه در قرآن آمده است: «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنفِثُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ» (۳)؛ خداست که بادهای را می فرستد تا ابر را برانگیزد و چنان که (خدا) خواهد آن را در آسمان بگستراند» که از آن به دست می آید هم خدا سبب است و هم بادهای که آنها در طول اند، نه در عرض.

خداوند از قول حضرت مسیح (علیه السلام) نقل می کند: «أَنْتَى أَخْلَقُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۴)؛ من (مسیح) از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم. سپس در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده ای می شود». این آیه خلقت را به آن پیامبر نسبت می دهد ولی آن را مقید به رخصت و مشیت خداوند نموده است.

اختیار انسان هم خارج از خالقیت و اراده خداوند نیست. حضرت حق او را، درحالی که خالق بوده است، خلق نموده است. او اراده کرده است که انسان اراده کند و خواسته است که انسان بخواهد، لذا از طرفی انسان کارهایش را با اراده خود انجام می دهد و از

طرفی اصل اراده او را، خداوند به او داده است، لذا اراده انسان در طول اراده اوست. ماحصل این که: «فعل الانسان، اختیاری و اختیاره لیس باختیاره، بل فعل و اثر من الله تعالی» و این یعنی توحید افعالی.

ص: ۷۰

۱- بحار الانوار، ۵۴/۱۶۱، تحقیق در دفع شبهه، ص ۲۲.

۲- رعد، ۱۶.

۳- روم، ۴۸.

۴- آل عمران، ۴۹.

توحید در خالقیت در مقابل نظر متکلمان معتزلی است که افعال انسان را تنها به انسان منسوب و آنها را خارج از حیطه خالقیت و مشیت و اذن ربوبی می دانند.

امام کاظم (علیه السلام) در این خصوص می فرماید: *مَسَاكِينُ الْقَدْرِیَةِ ارَادُوا أَنْ یَصْفُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ لَه فَآخِرُ جُوهٍ مِنْ سُلْطَانِهِ (۱)*، مساکین و بیچارگان قدریه و معتزلی خواستند خدا را به عدل وصف نمایند، او را از قدرت بر افعال بندگان خارج کردند (و خود را مختار مطلق دانستند).

از آن طرف اشاعره انسان را در افعالش مجبور می دانند و سببیت را از کار انداخته گفتند: «عاده الله جرت، یعنی عادت خداوند چنین است» که مثلاً سنگ که شیشه را می شکند، درحقیقت خدا آن را شکسته است، لذا عادت خداست که هم زمان با ضربه سنگ، آن شیشه را خورد کند که این نظریه تفریطی و خطاست.

از امام صادق روایت شده است که فرمود: *أَبَى اللَّهُ أَنْ یُجْرَى الْأَشْیَاءُ إِلَّا بِسَبَابِهَا فَجَعَلَ لِكُلِّ شَیْءٍ سَبَباً (۲)*؛

خداوند ابا و امتناع نموده است که اشیا را به جریان اندازد جز این که با اسباب و عللشان باشد، پس برای هر چیزی سبب و علتی قرار داد (پس سببیت، مظهر و جلوه خالقیت اوست و لاغیر). و نظریه معتزلی افراطی و نادرست است (۳)؛

بنابراین قول و سخن صحیح از آن شیعه است که معتقدند: *لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیْضَ*، بل امر بین الامرین (آنها نه جبری اشعری هستند و نه تفویضی معتزلی، بلکه میان آن دو، بلکه فوق آن دو امراند و این یعنی توحید افعالی که هر موجودی، ذات و آثارش از آن خداست). و به همین سبب آنها را امت وسط می نامند.

د. توحید در ربوبیت

این توحید به معنای آن است که اداره و تدبیر و کارگردانی جهان و انسان، اختصاص به خداوند دارد. اساساً ایجاد او عین تدبیر و انتظام بخشی و نظم دادن است. این گونه نیست که اول خلق نماید، سپس نضد و نظم و اعتدال و انسجام ببخشد و تدبیر نماید، که آن، سر از عینیت ذات خداوند با صفات او درمی آورد که بحث شد.

ص: ۷۱

۱- بحار الانوار، ۵/۱۷۰.

۲- کافی، ۱/۱۸۳.

۳- حکمت برین، ص ۴۵۷.

در کارهای بشری تدبیر غیر از احداث است، مثلاً شخصی مدرسه ای می سازد و دیگری آن را اداره و مدیریت می کند، حتی احداث خداوند با احداث انسان تفاوت دارد که آن از قبیل ایجاد است و این از نوع اعداد و زمینه سازی.

بشر در طول تاریخ تنها خدا را خالق می دانسته و اگر شرکی در کار بوده تنها مربوط به تدبیر عالم بوده است و به غلط افلاک و ستارگان را مدبر مستقل عالم می پنداشتند(۱)،

نظیر این که مشرکان در عصر پیامبر(صلی الله علیه و آله) معتقد بودند که سرنوشت خود و جهان به دست بت ها، یعنی معبودان خود است و آن ها را از این لحاظ می پرستیدند که در پیروزی در جنگ و مصونیت از خطر در سفر و حضر مؤثر می شمردند و حتی شفاعت را به نحو مستقل، حق مسلم آنها می دانستند و در برخی موارد پرستش آنها را وسیله نزدیکی به خدای خالق می پنداشتند. قرآن از قول آنها می فرماید: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى(۲)».

بنابر بیان آیه ی: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ... فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ(۳)»، اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) از آنان بپرسد چه کسی از زمین و آسمان به شما مشرکین روزی می دهد و مالک سمع و بصر کیست و چه کسی حیات و مرگ می بخشد و تدبیر امر از آن کیست؟ جواب می دهند: خدا. البته اعمال آنان با گفتارشان فاصله ی بسیار دارد. به همین دلیل خداوند از پیامبرش می خواهد که به آنها بگوید: چرا تقوا پیشه نمی کنید و عملاً توحید همه جانبه را در زندگی تان پیاده نمی کنید؟

خداوند در چند آیه از سوره قرآن می فرماید: اگر از آنان بپرسی چه کسی باران نازل می کند و خالق زمین و آسمان و خود آنهاست؟ جواب می دهند: خدا(۴).

علامه طباطبائی درباره ی علت روانی به وجود آمدن شرک می گوید: انسان باستان رب النوع دریا و آتش و باد و... را می پرستیده، برای این که از قهر و خشم آن ایمن گردد، رب النوع زمین را ستایش می کرده، برای این که از لطف و مهر و برکات آن برخوردار شود و هم چنین در مورد ستاره پرستی، جانور پرستی، انسان پرستی و فرشته پرستی و...

ص: ۷۲

۱- - انعام، ۷۸-۷۶.

۲- - زمر، ۳.

۳- - یونس، ۳۱.

۴- - عنکبوت، ۶۳ و لقمان، ۲۵ و زمر، ۳۸ و زخرف، ۸۷ و ۹.

تاریخ نقلی از صابئین و غیر آنها این نظر را تأیید می نماید و از سوی دیگر پیوسته انسان دستگاه آفرینش را از دستگاه زندگی و به ویژه زندگی اجتماعی خود اندازه گرفته و قیاس می کند.

انسان خدای جهان را مانند خداوندگار و شهریار یک آبادی می پنداشته که خدا به هر بخشی از کارهای مربوط یک تن را گماشته که خداندگار و سررشته دار همان کار بوده باشد و خدای جهان، خدای همه خدایان و شاه همه شاهان است!

ارباب انواع و همچنین ستارگان و جز آنها که پرستیده می شده اند، برای این بوده که میان انسان پست و خدای پاک رابط و میانجی بوده و در بهبود حال زندگی و پس از مرگ انسان بکوشند، اگرچه این روش کم کم رنگی ناستوده گرفته و به رب النوع یا ستاره مثلاً جامه استقلال پوشانده، بلکه به پاره سنگ یا چوب یا فلزی که بت ساخته شده نام خدای آفرینش داده است (۱).

یعنی تا آن جا پیش رفته که توحید در خالقیت را عملاً فراموش نموده است.

البته سرمایه داران و حاکمان نیز مشرکان بت پرست را برای نفع اقتصادی و سیاسی خود به شرک و بت پرستی تشویق و ترغیب و در صورت نیاز تحمیل و مجبور می نمودند.

چه بسا مشرکان، چیزی را که عظیم الجثه و پرمفعت و پرتوان بوده است، مثل گاو در نزد گاوپرستان، اول بار با دیده احترام سپس با دیده محبت و عشق و تقدیس نگریستند که اوج آن ها در عبودیت و پرستش تجلی و ظهور نموده و آن را خدای مطلق خود پنداشته اند.

پس توحید در ربوبیت به معنای کشیدن خط بطلان بر هر نوع اندیشه ی تدبیر مستقل از اذن الهی برای غیر خداست، زیرا کارگردان و مدبر دستگاه خلقت جدا از آفرینش آن نیست و روشن است که خدای آفریننده یکی است.

چنان که قبلاً بیان شد، آیه ی «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۲)؛ اگر در زمین و آسمان معبودان و خدایانی غیر از الله می بودند، یعنی هم الله باشد و هم آلهه مستقل از او، هر دو

ص: ۷۳

۱- علامه طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۲۸۶، بی تا.

۲- انبیا، ۲۲.

تباه می شدند»، دلالت می کند بر این که اگر آلهه ای جز الله، به نحو مستقل، مدبر عالم باشند باید اختلاف ذاتی و تباین حقیقی داشته باشند و گرنه متعدد نمی باشند و تباین در حقیقت و ذات، مستلزم اختلاف ذاتی در مدیریت و تدبیر است، در نتیجه تدبیر هریک، تدبیر دیگری را فاسد و متلاشی می کند و آسمان و زمین رو به تباهی می گذارند و چون می بینیم نظام در عوالم زمین و آسمان برقرار و همگون و هم نوا و واحدند، پس آلهه و خدایان و معبودان وجود ندارند و تنها الله مدبر عالمیان است، چنان که خالق آنها نیز هست (۱).

البته توحید در تدبیر با اعتقاد به مدبرهای دیگری که به اذن خدا انجام وظیفه می کنند، منافات و مخالفت ندارد. چون خداوند خالق، آنها را به نحوی خلق نموده و یا به مقاماتی رسانیده است که کار گزار عالم تکوین باشند، زیرا آنها، مثل حضرت ولی عصر (عج) بر اثر قابلیت به چنین مقامی نایل و واصل آمده اند و همچنین است در مسئله خالق بودن حضرت عیسی مسیح و علیت هریک از عقول نسبت به عقل بعدی در بحث افلاک از نظر حکمای الهی.

روایت شده است که خداوند می فرماید: یا ابن آدمَ انا اقول للشیء کن فیکون، أتعنی فی ما امرتک أجعلک تقول للشیء کن فیکون (۲)؛ ای فرزند آدم من به چیزی می گویم: باش (و موجود شو)، پس می باش، مرا در آنچه امر نمودم اطاعت کن تا تو را به گونه قرار دهم که به چیزی بگویی موجود باش، پس موجود باش.

هـ. توحید در عبادت

مقصود از آن این است که انسان تنها در مقابل خداوند پرستش و کرنش نماید. آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، بیانگر این نوع از توحید است.

شرط قبولی عبادت، اخلاص است، یعنی پرستش باید تنها برای رضای خدا و تقرب به او باشد که در غیر این صورت ریاء است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «کل ریاء شرک». إنه من عمل للناس كان ثوابه على الله (۳)؛

هر ریائی شرک

ص: ۷۴

۱- نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۲۲ سوره انبیا.

۲- نوری، مستدرک، ۱۱/۲۵۸، باب وجوب طاعه الله.

۳- کافی، ۲/۲۹۳، باب الریاء.

است. یقیناً هر کسی برای مردم عمل نمود ثوابش به عهده آنهاست و هر کس برای خداوند عمل انجام داد ثوابش به عهده ی اوست. سعدی گوید:

نان برای کنج عبادت گرفته اند

صاحب‌دلان، نه کنج عبادت برای نان(۱)

علامه مجلسی آن شرک را شرک خفی، یعنی مخفی و پوشیده می داند(۲).

توحید در عبادت و یکتاپرستی و دوری از طاغوت و بت پرستی، اساس دعوت همه پیامبران است. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ(۳).

هیچ مسلمانی با توحید در عبادت و سرسپردگی خالصانه و عاشقانه و با معرفت مخالفت ندارد. اگر در این باره اختلافی وجود دارد مربوط به مصادیق و موارد آن است.

برخی از مسلمانان مثل وهابی و تکفیری ها برخی از اعمال شیعه را مثل زیارت قبور ائمه (علیه السلام) عبادت و در نتیجه شرک می دانند، در حالی که شیعه آن را تکریم و تعظیم، آن هم به اذن حضرت حق و مطابق سنت نبوی و روش علوی می دانند.

مشرکان در برابر بت سجده می کردند، زیرا معتقد بودند که بتان، مستقل از خدا، حق شفاعت دارند و مؤثر در پیروزی در جنگ و دفع خطر از آن اند ولی سجده ملائکه بر آدم و فرزندان یعقوب و خود یعقوب و همسرش بر یوسف، به عنوان سجده شکر و به فرمان خدا و برای تعظیم عبد صالح او بوده است که این، عین توحید در عبادت است.

آنها به فرمان خدا و در مقابل اعطا و افاضه نعمت نبوت او به آنها سر به سجده حمد و سپاس گذاشتند و تنها ذکر خدا را بر زبان جاری نمودند. آنان یوسف را در سرنوشت انسان و جهان، مستقل از خدا و بی اذن او، عامل و مؤثر نمی دانند، چنان که ملائکه در سجده بر آدم(علیه السلام) همین گونه اند.

توسل به اولیای الهی نیز خارج از مسیر توحید فوق الذکر نیست. زیرا قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ(۴)؛ ای کسانی که ایمان

ص: ۷۵

۱- نک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه عبادت.

۲- بحار الانوار، ۶۹/۲۸۱.

۳- نحل، ۳۶.

۴- مائده، ۳۵.

آورده اید، از خدا بترسید و دست آویز و وسیله ای برای تقرب به سوی او بجوئید»، که آن توسل، سبب وصول به نتیجه مطلوب می شود.

قرآن در این رابطه بیان می دارد: لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ... (۱)؛ اگر آنان (منافقان) هنگامی که (با ارتکاب گناه) به خود ستم نمودند نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش می نمود، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ساختن بنای یادبود و ضریح قرار دادن بر قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه و رفتن به زیارت آنها، ریشه در قرآن دارد. هنگامی که محل اختفای اصحاب کهف کشف شد گروهی می گفتند: باید بر قبر آنان بنای یادبود ساخته شود و گروه دیگر می گفتند باید بر قبر آنان مسجدی بنا شود. قرآن هر دو پیشنهاد را با لحن پذیرش یاد می کند (۲).

خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از این که بر جنازه منافقان نماز بخواند و بر سر قبر آنها برای دعا و آمرزش بایستد، سخت بر حذر داشته است (۳) که مفهوم آن منطوق و معنای آن لفظ این است که بر جنازه مؤمنان و به طریق اولی بر جنازه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیه السلام) باید نماز خواند و خوب است به عنوان بزرگداشت آنها به زیارت قبور آنها رفت.

در بعضی از دائره المعارف های غربی آمده است: در فاطیمای پرتغال در سال ۱۹۱۷ بانویی بسیار درخشان، سوار بر پاره ای از ابر به مشاهده سه کودک مسیحی درآمد. سه سال بعد دو تن از آنها مردند و برای آنها زیارتگاهی باشکوه بنا نمودند (۴). جای تعجب است که مسیحیان به زیارت آن محل می روند با این که پایه و اساسی ندارد، ولی بعضی از شیعیان رفتن به زیارتگاه اصیل اهل بیت را مورد شک و شبهه قرار می دهند.

قرآن تبرک و برکت جستن و اثر گرفتن از آثار اولیای الهی، حتی از راه دور را، تأیید نموده می فرماید: فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا (۵)؛ چون مژده رسان آمد و جامه و پیراهن یوسف را بر روی و صورت یعقوب انداخت، بینایش برگشت.

ص: ۷۶

۱- - نساء، ۶۴.

۲- - کهف، ۲۱.

۳- - توبه، ۸۴.

۴- - نک: مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۸۴، شماره ۲۳.

۵- - یوسف، ۹۶.

حال اگر مسلمانی قبر و ضریح اولیای الهی (علیه السلام) را به احترام و تکریم استلام نماید و ببوسد و به تربت آنها تبرک جوید عملی موحدانه انجام داده است نه مشرکانه، چنان که استلام «الحجر الاسود» مورد تأیید همه فرق اسلامی است.

یکی از صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) «بلال» مؤذن اوست که وقتی به سبب انحراف در امر خلافت، اذان و مدینه را ترک نمود و به شام رفت و در نقطه ای که مرز اسلام و مسیحیت بود، برای مرزبانی اسلام، سکنی گزید.

او شبی آن حضرت را در عالم رؤیا دید که به او می فرماید: بلال! پیوند خود را با ما قطع نموده ای. او وقتی از خواب بیدار شد گریه سر داد و خواب را این چنین تعبیر نمود که گله ی پیامبر برای این است که تاکنون به زیارت قبر او نرفته است، لذا به زیارت او شتافت و به درخواست حسنین اذان نیز گفت و همه را تحت تأثیر جدی قرار داد(۱).

ضمن این که خود آن حضرت فرموده است: «من حج البيت و لم یزرنی فقد جفانی(۲)»

انواع توحید دیگر نیز وجود دارد که از بحث تفصیلی آن ها خودداری می شود که از جمله آنها توحید در قانون گذاری و اطاعت است که حق حضرت حق اند که آنها منافات با سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روش ائمه (علیهم السلام) و فتاوی مراجع تقلید و اطاعت از ولایت فقیه ندارند.

و دیگر توحید در حاکمیت است که با خلافت بلافصل چند ساله امیرمؤمنان، ضدیت ندارد، بلکه مؤکد بر آن است و مخالفت خوارج نهروان با امارت و ریاست آن حضرت، با توحید در حاکمیت خداوند معارضه دارد(۳).

ص: ۷۷

۱- ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق، ۵/۲۶۵، ۱۴۰۴ و یوسف بن عبدالرحمن مزّی، تهذیب الکلام، ۴/۲۸۹، ۱۴۰۶.

۲- علی سمهودی، وفاء الوفاء، ۴/۱۳۴۲، ۱۴۱۹.

۳- نک: اندیشه اسلامی ۱، شماره ۲۰، ص ۱۴۸-۱۵۰.

معاد در لغت، مصدر از «عاد يعود عوداً و معاداً» و به معنای بازگشتن و برگشتن است. معاد در اصطلاح، بعث و برانگیخته شدن جسم و روح انسان در روز رستاخیز برای محاسبه ی نیات و اخلاق و افعال است تا اهل طاعت به ثواب و پاداش و اهل عصیان به کیفر و مجازات برسند. قرآن در این خصوص بیان می دارد: «اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۱) و «إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲).

گفتنی است که معاد و قیامت اعم از رستاخیز و قیامت کبری است، بنابراین آن دو، شامل برزخ و قیامت صغری نیز می شوند، زیرا روایت شده است: «من مات فقد قامت قیامته» (۳).

اعتقاد به معاد رکن اساسی در هر شریعت سماوی است و آن، تمایز و تفاوت میان دین الهی و مسلک های مادی بشری است. هر مسلمانی واجب است به معاد و حساب و ثواب و عقاب و...، ولو اجمالاً، اعتقاد داشته باشد. انسان نه خودش نابود می شود و نه اعمالش گم و گور می شود، بلکه نفس و روحش باقی است و حضرت حق از او بازخواست می نماید و او را به آنچه انجام داده است آگاه می سازد و نتایج اعمالش را به او می رساند، پس معاد برگشتن ارواح به اجساد خواهد بود (۴).

ص: ۷۸

۱- - روم، ۱۱.

۲- - عنکبوت، ۸.

۳- - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادیه، ص ۱۸۱.

۴- - نک: احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۸۶.

اساساً معرفت تفصیلی در کیفیت معاد، واجب نیست، یعنی لازم نیست انسان بداند آیا خود ابدان یا شیهه آن ها ولی در صورت و هیأت همان ابدان، در قیامت بر می گردد؟ و این که آیا ارواح معدوم می شوند یا باقی می مانند تا این که به ابدان در موقع معاد برگردند؟ و این که آیا معاد مختص انسان است یا شامل حیوانات نیز می شود؟ آیا معاد دفعی است یا تدریجی؟ (۱) شبهه آکل و مأكول چگونه حل می شود؟ و... .

بسیاری از مسائل مربوط به معاد از راه دلایل قرآنی و روایی اثبات می شوند ولی با عقل سلیم بشری تعارض ندارد، مثل معاد جسمانی و فشار قبر و...، ضمن این که اصل معاد و کلیاتی در مورد آن، عقلانی و برهانی است.

کسی که به خدا و رسول او اعتقاد قاطع دارد، به ناچار به هر خبری که قرآن درباره ی بعثت و ثواب و عقاب و بهشت و نعیم آن و آتش و دوزخ آورده است، ایمان و اعتقاد دارد. قرآن چه تصریحاً و چه تلمیحاً بیشتر از هزار آیه در مورد برزخ و قیامت کبری و لوازم آن ها دارد.

اگر شخصی به آن ها شک داشته باشد، به خالق کائنات و یا به قدرتش شک و شبهه دارد، بلکه شک و دودلی او به اصل ادیان آسمانی و صحت تمام شرایع سرایت پیدا می کند. (۲)

جوان و اهمیت معاد

معاد در زندگی مردم مخصوصاً جوانان نقش به سزائی دارد و از موضوعات بسیار مهم و سرنوشت ساز در زندگی است. اگر انسان معیشت خود را از عنفوان جوانی به گونه ای تنظیم نماید که صبغه ی توحید و معاد به خود گیرد، از پوچی و غفلت و عبث و لغو و لعب و عاطل و باطل شدن قوا فاصله می گیرد و به حیات طیب و معقول نزدیک می گردد. "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (۳) و سختی و گرفتاری دنیا برایش، شکست و یأس و بن بست به حساب

ص: ۷۹

۱- - الحسيني الجلالی، مصباح الهدی فی اصول دین المصطفی، ص ۲۳۱، بوستان کتاب.

۲- - حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ۲/۶۰۹.

۳- - نحل، ۹۶.

نمی آید و پیروزی و رفاه و گشایش در زندگی او را مغرور و مست و طاغی و عاتی و یاغی نمی سازد.

جوانی که به معاد و قیامت، اعم از قیامت صغری و برزخ و قیامت کبری و آخرت ایمان و باور ندارد، به خدا نیز اعتقاد و یقین ندارد یا حداقل ایمانش ناقص است، ولی به هر حال کافر به شمار می آید. او دیگر انسان نیست، بلکه حیوان و از حیوان نیز گمراه تر است. "لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ". (۱)

برای چنین انسانی هیچ منعی در زندگی برای ناهنجاری ها و پلیدی ها وجود ندارد. او هیچ تصمیم جدی در حیات خود حتی در جهت رشد و خوشبختی دنیائی خود قادر نیست اتخاذ نماید. این گونه انسان ها وقتی دیدند لذائد دنیا اشباع کننده روح آن ها نیست، سرخورده و مأیوس و پوچ گرامی شوند، لذا دیگر برای زندگی دنیا ارزشی قایل نیستند و چه بسا آن ها به سبب رهائی از رنجش افکار مادیگرانه خود و اندیشه های ناشی از بی اعتقادی به معاد، که سرانجام سر از الحاد درمی آورد، معتاد به مواد مخدره بشوند و یا دست به خودکشی بزنند.

اساساً چون در امور مطلوب مادی و دنیایی، محدودیت وجود دارد و خواهان، زیاد است، چپاول و غارت و درگیری و زد و خورد و جرح و قتل به وجود می آید، برخلاف امور معنوی که نامحدودند، لذا در آن ها صلح و صفا و صمیمیت حاکم است.

در عوض کسی که به فلسفه حیات می اندیشد و در نتیجه به شناخت صحیح حیات انسانی می رسد، در جهت وصول به فوز و سعادت و خوشبختی، با نشاط هر چه بیشتر، به سعی و تلاش می پردازد و خود را مجهز می کند تا از این پل دنیا به ساحل نجات آخرت، با موفقیت، عبور نماید. او دنیای دنی را یک پل می انگارد که باید از آن بگذرد و می داند هرگز به آن پل دوباره عبورش نمی افتد، لذا نباید به آبادانی آن به گونه ای مشغول شود که پل و صراط عقبی و قیامت خود را نابود سازد و از آخرتش باز ماند و آن را خراب نماید. حضرت مسیح فرمود: الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها؛ دنیا پلی است که باید از آن

ص: ۸۰

باید دانست دنیای دنی حقیقی، در قبال عالم آخرت، مجازی بیش نیست، تا چه رسد به دنیای آدنای مجازی مثل موبایل و کامپیوتر و ماهواره و... که مجاز اندر مجاز است، پس دنیای مجازی پلی برای دنیای حقیقی و دنیای حقیقی پلی برای معاد و معاد پلی برای تقرب به خداست، لذا دنیای مجازی، پلِ پلِ پل به شمار می آید.

چنانچه جوامع بشری به خدا و معاد ایمان داشته باشند و به لوازم آن ملتزم، قادرند جامعه خود را از لحاظ اخلاقی و صنعتی و تمدن به پیش ببرند و موفق به اجرای قوانین مدنی و اجتماعی و عرفی و معقول بشوند و به انصاف و عدل و قسط و احسان و ایثار در اجتماع متصف گردند.

از دقت در آیات قرآنی به دست می آید که بخش عمده ای از سخنان پیامبران و بحث ها و جدال های آنان با مردم، اختصاص به موضوع معاد داشته است و حتی می توان گفت که تلاش آن ها برای اثبات این اصل، بیش از تلاشی بوده که برای اثبات توحید کرده اند؛ زیرا اکثر مردم، سرسختی بیشتری برای پذیرفتن این اصل، نشان می دادند. علت این سرسختی میل به بی بند و باری و عدم مسئولیت پذیری بوده است؛ زیرا همان گونه که اشاره شد اعتقاد به قیامت و حساب، پشتوانه ی نیرومندی برای احساس مسئولیت و پذیرفتن محدودیت های رفتاری و خودداری از ظلم و تجاوز و فساد و گناه است و با انکار آن، راه برای هوسرانی ها و شهوت پرستی ها و خودکامگی ها باز می شود. "أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ" (۱).

اگر دقت شود بیشتر امراض روحی جوانان از جمله ضعف اعصاب ها و استرس ها و افسردگی ها و پیری های زودرس و احساس پوچی ها و امراض بدنی ناشی از فساد اخلاقی و فحشا از قبیل امراض مقاربتی و ایدز و سفلیس و سوزاک و هپاتیت و سرطان سینه و سرطان رحم و سگته ها و... به سبب عدم اعتقاد به خدا مخصوصاً معاد است.

جوان به دلیل علم دوستی و حقیقت جوئی و علاقه به شناخت غایت و هدف از زندگی باید بعد از مسأله توحید به مسأله معاد توجه نموده و مشکلات در این خصوص را برای

خود حل و فصل نمایند.

معاد پاسخ مثبت به حب نفس مجرد انسان و بقای خویش و سعادت‌مند شدن ابدی و مطلق اوست. ایمان به معاد مبتنی بر پذیرفتن روح و نفس به عنوان یک موجود مجرد و واحد و جاوید و با ثبات است. آن‌ها که معاد را رد می‌کنند انسان را مادی صرف و نجات و خوشبختی را منحصر در زندان دنیا می‌دانند. قرآن آن‌ها را دهری معرفی کرده می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۱).

انسان اگر عقیده داشته باشد که با مردن نابود می‌شود، سخت ناراحت و ناامید و بی‌نشاط و افسرده و سرد می‌گردد و زندگی را بی‌معنا و غیرموجه تلقی می‌نماید، لذا به دنبال اموری مثل شراب‌خواری و استعمال مواد می‌رود تا افکار فاسد و باطل و گزرنده و ناراحت‌کننده خود را به کلی فراموش نماید، در نتیجه یک معتاد به تمام عیار می‌گردد و سلامتی و عمر را یک جا و به سرعت و مفت و مجانی از دست می‌دهد. او در اعمال و رفتار نیز ناهنجاری و اختلال و تناقض پیدا می‌کند.

آنها که می‌گویند: «من مات فقد فات؛ کسی که مرد یقیناً نابود شده است»، پس چرا برای بقای زندگی تا حد مرگ تلاش می‌کنند؟ پس آنها می‌میرند تا نمیرند (۲).

اساساً جوانان بی‌بند و بار و فاسق از اعتقاد به معاد گریزانند و نفس لوامه خود را منکوب و لگدکوب و مغلوب می‌نمایند. آن‌ها تا مست‌غرور و قدرتند از بدبختی خود غافل‌اند و وقتی بیدار شدند یا باید برگردند و توبه نمایند و یا دچار سرزنش نفس لوامه خود بشوند و برای فرار از آن باید پناه به مخدرات ببرند و... به همین دلیل مستی‌غرور جوانی بدتر و مدتش بیشتر از مستی‌شراب است، به ویژه این که آن مستی، سبب این مستی می‌گردد؛ چنان که روایت شده است: «سُكْرُ الْغُفْلَةِ وَالْغُرُورِ اِبْعَدُ إِفَاقَهُ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ» (۳).

اثبات برزخ

واژه برزخ در اصل معنای چیزی است که در میان دو شیء حایل می‌شود. «مَرَج

ص: ۸۲

۱- - جاثیه، ۲۴.

۲- - حسن زاده، نمط ۳، ص ۱۶۱.

۳- [۴]- غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۰۵ و غررالحکم و درر الکلم آمدی، ترجمه محلاتی، ۲/۲۵۵.

الْبُحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ” (۱). بر همین اساس، به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته، برزخ گفته می شود. خبر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به عالم قبر یا عالم ارواح می شود، در آیات و احادیث آمده است. در این خصوص در قرآن آمده است: “وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ” (۲) و “وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَّا تَشْعُرُونَ” (۳) و “وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ” (۴). آیه آخری درباره ی شهدای بدر و احد نازل شده است.

در روایتی نقل شده است که خداوند به ارواح شهدای احد خطاب نمود و از آن ها پرسید: چه آرزویی دارید؟ ... آن ها گفتند: تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و باز در راه تو شهید شویم. خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی دوباره به دنیا باز نگردد.

عرض کردند: حالا- که چنین است، تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حال ما را به بازماندگان برسانی و بگویی که تو از ما راضی شدی و ما را نیز از خود راضی نمودی. در این هنگام، آیه آخری و دو آیه بعد از آن نازل شد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیامبر درباره ی جنگجویان در راه خدا توضیح خواست. آن حضرت فرمود: هنگامی که جنگجویان، تصمیم به شرکت در میدان جهاد می گیرند، خداوند آزادی از دوزخ را برای آن ها مقرر می دارد... و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آن ها با آنان خداحافظی می کنند، از گناهان خویش خارج می شوند... و هنگامی که با دشمنان روبه رو می شوند، مردم جهان نمی توانند میزان ثواب آن ها را درک کنند... در این هنگام (که جنگ تن به تن شروع شود)، منادی صدا می زند: بهشت، زیر سایه شمیرهاست... و هنگامی که شهید روی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین به روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز می کند. بشارت باد بر تو که نعمت هایی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. نظیر این سخن، سخن رسول

ص: ۸۳

۱- - الرحمن، ۱۹ و ۲۰.

۲- - مؤمنون، ۱۰۰.

۳- - بقره، ۱۵۴.

۴- - آل عمران، ۱۶۹.

خداست که از خداوند نقل می کند: اعددتُ لعبادی الصالحین ما لا عینُ رأَتْ و لا اذنُ سمعت و لا خطرٌ علی قلب بشر (۱).

باید دانست: منظور از بشر، انسان ظاهری است که خود کلمه بشر بدان دلالت دارد، چه بشره، روی آشکار شیء و صورت ظاهر آن است، پس حدیث شریف بیانگر آن است که بر قلب بشر خطور نکرده است، یعنی ظاهری از آن بی خبرند، نه انسان های کامل و والا مقام و اهل باطن (۲).

و خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم. هرکس آن ها را خوشنود کند مرا خوشنود کرده و هرکس آن ها را به خشم بیاورد، مرا به خشم آورده است. (۳)

و دیگر آیه "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ" (۴) است که به صراحت وجود برزخ را برای کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش مطرح کرده است. این آیه بیانگر این است که در برزخ آتش بر فرعونیان عرضه می شود و در آخرت رسماً داخل جهنم می شوند.

از امیرمؤمنان روایت شده است که فرموده است: القبر روضه من ریاض الجنه او حفرة من حفر النار. (۵)

فرقه های اسلامی و سعادت و شقاوت آن ها

شخصی از امام محمد باقر (علیه السلام) از حال موحدان و اقرارکنندگان به نبوت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از مسلمانان که گناه کارند و می میرند ولی امامی ندارند و ولایت شما را نمی شناسند (یعنی از اهل سنت اند)، سؤال نمود. آن حضرت فرمود: این ها در حفرة ها و قبرهای خود هستند و از آن ها خارج نمی شوند. هرکسی از آن ها عمل صالحی داشته باشد و از او نسبت به ما دشمنی ظاهر نشده باشد پس او را در شکافی از شکاف های بهشتی، که خداوند آن را در مغرب خلق کرده است، می گذارند، لذا روح او در حفرة و شکافِ مربوط

ص: ۸۴

۱- - نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، پرتونامه، ص ۶۹.

۲- [۱]- حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ۷۱۷

۳- قرآن کریم همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه ۱۶۹ سوره آل عمران.

۴- - غافر، ۴۶.

۵- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۲۱۸.

به او داخل می شود تا این که روز قیامت خدا را ملاقات نماید، آن وقت خداوند حسنات و سیئات او را محاسبه می کند، پس اینان به امر خدا وابسته اند که یا به بهشت می روند و یا به جهنم (۱).

و خداوند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانانی که بالغ نشده اند همین گونه عمل می کند.

اما برای ناصبی ها و دشمنان (ما اهل البیت) از اهل قبله، حفره هایی از آتش، که خداوند در مشرق خلق کرده است، فراهم می شود، پس در آن زبانه و شعله آتش و شراره های آن و دود و فوران آتش سوزان داخل می شوند تا روز قیامت که مصیر (و مسیر) آن ها جهنم و دوزخ خواهد بود. (۲)

شیخ مفید فرموده است: اتفقت الإمامیه و الزیدیه و الخوارج علی أن الناکثین و القاسطین... (۳)؛ امامیه و زیدیه و خوارج بر این عقیده اتفاق نظر دارند که تمام ناکثین، یعنی عهدشکنان مثل طلحه و زبیر و قاسطین، یعنی ستمگران مثل معاویه از اهل بصره و شام، کافر و ضالّ و گمراه و ملعون اند؛ چون با علی (علیه السلام) جنگیدند، لذا آن ها در آتش، مخلّد و همیشه اند ولی معتزله، تمام آن ها را فاسق می دانند نه کافر که در جهنم خالد و همیشه اند. و قالت الخوارج بتکفیر مرتکب الكبائر (۴)؛ ضمن این که خوارج، مرتکب گناهان کبیره را کافر دانسته اند (که همیشه در جهنم اند).

از علی (علیه السلام) نقل شده است که: أمرتُ بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین (۵)؛ به جنگ با بیعت شکنان و ستمگران و خوارج (که از دین برگشته اند) مامور شده ام.

مردم طبق بیان امام صادق شش گروه اند: ۱. اهل وعد به بهشت و آنان مؤمنان اند. ۲. اهل وعید به آتش و آن ها کافران اند. ۳. مستضعفان مثل مجانین (مجنون ها) و ابله ها و کسانی که دعوت به آن ها نرسیده است. ۴. مرجون لامرالله و آن ها مسلمانان ظاهری اند که حکمشان به روز قیامت تأخیر می افتد که یا ثواب است یا عقاب. ۵. مؤمنان فاسق و

ص: ۸۵

۱- - توبه، ۱۰۶.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، باب جنه الدنيا و نارها، ح ۷ و ۶/۲۸۹، ح ۱۴ و حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۵.

۳- - شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات و یلیه شرح الصدوق، به کوشش زنجانی، ص ۱۰.

۴- - همان، ص ۵۵.

۵- - سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ذیل کلمه نکث.

آن‌ها اعمالشان مخلوطی از خوبی‌ها و بدی‌هاست که امید است خدا آن‌ها را ببخشد. ۶. اصحاب اعراف (۱) که اعمال خوب و بدشان مساوی است؛ لذا آن‌ها در اعراف می‌مانند تا به مشیت خدا یکی از آن دو ترجیح یابد.

امام علی (علیه السلام) فرموده است: نحن الأعراف... (۲)؛ اعراف مائیم که خداوند تنها از طریق معرفت ما شناخته می‌شود، پس کسی داخل بهشت نمی‌شود جز این که ما به او معرفت داشته باشیم (و بدانیم او شیعه‌ی واقعی است) و داخل آتش نمی‌شود جز این که ما او را انکار نماییم (اختلاف در روایات به اعتبارات گوناگون است).

غیر از دو دسته اول، بقیه اهل ضلال اند که به وجهی «مرجون لامرالله» اند (۳).

شفاعت و سؤال و... در قبر

اساس بهشت و جهنم، سنخیت و تناسب و نمود هر چیزی به اصلش است. مولوی گوید:

هیچ گندم کاری و جو بر دهد

دیده ای اسبی که کره خر دهد (۴)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «به خدا سوگند، من تن‌ها از بَرزخ شما می‌ترسم»؛ که اشاره به این دارد که مؤمنان در قیامت مشمول شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم اند ولی حساب برزخ جداست، یعنی در عالم برزخ از شفاعت خبری و اثری و ثمری نیست.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: هنگامی که خداوند روح مؤمن را می‌گیرد، او را در قالبی همچون قالب دنیوی اش در دنیا قرار می‌دهد. (۵)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد ارواح مؤمنین در عالم برزخ سؤال شد فرمود: (انهم) فی حجرات فی الجنة، یا کلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون: ربنا اقم الساعة لنا و

ص: ۸۶

۱- نک: اعراف، ۴۶.

۲- ملاصدرا، الاسفار، ۹/۳۱۸.

۳- الاصول من الکافی، ۲/۳۸۲، تعلیقه، ۱۳۶۵ و نک: ملاصدرا، اسرار الآیات، به انضمام تعلیقات علی نوری، ص ۲۰۶، به کوشش سید محمد موسوی، ۱۳۸۵.

۴- حسن حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۹۰، ۱۳۷۵

۵- پیام قرآن، ۵/۴۴۳ و احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳.

اهل برزخ از حال زنده ها در دنیا باخبر می شوند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ارواح در صفت اجساد (بدن مثالی) در درختی در بهشت اند و یکدیگر را می شناسند و از هم سؤال می کنند، پس وقتی روحی بر آن ها وارد شد (فرشته ای می گوید): او را رها کنید که از هول عظیم رها شده است. سپس ارواح از او سؤال می کنند: فلانی و فلانی چه شدند؟ اگر گفت: او را زنده ترک نمودم، امیدی به نجات او پیدا می کنند و اگر گفت: مرده است می گویند: سقوط کرده است. سقوط کرده است. (۲)

رسول خدا در غزوه و جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده های قریش را در چاهی از چاه های بدر ریختند. آن حضرت خطاب به آن ها فرمود: آیا مسرور نمی شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا می کردید؟ عمر گفت: یا رسول الله با اجساد بی روح صحبت می کنی؟ آن حضرت فرمود: و الذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم؛ قسم به آن کسی که جان محمد در دست اوست، شما در شنیدن آنچه می گویم شنواتر از آنان نیستید (۳).

یعنی آنان اکنون آنچه من می گویم می شنوند (۴).

در عالم برزخ، دو فرشته به نام نکیر و منکر از انسان بازخواست می کنند. امام سجاد (علیه السلام) در این باره چنین می فرماید: ای فرزند آدم از مرگ غافل مباش. به همین زودی قبض روح خواهی شد. به منزلی منتقل می شوی. روح به تو بازگردانده می شود... اول چیزی که می پرسند، از پروردگار تو است. آن گاه از پیامبری که به سوی تو فرستاده شده است و از دینی که پذیرفته ای و از کتابی که تلاوت می کردی و از امامی که ولایت او را قبول نموده ای. آن گاه از عمرت می پرسند که در چه راهی سپری نموده ای و از مال و ثروت که از کجا کسب کرده ای و در چه راهی صرف نموده ای. (۵)

از اخبار وارده در این باب استفاده می شود که سؤال قبر اختصاص به اشخاصی دارد که در ایمان یا کفر به نهایت برسند و اشخاص متوسط، مانند ضعفا و دیوانگان و کودکان از

ص: ۸۷

- ۱- - نک: حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۰.
- ۲- - نک: حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۰.
- ۳- - علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ج ۴، ص ۱۶۲، ۱۳۸۷.
- ۴- - صحیح بخاری، ص ۶۷۱، حدیث ۳۹۷۶.
- ۵- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۲۲۳.

سؤال در قبر مستثنایند. (۱) قال ابو عبدالله (عليه السلام): «لا يسأل في القبر الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً و الآخرون يلهون عنهم». (۲)

در بسیاری از روایات آمده است که مؤمنان گناهکار، در برزخ و قبر، بر اثر پاره ای از رنج ها و عذاب ها، که متناسب با گناهانشان متحمل می شوند، از گناهان تطهیر و پاک می گردند تا در عالم قیامت، سبک بار باشند. (۳)

ویژگی های برزخ و برزخیان

در مورد برزخ چند نکته وجود دارد که عبارتند از: ۱. روایت شده است: من مات فقد قامت قیامته (۴)؛ هر کس بمیرد قیامتش برپا شده است. بر این مبنا قیامت به اصغر (برزخ و یا قبر) و اکبر (عالم آخرت) تقسیم می گردد؛ چنان که بیان شد.

۲. عالم قبر و برزخ واسطه میان عالم دنیا و عالم آخرت است، چنان که عالم خیال انسان، واسطه میان تن و عقل او است. خیال یا متصل است که حافظه و محفوظات آدمی است و یا منفصل است که همان قبر و برزخ است. انسان وقتی می میرد خیالش به عالم برزخ ملحق و متعلق می گردد، چنان که در عالم آخرت عقلش به آن عالم ملحق می شود. در عالم قبر روح انسان به بدن مثالی مرتبط می گردد. بدن مثالی در عالم برزخ مثل بدنی است که در خواب دیده می شود که شکل و رنگ و وضع دارد؛ اما ماده و جسم ندارد. به همان بدن مثالی ثواب و یا عقاب و فشار قبر داده می شود و از همو سؤال می کنند و همو جواب می دهد. (۵)

سهروردی در آثار خود از مکاشفه ای سخن می گوید که او به جز بدنش، موجودی لطیف و مثالی، مشابه بدن خود را دیده است که در همه ویژگی های خود به جز جرم و ماده، همانند بدن مادی بوده است. (۶)

ص: ۸۸

- ۱- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۱.
- ۲- الکافی، ۳/۲۳۵، باب المساله فی القبر من کتاب الجنائز، ح ۱.
- ۳- مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۴۰۸.
- ۴- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادی، ص ۱۸۱.
- ۵- حسینی حائری، اصول الدین، ص ۳۲۶.
- ۶- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمه الاشراق، ۲۱۳.

از امام صادق (علیه السلام) منقول است: و اذا قبضه الله عزوجل صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا فيأكلون و يشربون فإذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا(۱)؛ آن گاه که خداوند عزوجل روح مؤمن را قبض می کند در قالبی مثل قالب دنیویش قرار می دهد، پس (برزخیان) می خورند و می آشامند، به نحوی که چون کسی بر آن ها درآید به همان صورت که در دنیا بوده بوده اند آن ها را می شناسد.

۳. انسان به همان نحو که می خوابد می میرد و به همان نحو که بیدار می شود برانگیخته می گردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: و الذی بعثنی بالحق لتموتنَّ كما تنامون و لتبعثنَّ كما تستيقظون.(۲)

۴. ضَغْطَه یا ضَمَّه یا فشار قبر اولین شدت از شداید برزخ و قبر است که از بعضی از اخبار آشکار می شود. پیامبر می فرماید: «ضغطة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تضييع النعم»(۳)؛ فشار قبر برای مؤمن کفاره ی کفران نعمت های اوست.

روایت شده است: وقتی پیامبر از کفن و دفن سعد بن معاذ فارغ گردید، مادر سعد گفت: ای سعد! بهشت گوارایت باد، لذا پیامبر فرمود: ای مادر سعد بر پروردگارت بهشت را حتمی و قطعی مکن، چرا که به سعد یک فشار قبری اصابت نمود (که خدا می داند)، چون وی با اهل و خانواده اش سوء خلق و بداخلاقی داشته است.(۴)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد شخص مصلوب سؤال شد که آیا فشار قبر دارد؟ فرمود: خداوند به هوا دستور می دهد او را فشار دهد؛ «... ان الله ... يأمر الهواء أن يضغطه»(۵) و در بعضی روایات آمده است: هیهات ما علی المؤمنین منها (ضغطة القبر) شیء(۶)؛ مؤمن هیچ فشار قبر ندارد. (شاید منظور از مؤمن، شیعه راستین باشد)

از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) روایت شده است: کسی که در هر جمعه ای سوره نساء را

ص: ۸۹

۱- - نک: احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳ و بحار الأنوار، ۶/۲۷۰.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، ۷/۴۷.

۳- - مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۲۲۱.

۴- - مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۲۲۰، ح ۱۴.

۵- - الکافی، ۳/۲۳۶، باب المسأله فی القبر ...، ح ۶.

۶- - الکافی، ۳/۱۳۰-۱۲۹، ... من کتاب الجنائز، ح ۲.

بخواند از فشار قبر در امان است. (۱) شیخ عباس قمی گفته است: از خواص تربت خاک نجف، اسقاط عذاب قبر (فشار قبر) و ترک محاسبه منکر و نکیر برای مدفون در آنجاست. (۲)

۵. برزخ به اعتبار وسطیت میان دنیا و آخرت، از دنیا انقطاع تام و تمام ندارد، لذا گاهی به اهل برزخ، خبری از عالم ما می رسد، اگرچه ما از وصول خبری از عالمشان به عالم خودمان حس و درکی نداریم. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: مؤمن اهلش را زیارت

می کند، پس آنچه را موجب محبت و سرور اوست می بیند و آنچه را موجب کراهت و تنفر اوست نمی بیند ولی به عکس، کافر اهلش را می بیند، پس آنچه را موجب کراهت اوست می بیند و آنچه موجب محبت اوست از او مستور است و فرمود: بعضی از آن ها هر جمعه ای و بعضی مطابق عملشان، (اهلشان) را زیارت می کنند. (۳)

و همچنین از آن حضرت در مورد زیارت اهل قبور روایت شده است: وقتی قبل از طلوع شمس مرده هایتان را زیارت کنید هم می شنوند و هم اجابتان می کنند و وقتی بعد از طلوع شمس زیارت کردید می شنوند ولی جواب نمی دهند. (۴) امام علی (علیه السلام) می فرماید: اگر به مرده اجازه ی کلام داده می شد به شما خبر می دادند که: «إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ، التَّقْوَى». (۵)

از امام صادق (علیه السلام) در مورد وصول ثواب به برزخیان روایت شده است: سنت و روشی که بعد از موت شخص، عمل می شود، اجری مثل اجر کسی دارد که به آن سنت عمل می کند و صدقه جاریه مثل مسجد و مدرسه و کتابخانه و... بعد از مرگش نیز جریان و دوام دارد و فرزند خوبی که برای والدین خود بعد از مرگشان دعا می کنند و حج و صدقه و آزاد نمودن برده و نماز و روزه به نیابت از آن دو، مفید است، یعنی آن دو شریک در ثواب آن هایند. (۶) «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ» (۷)

گفتنی است: تکامل برزخی نیاز به ماده و حرکت و استعداد ندارد، نظیر حصول دفعی

ص: ۹۰

- ۱- - سفینه البحار، ذیل کلمه قبر.
- ۲- - سفینه البحار، ذیل کلمه نجف.
- ۳- - الکافی، ۳/۲۳۰، باب أن الميت يزور اهله من كتاب الجنائز، ح ۱.
- ۴- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، قبر.
- ۵- - نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.
- ۶- - وسائل الشیعه، ۱۹/۱۷۳-۱۷۲، ح ۴.
- ۷- - یس، ۱۲.

علم در پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بر طبق آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱)».

در آن موطن، تکامل معنوی و تجلیات روحانی و ابتهاجات نفسانی و اشتداد وجودی تحقق دارد (۲).

در حقیقت هستی قلبی انسان، شدت و قوت و بسط وجودی می یابد.

دلایل عقلانی - سمعی معاد

برای معاد دلایل و براهین عقلی وجود دارد. هر چند آن ها در قرآن و روایات یافت شوند. از جمله این که: ۱. چون وعده به ثواب و وعید به عقاب در قرآن و روایات آمده است، مثل: «وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي...» (۳) و «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا...» (۴) و «قال (علی) (علیه السلام) فی صفه الدنيا: تغرّ و تضرّ و تمرّ. ان الله تعالى لم يرضها ثواباً لا وليائه و لا عقاباً لا أعدائه» (۵).

و وصول به هیچ کدام از آن دو در دنیا واقع نشده است. به ویژه این که مؤمنی شهید می شود و کافری در رفاه و آسایش زندگی می کند و ممکن است کافری صدها مؤمن را بکشد که او با اعدام شدنش جواب یک شهید را می دهد. پس اگر دار دیگری نباشد، وعد و وعید، باطل و تکالیف و بعثت انبیا عاظمی می شود و این معنا عقلاً محال است و شرع نیز آن محالیت را تأیید می نماید ولی اشاعره دلیل معاد را سمعی می دانند نه عقلی (۶).

۲. بسیاری از آیات کریمه ی قرآن، لحن استدلال بر ضرورت معاد دارد و می توان آن ها را ناظر به برهان حکمت و عدالت و... دانست. از جمله به صورت استفهام انکاری می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنْكُمْ إِنْئِنَّا لَا تُرْجَعُونَ» (۷)؛ مگر پنداشته اید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

این برهان، یک قیاس استثنائی است. به این نحو که: اگر این عالم، سرانجام و هدفی به عنوان معاد نداشته باشد خالق آن حکیم نیست. لکن خالق آن، حکیم است، پس این عالم

ص: ۹۱

۱- - قدر، ۱.

۲- - نک: حسن زاده، دروس شرح اشارات و تنبیها، نمط ۷، ص ۹۸، ۱۳۹۱.

۳- - توبه، ۷۲.

۴- - توبه، ۶۸.

۵- - نهج البلاغه، حکمت ۴۱۵، دشتی.

۶- - احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۸۷.

۷- - مؤمنون، ۱۱۵.

آیه دیگر نیز عبث بودن و بطلان و عاقل بودن نظام خلقت را رد کرده، در وصـف خردمنـدان می فرماید: «...وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ» (۱).

۳. دسته دیگر از آیات کریمه قرآن قابل انطباق بر برهان عدالت است. مقتضای عدل الهی این است که نیکوکاران و تبهکاران را به پاداش و کیفر اعمالشان برساند و فرجام آن ها را از یکدیگر تفکیک نماید و چون چنین تفکیکی در این جهان نیست، ناچار جهان دیگری برپا خواهد نمود تا عدالت خود را عینیت ببخشد. قرآن در این زمینه می فرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (۲)؛ آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار می دهیم یا پرهیزگاران را همچون فاجران.

۴. دیگر از براهین اثبات ضرورت معاد، برهان فطرت است. انسان به گونه ای آفریده شده است که میل به خلود و بقا دارد و از نیستی و فنا گریزان است. به ویژه این که نفس انسان مجرد و باقی و فناپذیر است و دنیا شایستگی ابدیت و پاسخ گویی مثبت آن را ندارد. به این ترتیب حیات جاویدان و سرای آخرت و معاد، ضروری و حتمی خواهد بود و الا میل به بقا و ثبات و محبت به ابدیت خواهی در نهاد انسان باطل و عبث و بیهوده بوده است. پیامبر فرموده است: ما خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَ انْتُمْ إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ (۳).

۵. دیگر از راه هایی که آدمی می تواند به حقانیت معاد و عالم آخرت راه یابد، برهان معقولیت است که از آن با عنوان «دفع ضرر محتمل، معقول است» یاد می شود. همین که انسان، حداقل، احتمال بدهد معادی خواهد بود، باید احتیاط در این زمینه را از دست ندهد و عقلاً باید موضعش در قبـال معاد مـثـل کسی باشد که آن را یقیـنی می داند.

یکی از زنادقه وارد مجلسی شد که امام رضا(علیه السلام) در آن حضور داشت. امام فرمود: ای

ص: ۹۲

۱- آل عمران، ۱۹۱.

۲- ص، ۲۸.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۸، ح ۷۸.

مرد! اگر اعتقاد شما صحیح باشد آیا ما و شما مساوی نیستیم و اقرار و تصدیق و نماز و روزه و زکات زیانی به ما می رساند؟
مرد ساکت شد. سپس امام در ادامه فرمود: اگر اعتقاد ما بر حق باشد، آیا چنین نیست که شما به هلاکت و شقاوت می رسی و ما به رستگاری و فوز. (۱)

۶. دیگر از دلایل وجود معاد، امکان و قدرت واجب تعالی بر خلق و ایجاد ممکن الوجود است. به این معنا که معاد عقلاً، ممکن التحقق است و ذاتاً محال نیست، برای این که خرد تفاوتی میان دو امر مساوی قایل نیست و عالم آخرت مماثل و همانند این عالم است و این عالم ممکن الوجود است و خداوند آن را خلق نموده است و حکم دو مثل، واحد است، پس وقتی این عالم، ممکن و مخلوق باشد، آن عالم نیز ممکن و مخلوق خواهد بود، در حالی که خداوند دنیا را از عدم ابداع نموده است، به طریق اولی قادر است مثل آن را که از چیزی است و معدوم نیست خلق نماید. (۲) در این خصوص فلاسفه گفته اند: حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد (۳) و نیز به این مسأله قرآن اشاره دارد: "أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ" (۴) و "وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ" (۵)

بدن و روح در ارتباط با معاد

۷. یکی دیگر از دلایل عقلانی قیامت غیرمادی بودن نفس است. از معنای لغوی و اصطلاحی، که قبلاً در مورد معاد مطرح شد، بر می آید که باید حقیقت مجرد و ثابت و دائمی در انسان وجود داشته باشد. اگر حقیقت ثابت نفس را در خود باور نکنیم، نمی توانیم تصور صحیحی از معاد به اندیشه آوریم. چنانچه انسان به کلی نابود شود و انسان جدیدی پدید آید، که هیچ وجه مشترکی با او نداشته باشد، بازگشت اولی و همان انسان دنیایی در آخرت معنا ندارد. هر چند انسان ترکیبی از روح و بدن است ولی حقیقت انسان و

ص: ۹۳

۱- - کلینی، اصول کافی، ۱/۷۸ و شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۱/۱۳۱.

۲- - محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه...، ۲/۶۱۵.

۳- - علامه طباطبائی، نهایه الحکمه، مرحله ۱، فصل ۵، ص ۲۴.

۴- - یس، ۸۱.

۵- - روم، ۲۷.

شخصیت او همان روح و نفس ابدی اوست و بدن به منزله آلت و مرکب و علت معده برای روح محسوب می شود.

بنابراین با تغییر تدریجی بدن در دنیا و متلاشی شدن آن در مرگ، همچنان روح و نیت و شخصیت و نفس و هویت آدمی در آن دو عالم دنیا و قیامت ثابت و واحد است.

قبلاً بیان شد انسان در عالم برزخ و قیامت با بدن مثالی است، نه با بدن دنیایی و مادی. خلاصه این که اثبات معاد همان و مجرد بودن روح و نفس همان. با ثبات و دوام روح و نفس است که گواهی و حساب و عذاب و عقاب معنی می دهد.

قرآن در پاسخ مشرکین که می گویند: با مردن، ما نابود و مفقود می شویم، بیان می دارد: در موقع مرگ تمام حقیقت انسان گرفته می شود که از آن با کلمه «توفی» به معنای به تمام و کمال گرفتن تعبیر می شود و چون می بینیم که بدن گرفته نمی شود، پس تمام حقیقت او همان روح اوست. بیان قرآن در این خصوص چنین است: «وَقَالُوا أَئِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (۱) و «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُم» (۲) و «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۳).

در فلسفه ثابت شده است که رابطه نفس با بدن رابطه علت ایجادی از طرف نفس و علت اعدادی از طرف بدن است. «النفس و البدن يتعاكسان ايجاباً و اعداداً» و بنابر قول ملاصدرا: «النفس و البدن يتعاكسان في القوه و الضعف» (۴) و وقتی نفس از حالت بالقوه به حالت بالفعل رسید از بدن بی نیاز می گردد و مرگ جز این نیست.

جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو

گفتا چکنم خانه فرو می آید (۵)

و حافظ گفته است:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم (۶)

یکی از مهمترین دلایل فلسفی در خصوص تجرد و غیرمادی بودن نفس، انسان معلق

ص: ۹۴

۱- سجده، ۱۰ و ۱۱.

۲- انعام، ۹۳.

۳- حجر، ۲۹.

۴- ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۲۶.

۵- - ملاحظه، الاسفار، ۹/۵۲.

۶- - ديوان حافظ، شماره ۳۹۵ و نك: حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبيهات، نمط ۱۰، ۱۱۸

در فضا و غیر وابسته بودن نفس به بدن است که ابن سینا طرح کرده است. وی از ما می خواهد خود را فارغ از هر گونه احساس بیرونی، در ظرفی آرام و بدون ارتباط با اشیای پیرامون و بیرونی در نظر گیریم که در چنین وضعیت فرضی، آدمی از تمام امور غافل است اما از خود غافل نیست، پس هر انسانی به جز بدن، هویتی دارد که مجزا از بدن است (۱).

و آن همان «نفخه الهی و دمش قدسانی» است.

سهروردی نیز از مکاشفه ای سخن می گوید که او به جز بدنش، موجودی لطیف و مثالی مشابه بدن خود را دیده است که در همه ویژگی های خود به جز جرم و ماده همانند بدن مادی بوده است. (۲).

۸. محقق لاهیجی گفته است: باید دانست ایصال و رساندن ثواب و عقاب جسمانی (که خداوند وعد و وعید آن دو را داده است) به ناچار مبتنی بر اعاده و برگرداندن بدن (در روز قیامت) است، از این جهت که تحقق لذت و الم جسمانی بدون وجود بدن ممکن نیست. (خداوند لذت ها و آلامی را بیان نموده است که از نوع لذائذ و آلام بدنی است، هر چند لذائذ و آلام روحی را نیز گوشزد فرموده است و چنان که بیان شد بدن، علت اعدادی درک لذت و الم است و روح، علت ایجاد آن دو) و ثبوت لذت و الم جسمانی، منافاتی با ثبوت لذت و الم روحانی ندارد، کما این که مذهب محققین چنین است؛ زیرا آن ها معتقد به تجرد نفس ناطقه اند، پس حق همان ثبوت ثواب و عقاب جسمانی و روحانی هر دو است. اما لذت و الم روحانی بنابر تجرد نفس ناطقه و بقای آن بعد از مفارقت از بدن است (که اثبات آن گذشت) و التذاذ و لذت بردن روح، از ناحیه علم و عمل خوب و تألم و ناراحت شدن از ناحیه ضد کمالات مذکور است و اما لذت و الم جسمانی بنابر وجوب ایفای به وعد و وعید از جانب حضرت حق برای ایصال ثواب و عقاب جسمانی است. (۳).

ماحصل این که باید معاد وجود داشته باشد تا انسان متقی به لذائذ مادی و جسمانی و روحی و روانی واصل گردد. قرآن کریم هر دو لذت مذکور را تأیید فرموده

ص: ۹۵

۱- - نک: ابن سینا، الاشارات و التنبیها، نمط سوم، ص ۲۹۶-۲۹۲.

۲- [۲]- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمه الاشراق، ص ۲۱۳.

۳- [۳]- محسن خرازی، بدایه المعارف، ج ۲، ص ۲۶۹، ۱۴۲۴ق و عبدالرزاق لاهیجی، سرمایه ایمان، ص ۱۶۲، بهمن ماه ۱۳۶۴.

می فرماید: "لَلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ" (۱) و... .

حقیقت مرگ

مرگ در زبان فارسی مترادف با موت در زبان عربی است. هنگامی که آن را برای بدن به کار می برند، مقصود این است که بدن هر نوع حرکت و جنبش را از دست داده است؛ در حالی که اگر مرگ را به روح نسبت دهند مراد این است که روح، ابزار جسمانی خود (تن) را از دست داده است.

از نگاه ملاصدرا مرگ انسان نه به سبب ضعیف شدن بدن، بلکه به دلیل قوی شدن نفس روی می دهد. هنگامی که نفس به حدی از کمالات رسید که دیگر به بدن نیازی نداشت، آن را رها می کند، لذا مرگ اتفاق می افتد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: مرگ، واپسین منزل از منازل دنیا و نخستین منزل از منازل آخرت است. امام باقر (علیه السلام) فرموده است: مرگ خوابی است که هر شب سراغ شما می آید جز این که مدتش طولانی است و وقتی مردم مردند می فهمند که خواب بودند (روایت شده است: الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا) (۲). فرح و شادی خواب و هول و ترس آن در حد بسیار زیاد است، پس حال فرح و ترس مرگ چگونه است (خدا می داند)، پس خود را برای مرگ آماده سازید. (۳)

و باز آن حضرت فرمود: هرکسی که می خوابد نفس او به آسمان عروج پیدا می کند و روحش در بدنش می ماند و میان نفس و روح سبب و رابطه ای مثل شعاع خورشید (با خورشید) وجود دارد. پس وقتی خداوند اذن و اجازه قبض ارواح (و مرگ) را بدهد روح، نفس را اجابت می کند و به طرف آن می رود و وقتی اذن ردّ روح (و بیداری) را بدهد نفس، روح را اجابت می کند و این همان قول خداوند است که می فرماید: (۴) "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ"

ص: ۹۶

۱- آل عمران، ۱۵.

۲- نک: پرویز عباس داکانی، سهروردی و غربت غربی، ص ۳۰۷.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

۴- مجمع البیان، ذیل آیه.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: بیماری ها و دردها همگی قاصدان مرگ اند. هنگامی که عمر انسان به سر می رسد، فرشته مرگ (عزرائیل) می آید. او می گوید: ای بنده ی خدا، چه اندازه خبر بعد از خبر و فرستاده بعد از فرستاده برای تو فرستادم؟ اما من آخرین خبرم و بعد از من خبری نیست. دعوت پروردگارت را از روی میل یا اکراه اجابت کن.

پس هنگامی که جان او را می گیرد و فریاد بستگانش بلند می شود، او صدا می زند: برای چه کسی فریاد می زنی و زاری می کنی؟ به خدا من درباره ی پایان عمرش به او ستمی نکردم و روزی او نخوردم؛ بلکه پروردگارش او را دعوت کرد. پس اگر شخصی گریه می کند، باید برای خودش زاری کند و من آن قدر به میان شما باز می گردم تا یک نفر از شما را باقی نگذارم. (۲)

آن ها که از مرگ وحشت دارند یا به دلیل عدم ایمان به معاد و گناهان زیاد است و یا به دلیل جهالت نسبت به آن است. آن ها چون مرگ را نیستی می دانند و فطرتاً از نیستی ناراحت و گریزانند از آن بیم دارند ولی کسانی که به معاد یقین دارند و حقیقت مرگ را می شناسند و آن را امر عدمی نمی دانند، زیرا قرآن آن را امر وجودی دانسته می فرماید: "الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا" (۳) و افکار و اخلاق و اعمالشان پسندیده است، از آن، هراسی به دل راه نمی دهند.

مردی به امام جواد (علیه السلام) عرض کرد: «چرا برخی مسلمانان مرگ را دوست نمی دارند؟» فرمود: زیرا مرگ را شناختند. اگر آن را می شناختند و از اولیای الهی بودند، آن را دوست می داشتند و می دانستند که سرای آخرت برای آن ها بهتر از دنیا است. (۴)

به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: الموت تحفه المؤمن (۵) و روایت شده است: «أَكْبَسَ النَّاسَ مِنْ كَانِ

ص: ۹۷

۱- - زمر، ۴۲.

۲- - تفسیر برهان، ۶/۱۹۷.

۳- - ملک، ۲.

۴- - شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۹۰.

۵- [۳]- نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۲.

اشدَ ذَكَرًا لِّلْمَوْتِ»(۱)؛ زیرک ترین مردم کسانی اند که کاملاً به یاد مرگ هستند.

حافظ طبق گفتار خداوند سبحان که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»(۲)، مرگ را عبارت از ادای بهترین امانت الهی، یعنی روح دانسته چنین می فرماید:

این جان عاریت که

بحافظ سپرده دوست

روزی رخس بینم و

تسلیم وی کنم(۳)

البته گونه ای نگرانی از مرگ را می توان در همه مشاهده نمود، زیرا گسستن از عزیزان خود بدون رنج نخواهد بود که این امری طبیعی است.

در روایت است که مردی به امام مجتبی (علیه السلام) گفت: «چرا ما مرگ را دوست نمی داریم؟ امام فرمود: شما خانه آخرت را ویران کرده اید و خانه دنیا را آباد ساخته اید، لذا دوست نمی دارید که از خانه آباد به ویرانه منتقل شوید.(۴)

یکی از الطاف الهی این است که انسان از لحظه ی مرگش باخبر نباشد و الا- هر چه به آن لحظه نزدیک تر شود ناراحتی او افزون تر می شود و روز به روز از حرکت و تلاشش کاسته می شد. اگر شخصی بداند مرگ او زود فرا می رسد او از گناه به خاطر زشتی گناه دست نمی کشد، بلکه آن، به خاطر این است که اگر مرتکب گناه شود زود به عذاب گرفتار می شود و این هنر و عامل تکامل او نیست و اگر بداند عمر او طولانی است گناه می کند و مرتب توبه را به عقب می اندازد، ولی چنانچه از لحظه مرگش خیر نداشته باشد کمتر عصیان می کند و تا آخر عمر تلاش و فعالیت دارد. به همین دلیل قرآن می فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»(۵) دانستن زمان مرگ مشکل تر از مکان آن است و وقتی مکان آن ناشناخته باشد به طریق اولی زمان آن نیز ناشناخته خواهد بود.

انواع مرگ و فراگیری آن

از قرآن و روایات بر می آید که فرشتگان وحی، جان ها را یکسان نمی گیرند، بلکه

ص: ۹۸

۱- [۴]- مجلسی، بحار الأنوار، ۶/۱۳۰.

۲- نساء، ۵۸.

۳- نک: سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۴۱۶، پاورقی، به کوشش حسن زاده آملی، ۱۴۲۲.

۴- - همان، ۶/۱۲۹.

۵- - لقمان، ۳۴.

بعضی را با احترام و آسانی و برخی را با خشونت و سختی می گیرند. قرآن در مورد مرگ آسان می فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَيِّئًا مِّمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱)؛ همان ها (یعنی متقین) که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند، در حالی که پاک و پاکیزه اند؛ به آن ها می گویند: «سلام بر شما!» وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید.

امام صادق(علیه السلام) در این باره می فرماید: مرگ برای مؤمن به سان بوییدن بوی خوش است که به سبب خوشی آن، به خواب سبک می رود و همه دردها از او رخت بر می بندد. (۲)

قرآن در مورد مرگ دشوار می فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ» (۳)؛ حال آن ها (منافقین) چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) به صورت و پشت آن ها می زنند (و جانشان را می گیرند، بلکه می کنند)؟!

در این خصوص امام سجاد(علیه السلام) می فرماید: مرگ برای کافران به سان کندن لباس های زیبا و گرانبها و پوشیدن کثیف ترین و خشن ترین لباس هاست و یا انتقال از خانه های مانوس و سکنی گزیدن در وحشت آورترین منازل همراه با بزرگترین عذاب ها. (۴)

مرگ ممکن است عارض تن بشود، چنان که بیان شد و ممکن است عارض روح و قلب بشود و آن هنگامی است که آدمی از نظر تفکر و تعقل در درجه بسیار پایین باشد و برای سخنان حق گوش شنوا نداشته باشد. قرآن در این باره می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (۵)؛ مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی بر می گردانند و پشت می کنند فراخوانی. علی(علیه السلام) می فرماید: ... و منهم تارك لانكار المنكر بلسانه و قلبه و یده فذلک میت الأحياء؛ (۶) کسانی که نهی از منکر را به کلی ترک کرده و نه به زبان و نه به قلب و نه به

ص: ۹۹

۱- - نحل، ۳۲.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۴.

۳- - محمد، ۲۷.

۴- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

۵- - نمل، ۸۰.

۶- - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴ (دستی).

دست با منکر مبارزه نمی کنند، مردگان زنده نمایند.

نوعی دیگر از مرگ ها، مرگ اختیاری، در مقابل مرگ طبیعی، است. انسان به مرحله ای می تواند برسد که به اختیار خود خلع بدن از روح کند و این مختص عرفا و اهل کرامت است؛ چنان که روایت شده است: «موتوا قبل أن تموتوا».

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما(۱)

باید دانست: از نظر قرآن و احادیث اسلامی مرگ انسان و جهان، سنتی حتمی است و گریزی از آن نیست. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲).

در بعضی روایات آمده است که ملک الموت، جبرائیل و میکائیل و اسرافیل (و حتی سطاظئیل، ملک عذاب(۳)) را قبض روح می کند و سرانجام ملک الموت هم می میرد(۴) و خداوند می فرماید: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» و احدی نیست که جواب دهد، پس خود خداوند می فرماید: «لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ» (۵).

در بعضی اخبار وارد شده است که کشنده ی ابلیس (ظاهراً ابلیس از کلمه یونانی «DiaboLos» می باشد ولی لغویان عرب آن را از ماده «ابلاس» یعنی نومید کردن شمرده اند(۶)). در قرآن آمده است: «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (۷)، قائم آل محمد خواهد بود و شاید مراد به قائم، خود رسول الله باشد؛ زیرا که قائم بالحق و بالاصاله خود آن حضرت می باشد و سایر ائمه از جانب آن حضرت وزرا و حکام اند، چنان که در زمان رجعت کلیه، یعنی رجعت رسول الله، سلطنت بالاصاله برای او خواهد بود و سایر امامان به اذن او در اطراف عالم، متصرف و حاکم خواهند بود(۸).

ص: ۱۰۰

۱- پرویز عباس داکانی، سهروردی و غربت غربی، ص ۲۸۷.

۲- آل عمران، ۱۸۵.

۳- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰.

۴- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۶-۳۱۵.

۵- غافر، ۱۶.

۶- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «ابلیس».

۷- بقره، ۳۴.

۸- احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۴.

یکی از سؤالات مهم و مورد توجه مردم، مخصوصاً جوانان در باب معاد این است که آیا معاد جسمانی است و یا روحانی و یا هم جسمانی و هم روحانی. با توجه به این که بیان شد اگر روح باقی نباشد معاد معنا نمی یابد، پس شق و قسم اول درست نیست و با توجه به آیات و روایات، شق دوم نیز باطل اعلام می گردد، لذا شق سوم باقی می ماند که باید به اثبات آن پرداخت.

منظور از معاد روحانی که مورد تأیید عموم فلاسفه و پیروان مشائیان است،^(۱)

این است که بعد از مرگ و حتی در قیامت فقط روح مجرد و غیرمادی، محشور می گردد و لذت ها و آلام مربوط به تنها روح است.

ابن سینا افزون بر پذیرش لذت ها و عذاب های عقلانی، خوشی ها و آلام جسمانی را نیز با تأکید بر دیدگاه دین و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرفته است. لذت های زودگذر دنیا همچون داروی بی حسی و بی هوشی اند که سبب می شوند فرد متوجه دورشدن از کمالات عقلی نشود، اما مرگ تأثیر این دارو را از بین می برد و فرد به عذاب عقلانی خود پی می برد.^(۲)

و برخی بر این باورند که علاوه بر باقی ماندن روح، بدن مادی بار دیگر به آن تعلق می پذیرد و هر دو، موضوع پاداش ها و کیفرهای خاص خود قرار می گیرند، چنان که در دنیا انسان از دو ساحت روح و بدن تشکیل شده است، ولی روح، حقیقت راستین انسان را تشکیل می دهد و هر کدام، لذات و آلام مربوط به خود را دارد.

باید توجه داشت که حیات اخروی از کمال و برتری خاصی برخوردار است و نمی توان گفت: زندگی آن عالم به سان زندگی دنیاست، با این تفاوت که حیات در دنیا موقت و در آخرت دائمی است. اگر بنا چنین بود بر هم زدن نظام کنونی و تجدید همان حیات دنیوی با همه ی آن نظام ها و جریان ها، کار لغو و عبث و تکراری بود، در حالی که قرآن خلاف آن را بیان نموده، می فرماید: "وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ

ص: ۱۰۱

۱- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ۲/۶۲۳.

۲- [۲]- نک: ابن سینا، الشفاء، فصل ۷ (فصل فی المعاد)، ص ۴۳۲ - ۴۲۳، به کوشش: ابراهیم مذکور و همو، النجاه: فی الحکمه الإلهیه، ص ۲۹۱ - ۲۸۹.

آیاتی که هر دو معاد جسمانی و روحانی را تأیید می کنند عبارتند از: آیاتی که از احیای مردگان در امت های پیشین سخن می گویند؛ مانند زنده شدن پرندگان به درخواست و دعای حضرت ابراهیم (علیه السلام) و سرگذشت اصحاب کهف و زنده شدن عَزِیر و زنده شدن مردگان به دعای حضرت عیسی (علیه السلام) و آیاتی که به روشنی گواهی می دهند انسان از خاک آفریده شده است و دوباره به آن باز می گردد و سپس از آن بیرون می آید: "مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى". (۲)

خواجه نصیرالدین طوسی در مورد معاد جسمانی استدلال کرده است که آن در دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالضروره معلوم و بدیهی است و قرآن نیز در آیات زیادی، مثل آیه "أَيُّحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ أَلَّنَ نَجْمَعُ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ" (۳)؛ آیا مگر انسان می پندارد ما هرگز استخوان های او را جمع نخواهیم کرد، بلکه قادریم بر اینکه سر انگشت های او را تسویه و برابر گردانیم)، بر امکان، بلکه بر وقوعش اشاره نموده است، لذا اعتقاد به معاد جسـمـانی (علاوه بر اعتقاد به معاد روحانی) لازم و واجب است. (۴)

این که آیه مذکور بیان می کند که سر انگشت های انسان در روز قیامت همان سر انگشت های او در دنیا است، دلیل بر معاد جسمانی و جسمانی نیست، چون آیه بیشتر از این را بیان نمی کند که در قیامت انسان هر کسی را که می بیند همان کسی است که در دنیا بوده است، حتی سر انگشت های او هم، از لحاظ شکل، محفوظ است، بنابراین آیه با جسم مثالی، نه جسم مادی، سازش دارد، پس نظر خواجه و علامه حلی تمام نیست.

نکته ای که در اینجا باید تذکر داد این که اصالت انسان و درک لذت ها و آلام، مربوط به روح است و بدن، وسیله و ابزار و زمینه و علت معده ای بیش نیست و سرانجام بدن انسان متلاشی و نابود می گردد، ولی روح باقی می ماند و همراه بدن مثالی می گردد. همین مسئله را باید در عالم آخرت مورد توجه قرار داد، با این تفاوت که جسم مادی در این دنیا، در

ص: ۱۰۲

۱- عنکبوت، ۶۴.

۲- طه، ۵۵.

۳- قیامت، ۴-۳.

۴- علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۰۵، به کوشش حسن زاده آملی.

عالم آخرت تبدیل به جسم و بدن مثالی می گردد ولی روح و انانیت همچنان ثابت می ماند.

در عالم آخرت هر چند انسان دو ساحتی است ولی درک و فهم لذت ها و آلام مربوط به تنها روح است؛ با این تفاوت که روح، بعضی از لذائد و آلام را مستقلاً دریافت می کند و بعضی از آن ها را به وسیله بدن مثالی و نمی شود گفت: انسان دو تا «من» دارد که یکی من روحانی و دیگر من بدن مثالی؛ ضمن این که باید توجه داشت طبق نظر ملاصدرا روح و نفس در این عالم، محصول حرکت جوهری بدن مادی است و در آخرت روح انسان، ایجادکننده بدن مثالی است.

قرآن کریم طبق آیه «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^(۱) هر دو لذت جسمانی و روحانی را تأیید فرموده که مدرک هر دو تنها روح است.

آنچه مهم است این که روایات راجع به تمثالت و حشر انسان با خودش و خودش با ملکات خویشتن، که هر کسی مهمان سفره خویش است، و این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «الدنيا مزرعة الآخرة»^(۲)،

خیلی زیاد و شیرین و جذاب و گره گشا هستند^(۳).

انسان در قیامت با نفس و بدن، همان انسان در دنیاست

علامه طباطبائی در پاورقی بدایه الحکمه در این خصوص می نویسد: شخصیت انسان به نفس و روح اوست، نه به بدن دائماً متغیر او. انسان رجوع کننده در معاد با نفس و بدن، عین انسانی است که در دنیا بوده است.^(۴) (قال الصادق (علیه السلام): «فاذا قبضه الله عزوجل، صير تلك الروح في قلب كقالبه في الدنيا فياكلون ويشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصور التي في الدنيا»^(۵))؛ خواه مرگ استکمال برای روح باشد و بدن رجوع کننده با آن روح، به وسیله ایجاد جدیدی از جانب خداوند باشد یا مرگ استکمال برای روح و بدن باشد و بدن رجوع کننده با روح، همان بدن دنیایی باشد که استکمال یافته است، پس

ص: ۱۰۳

۱- - توبه، ۷۲.

۲- - عوالی اللثالی، ۱/۲۶۵، ح ۶۶

۳- - حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط ۳، ص ۵۸۴

۴- - و نیز نگاه کنید: حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۴۷.

۵- - نک: احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۳، ۱۳۳۹.

انسان با نفس و بدن خود، همان انسانی است که عیناً در دنیا بوده است. (۱)

ابوعلی سینا در الهیات شفا می فرماید: المعاد منه روحانی و منه جسمانی، اما الجسمانی فقد اغنانا عن بیانه الشریعه الحقه المصطفویه... و اما الروحانی فنحن ذاکروه. (۲)

باید دانست جمهور و عموم مسلمانان (سطحی) و عموم فقها و اهل حدیث معاد را تنها جسمانی می دانند، بنابراین که روح از نظر آنان، جسم ساری و جاری و نافذ در بدن است، مانند سریان آتش در فح-م و ذغ-ال چ-وب و آب در گ-ل و ز-ت و روغن زیتون در زیتونه و یک دانه زیتون. (۳)

در قرآن مسئله معاد به معنای اعاده معدوم نیست. به این معنا که شخصی، معدوم شود و عین همان شخص دوباره به وجود آید که این عقلاً و ذاتاً محال است؛ زیرا اگر در آن کتاب مقدس معاد از نظر جسم مطرح باشد، منطقی آن این است که مرده ها زنده می شوند، نه این که معدوم ها بار دیگر موجود می شوند. در قرآن کریم آمده است: "قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ" (۴)؛ (ابی بن خلف از پیامبر پرسید: چه کسی استخوان ها را که پوسیده است زنده می کند؟ (ای پیامبر) بگو کسی آن ها را زنده می کند که اول دفعه آن ها را ایجاد کرده است.

و اگر معاد از نظر روحی مورد نظر باشد، بیان قرآن این است: "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا" (۵)؛ خداوند به وقت مرگ ارواح خلق را کاملاً می گیرد و آن ها را که هنوز مرگشان فرانسیده است، نیز در حال خواب روحشان را بتمامه قبض می کند. پس مردن، نیستی نیست، بلکه آن فقط انتقال از عالمی به عالم دیگر است؛ به دلیل این که «توفی» در آیه؛ یعنی به تمام وجود تحویل گرفته شدن، زیرا آن از ماده «وَفَى» است، نه از ماده «فَوَتْ». به این ترتیب، توفی به معنای استیفا و به تمام وجود بازستاندن است و متوفا؛ یعنی کاملاً استیفا شده؛ به همین جهت کسی که از کسی طلبی دارد، وقتی تمام دین و کل طلب خود را از او می گیرد، استیفا کرده است.

ص: ۱۰۴

۱- رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۱۰۳.

۲- حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۴۰.

۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه...، ج ۲، ص ۶۲۲.

۴- یس، ۷۹.

۵- زمر، ۴۲.

باید دانست در روز قیامت مثل بدن های انسان خلق می شود که خدشه ای به وحدت شخصیت او نمی رساند. (۱) چون اصالت با روح است. در حقیقت بدن مثالی، جلوه روح و نشان از شخصیت اوست. در دنیا خُلق و خُلُق از هم جدایند و در آخرت خُلق و خُلُق متحد.

تعریف تناسخ انفصالی و دلایل ابطال آن

از مباحث گذشته روشن شد که حقیقت معاد این است که روح انسان پس از مفارقت از بدن به مشیت الهی بار دیگر به مثل همان بدن باز می گردد - از این جهت که اگر در قیامت او را ببینند می فهمند او همانی بوده است که در دنیا بوده است - تا به پاداش و کیفر اعمال دنیوی خود برسد. (۲)

برخی آیین ها، معاد دینی را انکار کرده اند، ولی پاداش و کیفر اعمال را در شکل تناسخ پذیرفته اند. تناسخ به این معناست که روح انسان پس از مرگ به بدن انسان دیگر و یا حیوان و یا گیاه منتقل می شود. گویند: هنگامی که کسی سگی را می زد، فیثاغورث به او گفت: «آن را مزین! من صدای یکی از دوستانم را در صدای آن شناختم». این قصه راست باشد یا دروغ، اسناد عقیده ی تناسخ به فیثاغورث را از آن می توان پذیرفت. (۳)

در «اوپانیشادهها» آمده است: آن ها که در زندگانی خود دارای عمل صالح و رفتار نیک اند، بعد از مرگ، روان ایشان در زهدانی پسندیده و پاک مانند رحم یک زن برهنی یا یک زن کشتریه بر حسب مراتب جای می گیرد؛ اما ارواح اشخاص بدکردار و شریر در رحم ناپسند و مکروه مأوا می گزینند، مثلاً در زهدان سگی یا گرگی یا خوکی یا بالاخره در رحم زنی از طبقه پایین جای می گیرد. (۴)

بر حسب عقیده هندوان روح آدمی هنگام مرگ، در همه احوال جز در یک حالت خاص، که روح در مقامی جاویدان در اعلا علیین با برهما وحدت تام حاصل می کند یا در اسفل سافلین به طور ابد سرنگون می شود، سلسله ای از توالد و تجدید حیات را طی می کند و پیاپی از عالمی به عالم دیگر در می آید.

ص: ۱۰۵

- ۱- - رحمت الله شریعتی، حکمت برین، ص ۱۱۱.
- ۲- - محسن خرازی، بدایه المعارف، ۲/۲۴۱، پاورقی.
- ۳- - کاپلستون، تاریخ فلسفه، ۱/۸۰-۴۶، ترجمه مجتبوی.
- ۴- - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۵۵، ترجمه علی اصغر حکمت.

البته امروزه، تفسیرهای جدیدی از نظریه تناسخ ارائه داده اند که بیش تر صبغه اخلاقی دارد، یعنی روح به بدن دیگری وارد نمی شود، بلکه اعمال خوب و بد ماست که بر نسل بعد اثر می گذارد. (۱) شاید این تفسیر به خاطر اشکالاتی بوده است که بر نظریه تناسخ وارد آمده است.

برخی از حکمای اسلامی گفته اند: تناسخ انواعی دارد که یکی از آن ها تناسخ انفصالی است و مردود. برخی از مادیین، معاد خلق و مردم را در همین جهان پنداشته اند. آن ها می گویند: ما چون مردیم باز به ماده دیگر که همان نطفه است و مستعد فیضان روح، تعلق می گیریم تا اگر دارای اخلاق نیکو بوده ایم در ظرف آینده به سعادت در دنیا بازگردیم و زندگی کنیم و اگر دارای اخلاق بد بوده ایم در دوره و کوره بعد به فقر و مرض و شقاوت نایل خواهیم آمد. این نظر ناشی از تخیلات و اوهام ملل مشرک هند و چین و غیره مثل یوذاسف و اتباع اوست. امام رضا فرموده است: «من قال بالتناسخ فهو کافر». (۲)

دلایل ابطال تناسخ انفصالی این است که در نظام آفرینش هرگز چیزی از فعلیت به قوه نمی رسد، یعنی محال است روح کامل، به ماده ی بالقوه و مستعد تعلق گیرد و دیگر این که لازمه آن نوع تناسخ، تکرار در بازگشت به دنیا است و این لغو است و بالاخره این که اجتماع دو نفس بر بدن واحد لازم می آید، به این معنا که اگر انسانی به بدن گیاهی یا حیوانی تعلق پیدا کند، آن گیاه و حیوان هر کدام نفسی دارد، (۳)

لذا آن گیاه و حیوان (و انسان) بر اثر هر کدام دو نفس پیدا می کنند.

تناسخ طولی و تجسم اعمال

آنچه در این خصوص می توان گفت و مورد قبول است تناسخ طولی یا تجسم عمل است که آن مربوط به اخلاق و مکتسبات نفسانی است که یا ملککی است و یا اعجمی و حیوانی و یا شیطانی است.

فباعتبار خلقه الانسان

ملك او اعجم او شیطان (۴)

ص: ۱۰۶

۱- - جان هیگ، فلسفه دین، ص ۳۱۵، ترجمه بهزاد سالکی.

۲- - الهی قمشه ای، حکمت الهی عام و خاص، ۱/۳۱۳-۳۱۲.

۳- - حکمت الهی عام و خاص، ۱/۳۱۳.

۴- - سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۳۵۲، به کوشش حسن زاده آملی و نک: همان، ۳۹۲.

گفتنی است که رابطه میان جرم و جریمه گاهی قراردادی است که باید تناسب میان آن دو رعایت شود، مثل جریمه های ناشی از تخلف از قوانین رانندگی و برخی از نوع علی و معلولی است که تناسب مذکور معنا ندارد.

نقل می کنند سلطانی به والی خود دستور داد که هرچه عجم (مهاجر) در شهرها هستند، همه را احصاء و آمارگیری کند. والی اشتباهاً احصاء را «احصاء یعنی اخته نمودن» تصور نمود، لذا همه عجم را اخته نمود(۱) و برخی از نوع تجسم عینی است که به طریق اولی تناسب مذکور در آن وجود ندارد.

اساساً در دنیا خُلق و خُلق از هم جدایند ولی در دار آخرت خُلق و خُلق یکی می شوند، لذا خُلق آدمی انسان را در قیامت، که در دنیا به شکل آدم و دارای خُلق شهوت پرست بوده است، به شکل خوک در می آورد.

ملاصدرا معتقد است هر انسانی در دنیا با توجه به اعمال و افکار خود، نفس خود را می سازد و بدان شکل می دهد. بر این اساس در زندگی پس از مرگ، هر فرد صورت هایی می آفریند که مطابق با ملکات کسب شده است. آنان که ملکات پست دارند، صورت هایی می آفرینند مانند مار و عقرب و آتش و... که سبب عذابشان می شود و از این سو دارندگان ملکات ارزشمند نیز پدید آورندگان صورت هایی اند که موجب لذتشان می گردد(۲).

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

در حسن صفت کوش که

در روز جزاء

حشر تو به صورت

صفت خواهد بود

ملا باقر مجلسی در جلد سوم بحار از شیخنا البهائی نقل فرموده است: «تناسخ باطل، تعلق روح به بدن دیگر در همین دنیا است که به اجماع مسلمین باطل است» و یک قسم تناسخ دیگر در نشئه عالم مثال و قبر و برزخ (و قیامت کبری) است که وقوعش در آیات و اخبار مستفیضه وارد شده است(۳) و مورد تأیید می باشد.

دانشمندان بر این باورند که: «ما من مله الا و للتناسخ فيه قدمٌ راسخٌ»(۴)؛ ملت و آئین به

ص: ۱۰۷

٢- - ملاصدرا، اسفار، ٩/٢٩٥ و نك: ٢٢٧ و ٢٢٥.

٣- - الهى قمشه اى، حكمت الهى عام و خاص، ١/٣١٥.

٤- - حكمت الهى عام و خاص، ١/٣١٥.

حقی نیست مگر این که قدم راسخی در خصوص تناسخ طولی و ملکوتی و روحانی و اخروی، نه عرضی و جسمی و ملکی و دنیوی، دارد.

مسخ درباره طغیانگران از بنی اسرائیل با تناسخ مذکور و اصطلاحی و مردود تفاوت بنیادی دارد؛ زیرا در تناسخ، روح پس از جدایی از بدن، به جنین یا بدن دیگر تعلق می گیرد؛ ولی در مسخ، روح از بدن جدا نمی شود؛ بلکه تنها شکل و صورت بدن تغییر می کند تا انسان تبهکار، خود را به صورت میمون و خوک ببیند و از آن رنج ببرد. علامه طباطبائی درباره مسخ می گوید: انسان های مسخ شده، انسان هایی اند که با حفظ روح بشری، صورتاً مسخ شده اند، نه این که نفس آن ها نیز مسخ شده و به نفس میمون تبدیل گردد. (۱)

انسان های مسخ شده معمولاً چند روزی زنده نمی مانند؛ إِنَّ الْأَخْبَارَ مَتَظَاغِرَةٌ فِي أَنَّ الْمَسْخُوحَ لَا يَعْيشُ بَعْدَ الْمَسْخِ إِلَّا أَيَّامًا ثُمَّ يَهْلِكُ. (۲)

در قرآن سه آیه در مورد مسخ آمده است که عبارتند از: "فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ" (۳) و "وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ الْفِرْدَوْسَ وَ الْخَنَازِيرَ" (۴) و "فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ" (۵). مسخ، برداشته شدن پرده از چهره ی باطنی انسان های گنهکار در همین دنیا است که به صورت محدودی در این مرحله از جهان هستی انجام شده است؛ اما پرده برداری به صورت گسترده تر در زندگی پس از مرگ و به صورت عمومی در قیامت و رستاخیز خواهد بود.

در روایتی نقل شده است که شخصی به نام ابوبصیر در موسم حج به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: چقدر حج گزار زیاد است! امام فرمود: «ما اکثر الضجيج و اقل الحجيج؛ چقدر ضجه کننده زیاد است و حج گزار کم است! سپس امام (علیه السلام) به خواست خدا پرده از چشم ابوبصیر کنار زد و چون او به جمعیت حج گزار نگاه کرد، در میان حیوانات گوناگونی، اندکی انسان دید. (۶)

ص: ۱۰۸

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲- علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸/۳۱۸.

۳- بقره، ۶۵.

۴- مائده، ۶۰.

۵- اعراف، ۱۶۶.

۶- اطیب البیان، ۴/۴۱۱.

اساساً انسان از لحاظ منطقی نوع ثابت، یعنی حیوان ناطق است و از جهت اخلاقی جنس مبهم است (۱).

که وقتی می‌میرد فصل اخیرش از حیث سجیه و منش و شخصیت انسانی محقق می‌گردد و بهشت و جهنم هرکسی طبق همان فصل اخیر اوست.

خلاصه و عصاره‌ی مطلب این که تناسخ باطنی و ملکوتی و طولی و برزخی و مثالی و معنوی و اخلاقی و روحی و نفسانی همان تجسم عمل است که آن تسمیه از باب مشاکلت است. ملاهادی سبزواری در این خصوص می‌فرماید: تسمیه الطولی و الملکوتی بتجسم الاعمال و تشبیح الملکات بالتناسخ، من باب المشاکله (۲)؛ تسمیه و نامیدن تناسخ طولی و ملکوتی به تجسم اعمال و عینیت یافتن (عقاید و ملکات و) افعال و مانند نمودن ملکات به تناسخ از باب مشاکلت است. آن، نظیر شعر ذیل است:

کند گر بر تو ظلم از کین، بداندیش

تو هم آن ظلم کن، بر وی، میندیش

زیرا ظلم دومی از باب مشاکلت است، یعنی چون بحث مورد نظر ظلم بوده، ظلم دوم آورده شده است.

ضمن این که باید دانست تعلق نفس به بدن اخروی چون تعلق نفس به بدن دنیوی نیست که استعدادش منشأ تعلق نفس است، بلکه بدن های اخروی از نفس منبعث اند و قیام صدوری به نفس دارند و چون هیولی ندارند حامل استعداد فیض جدید نیستند و صوری از مألوفات و مکروهات که محشور می‌شوند، به حول و قوه‌ی احسن الخالقین همه منشأ و مخلوق نفوسند، چنان که برخی از ارباب حقیقت، بعضی از مرادهای خود را به همت خویش در این عالم ایجاد می‌کنند. العارف خلاق بهمهته.

حکیم سبزواری گوید: البدن الاخروی هو البدن الدنیوی بعینه و بشخصه و الامتیاز بینهما لیس إلا بالکمال و النقص (۳). و ملاصدرا را گوید: بدن دنیوی بالعرض زنده است و بدن آخرقی بالذات و دیگر آن که در دنیا نفس، هدف است، نه بدن و در آخرت، به وجهی، بدن، یعنی ملکات نفسانی و خلق و خو هدف است، نه نفس، یعنی ملاک ارزش، تجسم

ص: ۱۰۹

۱- حکیم سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۵۲، ۱۳۶۹ و اسفار، ۹/۲۲۵.

۲- شرح المنظومه، ص ۳۵۲.

۳- حکیم سبزواری، شرح الاسماء، ص ۲۸۰ و شرح المنظومه، ۵/۲۷۳، به کوشش حسن زاده.

عمل است که در بدن برزخی و ملکوتی تجلی دارد و دیگر این که ابدان آخرتی، برخلاف ابدان دنیوی، برحسب اعداد تصورات نفوس، بی نهایت اند (۱).

انسان وظیفه دارد بسان اهل سلوک به محاسبه و مراقبه خود پردازد. زیرا روایت شده است: «حاسبوا انفسکم قبل أن تحاسبوا» و علی (علیه السلام) فرموده است: «من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر». که انسان در صورت توفیق محاسبه اگر حسنات داشته باشد، حمد و شکر خدا کند و از خدا بخواهد زیاد شوند و چنانچه لغزشی پیدا نماید استغفار و توبه نماید.

بعضی از کَمَلین، خطورات ضمیر و واردات درونی خود را نیز تحت محاسبه و مراقبه خود درمی آورند که اگر از واردات حیب نباشد با قلب منیب و فواد کئیب و دل شکسته، جبران و تدارک کنند. «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ (۲)».

اهل معرفت خواطر را چهار قسم دانسته اند که عبارتند از خاطر ربانی (نقر الخاطر) و ملکی (الهام) و نفسانی (هاجس) و شیطانی (وسواس) (۳).

شفاعت

مفهوم و اهمیت شفاعت

خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: اجماع و اتفاق علما بر اصل شفاعت است و معنای آن، عبارت از اسقاط و نابود نمودن عقاب از فاسقان امت محمد (صلی الله علیه و آله) است و به معنای طلب زیادتی منافع هم آمده است.

در باب معنا و منظور شفاعت میان متکلمین اختلاف وجود دارد: وعیدیه گفته اند: آن عبارت از طلب زیادتی منافع برای مؤمنین مستحق ثواب است ولی تفضلیه معتقدند شفاعت برای فاسقان از این امت، یعنی امت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، اسقاط عذاب و عقاب آن هاست و این حق و صحیح و کامل است، هر چند قبول اولی نیز بلاشکال است.

خواجه طوسی نظر اول را ابطال نموده است، به این که اگر شفاعت به معنای طلب

ص: ۱۱۰

۱- - ملاصدرا، کتاب العرشیه، ص ۳۵ و نک: ملاصدرا، اسفار، ۹/۱۶۶.

۲- - بقره، ۲۸۴.

۳- - ملاحادی سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، ص ۳۹۲-۳۹۰، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۴.

زیادی منافع باشد، نه به معنای دیگر، لذا ما شافع و شافعت کننده برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواهیم بود، آن جا که از خداوند متعال در موقع صلوات فرستادن، علو و بلندی درجات او را می خواهیم و این بیانگر نوعی از تقدم ما نسبت به پیامبر است و تالی و نتیجه باطل است، پس مقدم و شرط نیز باطل است. (۱)

مقدس اردبیلی متن خواجه را مجمل دانسته می فرماید: وی احتمالاً «زیادی منافع» را در شفاعت تنها در صلوات رد می کند. (۲)

در این جا مناسب است معنای صلوات فرستادن ما بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روشن شود: ان اصل الصلاه الانعطاف... (۳)؛ یعنی اصل صلوات (که جمع آن صلوات است)، انعطاف و توجه خداوند متعال بر پیامبر با رحمت است و همچنین صلوات ملائکه بر حضرتش با تزکیه و استغفار است و صلوات مؤمنین، دعا و طلب رحمت برای حضرتش است و از روایات شیعه و سنی استفاده می شود که طریق صلوات و صلوات مؤمنین این است که از خدا بخواهند بر پیامبر و آلش صلوات و درود و رحمت بفرستند.

خلاصه این که صلوات ما بر پیامبر از لحاظ مفهومی غیر از شفاعت است و از آخر عبارت علامه استفاده می شود که صلوات مؤمنین با واسطه است، نه مستقیم.

باید دانست: شفاعت در قیامت کبری است، نه در برزخ، پس باید از برزخ و قبر ترسید. (۴)

گفتنی است: خطیب نماز جمعه مدینه از روی بدعت و خصومت، که سبب اختلاف می شوند، در آغاز خطبه «بسم الله» نگفت و در پایان آن در مسجد النبی در موسم حج در سال ۱۴۲۲ ق این گونه صلوات فرستاد: «اللهم صلّ و سلّم علی محمد و علی الخلفاء الراشدين ابی بکر و عمر و عثمان و علی و علی سائر الصحابه اجمعین».

اخيراً در پایان خطبه های نماز جمعه و غیر آن، «آل» را می آورند. (۵)

ص: ۱۱۱

۱- علامه حلّی، کشف المراد، ص ۴۱۶، به کوشش حسن زاده.

۲- فاضل قوشجی، شرح تجرید العقائد لمحمد بن حسن الطوسی، حاشیه، ص ۳۸۷.

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۵۶ سوره احزاب.

۴- حسینی طهرانی، معادشناسی، ۹/۳۷۹، ۱۳۴۵.

۵- علی عطایی اصفهانی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۲۲۲.

حق این است که شفاعت بر هر دو معنای مذکور اطلاق شود: هم بر طلب زیادی منافع برای مؤمنین، نه برای پیامبر، که خداوند رتبه و مقام آن‌ها را در بهشت بالا برد و هم برای اسقاط مضرّ و ضررهاست. عرب می‌گوید: شفع فلان فی فلان، یعنی «طلب له زیاده منافع او اسقاط مضرّ».

باید دانست: خداوند تبارک و تعالی مغفرت خود را به اسباب استغفار و توبه و دعا و توسل و شفاعت مربوط دانسته است. آیاتی که بر آن‌ها دلالت می‌کند عبارتند از: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا» (۱) و «قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۲) و «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۳).

ضمن این که توسل با شفاعت تفاوت دارد. توسل اعم از شفاعت است، چون متوسل گاهی نبی و امام است و گاهی عاصی و گناهکار؛ اما شفاعت در خصوص عاصیان مطرح است. چرا که انبیا و امامان گناهی ندارند، لذا شفاعت در آن‌ها موضوعیت ندارد و این منافات ندارد که معصومین به نوعی از شفاعت دیگر که ارتقائی است متمسک شوند، مثلاً با قرائت قرآن و عمل به دستورات دینی ترقی یابند. علی (علیه السلام) به سبب اعطای انگشترش به سائل در رکوع، آیه ولایت در شأنش نازل شد؛ چون شفاعت به معنای جفت شدن و ضمیمه چیزی به چیزی است.

بعضی از امامان وقتی مریض می‌شدند به حائر امام حسین (علیه السلام) رفته، متوسل می‌شدند و یا برای این امر موالی و افرادی را می‌فرستادند و نباید گفت: آن‌ها از حائر افضل اند، زیرا رسول خدا از بیت الله و حجرالاسود افضل است و در عین حال طواف و استلام می‌کرد. خداوند بقاعی دارد که واجب است در آن‌ها دعا کرد تا خداوند دعای هر کسی را که خواست مستجاب نماید و حائر و کربلا یکی از آن بقعه‌هاست. و نیز نباید گفت: دعای امام برای خودش از دعای دیگری برای او در حائر، افضل است (۴).

شفاعت به قدری مهم است که انکار آن، سبب خروج از تشیع، بلکه اسلام است. قال

ص: ۱۱۲

۱- - هود، ۳.

۲- - غافر، ۶۰.

۳- - نساء، ۴۸.

۴- - ابن فهد، عده الداعی، ص ۵۷، پاورقی.

الصادق بن محمد (علیه السلام) من انکر ثلاثه اشياء فليس من شيعتنا المعراج و المسائله في القبر و الشفاعه. (۱)

باید دانست: آن هایی که از آلودگی های گناهان به هیچ وسیله ای پاک نشده اند، اگر مؤمن از دنیا بروند، به واسطه شفاعت، که تجلی بزرگترین رحمت الهی در اولیای خدا، به ویژه رسول اکرم و اهل بیت کرامش (علیه السلام) می باشد، از عذاب دوزخ نجات خواهند یافت. عن النبی (صلی الله علیه و آله): اذخرت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی (۲)؛ از پیامبر روایت شده است: شفاعتم را برای مرتکبین گناهان کبیره از امتم ذخیره نموده ام.

برحسب روایات فراوان «مقام محمود» در آیه کریمه ی «وَمَنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا» (۳) که به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وعده داده شده است، همین مقام شفاعت است و نیز تأویل آیه شریفه ی: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۴) شفاعت در روز جزاست.

بنابراین، بزرگترین و نهائی ترین امید مؤمنان گنهگار، شفاعت است ولی در عین حال نباید از «مکر الهی» ایمن شوند و باید همیشه بیمناک باشند که مبادا کاری از آن ها سرزده باشد یا سر بزند که موجب سوء عاقبت و سلب ایمان، در هنگام مرگ گردد. (۵)

اساساً همه فرق اسلامی، به جز وهابی ها و سلفی ها، شفاعت را قبول دارند. برای نمونه در کتاب «موطأ» آمده است: عن ابی هریره: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةَ فَارِيدُ أَنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ اخْتَبَتِي دَعْوَتِي شَفَاعَةَ لَأَمْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۶)؛ از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بدون شک برای هر پیامبری دعوتی است. (و برای من هم دعوتی است با این تفاوت که) اگر خدا بخواهد می خواهم دعوت خویش را زیر پوشش شفاعت، برای امتم در روز قیامت، قرار دهم.

ص: ۱۱۳

۱- - شیخ صدوق، امالی، ص ۱۷۷، طبع سنگی.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، ۴۰/۳۷۸.

۳- - اسراء، ۷۹.

۴- - الضحی، ۵.

۵- - مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۴۸۲.

۶- - مالک بن انس، موطأ، ص ۳۲۲، ۱۳۹۹.

در انجیل برنابا، که متقن ترین اناجیل است در دو جای آن صریحاً مقام شفاعت حضرت رسول را در روز بازپسین و واپسین و نیاز جمیع پیامبران و خلائق را به معاونت و شفاعت و رحمت آن حضرت ذکر می کند. (۱)

امیدوارکننده ترین آیه

بُشْر بن شُرَیح می گوید: به محمد بن علی (علیه السلام) گفتم: در کتاب خدا کدام آیه ارجی و امیدوارکننده ترین آیه است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می گویند؟ گفتم: می گویند: آیه ی «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (۲)؛ بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد. فرمود: لکن ما اهل البيت اين گونه نمی گوئیم. گفتم: پس آن، کدام آیه است؟ فرمود: ما می گوئیم: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۳)؛

و به زودی پروردگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد تا خشنود شوی که منظور از آن آیه، شفاعت است. به خدا قسم شفاعت است و به خدا قسم شفاعت است. (۴)

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل شده است که (۵): ارجی آیه، آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» است. در قرآن آیه ای امیدوارکننده تر از آن نیست.

باز روایت شده است که علی (علیه السلام) به مردم روی آورده پرسید: کدام آیه در کتاب خدا نزد شما ارجی آیه است؟ بعضی گفتند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۶) حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست. برخی دیگر گفتند: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (۷) حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست. سپس تعدادی گفتند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا

ص: ۱۱۴

۱- - حسینی طهرانی، معادشناسی، ۹/۱۶۳، ۱۳۴۵.

۲- - زمر، ۵۳.

۳- - ضحی، ۵.

۴- - علامه طباطبائی، المیزان، ۱/۱۷۸.

۵- - طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۴۸ سوره نساء.

۶- - نساء، ۱۱۶.

۷- - نساء، ۱۱۰.

تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱). حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی آیه نیست. فریقی گفتند: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَتَفَعُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۲). حضرت فرمود: خوب آیه ای است اما ارجی نیست، سپس آن حضرت از جمعیت کناره گیری نموده فرمود: ارجی آیه، آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۳).

منظور از «طرفی النهار»، نماز صبح و مغرب است و آن، در تقدیر این معنا را دارد که نمازهای دو طرف روز را با نمازهای ظهر و عصر بپادار و منظور از «زلفاً من اللیل» نماز عشا می باشد که نزدیک شب گزارده می شود. (۴)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی! قسم به کسی که مرا به حق برانگیخت در حالیکه بشیر و نذیر بودم، هرکسی از شما برای وضو قیام کند از جوارحش گناهان ساقط می شود، پس وقتی برای نماز رو به سوی خدا نمود و قلبش از نماز منصرف نشده باشد، دیگر هیچ گناهی ندارد. او مثل آن وقتی است که مادرش او را بی گناه زاده است، پس اگر میان دو نماز (مثل صبح و روز) گناهی از او سر بزند باز گنااهش آمرزیده می شود تا آنجا که رسول خدا پنج نماز یومیه را برشمرد؛

سپس فرمود: یا علی نمازهای پنج گانه برای امت من مثل نهر جاری است که از در خانه یکی از شما جاری باشد، پس اگر در جسدش کثافتی باشد و خود را در پنج نوبت در آن نهر بشوید پس گمان نمی رود در آن، کثافتی بماند، لذا نمازهای پنج گانه برای امت من همین حکم را دارد، (۵) یعنی کثافت های روحی را می زدایند.

اختلاف روایات در باب «ارجی آیه» به اعتبارات و ملاحظات گوناگون است، مثلاً در قسمت اول یأس زدائی مطرح است و قسمت دوم مربوط به کسانی است که مشرک نیستند

ص: ۱۱۵

۱- - زمر، ۵۳.

۲- - آل عمران، ۱۳۵.

۳- - هود، ۱۱۴.

۴- [۱۰]- شیخ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۷۹، بیروت.

۵- - مجلسی، بحار الأنوار، ۸۲/۲۲۰، الباب الثامن کتاب الصلاة، الحدیث ۴۱.

اما فسق و فجور دارند و بدون توبه از دنیا می روند، لذا آیه مذکور آن ها را به شفاعت الهی امیدوار نموده است و در قسمت سوم تزکیه نفس مطرح است. پس در شفاعت تمام مشکلات روانی و اخلاقی انسان به بهترین وجه حل می گردد.

باید دانست شفاعت پلی برای ابطال حق و احقاق باطل نیست، بلکه آن عبارت است از این که انسان لیاقت راه یابی به بهره مند شدن از رحمت و مغفرت الهی را پیدا کند تا به سعادت مطلق برسد. او باید بداند اصل شفاعت از عنایات و الطاف الهی در حق بندگان و گذشت و محبت او نسبت به آنان است و آن، ضابطه مند است، یعنی باید اذن الهی در آن شفیع باشد، چنان که خداوند می فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»^(۱)؛ در آن روز، شفاعت سودی نبخشد مگر برای کسانی که خدای متعال به او اذن (شفاعت) داده و سخنش را پسندیده باشد و دیگر آن که شفاعت شوندگان مرضی حضرت حق باشند، چنان که قرآن می فرماید: «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»^(۲)؛ ملائکه شفاعت نمی کنند جز برای کسانی که خداوند از آنان راضی باشند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «إن شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاة»^(۳)؛ شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد.

باید دانست: شفاعت معصومین (علیه السلام) شفاعت کبراست و شفاعت غیر آن ها، شفاعت صغرا.

روشن است که منظور از این که شفاعت شونده مورد رضایت الهی باشد این نیست که تمام اعمالش پسندیده باشد و گرنه نیازی به شفاعت نبود، بلکه منظور از آن، مرضی بودن دین و ایمان شخص است و از همه مهمتر این که شفاعت شونده باید به اصل شفاعت ایمان داشته باشد، چنان که از پیامبر اکرم روایت شده است: «من لم يؤمن بشفاعتی فلا أناله الله شفاعتی»^(۴)؛ کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد پس خداوند شفاعت من را به او عطا نمی کند.

ص: ۱۱۶

۱- - طه، ۱۰۹.

۲- - انبیاء، ۲۸.

۳- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ح ۲.

۴- - مجلسی، بحار الأنوار، ۸/۵۸، ح ۸۴، ص ۳۴.

توحید در عبادت که به معنای پرستش تنها حضرت حق است اصل مسلم همه ادیان الهی است و هیچ مسلمانی با آن مخالفت ندارد. اگر اختلافی در این باره وجود دارد، مربوط به مصادیق است که برخی از مسلمانان، به ویژه وهابیون و سلفیون (وهابی ها پس از مدتی نام خود را عوض کرده، خود را سلفی خواندند و مدعی اند که از سلف اسلام و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پیروی می کنند. (۱) وهابی ها باید بدانند با عوض کردن نام خود از نفرت خود در میان مسلمانان شیعه و سنی نمی توانند بکاهند.)، برخی افعال را مثل توسل، عبادت دانسته، شرک می دانند؛

در حالیکه برخی دیگر آن ها را، مثل بوسیدن حجرالاسود و...، تکریم و تعظیم و به فرمان خدا می دانند. (۲) وهابی ها به کسانی که معتقد به شفاعت و زیارت و توسل باشند، نسبت شرک می دهند و خون و مال آن ها را مباح و حلال می دانند. (۳)

وهابی ها و سلفی ها بر آن بودند که بقعه و ضریح مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را ویران سازند. اما احترام و تجلیل همه ی فرق اسلامی از آن بنا و بارگاه و مقبره ملکوتی، مانع از آن عمل فجیع شد. (۴)

چنان که قبلاً بیان شد، سجده در برابر بت، عین شرک و بت پرستی است ولی سجده ملائکه بر آدم و سجده فرزندان یعقوب و یعقوب و همسر وی بر یوسف، عین توحید در عبادت است؛ زیرا سجده کنندگان می دانستند اولاً مسجودان در سرنوشت انسان و جهان مستقل از خدا دخالت ندارند و ثانیاً آن سجده به فرمان خدا و برای تکریم و تعظیم عبد صالح خدا بوده است.

طبق نظر وهابی های حنبلی چون ملائکه بر آدم و یعقوب بر یوسف سجده کردند پس باید مشرک باشند، در حالی که آن ها مشرک نیستند.

و بنابراین که شیطان بر غیر خدا سجده نکرد، از تکفیری های وهابی محسوب می شود،

ص: ۱۱۷

۱- - علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ۲/۲۸۳.

۲- - علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ۲/۲۸۳.

۳- - علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۳۴۸.

۴- - علی عطایی، چرا؟ چرا؟، ۲/۲۸۳، ۱۳۸۴.

پس آن‌ها مطیع و پیرو اویند و آن‌ها طبق اصل «هرچه در بند آنی، بنده ی آنی»، شیطان پرستند و آن‌ها چون حتی در ماه‌های حرام نیز می‌جنگند پس از مشرکین بدترند، پس نظریه آن‌ها باطل و خود آن‌ها بی‌اصل و ریشه و اساس اند.

مشرکان در برابر بت سجده می‌کردند؛ زیرا معتقد بودند که بتان، مستقل از خدا، حق شفاعت دارند و عامل پیروزی در جنگ و دفع و رفع خطر در سفرند.

سجده بر بت و تعظیم و تکریم آن، شرک است ولی بوسیدن حجرالاسود و طواف به دور خانه خدا و سعی میان صفا و مروه شرک نیست، زیرا مسلمانان باور ندارند که سنگ و کوه، خدایند و آثار خدائی دارند و می‌دانند آن‌ها سه به اذن و امر حضرت حق است.

برخی می‌پندارند توسل به اولیای الهی و شفا خواستن از آنان و تبرک جستن به آثار و مقابر و ضریح‌های آن‌ها شرک است، در حالیکه با دلایلی شرک نیست بلکه توحید خالص است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱). او در این آیه، مؤمنین را به تکلیف‌هایی امر فرموده است که التزامشان به آن‌ها، سبب نیل به فلاح و رستگاری است که یکی از آن‌ها این است که مؤمنان برای تقرب به خدا، وسیله و توسل پیدا کنند و وسیله‌ای بهتر از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) وجود ندارد. (۲)

و باز در قرآن آمده است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۳)؛ خداوند اسمای حسنائی دارد، پس به وسیله آن‌ها خدا را بخوانید. اسمای خداوند از هر اسمی بهتر و نیکوتر است. بعضی از روایات، مانند روایتی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده، می‌خوانیم که «به خدا سوگند، نام‌های نیکوی خدا، ما هستیم»، اشاره به آن دارد که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود اهل بیت عصمت و طهارت منعکس شده است و شناخت ایشان به شناخت خداوند کمک می‌کند.

از آیاتی که بر جواز توسل و مشروعیت آن، دلالت می‌کند قول خداوند است که: «لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا

ص: ۱۱۸

۱- - مائده، ۳۵.

۲- - نک: محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ۲/۴۸۸.

۳- - اعراف، ۱۸۰.

قرآن مجید به کسانی که بر خویشتن ستم کرده اند، فرمان می دهد که سراغ پیامبر روند و هم خود طلب مغفرت کنند و هم پیامبر برای آنان طلب مغفرت کند و نوید می دهد که در این صورت، خدا را توبه پذیر و رحیم خواهند یافت.

باز قرآن در این خصوص می فرماید: "قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ" (۲).

قرآن در داستان یوسف نقل می کند که برادران یوسف برای آمرزش گناه خود در مورد یوسف صدیق پیش یعقوب آمدند تا او برای آن ها از خداوند استغفار بجوید تا آمرزیده شوند و این نشان از توسل و با وسیله به سوی خدا رفتن و مشروعیت آن دو است.

اهل سنت معتقدند سیره مسلمین مؤید مشروعیت توسل است. آن ها می گویند عمر در سال قحطی متوسل به عباس بن عبدالمطلب شد و گفت: همانگونه که ما در قحطی به پیامبر متوسل می شدیم و آب سالی می شد، در زمان بعد از حیات آن حضرت نیز متوسل به عباس عموی پیامبر می شویم تا خدا به ما باران دهد و چنین هم شد. (۳)

منصور دوانیقی از مالک بن انس، امام مالکی ها از کیفیت زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال نمود. او گفت: پیامبر وسیله تو و وسیله پدرت آدم به سوی خداست و به آیه "وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ... " استناد نمود. (۴)

معروف است شافعی، امام شافعی ها، به عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوسل شد، لذا ابن حجر هیثمی شعری در این زمینه برای شافعی سروده است:

آلِهِ النَّبِيِّ ذَرِيعَتِي

وَهُمَ إِلَيَّ وَسِيلَتِي

أَرْجُو بِهِمْ عِذَاءً

بِئِدَى الْيَمَنِ صَحِيفَتِي؛ (۵)

آل پیامبر وسیله منند و آن ها به سوی خداوند واسطه می شوند. امیدوارم که فردای قیامت به وسیله آن ها به دست راستم نامه عملم داده شود.

- ٣- - حمود، الفوائد البهيه، ٢/٤٩٣ و صحيح بخارى، ج٢، كتاب الاستسقاء... .
- ٤- - سمهودى، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفى، ٢/١٣٧٦، طبع مصر، به كوشش عبدالحميد.
- ٥- - ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ١٧٨.

بعد از این همه دلیل قرآنی و سیره مسلمین، ابن تیمیه و قسیمی و محمد بن عبدالوهاب تمام آن دلایل را رد می کنند و آن را به اسم دین معرفی می کنند.

مشروعیت زیارت قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و رد نظر وهابیت در این خصوص

از امتیازات امامیه زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و ساختن ضریح ها و تزئین آن ها است. زیارت آن قبور از مصادیق بارز و موارد بسیار عالی تعظیم شعائر اسلامی است. "وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ" (۱)، زیرا آن، وسیله دانش افزائی دینی و سیر سلوک عرفانی و استجابت دعا و احیای امر معصومین (علیه السلام) و تقرب الهی است.

زیارت قبور ائمه (علیهم السلام) و اقامه ماتم و اندوه ها و مقیم شدن مردم در عزاداری و نوحه گری آن ها برای ائمه (علیهم السلام) در آن جاها، نوعی از تقرب به خداست، مانند تقرب به او به وسیله عیادت مریض و تشییع جنازه و زیارت و به دیدار برادران دینی رفتن و کمک نمودن به فقیر، زیرا مثلاً عیادت مریض فی نفسه عمل صالحی است که بنده به واسطه آن، به خداوند متعال نزدیک می شود و آن، تقرب به مریض نیست تا موجب شود عملش را عبادت برای غیر خود یا شکر در عبادت خداوند قرار دهد. (۲)

امام حسین (علیه السلام) فرموده است: من ضمانت می کنم که صدقه ای که به دست بنده ی خدا داده می شود، پیش از او به دست خدا می رسد، چون خود او فرموده است: (۳) "و يأخذ الصدقات" (۴) و امام صادق (علیه السلام) فرموده است: شخص قبل از این که به عیادت مریض برود به عیادت خدا رفته است؛ فیقول الله عزوجل: من عاد مؤمناً فقد عادنی. (۵)

اهل سنت روایتی را که مورد تأیید وهابیان است از عثمان بن حنیف نقل کرده اند که مردی مریض پیش پیامبر آمده گفت: از خدا بخواه من سالم شوم. حضرت فرمود: اگر می خواهی دعا کنم و اگر مایلی صبر کن که این برایت بهتر است. گفت: دعا کن. حضرت فرمود: یک وضوی خوبی بگیر و دو رکعت نماز بخوان و این گونه دعا کن: «اللهم انی

ص: ۱۲۰

۱- - حج، ۳۲.

۲- - سید محسن خرازی، بدایه المعارف الالهیه، ۱/۶۹.

۳- - علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۱۰۴ سوره توبه.

۴- - توبه، ۱۰۴.

۵- - طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱، چ چهارم، ۱۳۷۰.

اسألك و اتوجه اليك بنبيك نبى الرحمه، يا محمد انى اتوجه بك الى ربي فى حاجتى لتقضى اللهم شفّعه فى». راوى حديث مى گوید: بلافاصله مريض بهبودى يافت و ابن تيميه كه توسل را تحريم کرده است سند حديث را صحيح مى داند. (۱) و اين نوعى تعارض در گفتار است.

اساساً در ذات توسل و استشفاع، توحيد و علم ربوبى نهفته است و آن ها از موارد عمل به آيه قرآن است كه مى فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۲) و در روايتى مى خوانيم: «به وسيله امام به خدا نزديك شويد». (۳)

علامه طباطبائى فرموده است: هيچ كس به هيچ مرحله اى از معنويت نرسيد مگر در حرم مطهر امام حسين (عليه السلام) و يا در توسل به آن حضرت.

ممکن است كسى بگويد: توسل در زمان حيات آن حضرت بود، نه در مرگ. در پاسخ گفته مى شود: روى اين حساب قرآن و نقل داستان ها و سيره پيامبر (صلى الله عليه و آله) براى مردم، بعد از حيات آن حضرت و نقل سرگذشت انبياء سلف براى مردم خلف توسط آن عالى جناب و الامقام بى فايده است؛ در حالى كه با مرگ پيامبر (صلى الله عليه و آله)، سيره و دستوراتش نمى ميرد.

علاوه بر آن پيامبر (صلى الله عليه و آله) زنده به حيات برزخى و ناظر اعمال ما و جواب گو به سلام ما در نمازهاست، پس او زنده است، زيرا وقتى شهدا زنده باشند به طريق اولى پيامبر (صلى الله عليه و آله) نيز زنده است. خداوند در قرآن مى فرمايد: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۴) ديدن براى خدا و رسول و مؤمنان (يعنى ائمه) به يك معنا و ثابت و هميشگى است. نمى شود پيامبر (صلى الله عليه و آله) در مرگش ديگر نبيند و خدا ببيند و الا معنای آيه درست در نمى آيد.

از امام صادق (عليه السلام) چنين نقل شده است: «تمام اعمال مردم هر روز صبح به پيامبر (صلى الله عليه و آله) عرضه مى شود». در روايت ديگر از امام رضا (عليه السلام) نقل شده است كه شخصى به وى عرض

ص: ۱۲۱

۱- جعفر سبحانى، الوهابيه فى الميزان، ص ۱۶۴.

۲- مائده، ۳۵.

۳- الميزان، ۵/۳۳۵.

۴- توبه، ۱۰۵.

کرد: برای من و خانواده ام دعایی بفرمائید. فرمود: مگر من دعا نمی کنم؟ به خدا سوگند، اعمال شما هر روز و شب بر ما عرضه می شود(۱) و اگر در این جهت نقصانی باشد برای رفعش دعا می کنم.

علاوه بر آن خداوند در آیات متعددی از جمله جمله ”وَسَلِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ(۲)“، به انبیا سلام داده است که آن دلیل زنده بودن آن هاست، چراکه حکیم به مرده سلام نمی دهد.

سیوطی از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: از پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مورد آیه ”فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ“ (۳) سؤال نمودم، پس فرمود: خداوند آدم را در هند و حواء را در جده و ابلیس را در بیسان (شهر فلسطین قدیم نزدیک اردن) و مار را در اصفهان هبوط داد. قوائم و ستون های مار مثل قوائم شتر بود (و کان للحيه قوائم كقوائم البعير).

آدم صد سال در هند به خاطر گناهش گریه کرد تا این که خداوند جبرئیل (جبریل) را به سوی او فرستاد و گفت (خداوند می فرماید): ای آدم آیا تو را با قدرتم خلق نکردم و روح خودم را در تو ندیدم. آیا ملائکه من برای تو سجده نکردند؟ آیا حواء، کنیز خود، را به ازدواج تو در نیاوردم؟ آدم گفت: بلی، پرسید پس این گریه برای چیست؟ آدم جواب داد: چه چیزی مانع گریه من می شود، در حالیکه از جوار رحمن خارج شده ام.

گفت: «فعليك بهؤلاء الكلمات فان الله قابل توبتك و غافر ذنبك. قل اللهم اني اسألك بحق محمد و آل محمد، سبحانك لا اله الا انت عملتُ سوءاً و ظلمتُ نفسي فاغفر لي انك انت الغفور الرحيم. اللهم اني اسألك بحق محمد و آل محمد، سبحانك لا اله الا انت عملتُ سوءاً و ظلمتُ نفسي فتب علي انك انت التواب الرحيم فهؤلاء الكلمات التي تلقى آدم». (۴)

زیارت و آداب و آثار آن

با رفتن مردم چه شیعه و چه سنی آگاه و منصف به زیارتگاه های معصومان، حقانیت و

ص: ۱۲۲

۱- - نک: تفاسیر، ذیل آیه.

۲- - صافات، ۱۸۱.

۳- - بقره، ۳۷.

۴- - السیوطی، الدر المنثور، ۱/۱۱۹.

مظلومیت آن‌ها روشن می‌شود. امام رضا(علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «إذ أن لكل امام عهداً في عنق أوليائه و شيعته و أن من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زیاره قبورهم، فمن زارهم رغبةً في زیارتهم و تصديقاً بما رغبوا فيه كان ائمتهم شفهاء هم يوم القيامة»^(۱)؛

زیرا هر امامی به گردن اولیا و دوستان و شیعیانش عهد و پیمان دارد و بدون شک از جمله تمامیت وفای به عهد و حسن ادای آن، زیارت قبور آن‌هاست، پس کسی که آن‌ها را با رغبت و میل و با ایمان و تصدیق به موارد رغبت آنها و معرفت آن‌ها زیارت نماید، از شفاعت آن‌ها در روز رستاخیز بهره مند می‌شود.

انسان وقتی به آداب زیارت قبور ائمه از جمله غسل و پوشش لباس نظیف و عطر زدن و صدقه دادن به فقراء و مشی باوقار به سوی حرم و تکبیر گفتن در بین راه و خواندن زیارت و گزاردن حداقل دو رکعت نماز بعد از زیارت به عنوان شکر برای توفیق خداوند برای او، توجه نماید می‌یابد که زیارت آن‌ها جز عبادت و توحید خالص و کمال یابی انسان و تقرب به خدا چیز دیگر نیست، به ویژه این که از جمله آداب زائر بعد از نماز این است که بگوید: «اللهم لك صلیت و لك ركعت و لك سجدة و حدك لا شريك لك، لانه لا تكون الصلاة و الركوع و السجود الا لك، لانك أنت الله لا اله الا انت. اللهم صل على محمد و آل محمد و تقبل مني زیارتی و اعطني سُؤلی بمحمد و آله الطاهرين».

نتیجه مهم زیارت، انسان سازی است، چون از جمله آداب زیارت، حسن رفاقت با مردم و کم سخن گفتن، آن‌هم سخن خوب و ذکر زیاد در هر حالتی و خشوع و کثرت نماز و ذکر صلوات و فرو بستن چشم از نامحرم و کمک رسانی به حاجت... مندان و تقوا و ورع و ترک خصومت و جدال (و مزاح) و... است.^(۲)

اگر صرف توسل و شفاعت و وسیله، شرک باشد، پس طواف گرد کعبه و بوسیدن حجرالاسود و رمی جمرات و صبر و نماز و الفاظ نماز و قرآن و پیامبر(صلی الله علیه و آله) و طلبیدن آب از فرزند و غذا از همسر و... همه شرکند.

این جانب در مکه از یکی از وهابی‌ها پرسیدم آیا استلام و بوسیدن حجرالاسود شرک نیست؟ گفت: شرک نیست، زیرا بوسیدن آن، طبق روایات است. گفتیم: پس توسل و زیارت

ص: ۱۲۳

۱- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۷.

۲- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۳۱.

نیز طبق روایات است که بعضی از آن‌ها را خودتان نیز قبول دارید، پس چرا آن‌ها را شرک می‌دانید؟

قرآن میان استعانت از تنها خداوند "إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" (۱) و استعانت از صبر و نماز "وَأَشْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ" (۲) جمع نموده است و منافات میان آن دو را دفع و رفع نموده است، پس هر دو به اذن او و عین عبادت اند.

وهابی‌ها و قبور ائمه

حقیقت این است که دشمنان دیدند کسی سر قبور ائمه کفرشان نمی‌رود، لذا از روی حسادت دستور دادند قبور ائمه (علیهم السلام) را خراب کنند و ضریح آن‌ها را بدزدند. وهابی‌ها و سلفی‌ها حساب شده کار می‌کنند ولی به هدفشان نمی‌رسند. آن‌ها می‌بینند در اربعین امام حسین (علیه السلام) ده‌ها میلیون زائر پیاده و از مسافت دور به زیارت آن حضرت می‌روند. در کجای دنیا مجتمعی به این عظمت، حتی در مکه و مدینه، یافت می‌شود؟ همین زیارت‌ها آم-ریکا را در عراق شکست داد و همین تاس-وعاها و عاشوراها انقلاب اسلامی ایران را به اثر و ثمر و تداوم و استحکام رساند.

وهابی‌های بی‌ریشه و سلفی‌های دگم، شیعه را مهدور الدم و مشرک می‌دانند و به آمریکای متجاوز و یهود اشغالگر و انگلیس مکار کاری ندارد، یعنی چراغ سبز نشان می‌دهند، بلکه مزدوران آن‌ها هستند. آن‌ها مثل کمونیست معتقدند: هدف وسیله را مباح می‌سازد. آن‌ها به جای این که هندوهای گاوپرست را که مدفوع گاو را متبرکاً به سر و صورت می‌زنند و در مقابل نرینه گاو (لینگا) تعظیم می‌کنند (۳) به نقد بکشانند، شیعه علی (علیه السلام) را به نقد انتقام جویانه، بلکه به مسلخ و مقتل می‌کشانند.

آن‌ها به قدری بی‌رحم و قسی القلب اند که قبور صحابه را، مثل حجر بن عدی در سوریه دستبرد می‌زنند و نبش قبر می‌کنند، لذا آن‌ها مایه شین و ننگ جهان اسلام اند. آن‌ها سرانجام به خودشان نیز رحم نمی‌کنند و یکدیگر را می‌کشند. آن‌ها از هر وحشی

ص: ۱۲۴

۱- - فاتحه، ۵.

۲- - بقره، ۴۵.

۳- - نک: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ۱/۵۹۱.

وحشی ترند، به طوری که ابرقدرت ها نیز آن ها را منفور و مطرود می دانند، چون آنان دیگر برای استعمارگران قابل استفاده نیستند، بنابراین نام آن ها را به «داعش» تغییر دادند ولی پس از چند صباحی از این ها نیز برائت و انزجار حاصل نمودند. آن ها تنها گروهی اند که از خودشان راضی نیستند. آن ها ریش داران بی ریشه و صورت داران بد سیرت و ضد فرهنگ و تمدنند.

در سال ۱۲۱۶ آن ها با یک حمله غافلگیرانه به کربلای معلا هجوم آورده به تخریب حرم امام حسین (علیه السلام) و سایر اماکن مقدسه ی کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع کثیری از اهالی کربلا را کشتند و خانه های زیادی را

غارت کردند و در سال ۱۳۴۴ قبور ائمه بقیع را خراب نمودند. جز قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند. (۱)

اخیراً دو بارگاه ملکوتی امام دهم و امام یازدهم، عسکرین (علیه السلام) را با کمال بی شرمی در سامرا ویران نمودند. در حقیقت آن ها گفته اند: دشمن اصلی ما اسرائیلیانند مشروط بر این که شیعه شوند.

جای تعجب اینجاست که اگر ما آن ها را لعن کنیم عده ای می گویند: مسلمان، مسلمان را لعن نمی کند ولی اگر آن ها دست به چنین فجایعی بزنند بلاشکال است. خداوند آن ها را لعن نماید و این ها را هدایت.

دلایل قرآنی مشروعیت زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام)

از جمله دلایل مهم زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن کریم است که می فرماید: «وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (۲) خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از نماز بر جنازه منافق و قیام بر قبرش منطوقاً نهی فرموده است و مفهوم نهی، مطلوبیت آن دو برای غیر منافق، یعنی مؤمنین مخصوصاً پیامبر ختمی و امامان است. روایات، گویای بر تأکید بر آن مطلوبیت و تشدید بر استحباب آن است.

ص: ۱۲۵

۱- - علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ۲/۳۴۷.

۲- - توبه، ۸۴.

این بنده کمترین وقتی سر قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای زیارت ایستاده بودم وهابی ها مانع شدند، من، طبق آیه مذکور، گفتم: مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) منافق است؟ گفتند: خیر. گفتم: پس می توان ایستاد، در حالیکه شما می گوید: نیست و برو و این، تناقضی آشکار است. یکی از آن ها با خنده گفت: «الآیه، منطوق و کلامک، مفهوم. انت اصولی»، لذا مدتی آن جا ایستادم و دعا کردم و زیارت خواندم.

ولی ناراحت بودم که چرا آن جا کثیف است. به یکی دیگر از آن ها گفتم: آن موضع را تمیز نمایید. آن موطن، مقبره است، نه مزبله. گفت: «شُرک، شرک». گفتم: «چرک چرک». سپس آیه "یا بنی آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ" (۱) را تلاوت نمودم و گفتم «قابلیت اتخاذ مسجد بر آن مقبره بیشتر از قابلیت اتخاذ مسجد بر اصحاب کهف است. "الَّذِينَ غَلَّبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّهُمْ مَسْجِدًا" (۲) و رفتم. فردا که آمدم دیدم آنجا را تمیز کرده بودند در نتیجه یافتیم که آن ها قرآن را نیافتند.

باز در قرآن آمده است: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ" (۳).

آیه شریفه، واضح الدلاله در نهی از رفع صوت و داد و فریاد در مقابل پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در حیات او است و خدای سبحان فروداشتن صدا را نزد رسول خدا در حیات و بعد از مرگش تحسین نموده است؛ چرا که آیه اطلاق و کلیت دارد و اگر خدا می خواست آیه تخصیص بخورد، مخصیص آن را می آورد و چون نیاورده است، پس غصص صوت در زیارت قبر نبی مکرم واجب است. امام حسین (علیه السلام) به عایشه فرمود: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ امْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ؛ یعنی چیزهایی را که خداوند برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حیاتش حرام نموده است در مماتش نیز حرام نموده است. (۴).

چون اصولیان گفته اند: «المورد لایخصص الوارد» (۵)،

یعنی مورد و شرط و قید مثل مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وارد و دستور کلی را تخصیص نمی زند. به همین دلیل خود وهابی-تکفیری ها،

ص: ۱۲۶

۱- - اعراف، ۳۱.

۲- - کهف، ۲۱.

۳- - حجرات، ۲.

۴- - العروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ۵/۸۱.

۵- - محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ۲/۴۶۵.

آیه یاد شده را در مسجدالنبی روی تابلو برای جلوگیری از صدای بلند در برابر قبر و بارگاه پیامبر(صلی الله علیه و آله) نصب نموده اند.^(۱)

باید توجه نمود که این قبیل احترام ها، به پیامبر عظیم الشان که در پنج آیه ی اول سوره حجرات آمده است اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه همه پیشوایان اسلامی و علما و اساتید و پدران و مادران و عموم بزرگان، شایسته این گونه احترام هاینند.^(۲)

و دیگر آیه ”وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا“^(۳)، است که بحث آن گذشت.

قرآن تبرک جستن به آثار اولیای الهی را تأیید می کند. برای مثال در ماجرای حضرت یعقوب وقتی وی از فراق یوسف و از شدت گریه، بینایی خود را از دست می دهد، حضرت یوسف به برادران خود می گوید: پیراهن مرا ببرید و بر دیدگان پدرم بیفکنید تا او بینایی خود را بازیابد. هر چند میان آن دو فاصله زیاد باشد. قرآن می فرماید: ”أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا“^(۴) و باز می فرماید ”فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا“^(۵).

حال اگر مسلمانی خاک قبر و ضریح و مرقد خاتم الانبیا(صلی الله علیه و آله) را بر دیده بگذارد و قبر و ضریح اولیا و اوصیای الهی یعنی ائمه(علیهم السلام) را به احترام ببوسد و یا به آن ها تبرک جوید و معتقد باشد که خداوند در این خاک و آثار، اثری و ثمری نهاده است و در این کار داستان یوسف و یعقوب را در نظر گیرد، عملی موحدانانه انجام داده است، نه مشرکانه.

دلایل روایی مورد تأیید اهل سنت در مورد مشروعیت زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله)

در سنت و سیره مطهر و متد و روش پسندیده پیامبر(صلی الله علیه و آله) احادیث زیادی به چشم می خورد که به زیارت قبور تشویق می نماید، چون در زیارت این قبرها چه زیارت یک قبر و چه زیارت قبرهای متعدد، آثار فرهنگی زیادی وجود دارد، هر چند در بعضی از نصوص میان نهی و امر یعنی حرمت و حلیت زیارت، جمع کرده است که قابل توجیه اند.

ص: ۱۲۷

۱- [۴]- جعفر سبحانی یا استمداد از ارواح مقدسه، ص ۵۵، تابستان ۱۳۶۳.

۲- جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۷، ص ۳۹۹-۳۹۷.

۳- نساء، ۶۴.

۴- یوسف، ۹۳.

۵- یوسف، ۹۶.

از آن جمله ابن ماجه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: من شما را از زیارت قبور نهی می کردم (که منظور نهی از زیارت قبور مشرکان است)، پس زیارت کنید (که منظور امر به زیارت قبور مسلمین است)؛ زیرا آن، شما را به دنیا بی رغبت می کند و به یاد آخرت می اندازد. (۱)

و باز از همو روایت شده است که آن حضرت قبر مادرش، حضرت آمنه واقع در ابواء میان مکه و مدینه، را زیارت کرده گریه نمود و اطرافیان را به گریه انداخت و گفت: از پروردگارم اجازه گرفتم در این که آن قبر را زیارت کنم، پس به من اجـازه داد (ولی اجـازه خواستم که استغفار نمایم، اجازه نداد) (۲)، لذا قبور را زیارت کنید، زیرا آن ها، یادآور مرگ اند. (۳)

البته آن قسمت از این روایت که می گوید: «خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه نداد برای مادرش حضرت آمنه بنت وهب طلب مغفرت کند»، صحیح نیست و شیعه آن را قبول ندارد، زیرا پدر و مادر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اجداد آن حضرت تا آدم (علیه السلام) همه موحد بودند و احدی از آن ها آلوده به شرک نبوده اند.

قال رسول الله: لم يزل ينقلني من اصلاب الطاهرين الى ارحام المطهرات حتى اخرجني في عالمكم هذا و اجمعوا (الاماميه) على أن عمه، اباطالب، رحمه الله، مات مؤمناً و أن آمنه بنت وهب كانت على التوحيد. (۴) و حتی همسر هیچ پیامبری طبق آیه "الزَّائِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ" (۵) و آیه "الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ" (۶) زناکار و زانی و بدکاره نبوده اند.

اهل سنت نیز، جز وهابی ها، قبول دارند که آباء و امهات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) موحد و خداپرست و به دین ابراهیم (علیه السلام) بودند خدا را عبادت می کردند. (۷)

ص: ۱۲۸

۱- - قزوینی، سنن ابن ماجه، ۱/۱۱۴، ابواب الجنائز.

۲- - صحیح مسلم، باب استئذان النبی، ح ۹۷۶.

۳- - صحیح مسلم، باب استئذان النبی، ج ۳.

۴- - شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۵۵، ۱۳۷۱، ص ۱۳، بی تا.

۵- - نور، ۳.

۶- - نور، ۲۶.

۷- - التاریخ القوم، جزء اول، ص ۱۳۱.

وهابی‌ها معتقدند از راه دور به زیارت اموات و حتی به زیارت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت(علیه السلام) آن حضرت رفتن بدعت و حرام است و از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: «لا تشد الرحال الا الی ثلاث مساجد، مسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی»^(۱)؛ بار سفر نبندید مگر به سوی سه مسجد: مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی.

این حکم خلاف صریح آیه قرآن است که می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ»^(۲) و گریه را مطلقاً حرام و بدعت می دانند^(۳)، در حالی که اهل بدعت و اختلاف، خود آن هایند و آن ها هستند که حلال پیامبر را حرام و حرام او را حلال نموده اند. عامل اختلاف در طول تاریخ، از اواخر عمر پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا کنون خلفای ثلاث و پیروان بی چون و چرای آنان، مخصوصاً وهابی‌ها و سلفی‌ها بوده اند.

آن ها عمر را از پیامبر(صلی الله علیه و آله) بالاتر می دانند، زیرا وقتی عمر علناً گفت: «پیامبر(صلی الله علیه و آله) دو متعه را حلال نمود و من حرام می کنم» آن ها قول عمر را ترجیح دادند.

ام‌احادیثی که در زیارت قبور از آن حضرت صادر شده است زیاد است که از جمله آن ها این که از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به مقبره ای نزدیک شده فرمود: سلام بر شما، دار قوم مؤمنان و «ان شاء الله» ما نیز به زودی به شما ملحق خواهیم شد.^(۴)

و از آن جمله از ابن عباس نقل شده که گفت: وقتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از قبور مدینه گذر می کرد رویش را به آن ها نموده فرمود: سلام بر شما ای اهل قبور، خدا ما را و شما را بیامزد. شما زودتر رفتید و ما هم به دنبال شما خواهیم آمد.
...السلام علیکم یا اهل القبور، یغفر الله لنا و لکم، انتم سلفتمونا و نحن بالاثتر.^(۵)

و از آن جمله این که از بُریده روایت شده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به مردم تعلیم می داد که وقتی به سوی مقابر رفتید بگویید: سلام بر شما اهل دیار مؤمنان و مسلمین و ما «ان شاء الله» به شما ملحق خواهیم شد. شما زودتر مردید. ما تابع و به دنبال شما در مرگ هستیم. از خداوند عافیت مسئلت می کنیم.

ص: ۱۲۹

۱- صحیح بخاری، ح ۱۱۸۹ و صحیح مسلم، ح ۱۳۹۷.

۲- عنکبوت، ۲۰.

۳- علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ۲/۷۲، ۱۳۸۴.

۴- علامه امینی، الغدیر، ۵/۱۷۰.

۵- رواه الترمذی و البغوی فی المصابیح، ۱/۱۱۶.

در این زمینه روایات زیادی از عامه وجود دارد که علامه امینی نقل کرده است (۱).

«من شاء فليراجع».

جواز سوگند یاد کردن به غیر خدا

وهابی ها قَسَم به غیر خدا را شرک می دانند؛ (۲) در حالی که آن، یک نوع تعظیم نسبت به «مُقَسَم به» و مورد قسم و به اذن حضرت حق است. چون مورد قسم ارزش دارد، خود قسم نیز اعتبار و ارزش پیدا می کند.

در قرآن، چندین قَسَم به غیر خدا وجود دارد. آن قرآنی که الگوی اکبر و راهنمای جاوید و مطلق هر مسلمانی است. و از جمله آن هاست در آیات: «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سَيْنِينَ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (۳) و «وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِيرٌ» (۴)؛ ... و قسم به شب تاریک هنگامی که به روز مبدل گردد» و...؛ به ویژه این که خداوند به جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز سوگند یاد کرده می فرماید: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۵)؛ ای پیامبر به جانت سوگند که قوم لوط در مستی شهوات خود سرگردانند.

هدف این سوگندها بیان عظمت و بها و استحقاق و قابلیت اموری است که خداوند به آن ها قسم یاد می کند تا از این طریق نظر مردم به خصوص و علی الاخص مسلمانان را به تدبر و تفکر در آن ها معطوف دارد.

اگر نظر وهابی ها و تکفیری ها و سَیَلَفی ها در این خصوص صحیح باشد، پس خداوند در قسم خوردن به غیر خود، برای خود، شریک قائل و فعل حرامی مرتکب شده است که این درست نیست؛ زیرا در این صورت او برای خود شریک قایل شده است و محکوم امر و نهی اعتباری _ انسانی قرار گرفته است. در حالی که او تابع شریعت نیست، بلکه شریعت تابع اوست.

ص: ۱۳۰

۱- - علامه امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۱۷۱ و... .

۲- - صنعانی، تطهیر الاعتقاد، ص ۱۴.

۳- - تین، ۳-۱.

۴- - فجر، ۴-۱.

۵- - حجر، ۷۲.

حتی خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مواردی به غیر خدا قسم یاد کرده است. از آن جمله مردی حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای پیامبر خدا، پاداش کدام صدقه بزرگ تر است؟ آن حضرت فرمود: أما و ابيك لَتُبَآنَّهُ أَنْ تَصَدَّقَ و انت صحيح... (۱)؛ سوگند به پدرت، از آن فوراً آگاه می شوی و آن این که صدقه دهی در حالی که سالم و به آن، حریص باشی، از فقر بررسی و به فکر زیستن در آینده باشی.

علمای اهل سنت با این که در سوگند به غیر خدا اختلاف دارند، مع الوصف همگی سوگند به طلاق و عتاق و صدقه بودن ثروت را جائز می دانند و معتقدند که اگر کسی بر طلاق زن و آزادی برده و صدقه بودن اموال خود سوگند یاد کند، زن او رها و غلام او آزاد و اموال او از موارد صدقه می شود، بدون این که نیاز به اجراء صیغه باشد، در حالی همه علمای شیعه چنین سوگندی را باطل می دانند و معتقدند در تحقق طلاق و عتاق و صدقه گردیدن اموال، بسان دیگر امور، باید صیغه ی خاصی اجرا گردد. (۲)

عرب جاهلی پس از تشرف به اسلام بر اثر رسوب عقاید شرک در قلوبشان، باز به لات و عزی و... سوگند یاد می کردند، از این جهت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من حَلَفَ فَقَالَ فِي حِلْفِهِ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فليقل: «لا اله الا الله»». (۳)

دانستنی است که فتوای یکی از فقهای معاصر شیعه، به نام «آیه الله العظمی اصفهانی»، چنین است: الأَقْوَى أَنَّهُ يَجُوزُ الحِلْفُ بِغَيْرِ اللَّهِ وَ إِن لَّمْ يَتَرْتَّبْ عَلَي مَخَالَفَتِهَا اِثْمٌ وَ لَا- كِفَارَةٌ كَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فَاصِلًا فِي الدَّعَاوِي وَ المَرَاغَاتِ (۴)؛ اقوی این است که سوگند به غیر خدا جایز است و مخالفت با آن گناه و کفاره ندارد، چنان که در مقام داوری، رافع دعوایها و مرافعات نمی باشد.

خلود در ثواب و عقاب

الف. سعادت و شقاوت ابدی

به طور کلی متکلمین ابدیت در ثواب و عقاب را واجب می دانند، چرا که آن، مشتمل بر

ص: ۱۳۱

۱- صحیح مسلم، کتاب الزکاه، جزء سوم، باب افضل الصدقه، ص ۹۴، چ استانبول.

۲- جعفر سبحانی، توسل، ص ۲۴۰، ۱۳۶۳.

۳- سنن نسائی، ۷/۸.

۴- آیه الله العظمی اصفهانی، وسیله النجاه، کتاب الأیمان و النذور، چ ۸، ص ۲۰۵، طبع نجف.

لطف و دوام مدح و ذم است که اگر دوام نباشد برای صاحب ثواب، الم و برای صاحب عقاب، سرور ایجاد می شود که این دو خُلف و منافی ثواب و عقاب است و آن، نوعی از انقلاب است که محال می نماید.

لطف آن چیزی است که مکلف با آن به طاعت نزدیک تر و از معصیت دورتر می شود و در لطف بهره ای از تمکن و قدرت نیست، به این معنا که مکلف بدون لطف، تمکن و قدرت برای طاعت و ترک معصیت دارد، لذا تمکن و قدرت داشتن، شرط یا شطر و جزء تکلیف است و لطف سبب نمی شود عمل به حد الجاء و جبر برسد. (۱)

اگر بنده بداند ثواب و عقاب، همیشگی است بیشتر به خوبی ها گرایش و از بدی ها نفرت دارد و آن، همان لطف است و لطف بر خدا واجب عقلی است، نه واجب شرعی.

البته مرجه دوام مذکور را سمعی می دانند، نه عقلی. آن ها می گویند: کسی که به فرض نماز نخواند و غسل جنابت نکند و کعبه را ویران و با مادر خود- العیاذ بالله- نکاح نماید، در حالیکه او دارای ایمان خالص باشد عذاب و عقاب نمی بیند، چرا که عمل از ایمان و جزو آن نیست و ایمان نیز نزد آن ها معرفت خدا و محبت نسبت به او و ترک استکبار است (در نتیجه آن ها از هر آدم جنایتکاری سلب مسئولیت می کنند؛ زیرا معتقدند ترازودار تنها خداست (۲)؛

بناءً علی هذا در روایات که آمده است: عمل از ایمان است، بیشتر ناظر به نفی رأی مرجه است، به ویژه این که کلمه مرجه از ارجاء و ارجاء از رجاء مشتق شده است. ارجاء یعنی تأخیر یا از وقت است یا از مکان است و یا از چیز دیگر و تأخیر از چیزی به معنای عزل آن است، پس مرجه امید دارند که خدا گناهانشان را نادیده بگیرد (و یا این که عمل را از نیت پس اندازند و در ردیفش نیاورند (۳) از آن طرف فرقه وعیدیه، مؤمن صاحب گناه کبیره را در جهنم خالد می دانند. (۴)

آنچه مهم و با ارزش و صحیح است نظر اعتدالی و غیر افراط و تفریطی شیعه است که

ص: ۱۳۲

- ۱- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۲۴، به کوشش حسن زاده.
- ۲- دکتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۲۱.
- ۳- کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۶۷، پاورقی، ترجمه مصطفوی.
- ۴- هاشمی حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۷-۸۱۶، ۱۳۶۵.

نشأت گرفته از اهل بیت (علیه السلام) است؛ زیرا طاعت و معصیت دائمی بنده، سبب مدح و ذم دائمی حضرت حق است و مدح و ذم دائمی نیز، سبب بهشت و جهنم دائمی اوست.

منشأ دوام ثواب این است که انسان فطرتاً خواهان سعادت سرمدی و رستگاری همیشگی است. شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چرا خداوند انسان را خلق نموده است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی مردم را عبث خلق نکرد و آن‌ها را بیهوده رها ننمود، بلکه برای اظهار قدرتش آن‌ها را آفرید و به طاعتش مکلف نمود تا مستوجب رضوان او گردند. او آن‌ها را خلق نکرد تا از آن‌ها منفعت بجوید و به وسیله آن‌ها دفع ضرر از خود نمایید، بلکه او آن‌ها را خلق کرد تا به آن‌ها نفع برساند و آن‌ها را به نعمت‌های ابدی واصل نماید؛ «... بل خلقهم لینفعهم و یوصلهم الی نعیم الابد»^(۱).

خلود در بهشت طبق وعده الهی و غیر قابل تغییر است ولی خلاف وعید عمل نمودن او برای مؤمنان فاسق و چه بسا کافر بلاشکال است؛ پس اگر خداوند فرمود: من خوبان را به بهشت می برم باید به وعده اش عمل نماید ولی اگر گفت: من فاسقان را به جهنم ابدی می برم می تواند خلاف آن، یعنی وعید عمل نماید.

با اثبات تجسم عمل به عنوان یک شاهد درونی، مسئله خلود ثواب و عقاب توجیه می گردد. تجسم اعمال به این معناست که اعمال نیک و بد انسان، صورتی دینوی دارند که ما آن را مشاهده می کنیم و نیز صورتی اخروی که هم اکنون در دل و نهاد عمل و ذات انسان نهفته است. اعمال انسان در روز قیامت پس از تحولات و تطوراتی که رخ می دهد، شکل کنونی خود را از دست می دهند و به صورت اخروی جلوه می کنند و ذاتی انسان می گردند و موجب لذت و فرح یا آزار و اندوه انسان می گردند.

حتی نیت‌ها و ملکات نفسانی انسان نیز در جهان آخرت، تجسم می یابد. کسانی که شهوت و غضب بر آن‌ها غلبه دارد و اعمال آن‌ها پیوسته از این دو غریزه بر می خیزد، صورت اخروی آن‌ها، حیوان شهوی و درندگی است و اگر مکر و حيله مبنای کارهای انسان باشد، صورت اخروی او شیطان است و اگر اخلاق پسندیده در نفس او رسوخ کند، به صورت‌های زیبای بهشتی تمثیل می یابد. علم و عقیده انسان نیز در عالم آخرت تجسم عینی دارند؛ روایت شده است: «أنا رأیك الحسن الذی كنت علیه»^(۲).

ص: ۱۳۳

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ح ۳۱۳، الباب ۱۵ من ابواب العدل، ح ۲.

۲- نک: حسن زاده، اتحاد عاقل به معقول، ص ۳۷۵.

در حقیقت تجسم ابدی عمل، صورت تنزل یافته نفس ابدی انسان است. قرآن در این زمینه چنین بیانی دارد: «يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» (۱). در حقیقت صورت اخروی عمل، طبیعت ثانوی انسان می شود. اساس بهشت و جهنم، سنخیت و تناسب و عود هر چیزی به اصلش است. مولوی گوید:

هیچ گندم کاری و جو بر دهد

دیده ای اسبی که کره خر دهد (۲)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که مرده در قبر گذارده می شود، شخصی در برابر او نمایان می گردد و به او می گوید: ای انسان، ما سه چیز بودیم: یکی رزق تو که با پایان عمرت قطع شد و دیگری خانواده ات که تو را گذاشتند و رفتند و من که عمل تو هستم و با تو مانده ام؛ ولی در نظر تو کم ارزش تر از آن دو بودم» (۳).

ب. رحمت خداوند و خلود در بهشت

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: اِنَّ كَلًّا مِنْ اهل الجنة و اهل النار اِنَّمَا يَخْلُدُونَ بِالنِّيَّاتِ (۴)؛ بدون شك هر کدام از اهل بهشت و نار به سبب نيات و قصدهای دائمی خود در آن دو بهشت و جهنم، مخلد و جاویدند؛ به بیان روشن تر قول امام صادق (علیه السلام) به این نحو دلیل خلود اهل جنت و نار است که نياتشان این است که: اگر همیشه در دنیا می بودند، آن ها طاعت خدا می کردند و این ها معصیت و آن به خاطر این است که هر يك از انسان ها طبق شاکله و نیت خود عمل می کند که آن بیان بین و روشن، تأویل «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (۵) است (۶) و در جای دیگر قرآن می فرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (۷).

ضمن این که باید دانست ارزش کار ارادی، تابع انگیزه و نیت فاعل است و حسن فعلی

ص: ۱۳۴

۱- آل عمران، ۳۰.

۲- نک: حسن حسن زاده آملی، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۹۰، ۱۳۷۵.

۳- پیام قرآن، ۶/۱۳۶.

۴- فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ۲/۱۰۸۴-۱۴۰۰، ۱۰۸۳ ق.

۵- اسراء، ۸۴.

۶- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۷.

۷- انعام، ۲۸.

بدون حسن فاعلی، تأثیری در تکامل روح و سعادت ابدی انسان نخواهد داشت و به همین دلیل کارهایی که با انگیزه های مادی و دنیوی انجام می گیرد تأثیری در سعادت ابدی او ندارد و بزرگترین خدمات اجتماعی هم اگر به قصد خودنمایی و ریا باشد کمترین سودی برای فاعل در بر نخواهد داشت، بلکه ممکن است موجب زیان و انحطاط روحی او نیز بشود.

قرآن می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»^(۱)؛ پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگاری می کنند. همان کسانی که ریا می کنند و دیگران را از وسایل ضروری و مورد نیاز زندگی، که کم ارزش نیز است، منع می نمایند.

بر همین اساس قرآن کریم، تأثیر عمل صالح در سعادت اخروی را مشروط به ایمان و قصد تقرب دانسته است. حاصل آن که: اولاً کار نیکو، منحصر به خدمت کردن به دیگران نیست. ثانیاً خدمت به دیگران نیز مانند عبادت فردی در صورتی مؤثر در کمال نهائی و سعادت ابدی خواهد بود که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته باشد.^(۲) قرآن می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^(۳)

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که مرگ، که گویی میس املح و کبود و زیباست، آورده می شود، پس ندا داده می شود و گفته می شود: ای اهل بهشت آیا موت را می شناسید؟ پس آن را می بینند و می شناسند، لذا به اهل نار گفته می شود: مرگ را می شناسید، پس آن را می بینند و می شناسند، لذا بین جنت و نار ذبح می شود؛ فیذبح بین الجنة و النار، سپس گفته می شود: یا اهل الجنة خلوداً بلا موتٍ و یا اهل النار خلوداً بلا موتٍ.^(۴)

با توجه به سبقت رحمت خداوند بر غضبش که روایت شده است: «سپس در آدم روح

ص: ۱۳۵

۱- ماعون، ۷-۴.

۲- نک: محمدتقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۴۶۲.

۳- نحل، ۹۷.

۴- فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ۲/۱۰۸۲.

دمیده شد تا این که به دماغش رسید، لذا عطسه کرد و گفت: الحمد لله. فقال الله له: «يرحمك الله»، قال الصادق (عليه السلام): «فسبقت له من الله رحمته» (۱) و با توجه به آیه قرآن که می فرماید: «تَبَّىٰ عِبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۲) و «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۳) و با توجه به این اصل که هدف خلقت، وصول به رحمت الهی است، «إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَ لِدَلِكْ خَلَقَهُمْ» (۴)، اکثر قریب به اتفاق بندگان خدا اهل نجاتند، چراکه اکثر، گناهانشان عارضی است و «العرضی یزول و الذاتی لا تزول».

محمد رضا قمشه ای در این خصوص چنین سروده است:

خلقان همه بفظ رت توحید زاده اند

این شرک، عارضی شمر و عارضی یزول

از رحمت آمدند برحمت روند خلق

این است سر عشق که حیران کند عقول

ج. عاقبت فساق و کفار

تمام فساق مؤمن سرانجام اهل نجات اند. از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است: «کفار و مشرکین در جهنم، اهل توحید، یعنی مؤمنان فاسق را مذمت کرده می گویند: ما نمی یابیم که توحید شما، چیزی از عذاب را کاسته باشد و حال آن که ما و شما حکم و عذاب مساوی داریم، پس برای خداوند گران و کریه می آید که چنین عار و عیب و شین و ننگی از ناحیه کفار برای مؤمنان فاسق باشد.

لهدا به ملائکه می فرماید: آن ها را شفاعت کنید، به این ترتیب کسانی را، که خداوند می خواهد و شایسته شفاعت می داند، شفاعت می کنند، سپس خداوند به پیامبران می فرماید: آن ها را شفاعت کنید، پس آن هایی را، که حضرت حق بخواهد شفاعت می کنند، سپس به مؤمنین می فرماید: شفاعت کنید، بنابراین آن ها کسانی را که خداوند بخواهد، شفاعت می کنند.

و بالاخره خداوند می فرماید: انا الرحمن الرحیم؛ من هم رحمن هستم و هم رحیم، لذا به سبب رحمت همه را از جهنم خارج کنید، چنان که فراش و پروانه ها خارج می شوند.

ص: ۱۳۶

۱- العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ۱/۴۷.

۲- حجر، ۴۹.

۳- اعراف، ۱۵۶.

۴- هود، ۱۱۹.

سپس حضرت فرمود: ثم مدّت العمدة و اوصدت عليهم و كان و الله الخلود؛ پس از آن عمودهای خیمه های آتش کشیده می شود و آن خیمه ها آن کفار و مشرکین را احاطه می کند که این، به خدا قسم، همان خلود جهنم است که مخصوص کفار و مشرکین است» (۱). در مورد تنها حضرت اله می توان گفت: آخر من یشفع هو ارحم الراحمین (۲) و به همین دلیل در قرآن وارد شده است: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (۳).

د. حکمت بلای مؤمن و رفاه کافر

در ای نجا بسیار من اسب است روای تی از علی (علیه السلام) نقل ک کرده به حل معظم معضلات در این باب نایل و واصل آییم. آن حضرت فرموده است: «الیوم عمل بلا حساب و غدًا حساب بلا عمل و الثواب و العقاب بعد الحساب و ما یصل الی المؤمن و الکافر من البلیا و العطیات فی الدنیا...» (۴)؛

امروز عمل بدون حساب است و فردا حساب بدون عمل و ثواب و عقاب، بعد از حساب است و آنچه از بلا یا و گرفتاری ها و عطایا و بخشش ها در دنیا به مؤمن و کافر می رسد یا نتیجه بعضی اعمال است و یا ابتدائی است که نه به سبب ثواب ایمان و اعمال صالح است و نه به سبب عقاب کفر و اعمال طالح و سیئی است، اگرچه ممکن است عقاب مؤمن، به علت سیئاتش یا بعضی از سیئاتش باشد و عطا و بخشش برای کافر، به سبب خیری یا خیراتی است که از کافر صادر شده است باشد.

و در اخبار وارد شده است که خداوند بنده مؤمنش را در دنیا به گرفتاری هایی مبتلا می کند تا ثواب آخرتش خالص گردد و به کافر در دنیا عطایایی عطا می کند تا عذاب آخرتش ناب و خالص گردد؛ ان الله یتلی عبده المؤمن فی الدنیا حتی یخلص له الثواب فی الآخرة و یعطی الکافر فی الدنیا عطایا حتی یخلص له العذاب فی الآخرة. (۵)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أما الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر، و الموت جسر هؤلاء الی

ص: ۱۳۷

۱- - طبرسی، مجمع البیان، ذیل آخر سوره همزه.

۲- - نک: مظفر، محمد الحسن، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۶، ۱۳۹۸ق.

۳- - زممر، ۴۴.

۴- - هاشم حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۲۱، ۱۳۶۵.

۵- - توضیح المراد، ص ۸۲۱ و آل عمران ۱۴۱.

جانهم و جسر هؤلاء الى جهيمهم و ما كذبت و لا كذبت؛(۱)

تحقیقاً دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنان به بهشت های آن ها و پل اینان به دوزخ هایشان است و من دروغ نگفته ام و تکذیب نشده ام و باز در خطبه معروفش فرموده است: «خَطَّ المَوْتُ عَلَي ابْنِ (او وُلِدَ) آدَمَ مَخَطَ القِلَادَةِ عَلَي جِيدِ الفِئَاهِ».(۲)

و شك و شبهه ای وجود ندارد که مقتضی و مستدعی و عامل عقاب و ثواب، تنها در این دنیا است و ریب و تردیدی وجود ندارد در این که آن مقتضی، از نوع علت تامه نیست و الا آن دو از بنده جدا نمی شوند، بلکه مقتضی برای استحقاق است و لا غیر.(۳) هر چند صحیح تر این است که نوشته شود: ثواب و عقاب، نوعی از تناسخ طولی مورد قبول و تجسم و عینیت آراء و اخلاق و اعمال خوب و بد است.

افزون بر آن بعضی مثل کفار عنود و مشرکین چموش، عین آتش اند، لذا در آن، خالد و ابدی اند.(۴) قرآن در این باره می فرماید: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»(۵) از آتشی بترسید که وقود و آتش زنه و چیز مستعد اشتعال و هیزم آن، مردم و سنگ ها، یعنی بت هاست که برای کافران آماده شده است. و باز فرموده است: «نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ».(۶)

و در عین حال چه بسا گناه، سبب افاضه و افاده از جانب حضرت اله گردد، چنان که اگر در عالم طبیعت، تضادی نمی بود، دوام رحمت و خیر و برکت از جانب خداوند، موضوعیت و معنا و مفهوم نمی داشت. در حدیث ربانی و قدسی آمده است: «انی جعلتُ معصیه آدم سبباً لعماره العالم»(۷)؛ بدون شك من (خالق)، معصیت آدم را سبب عمارت و آبادانی عالم قرار دادم.

معصیت و عصیان و طغیان انسان دل شکسته بهتر از طاعت و عبادت کسی است که

ص: ۱۳۸

۱- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۴.

۲- - بحار الأنوار، ج ۶، ح ۱۵۵.

۳- - توضیح المراد، ص ۸۲۱ و آل عمران، ۱۴۱.

۴- [۶]- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۷۷۷.

۵- - بقره، ۲۴.

۶- - همزه، ۹-۶.

۷- - نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۴، ۱۳۸۶.

عُجَبَ دَارِدٌ، یعنی تخریب آن، تعمیر است و تعمیر این، تخریب؛ چرا که اساس آن رحمانی است و بنای این شیطانِ ی. انا عند قلَبِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ؛ مَن (خدا) نزد قلَبِ (شکسته) مؤمِنِ ام. و صریحاً روایت شده است: «انا عند المنكسره قلوبهم لأجلی (۱)؛ من نزد قلوب شکسته ام که آن شکستگی به خاطر من است.

خواجه نصیرالدین طوسی فرموده است: از سیئه ی آدم تا سیئه ی ابلیس تفاوت بسیار است. (۲)

تفاوت از آدمیت آدم است تا شیطنت شیطان، چه آن فرخنده کیش: «ربنا ظلمنا انفسنا» گفت و این عفریت بد اندیش: «رب بما اغویتنی» (۳) لهذا از آن سیئه ای نماند و از این حسنه ای؛ چون آن، تواضع داشت و این تفاخر. او مصداق «حسنات الابرا سیئات المقربین» بود و این عنوان «خیرات الاشرار سیئات الاحرار».

در این موضع و موطن است که معنای حدیث «لولا ان تذنبون لذهب بکم و جاء بقوم یذنبون؛ اگر شما گناه نمی کردید خداوند شما را می برد و نابود می کرد و قوم دیگری را می آورد و حیات می داد تا گناه کنند- و بعد که به خود آمدند و پرده جهالت فرو انداختند، توبه کنند و به عیب و ناچیزی خود و به رحمت خدا پی برند و خداوند در مغفرت و عفویش را به رویشان باز کند»- برای ما روشن و ظاهر می گردد.

کفار و مشرکین و صدام صفتان، عین جهنم اند، چرا که گناه و خباثت و خست و ذلت، ذاتی آن ها گردیده است: «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۴) و «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (۵) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز فرمود: «و لم یبق فی النار الا اهل النار» (۶)

سگ به دریای هفتگانه مشوی

چون که شستی پلیدتر باشد

خر عیسی گرش به مکه برند

چون بیاید هنوز خر باشد

ص: ۱۳۹

۱- نک: اسرار الشریعه، ص ۱۵۱ و ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۵۴۴، مرداد ۱۳۶۳.

۲- خواجه طوسی، آغاز و انجام، ص ۷۱-۷۲، به کوشش حسن زاده آملی.

۳- [۵]- حجر، ۳۹.

۴- بقره، ۲۵۷.

۵- اعراف، ۴۰.

۶- نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۸، ۱۳۸۶.

ه. از مصادیق رحمت، آموزش صغائر و افزایش ثواب ... است.

اگر مؤمنان از گناهان بزرگ اجتناب کنند خدای مهربان گناه کوچکشان را می بخشد و اثر آن ها را محو می نماید: چنان که قرآن می فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (۱) در روایت اهل بیت (علیه السلام) می خوانیم: «گناهان بزرگ، گناهی اند که خداوند مجازات آتش برای آن ها مقرر نموده است.

بر طبق نظریه ی دیگری، بعضی، شدت نهی از یک گناه را معیار بزرگ بودن آن می دانند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: گناه صغیره، با تکرار، صغیره نمی ماند و از امام علی (علیه السلام) روایت شده است: بزرگترین گناه، گناهی است که انجام دهنده اش آن را کوچک شمرد» (۲).

از مزایای مؤمنان این است که خدای سبحان استغفار فرشتگان و بندگان برگزیده ی خود را درباره آن ها می پذیرد. «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ... وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» (۳) و «فَبَايَعَهُنَّ وَاسْتَغْفِرَ لَهُنَّ» (۴) و نیز دعا و استغفار مؤمنان را در حق آنان مستجاب می نماید و حتی ثواب اعمالی را که دیگران برای شخص مؤمن، هدیه می نماید به او می رساند.

از موارد بارز رحمت و عنایت حضرت رب العالمین افزایش ثواب است که آیاتی از قرآن مؤید آن است. از جمله آن ها «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» (۵) و «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا» (۶) و «الَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسَيْنِي وَزِيَادَهُ» (۷) و «إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (۸) و «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» (۹) است.

البته وظیفه ما این است که خود را میان خوف و رجا و رهب و رغب و عذاب و عذب

ص: ۱۴۰

۱- - نساء، ۳۱.

۲- - ذیل آیه مذکور به تفسیرها مراجعه شود.

۳- - غافر، ۷.

۴- - ممتحنه، ۱۲.

۵- - نمل، ۸۹.

۶- - شوری، ۲۳.

۷- - یونس، ۲۶.

۸- - نساء، ۴۰.

۹- - انعام، ۱۶۰.

و عقاب و ثواب و دوزخ و بهشت و غضب و رحمت و سخط و رضا و انتقام و انتصار و ذلت و عزت قرار دهیم. اگر خداوند می فرماید: "تبیء عبادی انی انا الغفور الرحیم" (۱)،

دنباله آن، این را هم گوشزد می کند که: "وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ" (۲).

ضمن این که این را هم باید تذکر داد که: آیا عذاب و جهنم فی نفسه و ذاتاً عذاب است یا عذابش نسبی است، به این معنا که نرفتن کسی به بهشت، آن هم آن بهشتی که در نهایت جمال و لذت و بهجت و شادمانی و سرور نفسی و ذاتی است، عذاب به حساب می آید و آن هم چه بزرگ عذابی؛ به عبارت دیگر خود دوزخ از جهت این که دوزخ است عذاب ندارد ولی همین که انسان جایی را یافت که آن لذت بزرگ و سعادت مطلق در آن نیست، همین جهنم به شمار می آید و او را می سوزاند و چه سخت می سوزاند. آن، آتش حسرت و نار نافرمانی و حرّ انفعال و سوزش بی حیایی در مقابل جبار سماء است.

لذا جهنم من حیث هو هو عذاب نیست، بلکه از دست دادن بهشت بسیار بسیار برد و سلام و دارای نعمت فراوان و محروم بودن از رضوان الله، بی نهایت سخت و غیرقابل تحمل و طاقت فرساست. به قول مولا علی (علیه السلام): «لانه لا یکون الا عن غضبک و انتقامک و سخطک و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض» (۳).

درک این امر، اختصاص به جن و انس دارد. هر چند به نحوی می توان گفت: جهنم حکم بیمارستانی را دارد که انسان مریض را در آن درمان می کنند که این هم بر پایه رحمت رحمن و رحیم است. ان النار قد يتخذ دواءً لبعض الامراض و هو الدواء الذي لا يشفي الا بالکی. (۴).

حکیم سبزواری از قول علی (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «اگر پرده ی جهالت برطرف گردد و قیامت برپا شود می توانم به جانم سوگند یاد کنم که بهشت از ظل و سایه لطف خدا و آتش و دوزخ از هیبت و قهر او خلق شده اند» (۵).

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجَدّ

ای عجب من عاشق این هردو ضد

ص: ۱۴۱

۱- [۱۰]- حجر، ۴۹.

۲- - حجر، ۵۰.

۳- - دعای کمیل.

۴- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۴.

۵- [۴]- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۵، پاورقی.

رضوان خدا بهتر از بهشت است، زیرا در قرآن آمده است: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱)»؛ کما این که غضب او سخت تر از جهنم است، برای این که امام علی می فرماید: لانه (بلاء الآخرة) لایکون إلا عن غضبک و انتقامک و سخطک (۲).

می ترسم اگر بیشتر از این ها پرده دری از رحمت و لطف و عنایت حضرت ستارالعیوب نمایم هم خودم و هم بعضی دیگر که این نوشته را می خوانند و مطالعه می کنند جرأت عصیان و طغیان در برابر خداوند رؤوف و مهربان پیدا نمایند.

حقیقت این حقایق، بعد از برچیده شدن نظام عالم هویدا خواهد شد ولی مقداری را که از رحمت خداوند ناامید نشویم بدانیم مطلوب است و نه بیشتر. «وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (۳)

ندانستن حد نهایی رحمت خداوند و محال بودن آن، خود رحمتی است که سبب رشد و تکامل بیشتر انسان می شود، لذا باید برای اهل صلاح آیات عذاب بیشتر تلاوت شود تا مغرور نگردند و برای اهل فساد بیشتر آیات رحمت تلاوت شود که یک باره قطع امید نکنند و بدانند خداوند از گناه آنان، هر چه بزرگ باشد، بزرگتر است.

گویند: خداوند به عارفی، یعنی بایزید گفت می خواهی درونت را به مردم نشان دهم که دیگر یک نفر پیش تو نیاید. بلافاصله او به خداوند گفت: می خواهی رحمت و عنایت بی منتهایت را به مردم نشان دهم تا یک نفر اطاعت نکند. خداوند گفت: سر به سر. نه من تو را لو می دهم و نه تو من را. (۴)

و. انواع بهشت:

۱. بهشت تن

حداقل چیزی که در این خصوص م_ی_ت_وان_گ_فت_ای_ن_که: ب_هشت_موعود و معروف بهشت تن و جسم انسان است و بهشت دیگری نیز وجود دارد که بهشت جان و نفس آدمی است که آن خود خداوند و رضوان و لقای اوست.

از ابوبصیر روایت شده است که گفت: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر رسول

ص: ۱۴۲

۱- - توبه، ۷۲.

۲- - مصباح المتعجد، شیخ طوسی، دعای کمیل.

۳- - حجر، ۵۶.

۴- [۲]- مطهری، فلسفه اخلاق، ص ۳۱۳، بهار ۱۳۶۶.

خدا فدایت بشوم مرا با بیان حقایقی به شوق بیاور و به کارهای خیر تشویق کن. حضرت فرمود: ای ابومحمد بوی بهشت از مسیر هزار سال مسافت یافت و استشمام می شود و بدون شک نزدیک ترین چیز برای اهل بهشت منزلی است که اگر جن و انس در آن نازل شوند طعام و شراب به همه آن ها می رسد، در حالیکه چیزی از آن کم نمی شود - یا من لاینقص من خزائنه شیء^(۱) - و بدون شک کم ترین منزلت و مقام برای اهل بهشت این است که داخل بهشت شوند.

در این صورت برایشان سه حدیقه و بوستان بالا می رود و آشکار می گردد، لذا وقتی به نزدیک ترین آن حدائق داخل شوند و برسند، در آن ازواج و همسران یا اقران و اصناف، الی ما شاء الله، می بینند.

پس وقتی بهشتی خدا را شکر و حمد نمود به او گفته می شود: سرت را به حدیقه دوم بالا بیاور، لذا در آن چیزهایی است که در اولی نیست، پس می گوید: ای پروردگار من، از این هم به من عطا بفرما، لهذا خداوند می فرماید: شاید اگر من آن را به تو دادم غیر آن را هم سؤال کنی، پس بنده می گوید: ای پروردگارم! این است. این است، یعنی همین طور است و صحیح فرمودی؛... رب هذه هذه. بناءً علی هذا وقتی داخل حدیقه دوم شود و مسرتش عظیم گردد، زیاد خداوند را شکر و حمد می کند.

حضرت فرمود: پس به ملائکه گفته می شود: برایش حدیقه سوم، یعنی باب جنت با رفعت و بهشت عنبرسرشت را نیز باز کنید و به آن بنده گفته می شود: سرت را بالا - بیاور، پس در این صورت برایش بابی از جنت خلد برین باز می شود و در آن، دو برابر آنچه را در قبل بود می بیند، لذا موقعی که مسرتش چند چندان می گردد می گوید: ای پروردگار من برای تو حمدی است که به شمارش در نیاید، زیرا با بهشت ها بر من منت گذاشتی و از آتش ها نجاتم دادی. از نیران رهانیدیم و به جنان رسانیدم.

به این ترتیب من گریه کردم و به امام گفتم: فدایت بشوم برای من از این مطالب، زیادتر بفرمائید. حضرت فرمود: ای ابومحمد همانا در بهشت نهری است که در جلگه اش کنیزانی باطراوت و رسیده و کامل (یا تمدی و پستان برآمده) وجود دارد. وقتی مؤمن به جاریه و کنیزی مرور می کند که آن، او را از زیبایی به تعجب در می آورد، لذا آن را قلع می نماید، یعنی می کند و می رباید و خداوند به جای آن، جاریه دیگر می رویاند.

ص: ۱۴۳

۱- - نک: سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۹، حاشیه، ۱۳۶۹.

گفتم فدایت شوم! باز هم برایم حقایقی در این رابطه اضافه کنید. حضرت فرمود: مؤمن (چه مرد و چه زن) با هشتصد عذراء و دختر و چهار هزار ثیب و زن و دو زوجه از حورالعین تزویج می کند. پرسیدم: فدایت بشوم! هشتصد عذراء؟! حضرت در پاسخ فرمود: بله. آن مؤمن با هیچ کدام از آن ها در فراش قرار نمی گیرد و هم بستر نمی شود جز آن که او را همان عذراء می یابد.

پرسیدم، فدایت شوم، حورالعین از چه چیزی خلق شده اند؟ در جواب فرمود: از تربت و بهشت نورانی - همان گونه که جهنم از غضب خداوند خلق شده است. (۱) "مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ" (۲) (علی علیه السلام) فرمود: و لعمری انّ الجنة خلقت من ظلّ لطفه و النار من هیته (۳) -، در حالی که مَخ و مغز و اصل ساق آن ها، از وراء و پشت هفتاد حله دیده می شود.

پرسیدم: فدایت بشوم آیا آن ها کلامی دارند که با آن در بهشت سخن بگویند؟ در پاسخ فرمود: بله، کلامی دارند که به وسیله آن تکلم نمایند که خلائق مثل آن را نشنیده اند. پرسیدم: آن کلام چیست؟ در پاسخ فرمود: ما جاویدانیم پس نمی میریم و ما مستقیم و مستوی و در نعمت و رفاهیم، لذا ترس و باکی نداریم و ما مقیم در بهشتیم، بنابراین کوچ نمی کنیم و ما راضی ایم، پس سخط و غضب نمی کنیم، خوشا به حال کسانی که برای ما خلق شده اند و خوشا به حال کسانی که ما برای آن ها خلق شده ایم.

ما حوریانی هستیم که اگر مویی از جلوی سر یکی از ما در جوّ سماء معلق گردد، نورش ابصار و چشم ها را کور می کند. (۴)

نعم ما قال المعصوم (علیه السلام): «لا عیش الا عیش الآخرة». (۵)

تمثل باشد از ادراکت ای دوست

برون نبود ز ذات پاکت ای دوست

رفیق خلوت شبه ای تارت

تو را آگه کند از کار و بارت

اشعار مذکور اشاره به این دارند که منظور از حورالعین، که هم مذکرند و هم مؤنث،

ص: ۱۴۴

۱- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۱، ۱۳۸۶.

۲- - طه، ۸۱.

۳- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۰۵، ۱۳۸۶.

۴- - حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۸۱۹، ۱۳۶۵ و مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ۱۴۰۳ق.

۵- - نک: ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۲۵۱، ۱۳۸۶.

همان اعمالی است که جفت و قرین بهشتی هایند و به تعبیر دیگر آن، همان تجسم عمل است که بحث شد.

۲. بهشت روح و نفس

انسان بر اثر کمال و تعالی در علم و اخلاق و عمل می تواند از عالم مُلک به عالم ملکوت که زیبایی محض است راه یابد که حور و ازواج و ولدان و غلمان و جَواری و خدمه و اقران، حداقل حَظ و لذّاند و آن ها جزئیات عالم جبروتند.

ملاهادی سبزواری می فرماید: انسان کامل، به مُثُل نوریه و نمونه های اعلای جمال و زیبایی، ملحق می گردد. آن مُثُل نوریه ملکوتی که هر کدامشان مشتمل بر کمالات افراد مادی خوداند که آن مثل نوریه کثراتی در مقایسه با کثرات اجسام دارند و در عین حال خودشان دارای وحدت و کثرت مثال نوری اند. نیل به آن مثل، یعنی عالم ملکوت قبل از مرحله وصول به عالم جبروت است.

ملتحقٌ بِمُثُلِ النوریه

واجدهٌ لسنخها عریّه (۱)

حکیم سبزواری می فرماید: وقتی نفس، صِرف الحقیقه و کل وجودی را درک کند، به افراد آن حقیقت از لحاظ این که افراد آن حقیقت اند نایل می آید. (۲) صعود به صِرف الحقیقه همان وصول به عالم جبروت است که مرحله کامل تر از قبلی است و بعد از آن نیز انسان قادر است به اسماء و صفات باری تعالی واصل شود.

وی می فرماید: پس جنت لقای یار و دیدار رب الارباب و نور الانوار و وصول به بهشت صفات و حضرت اله، ثمره ی طبیه ی شجره ی معطره ی معرفت و حکمت است، لذا اگر کاشتی، برای مثل این دانش و بینش بکار و در جستجوی آن، به جدّ، رغبت و شوق نشان بده. (۳)

“لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ” (۴) چنان که در حدیث آمده است: تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ.

فجته اللقاء و جنه الصفه

یثمر للکمل الغرس المعرفه

ص: ۱۴۵

۱- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۶، ۱۳۶۹.

۲- همان، ۳۳۷.

۳- همان، ۳۳۹.

ان تغرسوا فمثل هذا اغرسوا

و فی ابتغائه بجَدِّ نَافسوا(۱)

روایت شده است: الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و الدنیا و الآخرة حرام علی اهل الله؛(۲) دنیا بر اهل آخرت حرام و آخرت بر اهل دنیا حرام و دنیا و آخرت بر اهل الله حرام است. مرد خدا، خدا خواهد که عین حُسن و جمال مطلق است و دنیا و آخرت از مظاهر زیبا و جلال اویند. اگر بهشت شیرین است آن خسرو بهشت شیرین آفرین، شیرین تر است. او هم خسرو است و هم شیرین و هم خالق خسرو و هم خالق شیرین. پس او شیرین تر از خسرو و شیرین است و به اذن او خسرو و شیرین، خسرو و شیرین اند.

چرا زاهد اندر هوای بهشت است

چرا بی خبر از بهشت آفرین است

بهشت معنوی همانی است که در مورد آن وارد شده است: «ان لله جنه لیس فیها حور و لا قصور و لا لبن و لا عسل بل یتجلی فیها ربنا ضاحکاً متبسماً؛(۳) خداوند بهشتی دارد که در آن حور و قصور و لبن و عسل وجود ندارد، بلکه در آن پروردگار ما تجلی دارد و جلوه گری می نماید، در حالیکه خندان و با تبسم است.

در حقیقت بهشت، پاسخ گوی تن انسان است و خدا پاسخ گوی روح او. قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): ان أطیب شیء فی الجنة و ألدّه حبّ الله و الحبّ فی الله و الحمد لله.(۴)

پس ای رفیق شفیق! اگر عاقلی و آخراندیش، تنها به آغلت و آخرت میندیش، بلکه به حسن عاقبت و دار آخرت هم بیندیش و الا درویشی هستی دل ریش.

علی (علیه السلام) فرموده است: وقتی عارف از دنیا خارج می شود نه سائق و شهید، در قیامت دارد و نه رضوانی در جنت و نه مالک ناری در نار. سؤال شد عارف کجا می نشیند؟ حضرت فرمود: «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»(۵). فی کتاب فردوس العارفین قال المیرالمؤمنین (علیه السلام): العارف اذا خرج من الدنيا لم یجدہ السائق و الشہید.(۶)

ص: ۱۴۶

۱- سبزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۹.

۲- سیوطی، الجامع الصغیر، ص ۱۰۵.

۳- مجموعه رسائل فلسفی ملاصدرا، ص ۴۴۹، پائیز ۱۳۷۵.

۴- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (علیه السلام)، ص ۲۹۲، پائیز ۱۳۸۱.

۵- قمر، ۵۵.

ز. سرانجام کفار و مشرکین از جهنم خارج می شوند.

در فتوحات مکيه محیی الدین آمده است: از بعضی از اهل کشف نقل شده است که گفته اند: «انهم یخرجون الی الجنة حتی لا یبقی فیها احد من الناس البتہ و یبقی ابوابها تصطفق و یثبت فی قعرها «الجرجیر» و یخلق الله لها اهلاً یملأها»^(۱)؛ آن کفار و مشرکین نیز از جهنم به سوی بهشت خارج می شوند و البتہ احدی دیگر در جهنم باقی نمی ماند و ابوابش باز می ماند و در قعرش «جرجیر» یعنی علف های هرزه می روید و خداوند اهلی را خلق می کند تا آن را پر کند.

با توجه به مطالب گذشته بعید بل محال به نظر می آید که کفار و مشرکین و منافقین و... آخر الامر به بهشت روند مگر این که منظور از جنت در جهنم که عباره اخرای همان «جرجیر» است باشد.

عامه روایت کرده اند: سیاتی علی جهنم زمان نبت فی قعرها الجرجیر^(۲)؛ به زودی زمانی خواهد آمد که در قعر جهنم جرجیر می روید. بعضی روایت کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جرجیر نظر کرد و گفت: «کأني أنظر الی منبته فی النار».

تنها بحث در این است که آیا عذاب سرمدی است یا این که سرانجام در دارالشقاء، نعیم وجود خواهد داشت که بعضی از عرفا می گویند: اما اهل النار فمآلهم الی النعیم - لکن فی النار - اذ لابد لصوره النار بعد انتهاء مده العذاب أن یكون برداً و سلاماً علی من فیها و هذا نعیمهم^(۳)؛ اما سرانجام برای اهل آتش نعمت هایی است که در جهنم وجود دارد؛ چرا که باید صورت نار بعد از انتهای مدتی برد و سرد و سلام برای اهل آن باشد و نعیم آن ها جز این نیست.

محیی الدین مدت جزا و عقوبت را به اندازه ی عمر مشرک و کافر و... دانسته است^(۴).

که وقتی آن مدت سپری شد، آن عذاب، عذب می شود و آن نار، برد و سرد می گردد و با برد و سلام به نحوی خو پیدا می کنند که اگر به بهشت بروند متألم و معذب می گردند، چنان که

ص: ۱۴۷

۱- - ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ۳۱۵ و محیی الدین بن عربی، فتوحات مکیه، ۱۷۹-۲/۱۷۸، طبع بولاق، ۱۲۷۸ق.

۲- - برقی، المحاسن، ص ۵۱۸.

۳- - محیی الدین، ۱۴۰۰ق، الفص الیونسی و مظفر، محمد الحسن، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۴، ۱۳۹۸.

۴- [۳]- ملاصدرا، اسفار، ۹/۳۴۹

حشره جُعَل به سرگین شتر و بوی آن علاقه زیاد دارد، در حالیکه مزاج آن از ریح ورد و گل و بوی عطر متضرر و متنفر می شود و خفاش از نور گریزان است و به ظلمت لیل شتابان. ماحصل آن که آنان به عَذْبِ حَرِّ عذاب گرفتارند و از حظ و لذت برد بر کنار.

وی عدم خلود آتش مادی را اثبات نموده است ولی خلود عذاب وجدان را گوشزد نموده است.

اساساً هدف از عذاب موقت، ج_ز_ای_صال به کمال مق_در و ف_رضی_مع_ذَبین نیست، چنان که طلاء و نقره تا به وسیله آتش آب نشود از مواد مکدر خلاص نشود و عیارش نقصان پیدا نکند؛ لیس ذلک المقدمار من العذاب الا لاجل ایصالهم الی کمالاتهم المقدره، کما یذاب الذهب و الفضة بالنار لاجل الخلاص مما یکدر و ینقص عیاره(۱)،

کما قیل:

و تعذیبکم عَذْبٌ و سخطکم رِضی

و قطعکم وصلٌ و جورکم عدلٌ(۲)؛

در حالی که عذاب کردن شما، عذب و گوارا و سخط و غضبتان، رضایت و قطعتان، وصل و اتصالات و جورتان، عدل است.

ح. عمومیت عبادت خلاق و فراگیری رحمت خداوند

باید دانست کسانی که چشمشان به نور حق و حقیقت روشن شده است می دانند کل و سراسر عالم، طوعاً او کرهأ، عُبَاد خداوندند و وجود و صفت و فعلشان جز به استعانت او و حول و قوت و قدرت وی نیست و تمام آن ها محتاج به لطف و رحمت اویند؛ ... انّ العالم باسره عُبَاد الله... و کلّهم محتاجون الی رحمته و هو الرحمن الرحیم(۳).

از پیامبر(صلی الله علیه و آله) روایت شده است: بدون شک خداوند روزی که آسمان ها و زمین را خلق کرد، صد رحمت خلق کرد، پس در زمین از آن رحمت ها یک رحمت قرار داد که به وسیله آن، مادر به فرزندش عاطفه دارد و بعضی از بهائم نسبت به بعضی دیگر و همچنین پرنده ها همین حکم را دارند، در حالیکه نود و نه قسم رحمتش را تا روز قیامت به تأخیر انداخته است، لذا وقتی روز قیامت متحقق شد آن ها را با این یک رحمت دنیایی به صد رحمت

ص: ۱۴۸

۱- - ملاصدرا، الاسفار، ۹/۳۴۹.

۲- - تاج الدین حسین خوارزمی، شرح الفصوص الحکم، الفصل الهودی، ص ۲۴۶، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۹.

۳- - مظفر، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۵، از قول داود قیصری، ۱۳۹۸.

می رسانند و تکمیل می کنند؛ انّ الله خلق یوم خلق السموات و الارض م_أه رحمه... فاذا كان یوم القیامه اکملها بهذه الرحمه مأه. (۱)

و باز روایت شده است که خداوند صد رحمت خلق کرده است که نود و نه رحمت را برای اهل بیت ذخیره کرده است و یک رحمت را برای سایر موجودات (۲).

محیی الدین در این خصوص چنین می فرماید: بدون شک در میان خودمان افرادی را یافته ایم که ذاتاً دارای رحمت اند که خداوند اگر آن ها را در بین خلائق حاکم کند، اساساً صفت عذاب را از عالم می زدایند. به خدا قسم خداوند آن صفت و خصلت را به آنان داده است و معطی و عطاکننده کمال، احق و الیق به کمال است، «معطی الکمال احق به» و من و امثال من، صاحب آن نعمت و صفت هستیم، در حالی که ما بندگان، مخلوق و اصحاب اهواء و اغراض می باشیم و شکی نیست که خداوند «سبحانه و تعالی»، نسبت به خلائقش ارحم و رحم کننده تر است و از خودش در مورد خودش نقل کرده است که او ارحم الراحمین است، پس شکی نیست که او از ما نسبت به خلائقش ارحم و اشفق است و این در حالی است که ما از نفوس خویش، این مبالغه ی در رحمت

را سراغ داریم. (۳) خلاصه آن که معطی الرحمه، ارحم.

آنچه خداوند به ما تعلیم فرموده است این که او خلاف وعده ی خود عمل نمی کند اما طبق رحمت و اسعه اش، به رغم وعیدش، ان شاء الله، عمل می نماید، یعنی امکان دارد خداوند خلاف وعیدش عمل کند، اما امکان ندارد خلاف وعده داشته باشد و شاید، بلکه باید از این ها نیز، که تصور کنیم، بیشتر باشد. باید بمیریم تا عظمت شفاعت و اعراض و کظم و شفقت و مودت و رحمت و لطف و عفو و صفا و نوازش او را ببینیم. گویند: حضرت ارحم الراحمین، در قیامت از بس رحم می کند شیطان نیز به طمع می افتد و حجاج سفاک و خون آشام نیز به رحمت حضرت ارحم الراحمین امیدوار می شود.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: وقتی روز قیامت رحمت خدا منتشر

ص: ۱۴۹

۱- دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۷ و نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۰۳.

۲- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۷، ذیل کلمه رحمت.

۳- محیی الدین عربی، فتوحات مکیه، ۳/۲۴۵ و مظفر، دلائل الصدق، ۲/۱۰۸۶ و الشواهد الربوبیه، ص ۳۱۹.

می شود (آن رحمت به قدری وسیع و فراگیر است که) ابلیس نیز به رحمت خدا امیدوار می گردد (۱).

ضمن این که از ابوبکر هذلی نقل شده است که وقتی آیه ی «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۲) نازل شد، ابلیس گفت: پروردگارا! من نیز شیء ام، لذا دنباله آن: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (۳)، نازل شد (۴).

و ملاصدرا گفته است: ان جهنم لیست بدار حقیقیه... (۵)؛ بدون شک جهنم، خانه حقیقی و اصیل نیست، بلکه آن، صورت و فعلیت غضب الله است، چنان که بهشت، صورت رحمة الله است و ثابت شده است که رحمت خدا، ذاتی و فراگیرنده هر چیزی است و غضب، عارضی می باشد، یعنی اگر معصیت نبود نار نیز نبود.

و همچنین خیرات، ذاتی اند و شرور، واقعیت بالعرض دارند، بنابراین قیاس، جنت و بهشت، موجود بالذات و نار و دوزخ، موجود در تقدیر و فرضی و بالتبع است. بعضی از عرفا طبق آیه «فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ» (۶) یادآوری نموده اند که نار دواى بعضی از امراض است تا انسان با دواى نار از مرض غضب الله نجات یافته به سلامتی رحمة الله نایل و واصل گردد.

قال رحمه الله الذى هو من مراحم الرحمن الرحيم: لا يُتَنظَرُ مِنَ الْعَبْدِ الْمَعْيُوبِ كُلِّهِ الْإِذْلُ وَالزُّلْمُ وَالذَّنْبُ وَمِنَ الرَّحْمَتِ الْأَرْحَمِ الْأَحَقُّ الْأَجْمَلُ الْأَكْمَلُ الْإِثْبَاتُ وَالْمَغْفِرَةُ وَالرَّحْمَةُ، انت تعمل على وزن طينتك الإفاضيه و شيمتك الإفاديه و خصلتك الكماليه، كما نحن نعمل على وزن جبلتنا النقضانيه و ذاتنا القاصريه و طبيعتنا الإمكانيه. فارحم رحمه الله (الراقم) و معلّمى رحمه الله، و متعلمى و مستمعى رحمه الله و أبا رحمه الله و أمّ و اخوان و اخوات و زوجه رحمه الله، يا من هو عين الرحمه الرحمانيه الرحيميه الذى

ص: ۱۵۰

۱- - شيخ عباس قمى، سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۷، ذیل کلمه «رحم» و علامه طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۳۰۳.

۲- - اعراف، ۱۵۶.

۳- - همان.

۴- - المیزان، ذیل همان آیه.

۵- - ملاصدرا، الاسفار، ۹/۳۴۵.

۶- - توبه، ۳۵.

قال: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (١) و «تَبَّيَّءَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (٢)

و «وَلِذَلِكَ (الرحمة) خَلَقَهُمْ» (٣) و في الحديث: و آخر من يشفع هو ارحم الراحمين. (٤)

ص: ١٥١

١- - زمر، ٥٣.

٢- - حجر، ٤٩.

٣- - هود، ١١٩.

٤- - ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ص ٣١٩.

چون عنوان این کتاب «اندیشه اسلامی ۱» است، می‌طلبید که درباره‌ی ارزش و مرتبه ادیان دیگر بحث و بررسی شود و آن‌ها مورد نقد و واکاوی قرار گیرند و برای اینکه جوانان مسلمان، به ویژه دانشجویان عزیز تصور نکنند اسلام یک دین همپراز با دیگر ادیان است و شاید یکی از ادیان دیگر، بر حق باشد و اسلام دین تحریف شده باشد و یا اینکه چون اسلام بیشتر از حدود هزار و چهارصد سال قدمت دارد از قیمت و اعتبار چندانی برخوردار نباشد، یعنی هرچه دین قدیمی‌تر باشد، بیشتر به صحت نزدیک است، پس دین یهود و بعد از آن آیین زردشت و مسیحیت معتبر است.

لذا ضروری می‌نماید سربسته در مورد ادیان مطرح و مورد توجه جهان، تحقیق بشود تا جوانان مسلمان به قدر و منزلت آئین خود واقف گردند و شکر نعمت هدایت به سعادت مطلق به وسیله اسلام گزارند.

نتیجه‌ای که از این بخش حاصل می‌شود این است که اصل ادیان آسمانی در زمان خودشان مورد تأیید اسلام است ولی بعداً عده‌ای طبق هوی و هوس خود آن‌ها را تحریف و کم و زیاد نمودند و چنانچه به فرض همان ادیان، دست نخورده باقی می‌ماندند با آمدن دین کامل‌تر از آن ادیان، آن ادیان، دیگر مورد تبعیت واقع نمی‌شوند. در غیر این صورت باید پذیرفت: خداوند کار لغو و بیهوده انجام داده است و در این خصوص هدف معقول نداشته است.

اساساً دین اسلام قابل مقایسه با ادیان موجود و تحریف شده در جهان نیست، ضمن اینکه یک مسلمان اصل ادیان آسمانی را که قرآن و روایات تأیید و معرفی می‌نمایند باور

دارد. در حقیقت هر مسلمانی متدین به اصل ادیان دیگر می باشد ولی نه به عکس، لذا گفته اند: «چون که صد آمد نود هم پیش ماست» ولی به عکس این چنین نیست، پس هر مسلمانی یهودی و زردشتی و مسیحی است و نه به عکس.

بلکه می توان اذعان نمود که هر پیرو دین آسمانی دیگر غیر از اسلام باید مسلمان باشد و الا مسیحی و یا یهودی واقعی نیست. برای مثال کسی که مسیحی است باید جمله مسیح (علیه السلام) که فرمود: «فارقلیط و احمد خواهد آمد» را باور داشته باشد، روی این حساب لازم است مسلمان شود و الا مسیحی حقیقی نیست و همچنین است در مورد یهود و... .

گفتنی است: ادیان به دو قسم ابراهیمی و غیر ابراهیمی تقسیم می شود. ادیان ابراهیمی عبارتند از اسلام، مسیحیت و یهودیت و ادیان غیر ابراهیمی، چه آسمانی و چه غیر آسمانی، عبارتند از آیین زرتشت، هندوئیسم، بودیسم و تائوئیسم. (۱)

اسلام به عنوان «بسیط الحقیقه کل الاشیا و لیس بشیء منها»، کمالات تمام ادیان آسمانی را در بر دارد ولی از نقص ها و کاستی ها و تحریفات آن ها بری و به دور است. اینک بررسی آن ادیان:

هندوئیسم

هندوئیسم (۲)

حدود ۳۵۰۰ سال پیش قومی که خود را «آریا»، یعنی نجیب و شریف می خواندند از آسیای مرکزی به هندوستان و ایران و اروپا مهاجرت کردند.

آئین هندو در قدیم دین برهمنی خوانده می شد که به «برهما»، خدای هندوان اشاره می کرد و معتقد بود. هندوئیسم شکل تکامل یافته آنیمیسم است و به همین دلیل بنیانگذار آن معلوم نیست. آئین بسیاری از اقوام گذشته جان پرستی (Animism) بوده است. براساس این آئین، همه مظاهر طبیعت، روح دارند و برای بهره برداری از آن ها باید به نیایش و سپاس و ستایش آن ها پرداخت. (۳)

ص: ۱۵۳

۱- - حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۱۱۵، پاورقی، ۱۳۹۰. تائوئیسم دین عمومی چینیان است و آن ترکیبی از پرستش ارواح طبیعت و نیاکان و عقاید لائوتسه و خرافات مختلف می باشد (نک: تاریخ جامع ادیان، ص ۳۴۲ و لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین).

۲- - نک: آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، ص ۳۱، سمت، ۱۳۸۰.

۳- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۲۱.

آنیمیسیم، اصطلاحی است که از واژه لاتینی *anima* به معنای جان و روان مشتق شده است که نخستین بار انسان شناسی، انگلیسی به نام ای.بی. تایلر (۱۹۱۷ - ۱۸۳۲م) آن را به کار گرفت. وی بر آن بود که اقوام ابتدایی، همه موجودات جهان را زنده و دارای نفوس یا ارواح می پنداشتند. آنیمیسیم بدین معناست که مظاهر طبیعت، روح و احساس دارند و از همین رو بر زندگی آدمی اثر گذارند. تقدیس این پدیده ها نیز به دلیل همین باور است (۱).

هندوئیسم و آئین هندو گونه ای از فرهنگ و آداب و سنن اجتماعی است که با تهذیب نفس و ریاضت همراه شده است و در تمدن و حیات فردی و جمعی مردم هندوستان نقش بزرگی داشته است.

هندوان به عده ی بی شماری از خدایان آسمانی و زمینی معتقدند و در مقابل آن ها کرنش می کنند و برای هر یک بتخانه های باشکوهی می سازند. این خدایان با هم خویشاوندی سببی و نسبی دارند.

فرهنگ و تربیت در ودا یا مجموعه ی کتب مقدس

*فرهنگ و تربیت در ودا (۲) یا مجموعه ی کتب مقدس

حدود قرن ۶ ق.م در اوج اقتدار روحانیان هندو، که برهمن نامیده می شوند، نظام طبقاتی شدیدی پذیرفته شد که مدت ۲۵۰۰ سال سایه سنگین خود را بر کشور پهناور هندوستان افکنده بود و هنوز هم بقایای آن وجود دارد.

در این نظام چهار کاست و طبقه اجتماعی اصلی وجود داشت که عبارتند از: ۱. برهمنان، یعنی روحانیان؛ ۲. شاهان و شاهزادگان و جنگاوران؛ ۳. بازرگانان و دهقانان؛ ۴. طبقه کارگران.

معاشرت افراد یک طبقه با طبقات دیگر شرعاً و عرفاً ممنوع بود، به خصوص طبقه اخیر که هرگونه تماس، حتی نگاه کردن افراد طبقه بالا به این گروه گناه بزرگ شمرده می شد. فروتر از این چهار طبقه، گروهی از بومیان غیر آریایی به نام «نجس ها» بودند. افراد این طبقه به هیچ وجه حق نداشتند در محله های آن طبقات چهارگانه تردد کنند و هرگاه از باب ضرورت برای حمل زباله و کناسی به اماکن می رفتند، موظف بودند با صدای بلند حضور خود را اعلام کنند که مبادا نگاه افراد طبقات بالا به این گروه بیفتد. در این

ص: ۱۵۴

۱- نک: جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۹، مترجم: علی اصغر حکمت، ۱۳۸۶.

۲- ودا یا وداس بر مجموعه کتب مقدس چهارگانه هندوان اطلاق می شود. آن ها مشتمل بر ادعیه و عباداتند. (لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه ودا).

صورت، بیننده باید با غسل خود را طاهر نماید.

گوش دادن به تلاوت کتاب های مقدس نیز بر آن ها حرام بود و اگر فردی از ایشان در این مورد استراق سمع می کرد، برای مجازات، سرب مذاب در گوش او می ریختند.

عجیب تر اینکه افراد طبقه نجس ها به این وضع خو گرفته، آن را حق می پنداشتند و باور داشتند که این تیره بختی زاییده ی بد کرداری آنان در زندگانی پیشین است که از طریق تناسخ (۱) آن را دریافت کرده اند.

پیروان آئین جین [jain] که شاخه ای از شاخه های آئین هندوست بر این باورند که زنان راهی به کمال ندارند و برای این امر باید به انتظار مرد شدن در دوره های بعدی تناسخ باقی بمانند. (۲) البته این سنت غلط اجتماعی در سال ۱۹۵۵ رسماً لغو شد ولی جلوه های آن باقی است.

رود خروشان و پر برکت «گنگ» (تندرو) در هندوستان از تقدس والایی برخوردار است و غسل کردن در آن، به خصوص در شهر بنارس، عبادتی مهم شمرده می شود.

گفتنی است کتاب اوپانیسادهای توجه مردم را از آداب و رسوم ظاهری به اسرار درونی جلب می کند. این کتاب عرفانی شهرت جهانی دارد و به فارسی به نام «سراکیر» توسط دارا شکوه ترجمه شده است تا آنجا که برخی از مطالب توحیدی آن در نوشته های علامه طباطبای آمده است. (۳)

خدایان سه گانه

آریائیان هندوستان مانند سایر مشرکان به خدای حقیقی جهان نیز معتقد بودند و او را برهما به معنای قائم بالذات و ازلی و ابدی می نامیدند. در دوران های بعد بتهای بیشمار و بتخانه هایی باشکوه و گوناگون ساختند.

خدایان تثلیث هندو عبارتند از: ۱. برهما، خدای ایجادکننده (۴)؛ ۲. شیوا، خدای فانی کننده که مجسمه ی چهار دست و در حال رقص او فراوان است. رقص شیوا نقش او را در

ص: ۱۵۵

۱-۱ نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

۲-۲ آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۴.

۳-۳ المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۱ و همو، قرآن در اسلام، ص ۲۳.

۴-۴ المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۰.

ایجاد و در عین حال انهدام نشان می دهد. ۳. ویشنو، خدای حفظ کننده. جلوه های دهگانه ی این خدا برای مردم در طول تاریخ عبارتند از: ماهی، لاک پشت و... و بودا. و کلکی، یعنی ویشنو تا کنون نه بار به شکل حیوان یا انسان تجلی یافته و به خدمت رسانی مردم پرداخته است. آخرین تجلی او کلکی نام دارد که موعود آخرالزمان است و برای اصلاح جهان، ظهور خواهد نمود. (۱)

پرهیز از آزار جانداران، اصل مهمی است که همچنان در آئین هندوان پابرجاست. این آموزه، خوردن گوشت حیوانات را عملی غیر اخلاقی می داند. در این میان، گاو مقدس ترین حیوان به شمار می رود و نوشیدن ادرار و خوردن سرگین آن برای تبرک و تطهیر درونی، معمول است. (۲)

در آئین چین پرهیز از آزار جانداران تا نباتات و جمادات پیش می رود و کندن زمین برای کشاورزان ممنوع شمرده شده است. استفاده از محصولات زیر زمین مانند چغندر، هویج، شلغم و سیب زمینی که کندن زمین را همراه دارد، حرام است. پیروان این آئین بیمارستان هایی بزرگ برای معالجه حیوانات اهلی و وحشی دایر کرده اند. آنان آب را قبل از نوشیدن صاف می کنند که مبادا کرمی وارد دهانشان شود و جان بدهد. (۳)

شیواپرستان، عورت شیوا را نیز می پرستند و آن را لینگا می نامند. مجسمه های لینگا و معابد آن نیز فراوان است.

افرادی از شیواپرستان، به نام لینگاوات، یعنی حاملان لینگا، پیوسته مجسمه ای از لینگا را که داخل کیف کوچکی است به گردن آویخته دارند. چیزهای شگفت آوری مانند قربانی انسان و نوشیدن شراب در کاسه ی سر مردگان به برخی از فرقه های شیوایی نسبت داده می شود.

فرقه های «شکُتی» (نیرو) معتقدند قوه ی الهی در جنس لطیف قرار دارد. از اینجاست که در معابد شکتی زنانی جوان می رقصند. برخی از این فرقه ها رقص های وحشیانه و آوازهای گوش خراش و حرکات جنون آمیز را برای تکامل روحی لازم می دانند.

ص: ۱۵۶

۱-۱- مبانی اندیشه اسلامی ۲، حسن یوسفیان، ص ۱۱۲، پائیز ۱۳۸۹.

۲- - مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۱۱.

۳- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۴ و نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۱۶۵.

بعد احیاگر شیوا در قالب پرستش اندام جنسی نرینه (لینگا) جلوه گر شده است. مجسمه های لینگا و معابد آن بسیار است. به گفته ویل دورانت، گاندی از اینکه غریبان عورت پرستی را کاری زشت دانسته اند، گله مند بوده است.^(۱)

در آئین جین (پیروز)، که پنج قرن قبل از میلاد پایه گذاری شد، پوشیدن لباس را حرام می دانند و معتقدند مهاویرا تا آخر عمر برهنه به سر برد. در حدود سال ۷۹ ق.م دو فرقه به وجود آمدند: فرقه آسمان جامگان که هیچ لباسی را نپذیرفتند و فرقه سفید جامگان که استفاده از آن دکی پارچه را جایز دانستند. گان دی جزء دسته دوم محسوب می شود.^(۲)

تناسخ در آئین هندو

براساس قانون کار ما (کردار)، آدمی نتیجه ی اعمال خود را در دوره های بازگشت مجدد خود در این جهان می بیند. کسانی که کار نیک انجام داده اند، در مرحله بعد، زندگی مرفه و خوشی دارند و آنان که کار بد می کنند، در بازگشت با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان بازگشت می کنند. هندوان معتقدند آدمی همواره در گردونه ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر رنج گرفتار است. شاعری از روی طنز، چارپایی را مخاطب قرار داده و این رباعی را گفته است:

ای رفته و باز آمده «بل هم» گشته

نامت ز می_ان مردم_ان گ_م گشته

ناخن هم_ه جمع آمد و س_م گشته

ریش ز عقب در آم_ده دم گشته

تنها راه رهایی انسان از گردونه ی تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر درد و بلا، پیوستن به «نیروانا» (خاموشی و آرامش) و در اصطلاح «فنا فی الله» است.

برحسب عقیده هندوان، روح آدمی هنگام مرگ، در همه احوال جز در یک حالت خاص، که روح در مقامی جاویدان در اعلا علین با برهما وحدت تام حاصل می کند یا در اسفل سافلین به طور ابد سرنگون می شود، سلسله ای از توالد و تجدید حیات را طی می کند و پیاپی از عالمی به عالم دیگر درمی آید. چرخه توالد، پی در پی در یک سلسله بی انتها ادامه دارد.

ص: ۱۵۷

۱- - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۵۹۱.

۲- ۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۳.

در اوپانیشادها آمده است: آن‌ها که در زندگانی خود دارای عمل و رفتار نیکوانند، بعد از مرگ، روانشان در رحم یک زن برهنی جای می‌گیرد؛ اما روح اشخاص بدکردار در رحم سگ و یا گرگ و یا خوک مأوی می‌گزینند. (۱)

یکی از اصول مسلم آیین هندوان آن است که ما همه قبلاً-زندگی کرده ایم و شرایط حیات کنونی ما نتیجه ی حیات های پیشین ماست (۲) و با زندگی کنونی، زندگی آینده خود را رقم می‌زنیم.

طبیعتاً این طرز تفکر معاد دینی را انکار می‌نماید. علاوه بر آن عقیده به تناسخ می‌تواند دستاویزی برای ستمکاران و سودپرستان گردد تا عزت و رفاه فعلی خویش را معلول پاکی و وارستگی حیات پیشین خود بدانند و بدبختی مظلومان و محرومان را نتیجه زشتکاری آن‌ها در مراحل پیشین حیات و بدین وسیله اعمال زشت خویش و ظلم‌ها و بی‌عدالتی را در جامعه ی تحت سلطه خویش توجیه نمایند و خود را بری از عامل خوشبختی‌ها و بدبختی‌ها بدانند.

وحدت وجود

حکیمان و دانشمندان هندو می‌گویند: همه خدایان بی‌شمار آن دین، همه مظاهر یک خدای واحد و بزرگند و تمام موجودات بخش‌هایی از کالبد عظیم الوهیت به شمار می‌روند. از دیدگاه آنان این جهان و همه ی اجزای آن در حقیقت خیالی بیش نیست. این خیال را مایا (Maya)، یعنی فریب و وهم می‌نامند. به عقیده ی آنان تمام این صورت‌های وهمی سرانجام ناپود می‌شوند و تنها برهما ثابت و پایدار و باقی است.

اصول ایمان هندوان چهار چیز است: ۱. الوهیت روح؛ ۲. وحدت موجودات؛ ۳. وحدت خدایان؛ ۴. وحدت مذاهب و ادیان.

در قرون اخیر عرفان هندویی غربیان را مسحور خود کرده است، همان‌طور که عرفان اسلامی جمعی از غربیان را به اسلام جلب نموده است (۳).

ص: ۱۵۸

۱-۱- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۵۵، ترجمه علی اصغر حکمت.

۲-۲- جان هیک، فلسفه دین، ص ۳۱۴، ترجمه بهزاد سالکی، ۱۳۷۶.

۳- - حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۳۴، تهران، ۱۳۸۵.

قوانین اخلاقی، تصوف و اندیشه های لطیف آیین هندو از روزگار کهن جذابیت داشته است و به گفته بعضی، تأثیر تفکرات هندو بر اهل تصوف در مسیحیت و اسلام دیده می شود(۱). البته قسمت اخیری عبارت محل تأمل است.

آئین هندو با خودمحوری میانه ای خوب ندارد و یک هندو می تواند علاوه بر آئین خود به هر یک از ادیان جهان بگردد. چنان که جان هیگ انگلیسی، در اواخر قرن بیستم، معتقد به پلورالیسم دینی و صحت همه ادیان بود، لذا بستر پذیرش ادیان دیگر را فراهم نمود. او پلورالیسم در حقانیت و نجات را بهترین راه برای وحدت همگانی دانست و انحصار حقانیت و نجات را در مسیحیت و اسطوره حلول خداوند در مسیح(علیه السلام) را به چالش کشاند(۲).

با این وصف، شدیدترین تعصب ها را می توان میان هندوان یافت. کافی است به یاد بیاوریم که مهاتما گاندی به سبب اعتقاد به برابری هندوان و مسلمانان، مورد دشمنی گروهی از هندوان قرار گرفت و یکی از ایشان با گلوله او را از پای درآورد.

جنايات هندوان در کشمیر ناگفتنی است. ستیز آنان با اسلام و مسلمین و همکاری با رژیم غاصب اسرائیل با این هدف در سایت اینترنتی (www.Hinduunity.com) وجود دارد.

یوگی یا روش جوکیان

واضع فلسفه یوگا فیلسوف هندی به نام پاتانجلی بود که در حدود دو قرن پیش از میلاد می زیست. او راهی که برای نجات نفس اختراع کرده است یوگا خوانده می شود(۳).

به عقیده ی هندوان، دستیابی به حقیقت یا اتحاد با خدای توانا از طریق یوگا (Yoga) یعنی یوغ و ربّقه و بند و ریسمان اطاعت به گردن نهادن حاصل می شود. یوگا به ریاضت های سخت و طاقت فرسا دلالت می کند و معمولاً با نشستن آرام و پیوسته به شکل چهار زانو و همراه با تأمل انجام می گیرد. شیوه هایی دیگر نیز معمول است، مانند ایستادن،

ص: ۱۵۹

۱- -۱۰-۴۶۰, Vol. ۱۵, pp. ۴۶۰-۱۰-۴۶۰, The Encyclopdia of Religion, Mircea Eliade(ed), ,

۲- - نک: جان هیگ، مباحث پلورالیسم دینی ۳۰-۲۱ و مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۹۶.

۳- - محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۶۵، ۱۳۵۹.

وارونه ایستادن، خم شدن، آویختن دست ها و زیستن بر روی تختی که در سراسر آن میخ های تیزی سربرآورده است. این عملیات چه بسا برای ده ها سال ادامه یابد و با مشقت های دیگر مانند در پیش رو نهادن آب و تشنه به سر بردن همراه باشد. (۱)

با آنکه هدف از ریاضت، وصول به حقیقت است، گاهی کشف و کراماتی را پدید می آورد که چه بسا آن برای شهرت یابی و کسب درآمد و... باشد. یوگی (Yogin) معمولاً آن امور، یعنی انجام دادن کارهای عجیب و غیب گویی را مانع کمال خود می یابد و بسیار می شود که به آن خوارق عادت ابداً توجهی نکند و از اظهار آن روی برگرداند.

حبس دم به گونه ای است که بر اثر تمرین های سخت، تنفس کاهش می یابد و یوگی در طول سال به چند نفس بسنده می کند. همچنین ضربان نبض و سایر کارهای بدن را می توان با یوگا در اختیار گرفت. در همه ی این حالات بدن شیوه های نومی برمی گزیند و زنده می ماند.

چه بسا یک یوگی را به مدت شش ماه دفن کنند و پس از این مدت قبر او را بشکافند و او را بیرون آورند و وی با یک بار تنفس زندگی را از سر گیرد (۲). توانیهای دیگری نیز برای برخی از آنان میسر می گردد، مانند رهایی از جاذبه ی زمین و متوقف نمودن قطار و به جوش آوردن آب با یک نگاه و غیره.

جوکی یا سالک ایمان دارد که در آیین یوگا می توان هر عضو را از راه تمرکز حواس و توجه به آن، بی حس کرد و نیز می توان به دلخواه خود نامرئی شد و یا بدن را از حرکت بازداشت و یا به رازهای گذشته و آینده آگاهی حاصل کرد (۳).

بودیسم

آئین بودا یکی از شاخه های کیش هندوست. این آئین از هندوستان بیرون آمده سراسر مناطق خاوری را در نور دیده است و به علت داشتن اندیشه های عرفانی لطیف و گسترش در مناطق پر جمعیت جهان، پیروان زیادی دارد و اخیراً به اروپا و آمریکا نیز سرایت نموده

ص: ۱۶۰

۱- آداب و شرایط یوگا در کتاب پاتانجالی آمده است که ابوریحان بیرونی آن را به عربی ترجمه کرده است.

۲- ۱- حسین توفیقیان، آشنای با ادیان بزرگ، ص ۳۶، ۱۳۸۵.

۳- ۲- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۶۷، ۱۳۵۹.

است.

بودا (بیدار) لقب گوتاما (متولد در سال ۵۶۳ ق.م) است. وی شاهزاده و بنیانگذار مکتب اصلاحی بودیسم است. به عقیده ی بودائیان در دوران های پیشین جهان نیز تعدادی بودا آمده اند.

بودا در ۲۹ سالگی شبانه از کاخ و تنعمات آن گریخت و زندگی راهبان را پیش گرفت. اندیشه های اصلاحی بودا در مخالفت با تعصب های برهمنان بوده است. او اختلاف طبقاتی را باطل می شمرد.

بودا در بیست و نه سالگی اتفاقاً روزی تنها از کاخ خویش بیرون آمد و شخص بیماری را دید. لذا دانست که عاقبت تندرستی بیماری است. برحسب تصادف بار دیگر به پیرمردی برخورد و فهمید سرانجام جوانی پیری است. برای بار سوم که به تنهایی از کاخ خود بیرون رفته بود مرده ای را در سر راه خویش دید که کسان او بر سرش شیون می کردند، برخلاف تصور که گمان می کرد آدمی همواره تندرست و زنده خواهد ماند، فهمید که زندگی هرچند دراز باشد، سرانجام مرگ و نابودی است.

چون کار جهان را بقایای نیافت و آن را فانی و بی حاصل دانست، کاخ و پادشاهی خود را گذاشته به دشت و جنگل پناه برد...[\(۱\)](#).

ابراهیم ادهم داستان معروفی شبیه داستان مشهور بودا دارد. در ابتدا پادشاه بلخ بود و جریانی رخ داد که توبه نمود و در سلسله اهل تصوف قرار گرفت.[\(۲\)](#) عطار نیشابوری نقل کرده است: ابراهیم ادهم پادشاه بلخ بود. ابتدای حال او در وقت پادشاهی آن بود که عالمی زیر فرمان داشت. و چهل سپر زرین در پیش و چهل گرز زرین در پس او می بودند. یک شب بر تخت خفته بود.

نیمه شب سقف خانه بجنید، چنانکه کسی بر بام بود. گفت: کیست؟ گفت: آشنایم. شتر گم کرده ام. گفت: ای نادان! شتر بر بام می جویی؟ شتر بر بام چگونه باشد؟ گفت ای غافل! تو خدای را بر تخت زرین و مجلل و در جامه اطلس می جویی. شتر بر بام جستن از آن

ص: ۱۶۱

۱- ۱- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در دین های بزرگ، ص ۷۰، ۱۳۵۹.

۲- ۲- مطهری، کلام-عرفان، ص ۹۹.

عجیب تر است؟ از این سخن هیبتی در دل وی پدید آمد و آتشی در دل وی پیدا گشت. متفکر و متحیر و اندوهگین شد. (۱)

او از کاخ بیرون گریخت و بر اثر ریاضت از عرفای بنام و معروف روزگار گشت.

اندیشه های نظری و عملی بودا

تعالیم وی، که بر آئین هندو پایه گذاری شده است، ترک دنیا و تهذیب نفس و تأمل و مراقبه و تلاش برای رهایی از گردونه ی زندگی پر رنج این جهان را توصیه می کند و برای وصول به نیروانا (۲) (فنای کل و رهایی و آرامش) اهمیت زیادی قائل است. او برهما و خدا را قبول ندارد و جهان را ازلی و ابدی و بی نیاز از خالق می داند. (۳)

بعید نیست در برخی از فرقه های بودایی از خدا و خداپرستی اثری یافت شود؛ چرا که بعضی بر این باورند که در برخی از فرقه های بودایی، از خدا (به معنای واقعی کلمه) اثری نمی توان یافت. (۴)

او راه درست را راه میانه، که میان لذت و رنج است، می داند که از راه های هشتگانه به دست می آید. آن ها عبارتند از: ۱- ایمان درست؛ ۲- عزم درست؛ ۳- سخن درست؛ ۴- کردار درست؛ تا آدمی هرگز دزدی نکند و دست به خودکشی نیالاید و کاری نکند که روزی پشیمان گردد. ۵- کار درست؛ تا آدمی ربا نخورد و ربا نوزد و از مال دزدی کسب نکند. ۶- کوشش درست؛ تا آدمی همواره در پی نیکی بکوشد و از آنچه زشت است بپرهیزد. (سه قسمت اخیر تقریباً یکسانند). ۷- اندیشه درست؛ تا آدمی همواره آرام باشد و نگذارد غم اندیشه او را دگرگون نماید. ۸- تمرکز درست حواس؛ که زمانی برای شخص حاصل می شود که هفت قانون مذکور را به کار بسته و به آرامش واقعی دست یافته باشد. (۵)

ص: ۱۶۲

-
- ۱- ۱- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تذکره الاولیاء، ص ۱۰۲، به کوشش استعلامی، بهار ۱۳۷۲.
 - ۲- ۲- نیروانا کلمه ای است سانسکریت به معنای خاموش ساختن و از میان بردن. این لفظ پیش از بودا به صورت «نیروان جاین» (Nirvan- Jain)، در مفهوم حالت خوش و سعادت ابدی به کار رفته است و در دین بودایی به معنای آخرین مقصد حیات انسانی است. (محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۷۴، ۱۳۵۹).
 - ۳- نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۷.
 - ۴- ۴- حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۶، ۱۳۹۰.
 - ۵- - آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۸.

آنگاه بودا دستورهایی را درباره ی درستی بدین گونه بیان می کند: ۱- پرهیز از آزار و بی جان نمودن جانوران؛ ۲- احتراز از تصرف در مالی که به شخص عطا نشده است؛ ۳- پرهیز از بی عصمتی و ناپاکدانی؛ ۴- اجتناب از مکر و فریب؛ ۵- خودداری از مستی و شرابخواری؛ ۶- خودداری از پرخوری و شکم پروری، خاصه هنگام بعدازظهر؛ ۷- چشم پوشیدن از تماشای رقص و آواز طربناک و تماشای لُهو و لعب؛ ۸- فاصله گرفتن از استعمال زیورها و عطریات و آرایش ها؛ ۹- نخفتن در بسترهای نرم؛ ۱۰- دوری از قبول زر و سیم. (۱)

این تعلیماتی است که از بودا مسلم می دانند. بودا چیزهای دیگر از قبیل عب_ادات و قربانی ها و غیب گویی ها و فلسفه و اسرار را اضافی و غیر قابل قبول می داند. (۲)

آئین بودا سه فرقه دارد: ۱- چرخ بزرگ که در چین رواج دارد. این شعبه از آئین بودا از اعتقادات و سنن کنفوسیوس (۳) و لائوتسه (۴)

در چین و شینتو (۵) در ژاپن آمیخته شده است. ۲- چرخ کوچک که در سری لانکا و کشورهای جنوب شرقی آسیا مشاهده می شود. (۶) ۳- چرخ الماس. این فرقه در تبت وجود دارد. (۷)

ص: ۱۶۳

۱- - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۶۸، ۱۳۸۶.

۲- - المیزان، ج ۱۰، ص ۲۹۳.

۳- - کنفوسیوس، مرکب از دو کلمه «گونگ و فیلسوف»، متوفای ۴۷۹ ق. م، حکیم و سیاستمدار چینی بود که آیین تازه ای برای مردم چین آورد که با وجود مقبولیت عامه، پس از چندی از رونق افتاد و جای خود را به آیین بودا داد (حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۸، ۱۳۸۵). او وفاداری به آداب و رسوم ملی و خانوادگی را در درجه اول اهمیت قرار داد و برای دنیا و زندگی، ارزش و اهمیت فراوانی قایل بود. وی در پاسخ یکی از شاگردان خود که از زندگی پس از مرگ سؤال کرده بود پاسخ داد: «ما هنوز درباره ی زندگی چیزی نمی دانیم، چگونه می توانیم دوران پس از مرگ را بشناسیم (لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه کنفوسیوس).

۴- - لائوتسه، فیلسوف چینی، حدود شش قرن قبل میلاد می زیست و دارای کتاب «راه پرهیزکاری» بود (فرهنگ فارسی معین، ذیل کلمه لائوتسه).

۵- ۵- شینتو یعنی «طریقه خدایان»، آیین باستانی ژاپن است. این آیین الهه ی خورشید به نام اماتراسو (Amaterasu) را نگهدارنده سرزمین اجدادی می داند و خاندان سلطنتی را از نسل این خدا و تجسم وی می شمارد (حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۳، ۱۳۸۵). شینتو منشعب از ادیان کنفوسیوس و بودایی می باشد. این دین بیشتر به اجداد و قوای طبیعی اهمیت می دهد (فرهنگ فارسی معین، اعلام، ذیل کلمه شینتو).

۶- - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۶۸، ۱۳۸۶.

۷- - آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۹.

زردشت و زرتشت و رزدهشت از واژه «زَرْتُوشتَر» می آید که معادل زرد اشتر یعنی دارنده ی شتر زرد است.

زردتشت، ایرانی و اهل آذربایجان بوده است. براساس نظریه مشهور، وی در سال ۶۶۰ قبل از میلاد به دنیا آمد و در سن ۳۰ سالگی به پیامبری مبعوث شد و در سن ۷۷ سالگی در بلخ افغانستان شهید شد.^(۱)

برخی گفته اند: برحسب سنت، زمان او را حدود ۵۵۱-۶۲۸ و بعضی ۱۰۰۰ پیش از میلاد می دانند.^(۲)

در چند قرن بعد از ورود آریائیان به ایران، انسان اصلاح گری برخاست و آریائیان را که خواستار ترک خرافات قدیم بودند به آئین تازه دعوت نمود و آئین مغان را برانداخت.

برخی از پژوهشگران معتقدند که دو گانه پرستی یعنی ایمان به خدای خیر و خدای شر در دین زردشت از مغان قدیم آمده است؛ زیرا در کتاب گاتها که قدیمی ترین بخش اوستا و دارای صبغه ایرانی است، چیزی در مورد دو گانگی یافت نمی شود،^(۳) ولی از کتاب های تاریخی برمی آید که مغان قدیم دو گانه پرست بوده اند.^(۴)

به این ترتیب سخن جان بایرناس مبنی بر اینکه: «دیو اگر خالق حقیقی همه ی شرور است پس بالضروره او نیز باید مانند حق تعالی ازلیت داشته باشد... و الا لازم می آید که قائل به خلقت شر و بدی به دست خدای خیر و نیکی بشویم»^(۵)، باطل و نادرست است.

این پیامبر مصلح که خود را فرستاده ی خدای خوبی و روشنایی معرفی می کرد، زردشت نام داشت. دینی که این پیغمبر ایرانی تعلیم فرمود یک آئین اخلاقی و طریقه یگانه پرستی است.^(۶)

زردشت مدعی بود آئین خود را از اهورا مزدا (دانای توانا) دریافت کرده تا جهان را از

ص: ۱۶۴

-
- ۱- - توفیقی، آشنائی با ادیان بزرگ، ص ۶۲.
 - ۲- - خسرو قلی زاده، فرهنگ اساطیر ایرانی، ص ۲۳۵، ۱۳۸۸ و نک: القرآن الکریم، همراه با شرح آیات منتخب، ص ۳۴۳، ۱۳۸۴.
 - ۳- - نک: گاتهای زردشت، به کوشش فرانک دوانلو. از مخاطب های زردشت متوجه به توحید می شویم.
 - ۴- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۱.
 - ۵- - جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۴۷۱ - ۴۷۲، ترجمه علی اصغر حکمت، ۱۳۸۶.
 - ۶- - تاریخ جامع ادیان، ص ۴۵۶.

تیرگی پاک نماید و آن را به سوی نیکی و روشنایی رهنمون شود.

زردشتیان به نام هایی چون گبر و مجوسی و پارسی خوانده می شوند. واژه «المجوس» در دستور زبان عربی، اسم جنس جمعی و مفرد آن مجوسی است؛ مانند «عرب» و «عربی»، «روم» و «رومی» و... (۱). آن کلمه در قرآن کریم در کنار پیروان ادیان دیگر یافت می شود: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (۲).

این آیه ملت مجوس یا مغان زرتشتی را اهل کتاب دانسته و آن طایفه را با یهود و نصاری که از امم خداپرست و دارای شرایع آسمانی (البته در اصل) هستند در یک ردیف آورده و کلمه ی مجوس را با «او» وصل و عطف، به ایشان می پیوندد و به وسیله موصول که «الذین» باشد آنان را از مشرکان جدا می سازد.

در تأیید آن سخن، احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) به ما رسیده است که از آن جمله حدیث پیامبر است که فرمود: سُنُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ؛ با ایشان همان طور که با اهل کتاب رفتار می شود، رفتار نمایید (۳).

تاریخ حیات زردشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می توان گفت: اخبار دقیق مربوط به او به ما نرسیده و غیر روشن است. مجوس، کتاب مقدس خود را در ماجرای تسلط اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، به طوری که حتی یک برگ آن نماند. تا اینکه در زمان پادشاهان ساسانی باز به رشته تحریر درآمد (۴).

اکثر علمای اسلام زردشتیان را اهل کتاب دانسته اند. احادیثی در این باب موجود است: امام صادق (علیه السلام) در جواب کسی که سؤال نمود: آیا در میان مجوس پیامبری مبعوث شد؟ فرمود: من برای آن ها کتابی محکم می یابم که دارای مواظب بلیغی و مثال های شفا دهنده است. آن ها به ثواب و عقاب اقرار دارند. آن ها شرایعی دارند که بدان عمل می کنند، چرا که

ص: ۱۶۵

۱- - حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۷، پاورقی، ۱۳۸۵.

۲- - حج، ۱۷.

۳- - نک: محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۱۱۲، ۱۳۵۹.

۴- - المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۲.

قرآن می فرماید: «... وَ إِنِّ مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (۱). پس در میان آن ها پیامبری همراه با کتابی از جانب خداوند مبعوث شد ولی آن ها آن را انکار و جحد نمودند. (۲)

تعالیم زردشت

در آئین زردشت سه اصل عملی «گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک» وجود دارد. نکته قابل توجه اینکه کامل تر از این اصول سه گانه در آئین بودا، که بیان شد، وجود دارد. علاوه بر آنکه این گونه سخن گفتن کلی، حکم باد را دارد که به هر قفلی می خورد ولی باز نمی کند. با آن سه اصل نمی توان مشکلات فکری و عملی و اخلاقی مردم مخصوصاً جوانان دانشجو را حل نمود و نظر کسانی که اصول مذکور را بر این سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که می فرماید: «الایمانُ اقراؤُ باللسان و معرفهٌ بالقلب و عملٌ بالأركان» (۳) تطبیق نموده اند (۴)، تمام نیست، بلکه خطاست.

احترام به آتش به عنوان یکی از مظاهر خدای روشنائی (نورالانوار) و افروخته نگه داشتن آن و انجام دادن مراسمی خاص در اطراف آن در معابدی به نام آتشکده به رهبری موبدان، مشخص ترین ویژگی این آئین است.

معمولاً آتش دان ها در میان آتشکده جای داشت و پیوسته آتش مقدس در آن می سوخت. محافظ آتشکده را هیرید می گویند... پس آنکه آن توده چوب های مقدس را مشتعل می سازند و به خواندن نیایش و سرودهای مذهبی مشغول می شوند. موبدان و هیریدان همواره دستمال بر دهان بسته اند که مبادا دم ایشان به آتش پاک دمیده آن را پلید سازد (۵).

همچنین آبادانی و کشاورزی و دامداری و شهرنشینی در آئین مذکور مورد ستایش قرار گرفته است. احترام به حیوانات، مخصوصاً سگ و گاو همچنین خوش رفتاری با مردم

ص: ۱۶۶

۱- فاطر، ۲۴.

۲- المیزان، ج ۱۷، ص ۳۹.

۳- ۱- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۶۷، باب ما کتبه صلوات الله علیه... . حدیث مذکور به گونه دیگر نیز وارد شده است: «الایمان قول باللسان و اقرار بالجنان و عمل بالارکان».

۴- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۹، ۱۳۸۵.

۵- مشکور، خلاصه الادیان...، ص ۱۰۵-۱۰۴، ۱۳۵۹.

نیز جایگاه ویژه دارد. برخی از آداب و رسوم سرزمین ایران از قبیل مراسم چهارشنبه سوری و سوگند خوردن به روشنایی چراغ و چیزهای دیگر با تعالیم زردشتی ارتباط دارد.

سؤالی که در اینجا مطرح است و زردشتیان کنونی آن را باید پاسخ دهند اینکه چه تفاوتی میان آتش و عناصر دیگر، از جهت جسمانیت، وجود دارد که آتش را، برخلاف آن عناصر، مقدس شمرده اند. اگر آتش مظهر نور است، خورشید هم همین حکم را دارد و نورش شدیدتر است. تمام موجودات چه مادی و چه غیر مادی، نوری اند که نور مطلق خداوندی را نشان می دهند، پس تبعیض مردود و محکوم است و آتش پرستی با توحید مورد قبول حضرت زردشت (علیه السلام) منافات دارد.

با توجه به آنچه بیان شد، آن ها که می نویسند: «زردشتیان آتش را نمی پرستند بلکه آن را نشانی از فروغ ایزدی می دانند»^(۱)،

صحیح نیست.

اوستا و خدایان و بقای روح

کتاب آسمانی زردشتیان اوستا نام دارد که به معنای اساس و بنیان و متن است. زردشتیان و پژوهشگران بر این مسأله اتفاق دارند که اوستا در اصل بسیار بزرگ تر بوده است. اوستای کنونی دارای ۸۳۰۰۰ کلمه است و احتمالاً اصل آن دارای ۳۴۵۷۰۰ کلمه، یعنی تقریباً چهار برابر بوده است.

اوستا دارای پنج بخش است که یکی از آن ها یسنا (= جشن و پرستش) است. قسمتی از این بخش، گاتها (به معنای سرود) نامیده می شود. این بخش که مشتمل بر ادعیه و معارف دینی و معروف ترین قسمت اوستاست، به خود زردشت نسبت داده می شود، در حالیکه سایر قسمت ها را به پیشوایان دین زردشت نسبت می دهند. و بخش های دیگر، شامل نیایش و امور حلال و حرام و ذکر و تسبیح و مراسم مذهبی می باشد.

کسی نمی داند گرایش زردشتیان به خدایان دوگانه، یعنی خدای نیکی و خدای بدی یا خدای روشنایی و خدای تاریکی در چه نسل و عصری آغاز شده است. در قسمت گاتها (از یسنای اوستا) که به خود زردشت نسبت داده می شود، اهریمن در برابر خرد مقدس

ص: ۱۶۷

صف آرائی می کند و نه در برابر آهورامزدا که خدای واحد و فوق پروردگاران روشنایی و تاریکی است. همچنین گروهی از زردشتیان به نام زروانیان در عصر ساسانی پدید آمدند که معتقد به خدای یکتا به نام زروان بودند و او را از خدای روشنایی و تاریکی برتر می شمردند.^(۱)

با مطالعه در آئین زردشت معلوم می شود که وی در میان ایرانیان به اصلاح دینی قیام کرده و خرافات مذهب باستانی آریاییان را مورد حمله قرار می داده است. از جمله آنکه وی از اهورا مزدا تبلیغ می کرده و خدایان قوم خود را که دئو (=دیو) خوانده می شده اند، باطل می دانسته و آن ها را خدای دروغ دوستان می نامیده است.

در آئین زردشت، اهورا مزدا دست یارانی دارد که به منزله فرشتگان ادیان ابراهیمی هستند. آن ها واسطه فیض محسوب می شوند. آن ها رهبری به نام خرد مقدس (عقل اول) دارند. پس از آنها، دست یاران دیگری نیز وجود دارند که تشکیلات آن خرد مقدس اند. در مقابل، اهریمن نیز تشکیلاتی دارد؛ لذا اهورا مزدا و اهریمن در عرض هم قرار نمی گیرند بلکه دومی، در طول و مخلوق اولی است. بر این اساس تشکیلات خدای خیر و خدای شر به حدیث «جنود عقل و جهل» شباهت دارد.^(۲)

زردشتیان به جاودانگی روح عقیده دارند. آنان می گویند روان پس از ترک جسم تا روز رستاخیز در عالم برزخ می ماند. همچنین آنان به صراط (آنچه در دین اسلام «پل صراط» خوانده می شود، در آیین زردشت «پل چینوت» نام گرفته که میان آسمان و زمین کشیده شده و برای گناهکاران به باریکی لبه تیغ و برای پرهیزکاران بسیار پهن است)^(۳)

و میزان اعمال و بهشت و دوزخ معتقدند.

بهشت آئین زردشت چیزی مانند بهشت اسلام است، ولی به خاطر مقدس بودن آتش، دوزخ زردشتی جایی بسیار سرد و کثیف است که انواع جانوران در آن، گناهکاران را آزار می دهند.

ص: ۱۶۸

۱- - خسرو قلی زاده، فرهنگ اساطیر ایرانی، ص ۲۳۹ و توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۰، تهران، ۱۳۸۵.

۲- - الکافی، ج ۱، ص ۱۰.

۳- - مبانی اندیشه اسلامی ۱، ص ۱۸۷.

به عبارت روشن تر در دوزخ زرتشتی از شعله های آتش فروزان خبری نیست، زیرا چنان که می دانیم، آتش مقدس است و هرگز نباید به لوث وجود گناه کاران آلوده گردد. آنچه دوزخیان زرتشتی را شکنجه و عذاب می دهد نبودن آتش و وجود سرمای سخت و ظلمات محض است. این تاریکی به حدی شدید و غلیظ است که قابل لمس با دست ها است و بوی نامطبوع این شکنجه گاه ها به قدری مادی و جسمانی است که می توان آن را با کارد برید(۱).

این تناقصی آشکار میان تقدس بخشیدن به آتش و اعتقاد به دوزخ و جهنم آتشین که مورد تأیید زردشت می باشد است که متوجه زردشتیان می باشد. آن ها اگر مثل اشراقیان نور را مقدس می دانستند بهتر بود. بر این اساس به احتمال بسیار قوی اعتقاد به جهنم بسیار سرد و زیر صفر از تحریفات(۲) مغرضین پس از حضرت زردشت(علیه السلام) است.

یهودیت

۱- ریشه تاریخی

بحث در مورد یهود بسیار وسیع است، لذا سعی می شود بیشتر در مورد اشکالاتی که متوجه آنهاست، بحث و فحص شود.

قبل از بعثت حضرت موسی(علیه السلام) بنی اسرائیل بر دین جدشان، حضرت ابراهیم، شیخ الانبیاء،(علیه السلام) بودند و در میان آن ها اسحاق و یعقوب و یوسف(علیه السلام) مبعوث شدند و همه ی آن ها به توحید و نفی شرک دعوت می کردند و اینکه خدا مادی و جسمانی نیست و شکل و اندازه ای ندارد، اما از داستانهای بنی اسرائیل در قرآن فهمیده می شود که آن ها قومی مادی و حسی بودند و بالاتر از ماده را قبول نداشتند و اگر هم چیزی درباره ی خدا می گفتند، تشریفاتی بوده و حقیقت نداشته و به آن اعتقادی نداشتند؛

زیرا آن ها سال های طولانی در اسارت فرعونیان و قبطیان بودند و آن دو گروه بت می پرستیدند و به همین دلیل، بت پرستی با روح و جان بنی اسرائیل در آمیخته بود؛ اگرچه تعصب نژادی، آن ها را وادار می کرد که دین آباء و اجدادشان را به صورتی تشریفاتی

ص: ۱۶۹

۱- مشکور، خلاصه الادیان...، ص ۱۰۱، ۱۳۵۹.

۲- نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۴۷۷.

به همین خاطر بیشتر آن‌ها از خدا تصور موجودی جسمانی و مادی داشتند و هر زمان که موسی (علیه السلام) می‌خواست چیزی از معارف الهی را به ذهن آن‌ها نزدیک کند، آن‌ها از آن، یک تصور مادی در ذهنشان ایجاد می‌کردند. به همین دلیل وقتی در مسیرشان به قومی رسیدند که بت می‌پرستیدند، خوششان می‌آمد و دلشان می‌خواست که بت‌هایی مانند آن‌ها داشته باشند، به همین جهت از موسی (علیه السلام) خواستند که برای آن‌ها بتی قرار دهد تا بدان تواضع و خضوع کنند.

در روایتی آمده است که یکی از یهودیان برای طعنه زدن به اسلام و مسلمانان به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفت: شما سی سال از وفات پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) نگذشت که به روی هم شمشیر کشیدید. حضرت فرمود: ولی شما یهودیان پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) گفتید: معبودی برای ما قرار ده، همان گونه که آن‌ها (قومی هستند که) معبودانی دارند. (۱)

حضرت یعقوب (علیه السلام) دوازده پسر داشت و به اسرائیل ملقب بود. اهل کتاب این اسم مرکب را چنین معنا می‌کنند: کسی که بر خداوند مظفر شد. به گفته‌ی تورات، کشتی گرفتن حضرت یعقوب (علیه السلام) با خدا که به پیروزی او بر خدا انجامید، علت ملقب شدن وی به اسرائیل است. (۲) اسرائیل مرکب از دو کلمه «اسرا» به معنای عبد و «ئیل» به معنای الله است.

یهودیان از نژاد عبرانی اند. این نژاد با اعراب و آشوریان و چند قوم دیگر خاورمیانه، اصلی مشترک دارند. از پیشینه‌ی تاریخی قوم عبرانی اطلاع دقیقی در دست نیست. برخی دانشمندان معتقدند نام «عبرانی» را کنعانیان پس از ورود حضرت ابراهیم (علیه السلام) به سرزمین کنعان به او دادند، (۳) زیرا او با عبور از رود فرات وارد کنعان شد. براساس آنچه در تورات آمده است، خداوند با ابراهیم (علیه السلام) عهد بست که از نیل تا فرات به فرزندان او که از اسحاق

ص: ۱۷۰

۱- - المیزان، ج ۸، ص ۲۴۵، ذیل آیه ۱۳۸ سوره اعراف.

۲- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۷۵ یا ص ۷۹، ۱۳۸۵.

۳- - نک: سفر پیدایش، نخستین بخش از کتاب مقدس، ۱۴/۱۳.

بنا به تحقیقات اخیر دانشمندان، کلمه «عبری» و «عربی»، هر دو از یک ریشه و به معنای «بدوی» و «ویابانی» است و چون آن ها از بیابان های عربستان به سرزمین فلسطین هجوم آورده و در آن جا ساکن شده بودند، از این جهت آنان را عبرانی، یعنی بدوی گفته اند (۲).

در اخبار اسلامی آمده که دانشمندان یهود و مسیحیان نجران نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گفتگو و نزاع درباره ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) برخاستند. یهودیان می گفتند: او یهودی بود. مسیحیان نیز می گفتند: او نصرانی بود. به این ترتیب، هر کدام مدعی بودند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آنهاست تا امتیاز بزرگی برای خود ثابت کنند؛ زیرا از حضرت ابراهیم (علیه السلام) در میان تمام پیروان مذاهب به عظمت یاد می شد. به همین جهت آیه ی "مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ" (۳) نازل شد و ادعای آنان را تکذیب نمود؛ زیرا او سال ها پیش از موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) می زیسته است و تورات و انجیل پس از او نازل شده است. (۴)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) مسلم، به اصطلاح قرآن بود. اسلام او به معنای تسلیم مطلق بودن در برابر فرمان خدا و توحید کامل و خالص از هر گونه شرک است که او پرچم دار آن بود، لذا اسلام تنها به معنای پیروان پیامبر ختمی نیست.

از آیه استنباط می شود که یهود، مسلمان حنیف و حق گرا و مسیحیان، موحد نبودند.

هر چند قرآن، طبق آیه ی "لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَسِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ" (۵)، نوعاً یهود را نسبت به مؤمنین، چموش و لدود و عنود و کفور و لجوج و مسیحیان نصارا را نسبت به آن ها دوست نزدیک معرفی می نماید.

ص: ۱۷۱

۱- سفر پیدایش، ۱۵/۱۸.

۲- محمدجواد مشکور، خلاصه الادیان در دین های بزرگ، ص ۱۱۶، تهران، ۱۳۵۹.

۳- آل عمران، ۶۷.

۴- نمونه، ج ۲، ص ۶۰۴.

۵- مائده، ۸۲.

تاریخ اسلام، گواه این مطلب است که در بسیاری از صحنه های نبردهای ضد اسلامی، یهود به طور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشت و از هیچ کارشکنی و دشمنی خودداری نمی کرد و افراد بسیار کمی از آن ها به اسلام گرویدند، در حالیکه در غزوات اسلامی، مسلمانان را کمتر با مسیحیان مواجه می بینیم و نیز افراد زیادی از آنها، مانند نجاشی و یاراناش، را مشاهده می کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند. قرون گذشته نیز شاهد اسلام آوردن بسیاری از مسیحیان بوده است، در حالیکه از میان یهود و بت پرستان، عده کمی به اسلام گرویدند^(۱) و این حاکی از اعجاز قرآن کریم است.

دو موضوع بسیار مهم در تاریخ حضرت ابراهیم (علیه السلام) وجود دارد که در تورات کنونی اشاره ای به آن ها نشده است: یکی بت شکنی و به آتش افکنده شدن وی است و دیگری داستان بنای کعبه و این، منافات دارد با ادعای یهود که آن حضرت را از خود می دانند.

تورات داستان ذبح فرزند ابراهیم (علیه السلام) را می آورد و می گوید: حضرت ابراهیم (علیه السلام) مأموریت یافت حضرت اسحاق (علیه السلام) را قربانی کند ولی این مسأله را با وی در میان نگذاشت و به او گفت: می خواهم گوسفندی قربانی کنم و آن گوسفند را خداوند برایم خواهد فرستاد^(۲)

و این، دروغ و خلاف بیان قرآن است که می فرماید: "... قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...".^(۳)

۲- تلفظ خدا

یهود مانند مجوس و مسیحیان و مسلمانان از آغاز بر توحید استوار شده است و همه انبیای یهود، از حضرت موسی (علیه السلام) تا انبیای پرشمار بعدی، با شرک مبارزه کرده اند. بدیهی است که پیروان بعضی ادیان توحیدی نیز در مواردی از دین خود غافل می شدند و به گونه ای به شرک روی می آوردند.^(۴) این مسأله هیچ گاه نظر پژوهشگران را نسبت به اصل ادیان تغییر نداده است. آنان با قطع نظر از لغزش های پیروان یک دین، از نتایج تحقیقات خود دانسته اند که ادیان دو گونه اند: ۱- ادیانی که مردم را از شرک برحذر می دارند، مانند

ص: ۱۷۲

۱- - المیزان، ج ۶، ص ۸۲.

۲- - آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۷۴.

۳- - صفات، ۱۰۲.

۴- - نک: تاریخ جامع ادیان، ص ۴۸۴.

ادیان ابراهیمی؛ ۲- ادیانی که شرک را به مردم تعلیم می دهند مانند بعضی از ادیان شرقی.

نام خاص خدا در دین یهود «یَهْوَه» یعنی باشنده (موجود) است. این نام بسی-ار احترام دارد و بر زبان آوردن آن از طریق قرائت تورات حرام است. بر اثر این تحریم، کسی تلفظ حقیقی آن را نمی داند و گاهی در کتاب های علمی مغرب زمین، از باب احتیاط آن را بدون حرکت (YHWH) ثبت می کنند.

هنگام تلاوت تورات «یهوه» به «ادونای» به معنای آقای من تبدیل می شود.

عمومی و فراگیرترین نام خداوند در سراسر کتاب مقدس، «الوهیم» است. (۱)

یکی دیگر از نام های خدا «اِهيه اَشْتَرُ اِهيه» است، به معنای «هستم آنچه هستم». این نام در متون یهود (۲) و در برخی ادعیه ی اسلامی آمده است، مثل «و علی جمیع الرسل و باهتياً شَراهتياً». (۳)

وَهْب بن وهب، که در آغاز عصر بنی العباس به ج-عل حدیث اشتهار داشت، در یکی از احادیث ساختگی خویش، «یاهو» را اسم اعظم خدا معرفی کرد و این امر به مذاق صوفیان خوش آمد و آن را ترویج کردند، در حالیکه ترکیب «یاهو» از نظر دستور زبان عربی کاملاً غلط است؛ زیرا از «یَهْوَه» اقتباس شده است. یهوه و یاهو نام برخی از بت های خاورمیانه ی قدیم بوده است. (۴) البته این نظریه قابل تأمل و نقد و بررسی است، چرا که از روایات استفاده می شود که دعای «یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی عل القوم الکافرین» (۵)، اسم اعظم است.

باید دانست خدای فارسی و خواتای پهلوی، همچون «اله» و «الله»، نام ذات باری تعالی است و خدا در نزد یهودیان یهوه است. خدا به معنای «از خود زنده» و «خود آینده» و «از خود به وجود آمده» و «از خود آغاز کرده» (۶)، معقول نیست. به همین دلیل لفظ خدا برای بیان ذات حضرت حق رسا نیست.

ص: ۱۷۳

۱- - نک: پیدایش، ۳۱:۳۰.

۲- - سفر خروج، ۳:۱۴.

۳- - کلیات مفاتیح الجنان، اعمال شب عرفه، ص ۴۷۴.

۴- - حسن توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۸، پاورقی، ۱۳۸۱.

۵- - نک: علامه طباطبائی، المیزان، ۲۰/۵۴۷، ۱۳۹۷ق.

۶- - نک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه خدا.

یهود، علی رغم مسیحیت، موحد است و در مورد حضرت حق مشترکات زیادی میان اسلام و یهود وجود دارد. در کتاب اول موسی آمده است: در ابتدا خدا آسمان ها و زمین را آفرید و زمین تهی و خالی بود و تاریکی... و خدا گفت که روشنایی شود و روشنایی شد... و خدا روشنایی را روز خواند و تاریکی را شب خواند(۱). البته توحیدی که در اسلام مطرح است قابل مقایسه با توحید یهود نیست. آن از باب احدیت است و این از حیث واحدیت(۲).

آن فرد که غیر از او احد نیست

اصل عدد است و از عدد نیست

در کتاب مقدس با این تصور غالب، روبرویم که خداوند فقط خدای بنی اسرائیل است. براساس اسفار پنج گانه پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثئیه، یهوه خدایی است کاملاً ملی و شخصی(۳).

بنی اسرائیل با تکیه بر قوم گرائی و نژادپرستی، خود را از غیر یهودیان جدا نمودند، لذا وقتی به سرزمین مقدس وارد شدند موسی بدان ها دستور داد با اقوام ساکن در آنجا عهدی نبندند و از آنان دختری به همسری نگیرند و مذبح هایشان را ویران کنند و بی هیچ ترحمی آن ها را نابود سازند(۴).

در کتاب عاموص پیامبر آمده است: ای بنی اسرائیل این کلامی که خداوند به شما می فرماید به تمامی خاندانی که از مصر بیرون آورده، گفتم بشنوید. از جمیع قبایل زمین شما را به انفراد شناختم، پس سزای تمامی گناهان شما را به شما ردّ خواهم نمود(۵).

یهودیت سنتی، برخلاف سنت متداول در فلسفه ارسطویی و افلاطونی، به مباحث عقلی درباره ی خدا و جهان بی علاقه اند. در این سنت آموخته می شود: هر کس که درباره ی چهارچیز بیندیشد، بهتر است که به دنیا نیاید: در بالا چیست، در پائین چه خبر است، پیش از آفرینش جهان چه بوده است و پس از انقراض عالم چه خواهد شد(۶).

ص: ۱۷۴

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و جدید، سفر تکوین، ص ۲، ترجمه، فاضل خان همدانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹.

۲- المیزان، ج ۶، ص ۷۴.

۳- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، ص ۳۶۵.

۴- کتاب دوم پادشاهان، ۷: ۶-۲.

۵- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۵۹۲، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹.

۶- میشناحگیگا، ۱: ۲.

یهود به وحدانیت خداوند معتقدند. خداوند حقیقتی است که در شش قرن پیش از میلاد در این بیان اشعیا (نام پیامبری در عهد کورش) آمده است: من یهوه هستم و غیر از من خدایی نیست. (۱) وحدانیت خداوند مهمترین موضوع مورد تأکید و تأیید عهد عتیق است.

بنابر کتاب مقدس یهودیان، هستی وجودش، مدیون یک خداست، خدایی که آفریدگار زمین و آسمان است و از آنجا که انسان بر صورت او آفریده شده است، همه انسان ها با هم خواهر و برادرند. (۲)

در اینجا سخن بر سبیل عدالت رفته است، در حالیکه قبلاً یهود طرفداری از تبعیض و نژادپرستی می کردند و این تعارضی آشکار در نوشتار آنهاست و به همین دلیل کتاب های آنها، از حضرت موسی (علیه السلام) نیست، بلکه دیگران نوشتند، چنانکه خودشان بر این مطلب اذعان دارند. (۳)

ضمن اینکه باید دانست عبارت «انسان بر صورت او یعنی خدا آفریده شده است»، اشاره به حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله): «ان الله خلق آدم علی صورته»، دارد. امام رضا (علیه السلام) می فرماید: شخصی نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دیگری را چنین دشنام داد: «قبح الله وجهک و وجه من یشبهک؛ خدای زشت و نکوهیده کناد چهره ی تو را و هر آن کس که همانند توست». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین مگو؛ زیرا خداوند آدم را نیز به همین صورت آفریده است. (۴) برخی ضمیر در «صورته» را با قطع نظر از سخن آن امام به خدا یا به آدم (علیه السلام) برمی گردانند. (۵)

۴. بررسی اجمالی چند عقیده از عقاید یهود

قرآن در این خصوص می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...» (۶)؛ یهود گفتند: «عزیر پسر خداست». و نصاری گفتند: «مسیح پسر

ص: ۱۷۵

۱- - اشعیا، ۴۵: ۷-۵.

۲- - مبانی اندیشه اسلامی، اکبری، ص ۵۸.

۳- - نک: ویلیام هوردن، راهنمای الهیات پروتستان، ص ۳۸، ۱۳۶۸.

۴- - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ۴/۱۱ و مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۵۱.

۵- - حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۴۳، ۱۳۹۰.

۶- - توبه، ۳۰.

خداست». این سخنی است که با زبان خود می‌گویند، همانند گفتار کافران پیشین است، خدا آن‌ها را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند.

اعتقاد به ابوت و بنوت از عقاید وثنیه و بت پرست‌های برهمنی و بودائی است که به اهل کتاب سرایت کرده است. (۱)

باز قرآن از قول یهود می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ...» (۲)؛ «یهود و نصاری گفتند: «ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم». بگو: «پس چرا (خداوند) شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند؟ بلکه شما بشری از نوع مخلوقات هستی که (خداوند) آفریده است.

در حقیقت اهل کتاب مانند کافران گذشته‌ی خود، کلمات کفرآمیز و شرک‌آلود به زبان جاری می‌کنند که حاکی از کفر و شرک قلبی آنان است، هر چند به ظاهر پدری و فرزندی را از باب لقب تشریفی تلقی کنند. (۳)

در بعضی از کتب یهود مطالب «خرافی - شرک‌آمیز» وجود دارد. از جمله این که: وقتی مردم روی زمین زیاد شدند و دخترانی آوردند پسران خدا دیدند که دختران خدا زیبا هستند، آمدند از آن دختران برای خود همسران انتخاب کرده فرزندان آوردند که همان جباران روی زمین اند. خدا دید شر آدمی زیاد شده است، لذا غمگین و متأسف شد و تصمیم گرفت تا همه آدمیان و جانوران را هلاک کند (۴).

این، علاوه بر شرک‌آلود بودن، ظلمی آشکار خداوند و موجه جلوه دادن تجاوز صهیونیست‌ها علیه دیگران است.

خدای تلمود (تفسیر متن تورات) شبیه انسان است... می‌گیرد... بر اریکه تکیه می‌زند و در اطرافش گروه فرشتگان و کروبیان حلقه زده‌اند و هر روز سه بار تورات می‌خواند (۵).

ص: ۱۷۶

۱- - المیزان، ج ۶، ص ۸۱.

۲- - مائده، ۱۸.

۳- - المیزان، ج ۶، ص ۸۱-۸۰.

۴- - سفر تکوین، ۷-۲ و باهنر و رفسنجانی، جهان در عصر غیبت، ص ۱۱۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

۵- - همان، ص ۱۱۳.

موضوع تغذیه تا آن جا اهمیت دارد که هرکس زیادتز در مستراح درنگ کند عمرش زیادتز می شود(۱).

باز قرآن در مورد یهود می فرماید: "وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ..." (۲) "و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است». دست هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد.

وقتی یهودیان آیاتی را شنیدند که در آن ها صدقات، به عنوان قرض دادن به خداوند تعبیر شده است، مانند آیه ی: "مَنْ ذَا الَّذِي يُقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً..." (۳)، با ریش خند گفتند: دست خدا بسته است و نمی تواند برای نیازش در ترویج دین خود و زنده کردن دعوتش خرج کند و به همین خاطر از مردم قرض خواسته است.

از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ی "وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ..." نقل شده است: یهود گفتند: خدا کار خلقت را تمام کرده و دیگر هیچ کار جدیدی نمی کند جز آنچه در اب-تدا تقدیر کرده که عالم به طور خودکار باشد، خداون-د سخن آن ها را رد کرده و فرم-وده است: «ب-لکه داستان او باز است...» (۴).

یهود قائل به دوام صحت شریعت موسی (علیه السلام) هستند و می گویند: نسخ باطل است (۵)؛

زیرا آن، دلیل پشیمانی خداوند است. آن ها گفته اند: موسی (علیه السلام) فرموده است: شریعتی لا تُنسخ؛ شریعت من هیچ گاه نسخ و باطل نمی شود.

استدلال آن ها مغالطه آمیز و باطل است، برای اینکه احکام و شریعت، منوط و مربوط و تابع مصالح است و مصالح، با تغییر زمان ها و مکان ها و اختلاف مکلفین، متغیر و دگرگون و چه بسا تبدیل به مفاسد می شوند و در غیر این صورت، مردم و حتی یهود باید تابع صرف و محض حضرت آدم باشند که در این صورت یهود باطل می شود. شریعت یهود، به دلیل

ص: ۱۷۷

۱- - همان.

۲- - مائده، ۶۴.

۳- - بقره، ۲۴۵.

۴- - المیزان، ج ۶، ص ۴۰.

۵- - کتاب اشعیا، ص ۸۷.

تحریف و نابودی تورات به دست بخت النصر، مردود و منسوخ است. به این ترتیب باید آن ها تابع محض پیامبر ختمی (صلی الله علیه و آله) شوند.

و اینکه یهود روایت کرده اند که: «شریعتی لا تنسخ» از مفتریات و بافته های ابن راوندی می باشد و به فرض صحت آن، می توان گفت: دوام و عدم نسخ آن شریعت، نسبی و تا شریعت حضرت مسیح (علیه السلام) است. (۱)

یکی از اشکالات مهمی که متوجه یهود است اینکه شجره ی منیه را علم دانسته اند، (۲)

و این، بیانگر این است که عقل و وحی در تعارض اند، در حالیکه روایات اسلامی آن را حسد از نوع غبطه دانسته اند. (۳) باید دانست حضرت آدم قبل از نهی از آن شجره، مورد تعلیم خداوند به تمام اسماء و حقایق بوده است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» (۴)

عین عبارت کتاب مقدس در این زمینه چنین است: و زن به مار گفت که از میوه ی درختان باغ می خوریم اما از میوه ی درختی که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمایید، مبادا که بمیرید و مار به زن گفت که البته نمی میرید و حال این که خدا می داند روزی که از آن می خورید چشمان شما گشوده شده چون خدایانی که نیک و بد را می دانند خواهید شد. پس زن... درختی که مر دانشمندی را مرغوب است پس از میوه اش گرفت و خورد و به شوهرش نیز داد که خورد. آنگاه چشم های هر دوی ایشان گشوده شده دانستند که برهنه اند (۵).

نتیجه این که علاوه بر اشکال مذکور، عمده اشکال دیگر یهود این است که کتاب مقدس آن ها، خدا را دروغگو معرفی نموده است. مار راستگو در آمد و خدا دروغگو. ضمن این که کلمه «خدایان»، بیانگر شرک است.

یهود خدا را انسان وار معرفی کرده می نویسند: ... (آدم و حوا در بهشت) دانستند برهنه اند و برگهای درخت انجیر را دوخته برای خود فوطه (لنگ) ساختند و آواز خدا را

ص: ۱۷۸

۱- - العلامة الحلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۵۷، به کوشش حسن زاده، ۱۴۱۵ ه.ق.

۲- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۴.

۳- - المیزان، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴- - بقره، ۳۱.

۵- - کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر تکوین، ص ۵-۶، ترجمه فاضل خان همدانی، اساطیر، ۱۳۷۹.

شنیدند که ... در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خدا ... پنهان کردند و خداوند خدا آدم را آواز کرده وی را گفت: کجائی؟ او دیگر جواب گفت که آواز تو را شنیدم و ترسیدم ... پنهان شدم ... خداوند گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است، پس حال مبادا ... از درخت حیات بگیرد و خورده دائماً زنده ماند. پس ... او را ... از باغ عدن راند. (۱)

ماجرای کشتی گرفتن یعقوب (علیه السلام) با خدا تا سپیده دم در کتاب تورات آمده است (۲) که خدا زمین می خورد و او به یعقوب می گوید: رهایم کن که سپیده دم دمیده است و یعقوب می گوید: رهایت نمی کنم تا برکت دهی، لذا خدا آن را پذیرفته او را اسرائیل، یعنی پیروز بر خدا، لقب می دهد. بعد که خدا رها می شود به ران راست او ضربه می زند و به همین دلیل بنی اسرائیل «عرق النساء» را نمی خورند.

خاخام های ایران در توجیه آن داستان می گویند: آن یک عملیات روانی است که به یهود القا شود که آن ها آنقدر قوی اند که حتی بر خالق خود پیروز گشته اند. در واقع آن ها اعتماد نفس پیدا کنند، هر چند اصل مسئله جعلی و دروغ باشد.

در هیچ جای کتاب مقدس یهودیان سخنی از معاد نیامده است. این خود، دلیل محکمی است بر اینکه تورات رایج کنونی تورات حقیقی موسی (علیه السلام) نیست؛ چون معاد از اصول مهم عقاید دینی است. (۳) از نظر تورات، دینداری، در جلب نعمت های این جهان و بی دینی، در سلب آن ها تأثیر مستقیمی دارد.

عالم دینی یهود، موسی بن میمون که به آئین یهود لباسی نو پوشاند، آخرین اصل خود را، یعنی سیزدهمین اصل، «قیامت و جاودانگی نفس آدمی» قرار داد (۴) و این، نشان می دهد که آئین یهود ناقص است و نیازمند به مکمل دارد.

۵- اعتبار کتب یهود

تورات واژه ی عبری و به معنای قانون است؛ زیرا در کتاب تورات احکام و قوانین

ص: ۱۷۹

۱- کتاب عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، ص ۶، ۱۳۷۹

۲- تورات، سفر برشیت (پیدایش)، فصل ۳۲، آیات ۲۵ تا ۳۳.

۳- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۲۹۵، ۱۳۳۹.

۴- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۷.

یکی از قدیم ترین و معروف ترین نقدهای تورات و کتاب مقدس را باروخ اسپینوزا انجام داده است. وی می گوید: ما در شرایطی زیست می کنیم که مسائلی تعصب آمیز به نام دین معروف شده است و مردم برای عقل در اعتقادات خود سهمی قائل نیستند. تقریباً همه (اهل کتاب) معتقدند که موسی تورات را تألیف کرده است، به گونه ای که فرقه فریسیان از یهود در تأکید بر این عقیده مخالف آن را مرتد دانسته اند.

به همین دلیل ابن عزرا با اشاراتی مبهم، اشتباه بودن این اعتقاد عمومی را متذکر شد. سپس اسپینوزا به بررسی علمی اسفار پنج گانه ی تورات می پردازد و اثبات می کند که نویسنده ی آن ها نمی تواند حضرت مـوسی (علیه السلام) باشد، بلکه نویسنده ی آن ها کسی است که سال ها پس از وی می زیسته است. (۱)

یکی از مسائلی که در قرن نوزدهم رواج یافت بررسی انتقادی کتاب مقدس بود. در پرتو این پژوهش ها، پنج کتاب اول عهد عتیق نشانه ای از چند مؤلفی بودن به دست داد. بررسی دقیق داستان های مکرر و تفاوت سبک ها و واژگان و فکر، دلالت بر این دارد که آن ها در هیئت کنونی شان، مجموعه ای از چندین روایت با سبک های متفاوت و متعلق به زمان های مختلف است. بعضی بخش ها در عصر تبعید یا اسارت بابل، یعنی ۸۰۰ سال پس از موسی (علیه السلام) به رشته ی تحریر درآمده است. (۲)

یکی دیگر از نویسندگان مسیحی در همین باره می گوید: نقادان به طور کلی عقیده دارند نویسندگان پنج کتاب اول، چهار شخص مختلف بوده اند. نقادان معتقد بودند که کتاب ها و قسمت هایی که در آن ها درباره وقایع آینده پیش گویی هایی وجود دارد بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده اند. (۳) عزیر نزد یهود بسیار محترم است و او را ملقب به لقب تشریفی «عزیر ابن الله» می کنند، چون او تورات را برای بار دوم، بعد از نابودی آن، توسط بخت النصر جمع آوری نمود. (۴)

ص: ۱۸۰

۱- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۸۳.

۲- - ایان باربور، علم و دین، ص ۱۳۱-۱۳۰.

۳- - ویلیام هوردن، راهنمای الهیات پروتستان، ص ۳۸.

۴- - المیزان، ج ۶، ص ۸۰.

در قرآن آمده است: «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...»^(۱)؛ بعضی از یهود، سخنان را از جای خود (اصل آن) تحریف می کنند و می گویند: شنیدیم و مخالفت کردیم و بشنو؛ که هرگز نشنوی! و راعنا (= ما را تحمیق کن) تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند ولی اگر آن ها می گفتند: «شنیدیم و اطاعت نمودیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک نماییم) برای آنان بهتر و با واقعیت سازگارتر بود.

باز در قرآن آمده است: «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ... وَ قُولُوا حِطَّةٌ... فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»^(۲). به فرموده ی قرآن بنی اسرائیل می بایست در هنگام ورود از در معبد بیت المقدس، کلمه «حِطَّة» (خداوندا، گناهان ما را بریز) را بر زبان جاری می کردند ولی آن ها این کلمه را از روی استهزا و مخالفت با دستور خدا تغییر دادند و به جای آن گفتند: «حِطَّه» (گندم).^(۳) از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «نحن باب حطتکم»؛ بدین مفهوم که ما برای شما به منزله دری هستیم که بنی اسرائیل می بایست از آن وارد می شدند و «حِطَّه» می گفتند تا گناهانشان بخشیده شود و پاداش الهی را دریافت کنند و اگر مسلمانان هم می خواهند مشمول آمرزش و رحمت الهی قرار گیرند باید به ولایت ما اهل بیت (علیه السلام) اعتراف کنند و به حریم حرم و محرم ما اهل بیت (علیه السلام) وارد گردند.^(۴)

۶- پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل

همچنان که باید و هابیت را از مسلمانان جدا دانست، صهیونیست ها را نیز باید از یهود جدا دانست.

یهودیت تبلیغ ندارد؛ زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می دانند که مخصوص نژاد بنی اسرائیل است. با این وصف اگر کسی یهودی شود، او را می پذیرند.

در «تلمود» (تلمود به کتابی بزرگ که احادیث و احکام یهود را در بر دارد اطلاق می شود) توصیه شده است که هرگاه کسی بخواهد یهودی شود باید ذلت های این قوم را به

ص: ۱۸۱

۱- - نساء، ۴۶.

۲- - بقره، ۵۹.

۳- - مجمع البیان، ۱/۲۳۰.

۴- - اطیب البیان، ۲/۴۱.

او تفهیم نمود تا اگر مرد این میدان نیست، پا در آن نگذارد.^(۱) تحمیل به یهودیت به ندرت وجود داشته است. یهودیان معمولاً مردم را به صهیونیسم دعوت می کنند.

در اواخر قرن نوزدهم گروه بزرگی از یهودیان روسیه از آن جا اخراج شدند. عده ای از آنان در غرب اروپا ساکن شدند و گروهی به فلسطین رفتند و در مکانی نزدیک دریای مدیترانه ساکن شدند و نام «صِهیون» را برای آنجا برگزیدند. فلسطین در آن زمان تابع خلافت عثمانی بود.

صهیون نام تپه ای است در قدس که در زمان شکوفایی دولت بنی اسرائیل در عصر داود و سلیمان (علیه السلام) مرکز نظامی بوده است. این نام همواره یادآور اقتدار آن قوم بوده و در کتب انبیای متأخر از آن یاد شده است.

در همان زمان، یهودیان اروپا و روسیه با نادیده گرفتن سنت انتظار، برای کسب استقلال و عزت برخاستند و صهیونیسم را بنیاد نهادند و به دنبال آن، مهاجرت یهودیان به فلسطین آغاز شد.

اندیشمندان مسلمان این عمل را توطئه ای خطرناک دانستند و مسلمانان را از همکاری با مهاجران براساس آیه ی «وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَ كَفٰی بِاللّٰهِ وَّلِیًّا وَ كَفٰی بِاللّٰهِ نَصِیْرًا»^(۲) بر حذر داشتند.^(۳) مسلمانان هنگامی از عمق فاجعه آگاهی یافتند که راه چاره بسته شده بود.

صهیونیست ها مهمان نوازی مسلمانان فلسطین را از یاد بردند و با قساوت آمیزترین شیوه، آن سرزمین را اشغال نمودند و پس از چندی بخش هایی از کشورهای همسایه را گرفته ضمیمه ی کشور صهیونیستی خود نمودند.

این در حالی است که تورات یهودیان را از طمع ورزیدن به اموال و املاک همسایه بر حذر داشت^(۴) و همچنین گفته است: «ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد».^(۵)

استکبار جهانی به سرکردگی انگلستان و آمریکا به پشتیبانی همه جانبه از صهیونیسم

ص: ۱۸۲

۱- - نک: آبراهام کهن، گنجینه ای از تلمود، ص ۸۴، ۱۳۵۰.

۲- - نساء، ۴۵.

۳- - نک: محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ذیل آیه مذکور.

۴- - سفر خروج ۱۷:۲۰ و تشیه ۵:۲۱.

۵- - تشیه ۱۷:۲۷.

برخواست. (۱) صهیونیست‌ها با اتکا به آن حمایت‌ها و با بهره‌برداری از ضعف و ذلت و زبونی رهبران کشورهای اسلامی، موقعیت خود را محکم نمودند و وضعی را پیش آوردند که اکنون با تلخ کامی شاهد آن می‌باشیم.

در بیشتر از نیم قرن که از تشکیل رژیم صهیونیستی می‌گذرد، غاصبان فلسطین از هیچ جنایتی فروگذاری نکرده‌اند و با شیوه‌های گوناگون به گسترش سلطه‌ی ظالمانه‌ی خود ادامه داده‌اند. همچنین آنان قطع‌نامه‌ها و بیانیه‌های مجامع بین‌المللی را به چیزی نگرفته‌اند. کسانی هم که صلح طلبی صهیونیست‌ها را باور کرده‌اند، در اندک زمانی به دورویی و ناجوانمردی آنان پی برده‌اند. (۲)

به حمدالله با بیداری اسلامی و خیزش‌های فراگیر دینی و دفاع جوانمردانه مجاهدین اسلامی در لبنان و غزه و سوریه و مصر و یمن و... و با هدایت‌ها و حمایت‌های بی‌دریغ نظام جمهوری اسلامی از آنان روز به روز اسرائیل به پایان عمر نکبت بار خود نزدیک می‌شود. "...إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ". (۳)

پژوهشی در مورد بعضی از مهمترین اعتقادات مسیحیت

مقدمه

چون تحقیق همه‌جانبه در مورد مسیحیت، بسیار گسترده است و کتاب گنجایش آن را ندارد، لذا صلاح در این است که پژوهش، گزینشی صورت گیرد، آن هم تنها درباره‌ی چند عقیده از عقاید مهم و زیربنای آن دین باشد تا مردم مخصوصاً جوانان، علی‌الخصوص جوانان فرهیخته و باسواد و طلاب و دانشجویان پی به اشکالات آن آئین در عصر جدید ببرند و از ارزش اسلام غافل نمانند.

اسلام چون ریشه در وحی دارد و از تراوش‌های فکری بشری نیست، قابل مقایسه با مسیحیت تحریف شده و به دور از وحی و تعقل و متأثر از بعضی از ادیان شرقی نیست.

کثیری از جوانان با توجه به ظاهر فریبنده مسیحیت، شیفته آن می‌شوند و بدون اینکه از

ص: ۱۸۳

۱- نک: تاریخ جامع ادیان، جان بایرناس، ص ۵۷۲.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۰۸.

۳- هود، ۸۱.

اصول و جهان بینی غیر معقول آن مطلع باشند از آن دفاع می کنند. جوانان فرهیخته باید بدانند جهان از جهت فرهنگ، به ویژه از حیث مسیحیت در چه وضع و موقعیتی است که کتاب حاضر عهده دار بیان مسائلی در این خصوص است.

جوانان مسلمان باید سطح بینش و نگرش و مطالعه خود را در مورد دین خود به نحوی بالا ببرند تا به مجرد اینکه با یک شبهه ای از شبهات عقیدتی از جانب دوستانِ بعضاً منحرف و بی دین خود مواجه شدند، خود را نبازند و بتوانند پاسخ منطقی به آنان در آن مورد بدهند.

بعضی می گویند: مسیحیان چون پیشرفت کرده اند و پیروان آن زیادند، پس دین آن ها حق است. افزون بر اینکه می بینند زیادی از پیروان مسیح، ثروتمند و یا مخترع و مکتشف اند. این یک مغالطه ای بیش نیست؛ زیرا کثرت و قلت پیروان یک دین ربطی به صحت و سقم آن دین ندارند. علی (علیه السلام) می فرماید: ایها الناس لاتستوحشوا فی طریق الحق لقله اهله (۱)؛ ای مردم در راه حق به خاطر قلت و کمی اهل و پیروانش وحشت به دل راه ندهید.

اصولاً- هر آیینی در آغاز پیرو کمی دارد. به علاوه عده زیادی از دانشمندان در هنر و صنعت، از آیین و دین خود، آگاهی ندارند، بلکه دینشان همان دین آباء و اجدادشان است. نگارنده ی این سطور سعی کرده خلأ در این خصوص را پر نماید.

اگر دقت شود دلیل عمده ی پیشرفت اروپائیان و آمریکائی ها مدیون مبارزه کردن آن ها با خرافات دینی و تحقیق منطقی در مورد علم و دانش است.

اساساً حقانیت و صحت یک آئین به منطقی و معقول بودن جهان بینی آن دین وابسته است، نه به این است که پیروان آن دین مقتدرند یا ضعیف و یا خوشبخت اند یا عقب مانده و یا در صنعت رشد دارند یا افت.

یکی از دوستان فرهیخته به نگارنده ی این سطور می گفت: اگر اشکال مسیحیت، تثلیث است، ولی کمال آن، در نظم و بهداشت و محبت و مودت و خدمت به هم نوع و امور مربوط به دنیاست. نگارنده به او گفت: وقتی اصلی ترین اصول آن، معیوب است، دیگر

ص: ۱۸۴

نباید سراغ امور دیگر رفت. برای مثال اگر به شما بگویند: یک هواپیمایی وجود دارد که همه چیز آن کامل و صحیح است؛ فقط یک اشکال دارد و آن اینکه وقتی در اوج جوّ قرار گرفت ممکن است موتورش خاموش شود و همه ی سرنشینان را به کشتن بدهد. آیا معقول است با آن هواپیما مسافرت کرد؟ جواب منفی است.

وقتی غربی ها در عصر رنسانس با دین یهود و مسیحیت خرافی مبارزه نمودند و علوم تجربی را دنبال کردند، ترقی علمی روز افزونی پیدا کردند ولی هم زمان بسیاری از جوانان این مرز و بوم، تقلیدوار، خیال کردند اسلام نیز عامل بدبختی آن ها شده است، لذا از آن دست کشیده و بدبخت و عقب افتاده شدند، چون دین آن ها حق و مشوق علوم تجربی بود.

سرگذشت مریم و عیسی

«حَنَّهُ» و «أَشِياع» دو خواهر بودند که اولی به همسری «عمران نبی (۱)»

که از شخصیت های برجسته بنی اسرائیل بود درآمد و زکریای پیامبر، دومی را به عنوان زوجه خود برگزید.

سال ها گذشت که حَنَّهُ فرزندان نشد. روزی پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد. مشاهده ی این محبت مادرانه، آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت و از صمیم دل، از درگاه الهی تقاضای فرزند نمود و چیزی نگذشت که دعای خالصانه او مستجاب شد.

حضرت حق به عمران وحی فرستاده بود که پسری پر برکت که می تواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خداوند زنده نماید به او خواهد داد که او به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد. او این جریان را با همسر خود «حَنَّهُ» در میان گذاشت، لذا هنگامی که او باردار شد، تصور می کرد، فرزند مذکور همان است که در رحم دارد؛ بی خبر از اینکه کسی که در رحم او است مادر آن فرزند می باشد و به همین دلیل، نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا «بیت المقدس یا مسجدالاقصی یا قبله پیشینان» نماید.

مادر مریم به هنگام تولد فرزندش مشاهده نمود که فرزندش دختر است. در این موقع

ص: ۱۸۵

نگران شد، زیرا خدمتکاران بیت المقدس تنها از میان پسران انتخاب می شدند. قرآن، چگونگی حال مادر مریم را پس از تولد فرزندش شرح می دهد که او با ناراحتی، اظهار داشت خداوندا، من این فرزند را دختر آوردم و تو می دانی که پسر و دختر برای هدفی که من نذر کرده ام همانند نیستند.

خداوند در پاسخ می فرماید: لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى (۱)، یعنی پسر چون دختر نیست (۲)، ولی بعضی آن را گفته ی زوجه عمران دانسته اند (۳) که درست نیست، زیرا نتیجه قول حضرت حق این است که دختر بهتر از پسر است، چرا که آن زوجه هم دختردار شده است و هم در آینده از آن، پسر نیز نصیبش خواهد شد.

به هر حال من او را مریم (زن عبادت کار) نامیدم و او و فرزندانش را از وسوسه های شیطان رانده شده از رحمت، در پناه تو قرار می دهم.

خداوند مریم را جهت رشد جسمانی و عقلانی و عرفانی به خوبی پذیرفت و او را همچون گیاه ارزنده و نیکویی پرورش داد و آن پذیرش به این نحو بود که حضرت رب العالمین، زکریا را به عنوان کفیل مریم و معلم و مربی او برگزید؛ زیرا عمران قبل از تولد او چشم از جهان فرو بسته بود.

مادر مریم پس از وضع حمل، نوزاد خود را به معبد آورد و به دانشمندان و بزرگان بنی اسرائیل خطاب نمود که این نوزاد جهت خدمتگزاری خانه خدا نذر شده است، لذا سرپرستی او را به عهده بگیرید.

از آنجا که مریم از خانواده ای بزرگ (خاندان عمران) بود، دانشمندان و عابدان بنی اسرائیل برای سرپرستی او بر یکدیگر سبقت می جستند، لذا تصمیم بر قرعه گرفتند و قرعه به نام زکریا افتاد و سرپرستی او نسبت به مریم مسلم و قطعی شد.

مریم تحت سرپرستی زکریای نبی و همسر خاله اش، اشیاع، بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت خدا بود که هنگامی که نه ساله شد روزها را روزه می گرفت و شب ها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزکاری و معرفت پروردگار، پیش رفت که از احبار و عبّاد و

ص: ۱۸۶

۱- آل عمران، ۳۶.

۲- المیزان، ذیل آیه.

۳- تفسیر نمونه، ذیل آیه.

سَلْمَاک آن زمان و زمین، سبقت جست و هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می گرفت و برای دیدار او می آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده می کرد که از آن به تعجب می افتاد.

روزی از او پرسید: این غذا را از کجا آورده ای؟ مریم جواب داد: این از طرف خداست که به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد. در این جا بود که زکریا پروردگارش را خوانده، عرض می کند خداوندا از جانب خودت فرزند پاکیزه ای به من عطا فرما، پس هنگامی که او در محراب، نماز می خواند، فرشتگان به او یحیی را بشارت دادند.

مریم محدّثه بود، یعنی فرشتگان با او سخن می گفتند. آن ها به او بشارت دادند که ای مریم: خدا تو را برگزیده و پاکت ساخته و بر تمام زنان جهان آن روز تو را برتری داده است. بنابر قول امام صادق (علیه السلام) او بانوی نمونه زمان خود بود و فاطمه (علیه السلام) بانوی نمونه همه بانوان اولین و آخرین جهان. او چون چنین بود، خداوند عیسای آن چنانی به او عطا فرمود.

ملائکه به دنبال آن بشارت، یعنی حضرت عیسی مسیح به او گفتند: ای مریم به شکرانه ی آن نعمت برای پروردگارت خضوع کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان، رکوع کن. مسیح، کلمه خداست که خدا نام او را مسیح، عیسی بن مریم گذاشت. او در دنیا و آخرت، صاحب و جاهت است.

مریم می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای بی نیاز خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوبش غافل ننماید، به همین جهت طرف شرق بیت المقدس را که شاید محلی آرام تر و یا از جهت تابش آفتاب پاکیزه تر و مناسب تر بود، برگزید. در این هنگام حجابی میان خود و دیگران افکند تا خلوت گاه او از هر نظر کامل شود.

مریم و دوران آبستنی و وضع حمل او و ...

در این موقع جوان زیبایی را می بیند که به خلوت گاه او راه یافته است، لذا بلافاصله صدا می زند: من از تو به خدای رحمان پناه می برم! اگر با تقوا هستی به من تعرض مکن.

اما دیری نپایید که آن جوان زیبا گفت: من (جبرائیل) فرستاده ی پروردگار توام و بلافاصله افزود: من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو

بیخشم! مریم گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالیکه تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده ای نبوده ام؟ او با صراحت به مریم گفت: مطلب همین است که پروردگارت فرموده (یعنی کار انجام گرفته است) که این کار بر من سهل و آسان است. سپس افزود: ما می خواهیم او را آیه و اعجازی برای مردم قرار دهیم و او را رحمتی از سوی خود برای بندگان بنماییم و این امری است که جای گفتگو ندارد.

سرانجام مریم (رسماً) باردار می شود و این سبب می شود از بیت المقدس به مکان دوردستی برود. (این درحالی است که فاطمه بنت اسد برای وضع حمل علی (علیه السلام) به داخل کعبه راه می یابد) او هرگز نمی خواست وضع حمل او را ببینند. او با آغاز درد زائیدن، راه بیابان را در پیش گرفت و آن درد، او را به کنار تنه درخت خرماي خشکیده ای کشاند.

از امام باقر نقل شده است که جبرئیل یقه و گریبان پیراهن مریم را گرفت و در آن دمید. نفخه ای که با آن، فرزند در رحمش در یک ساعت به حد کمال رسید (۱).

و امام صادق (علیه السلام) فرموده است که مدت حملش نه ساعت طول کشید (۲).

او پیش خود می گفت: اگر مردم به من بگویند: فرزند را از کجا آوردی چه بگویم! لذا گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم.

ناگهان صدایی به گوشش رسید که از طرف پایین پا، آن صدا بلند بود و آشکارا می گوید: غمگین مباش. درست بنگر، پروردگارت از زیر پای تو چشمه ی آب گوارایی را جاری ساخته است و نظری به بالای سرت بیفکن و بنگر چگونه آن تنه درخت به نخل باروری تبدیل شده است، لذا تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد.

از این غذای لذیذ و نیروبخش بخور و از آن آب گوارا بنوش و چشمت را به این مولود جدید روشن بدار و اگر از آینده نگرانی، آسوده خاطر باش، هرگاه کسی از انسان ها را دیدی و از تو در این زمینه توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه ی سکوت گرفته ام و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی گویم؛ زیرا نوزاد به جای او سخن خواهد گفت.

ص: ۱۸۸

۱- مجمع البیان، ذیل آیه ۲۲ مریم.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل همان آیه، در بحث روایی.

سرانجام در حالیکه مریم کودکش را در آغوش داشت از بیابان به آبادی و به سراغ بستگان و اقوام خود بازگشت.

بعضی هنگامی که کودکی نوزاد را در آغوش او دیدند و به سابقه پاکدامنی او آگاهی داشتند، سخت نگران شدند و بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی که در قضاوت عجول بودند، لذا گفتند: ای مریم تو مسلماً کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی. ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود و مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت. در این هنگام مریم به فرمان خدا سکوت کرد و اشاره به نوزادش نمود تا او جواب آن ها را بدهد. به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم.

در این حال نوزاد گفت: من بنده ی خدایم. او به من کتاب آسمانی عطا فرموده و مرا پیامبر قرار داده است. خداوند مرا پر برکت برای بندگان در هر جا باشم، قرار داده است و مرا تا زمانی که زنده ام به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است. سلام خدا بر من آن روز که متولد شدم و آن روز که می میرم (نه آن که بنا بر عقیده ی مسیحیان مصلوب می شوم) و آن روز که برانگیخته می شوم.

خداوند می فرماید: تورات و انجیل را به او آموختیم و او را ب_ه عنوان رس_ول به سوی بنی اسرائیل قرار دادیم. (۱)

مسیح طبق آیه ی “... وَ لَأَجَلٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ...” (۲) و نیز سخنان او، شریعت جدیدی در میان قوم بنی اسرائیل آورده است؛ لذا سخن مسیحیان که می گویند: مسیح فرموده است: «تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه ای و یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد» (۳)، صحیح نیست.

سرانجام حضرت مسیح شروع کرد معجزاتش را به طور مفصل بیان نماید. در این جا مناسب است فقط به یک معجزه بسیار عجیب اشاره شود و آن این که مسیحیان به آن

ص: ۱۸۹

۱- آل عمران، ۳۷-۳۵ و ۴۸-۴۲ و مریم، ۳۳-۱۶.

۲- آل عمران، ۵۰.

۳- متی، ۱۷-۴۸ و نک: انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۸.

حضرت نسبت می دهند که وی در یک عروسی آب های شش خمره را تبدیل به شراب کرد(۱).

البته این، دروغ و تهمتی آشکار است؛ چراکه در تورات و انجیل فعلی با آن همه تحریفات، تحریم مسکرات به چشم می خورد(۲).

تثلیث در مسیحیت

تثلیث یا اقانیم ثلاثه یا ثالوث اقدس (Trinity) یعنی اعتقاد به سه خدای مستقل به نام های آب و ابن و روح القدس است(۳). آب، خدای آسمانی و ابن، خدای زمینی است که همان عیسی مسیح است و روح القدس همان مریم(علیه السلام) است و یا منظور، جبرائیل است. انجیل ها روح القدس را به شکل کبوتری ترسیم کرده اند که بر عیسی فرود آمد و در او استقرار یافت(۴)، لذا مسیحیان در مورد روح القدس نظر واحد ندارند.

کلمه «تثلیث» هرگز در کتاب مقدس مسیحیان نیامده است و نخستین کاربرد آن در تاریخ مسیحیت به سال ۱۸۰ میلادی باز می گردد. البته به گمان مسیحیان، عبارت مربوط به «اعطای حق تعمید» در انجیل متی: «ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس، غسل تعمید دهید»، بیانگر تثلیث است. بعید نیست مسیحیان، تثلیث را از هندوها، که معتقد به سه خدای برهما و شیوا(شیوا=Siva) و ویشنو اند، اقتباس کرده باشند.

نویسندگان عهد جدید با تأثیر از یهودیت، معمولاً خدا را «پدر» می نامند(۵). پسر نیز همان خداست که لباس جسمانی به تن کرده است. روح القدس نیز نه فرشته ای از فرشتگان الهی است، بلکه خود خداست که در قلوب مردم و در جهان می زید. همو جامعه مسیحیت را ارشاد می کند و تعلیم می دهد و به نویسندگان کتاب مقدس، مثل تورات و انجیل و رساله ها الهام می بخشد. با توجه به این بیان، خداوند یگانه محسوب و تثلیث مردود اعلام می شود.

ص: ۱۹۰

۱- انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۱۲۲.

۲- نک: شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۵۷، پاورقی.

۳- مشکور، خلاصه الادیان، ص ۱۶۳، ۱۳۵۹.

۴- حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی، ۲، ص ۱۲۵، ۱۳۸۹.

۵- نک: مزامیر یا زبور داود، ۲: ۷، هوشع، ۱: ۱۱.

با گذشت زمان، مسیحیان مدعی شدند در طبیعت سه گانه ی خدا رازی است که با تعابیر بشری نمی توان آن را تبیین نمود. در این جاست که به جای تعقل به تعبد روی می آورند.

نمایندگان تمام کلیساهای ممالک مختلف اعتقاد نامه ای تصویب کردند به نام «اعتقاد نامه نیقیه» که نص آن چنین است:

ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه ی چیزهای مرئی و غیر مرئی و به خداوند واحد عیسای مسیح، پسر خدا، که از پدر بیرون آمده، فرزند یگانه و مولود از او، که از ذات پدر است^(۱) و اینکه به وسیله ی او (پدر) همه چیز وجود یافت و برای خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم (متجسد) شد و انسانی گردید و رنج برد (و مصلوب شد و) روز سوم برخاست و به آسمان صعود کرد و (دوباره) خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید و ما ایمان داریم به روح القدس... ^(۲)

این اعتقاد نامه یک کلام فرعی دارد که از این قرار است: «لعنت باد بر کسانی که می گویند: زمانی بود که عیسی وجود نداشت و بر کسانی که اقرار می کنند پسر خدا از ذات یا (از) جنس دیگری (غیر از آنچه بیان گردید) است و یا آنکه پسر خدا، مخلوق و یا قابل تغییر و تبدیل است»^(۳)

البته این اعتقاد نامه به این صورت و بدین سرعت بر اثر فشار امپراتور به تصویب رسید. بعضی عبارات اعتقاد نامه به شدت مورد انتقاد قرار گرفت که اسقف اسکندریه به شدت از آن دفاع کرد تا ای_نکه آن، پس از چندین نسل جنبه تقدس پیدا کرد و اصلی زوال ناپذیر شد.^(۴)

ابطال تئلیث

اگر در منطق فرقان و قرآن، قانون "لا إكراه في الدين" قد تبين الرشد من الغي...^(۵) حاکم است، در منطقه بحران ضد برهان و خلط و خبط و ناهنجاری و سردرگمی مسیحیت،

ص: ۱۹۱

۱- نک: تونی لین، تاریخ تفکر مسیحی، ص ۱۴۸.

۲- جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۶۳۴.

۳- و. م. میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۲۴۴.

۴- تاریخ جامع ادیان، ص ۶۳۵.

۵- بقره، ۲۵۶.

قاعده تحمیل و تزریق و تزویر و شمشیر وجود دارد. یا باید مردم با دلیل عقلانی دست از تثلیث بکشند و یا باید با زور و تزویر مردم را خفه نمایند، بلکه بکشند. آیا مگر می شود با سکوت مرگ بار در چند قرن، در مورد امری خلاف وجدان و عقل و وحی مثل تثلیث، آن امر خلاف را مقدس و معقول و زوال ناپذیر نمود؟

اساس کار خدای آسمانی، فریب و دروغ و مکر بود، یعنی در واقع او نه متجسد شد و نه به صلیب کشیده شد. در حقیقت انسان شدن و فرزند گردیدن پدر آسمانی، کذب محض و سراب صترف و شعبده بازی بحت بود. بیچاره مسیحیان ساده لوح که دچار خدای حقه باز و گرفتار روح القدس خرافی شده اند.

از دیدگاه دانشمندان اسلامی، تثلیث باطل است؛ زیرا که از سه حال خارج نیست: ۱. یا هر یک از این سه خدا، مستقل می باشند که در این صورت با وحدت و یکتائی خدا مخالف است و هر کدام با دو دیگری می تواند خدای جهان باشد، پس هر کدام از آن سه وجود، محتاج و محدود و نیازمند است و هر یک مسلوب الکمال از کمال دو خدای دیگر است و این با وجوب وجود و یگانگی او سازش ندارد.

۲. یا این که سه خدا دارای یک شخصیت بوده و هر یک جزئی از آن را تشکیل می دهند، که در این صورت مستلزم ترکیب بوده و با بساطت خدا مخالف است (۱).

۳. یا این که در عین این که سه تا است، یکی است (۲) و در عین این که یکی است، سه تا است، در نتیجه سه، برابر با یکی است، پس سه، ضرب در سه می شود: یکی و یک، برابر سه تا است، پس یک، ضرب در یک می شود: نه تا و این همه، خلف و خلاف عقل و بی اعتباری ریاضیات است.

ضمن این که به اعتقاد مسیحیان، اناجیل سه گانه «مَرَقَس (۳) و لوقا و مَتی» در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) چندان غلو نمی کنند، اما در سراسر انجیل یوحنا مطالب غلو آمیزی مانند الوهیت آن حضرت وجود دارد. مثلاً می گوید: علت مخالفت یهودیان با عیسی آن بود که وی خود را خدا خواند (۴) که مقصود از این عبارت تأکید بر الوهیت و مقام خدایی مسیح

ص: ۱۹۲

۱- جعفر سبحانی و...، اندیشه اسلامی ۱، ص ۱۳۰، شماره ۳۵.

۲- نک: حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۶.

۳- در لغت نامه دهخدا به ضم میم ضبط گردیده است که باید به فتح باشد.

۴- آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۱۴۸.

است.

در سخنانی که از حضرت عیسی مسیح در انجیل چهارگانه ثبت شده، آن حضرت بارها با تعبیر «خدای من» از خدای عزوجل یاد کرده است، مثلاً در انجیل یوحنا می‌خوانیم: نزد پروردگار خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم. (۱)

اگر این سخنان ریشه در وحی می‌داشتند اینقدر تعارض و اختلاف نمی‌داشتند. اساساً تعدد و تعارض انجیل، دلیل بر تحریف آن‌هاست. در کتاب سیر تاریخی انجیل برنابا آمده است: یکی از اهداف اصلی برنابا در نوشتن انجیل، به نام انجیل برنابا، برافروختن چراغ توحی-د می‌باش-د که عیسی-ی نیز مانند پیامبران دیگر همان را روشن می‌داشته و ترویج می‌فرموده است.

باید از مسیحیان پرسید: چگونه شد که تنها حضرت مسیح مقام الوهیت یافت و هیچ پیامبر دیگری حتی حضرت آدم (علیه السلام) که نه پدر داشت و نه مادر از چنان خصوصیتی برخوردار نبود؟

رسوایی مسیحیان به حدی است که تمام انبیای قبل از حضرت مسیح را جهنمی و داخل در بالا-ترین طبقه دوزخ، یعنی «لیمبو (Limbo)» می‌دانند که حضرت عیسی سرانجام آنها را نجات خواهد داد (۲).

افزون بر آن چگونه می‌شود مسیح را که واجب الوجود بود را به صلیب بکشند؟ همه چیز شنیده بودیم غیر از خداکشی!!!

جالب است که انجیل برنابا می‌گوید: چون آدم و حوا (علیه السلام) از بهشت بیرون شدند، مشاهده کردند که بالای دروازه ی بهشت نوشته اند: لا اله الا الله محمد رسول الله. (۳) البته مسیحیان این انجیل را قاچاق و بی اعتبار می‌دانند.

ضمن اینکه باید توجه نمود که مسیحیان ناخواسته به هیچ خدایی نباید معتقد باشند، چرا که یکی از تفسیرهای آن‌ها درباره ی روح القدس این است که او همان خداست که در قلوب مردم و جهان زندگی می‌کند، پس روح القدس همان خداست و نیز بر این باور و

ص: ۱۹۳

۱- - همان.

۲- - نک: دانتی آلیگیری، کمدی الهی، ۱/۱۲۴.

۳- - سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۴۸.

عقیده اند که عیسی مسیح همان خداست که لباس جسمانی به تن کرده (۱) و چون خدای پسر کشته شد، پس خدای آسمانی نیز کشته شد، چون حکم وحدت و عینیت جز این نیست.

اعتبار و ارزش کتاب مقدس مسیحیت

مسیحیان نسبت به کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) نظری کاملاً موافق دارند و تمام القاب و احترامات شایسته ی یک کتاب آسمانی، مثل کتاب خدا و وحی را نسبت به آن روا می دارند.

یهودیان و مسیحیان، تورات را نوشته ی خود حضرت موسی (علیه السلام) می دانند. مسیحیان درباره چهار انجیل معتقدند که آن ها سال ها پس از حضرت عیسی نگارش یافته اند و به گفته ی آنان در آغاز مسیحیت، تنها کتاب های عهد عتیق به عنوان کتاب خدا مطرح بودند ولی کتب عهد جدید اندک اندک در مجامع مسیحی جنبه الهی پیدا کرد. عهد جدید که مجموعه ی آن بیش از یک سوم عهد قدیم نیست از ۲۷ کتاب (اناجیل اربعه) و رساله های پراکنده در موضوعات کاملاً مختلف تشکیل یافته است. (۲)

مسیحیان هرگز نمی گویند: عیسی کتابی به نام انجیل آورده است. مسیحیان، عیسی را تجسم وحی الهی می دانند و به عقیده ی آنان، وی حامل پیام و وحی نیست، بلکه عین پیام و وحی بوده است. (۳)

(آنها می گویند): بدین سبب، ما مسیحیان خواستار انجیلی نیستیم که عیسی آن را نوشته یا به شاگردانش املا کرده باشد. این روح القدس بود که از طریق الهام، نویسندگان اناجیل را برای نوشتن این کتب و ثبت برگزیده ی سخنان و کارهای بسیار زیاد عیسی، در آن ها رهنمون شد. جامعه ی مسیحیان نخستین، با راهنمایی روح القدس از میان نوشته های مسیحی بی شمار، به ۲۷ کتاب - که انجیل های چهارگانه نیز جزو آنهاست - اقرار کرد و پذیرفت که آن ها با الهام الهی نگارش یافته اند. (۴)

این درحالی است که مسلمانان طبق آیه ی «وَيَعْلَمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (۵)،

تورات و انجیل اصلی را وحی الهی می دانند.

ص: ۱۹۴

۱- حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۳۱، ۱۳۸۹.

۲- مکارم شیرازی، قصه های قرآن، ص ۴۵۵، ۱۳۸۰.

۳- نک: توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۲۸.

۴- توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۴۹-۵۱ و نک: مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۲۴.

۵- آل عمران، ۴۸.

مسلمانان عقیده دارند که خدا پیامبر اسلام را فرستاد و قرآن را به او وحی کرد و امت اسلامی به دنبال آن پدید آمد ولی مسیحیان می گویند که جامعه ی مسیحیت به ارشاد روح القدس، ایمان ویژه (دارند) و کتاب های خویش را، که از وحی خدا در عیسی سخن می گویند، پدید آورد. به همین شیوه، جامعه مقرر کرد که کتاب های مقدس مسیحیت مجموعاً ۴۶ کتاب عهد عتیق یهود و ۲۷ کتاب عهد جدید باشد، نه چیز دیگر. عهد عتیق نزد پروتستان ها ۳۹ کتاب است؛ زیرا آن ها ۷ کتاب «اپوکریفایی» (۱) را نمی پذیرند (۲).

نقد و بررسی کتب مسیحیان

اشکالاتی که در این خصوص به اهل کتاب وارد است اینکه: اولاً- کتاب های آن ها مصداق وحی، مثل قرآن نیستند؛ لذا هر اشتباه و خطا و تحریفی رخ بدهد، می گویند: بشر جایز الخطاست و نفس اماره او را به تحریف رهنمون می سازد.

ثانیاً کتب و رساله های آن ها زیاد است که این تعدد و تکثر، اهل کتاب را گیج و مشوش و مغلوط و سردرگم می کند و این سبب می شود که در بحث با مسلمانان راه گریز و فرار داشته باشند و حداقلش آن است که مردم به این زودی ها نمی توانند به تحریف و دستبرد آن ها پی ببرند.

ثالثاً سردمداران و سیاستمداران مسیحیت، هر وقت خواستند و صلاح بدانند می توانند از آن نوشته ها حذف کنند و یا آن ها را تأیید بنمایند؛ چنان که یهود به قول قرآن چنین کردند و چنانکه بیان شد، پروتستان ها ۷ کتاب «اپوکریفایی» را حذف کردند (۳).

روی این حساب نباید همه آن کتب و رسائیل را قطعی و مسلم بدانند که در این صورت آن ها از ارزش و اعتبار ساقط می شوند. قرآن چه جالب در این خصوص می فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسٍ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا...» (۴).

ص: ۱۹۵

۱- اپوکریفا به معنای مخفی و پوشیده است.

۲- حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۳۵، ۱۳۷۹.

۳- نک: آشنایی با ادیان بزرگ، توفیقی، ص ۱۳۵، ۱۳۷۹.

۴- انعام، ۹۱.

از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه نقل شده است: آن‌ها وحی الهی را در کاغذها می‌نوشتند، سپس آنچه را می‌خواستند آشکار می‌کردند و آنچه را می‌خواستند، پنهان می‌نمودند. (۱)

هرچند این آیه در شأن یهود لجوج است ولی مخاطب آن، شامل مسیحیان نیز می‌شود، چرا که آن‌ها اساس وحی را به بازی گرفته‌اند و آن را در حق هر اهل و نا اهلی ساری و جاری می‌دانند، یعنی مورد وحی هر کسی می‌تواند باشد.

دانشمن-دان علوم-ت-جربی ارتباط گیری آفریدگار را با انسان از مقوله های عل-می بیرون می‌دانند و می‌گویند: معجزه را نمی‌توان با علم اثبات نمود. از این رو در مورد مفاهیم دینی و در مورد وجود خارجی انبیاء (علیه السلام) به دلیل ذکر نشدن آنان در منابع تاریخی مستقل، القای شبهه می‌کنند.

براساس دیدگاه علمی هرگاه علم گامی به جلو نهاده، خداوند قدمی به عقب گذاشته است؛ چنانکه اگوست کنت می‌گوید: علم، پدر طبیعت و کائنات (= خدا) را از شغل خود منفصل کرد و او را به محل انزوا سوق داد. (۲)

به نظر می‌رسد مسیحیان چون دریافتند هرچه علم به پیش می‌رسد خرافی بودن بسیاری از اصول و فروع مسیحیت بیشتر روشن می‌گردد، لذا اناجیل را وحی ندانستند تا مثل کتب دیگر قابلیت خطاپذیری داشته باشد و در نتیجه سختی تحمل دفاع از حقانیت آن آیین (البته حقانیت از منظر خود آنها) از دوش آن‌ها برداشته شود و اینها همه یعنی بی‌اعتباری مسیحیت (۳).

به ویژه اینکه کتاب مقدس، صفاتی نظیر شراب خواری، مستی، دروغ گویی، بی‌غیرتی، شهوت رانی، بی‌بند و باری و بی‌احترامی به پدر و مادر را به انبیای الهی نسبت می‌دهد. (۴)

ریشه تحریف‌ها

موضوعاتی عجیب مربوط به داستان مسیح است که آدمی را کاملاً در شک و تردید

ص: ۱۹۶

۱- - المیزان، ج ۷، ص ۳۲۲.

۲- - نک: مطهری، مجموعه آثار، ج ۱ (علل گرایش به مادیگری)، ص ۴۸۲.

۳- - نک: ایان باربور، علم و دین، مترجم: بهاء الدین خرمشاهی، ص ۲۶۹، ۱۳۹۶.

۴- - نک: جعفر سبحانی، رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت، ص ۱۷۷ - ۸۴ و نک: اندیشه اسلامی ۲، شماره ۲۲، ص

۳۹، ۱۳۸۷ و نک: رسائل ابن سینا، ترجمه ضیاء الدین درّی، ص ۲۲، ۱۳۶۰.

می اندازد: برای مثال ذکر شده است که در دو قرن اولی میلاد، انجیل های فراوانی نوشته شده بود که شماره ی آن ها به یکصد و اندی می رسید و اناجیل چهارگانه ی معروف از آن ها به شمار می رفت، سپس کلیسا تمام آن ها را تحریم نمود، مگر انجیل های چهارگانه را که به واسطه ی موافقت داشتن متن هایش با روش کلیسا، صورت قانونی به خود گرفت.

«شیلوس» در کتاب «خطاب حقیقی» نصاری را مورد سرزنش قرار داده می گوید: آنان با انجیل ها بازی کردند، آنچه را امروز نوشته بودند، فردای آن روز محوش می کردند. در سنه ۳۸۴ میلادی پاپ «داماسیوس» دستور داد: ترجمه جدیدی از عهد قدیم و جدید، به خط لاتینی بنویسند، تا در کلیسا صورت قانونی داشته باشد. ترجمه نامبرده که مخصوص انجیل های چهارگانه ی: «متی و مرقس و لوقا و یوحنا» بود خاتمه یافت. این ترجمه در سال ۱۵۴۶ تثبیت شد، سپس در سال ۱۵۹۰ تخطئه شد و دستور داده شد، نسخه جدیدی طبع کنند و پس از آن باز تخطئه شد و دوباره طبع شد. (۱)

آری از انجیل های متروک، یکی انجیل «برنابا» (Barnabas) است که یک نسخه آن چند سال قبل پیدا شد و به عربی و فارسی ترجمه کردند. این انجیل تمام قسمت های داستان مسیح را عیناً مطابق آنچه قرآن شریف در آن زمینه بیان داشته معرفی نموده است (۲)؛ اکنون آن انجیل تحریم شده (۳) و قاچاق به حساب آمده است.

در قرون اخیر عده ای از دانشمندان غربی مشاهده کرده اند که بین عقاید مسیحیان و ادیان هندی تشابه عجیبی وجود دارد. آنان در مطالعات خود متوجه شدند که عقاید تثلیث و فدا و تصلیب و سایر مسائل اعتقادی مسیحیان عیناً در مذاهب بت پرستان وجود داشته و در اعتقادات بنی اسرائیل سابقه نداشته است.

دانشمندان محقق، حتی در برابر جمله هایی از انجیل، عبارت های مشابهی در کتاب های هندو و بودائی یافتند که حیرتشان را برانگیخت. آنان دیدند که حتی لقب های گوسفند خدا و فرزند خدا (۴) و بردارنده ی گناهان و فدا شونده و غیر اینها که به مسیح اطلاق و مربوط می شود، در آن مذاهب نیز هست و چون سابقه ی تاریخی آن ادیان بیشتر است، دانشمندان

ص: ۱۹۷

۱- - الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، طنطاوی، جزء دوم، ص ۱۲۱ و المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲- - المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶ و نک: مشکور، خلاصه الادیان، ص ۱۷۱، ۱۳۵۹.

۳- - سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۳.

۴- - سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق، ص ۳۶.

نظر دارند که اعتقادات و اصطلاحات مسیحیان در این باب باید از آن ادیان گرفته شده باشد.

در سال ۱۹۴۷ در بیابان های فلسطین، در غارهایی بر کرانه ی بحرالْمیت، طومارهایی کشف شد که یک جنبش فکری در باب مسیحیت پدید آورد. فرقه ای از یهودیان در صحرا زندگی می کردند و انتظار مسیحای بنی اسرائیل را می کشیدند. آنان نوشته های خود را در کوزه کردند و در آن غار به ودیعت نهادند.

تاکنون چند هزار کتاب درباره ی این طومار نوشته شده است، از آن جم_له کتابی به نام «مفهوم طومارهای بحرالْمیت» نوشته «پاول دیویس» است. در آن کتاب چنین آمده است: چیزی که عامی نمی داند، اما دانشمند می داند، این است که در عصر مسیح و پس از آن، بت پرستان برای خدایان خود باورهایی داشتند و نام هایی می گفتند که عین آن ها در عقیده ی مسیحی اظهار شده است. میترا منجی بشر بود و همین طور تمّوز و ادونیس و اوزیرس. اعتقاد به فادی بودن مسیح که سرانجام در مسیحیت وارد شد، یک اعتقاد یهودی نبود و مسیحیان نخستین در فلسطین نیز آن را باور نداشتند.

مسیح_ای مورد انتظار یهودی_ان و مسیحیانِ یهودی الاصل، پسر_خ_دا نبود، بل_که پیامبری از طرف خدا بود. او بنا نبود با خون خویش، کفاره ی گناهان دیگران شود...!

آنچه شایسته مطالعه می باشد، آن است که اقوامی که در ابتدا، دعوت مسیحی در آن بسط و توسعه پیدا کرد، مانند روم و هند و غیر آن، خود پیش از گرویدن به دین جدید، آیین بت پرستی «صابئی و برهمنائی و بودائی» داشته اند، که به طور کلی در تمام آن ها قسمت عمده ای از ظهور «لاهور» در مظهر «ناسوت»، (ظاهر شدن خدا در لباس انسان) بوده است.

علاوه بر آنچه از کتب مربوط به ادیان و مذاهب قدیم استفاده می شود: تحمل صَلْب و عذاب چوبه ی دار و فدائی مردم شدن، موضوعات و مسائلی است که میان قدمای بت پرستان هند و چین و مصر و کلدان و آشور و ایران رایج بوده است.

دوان در کتاب «خرافات تورات و نظائر آن در ادیان دیگر» می نویسد: هنگامی که دیده را به مملکت «هند» بدوزیم، می بینیم بزرگترین و مشهورترین روش عبادتی آنان همان «تثلیث» یعنی سه بودن خدای واحد است، که در لغت سنسکریت این روش تعلیم را «تری

مورتی»، یعنی سه بودن اقنوم ها، می نامند، که روی هم «اقانیم ثلاثه» معنی می دهد. اقنوم های سه گانه نزد آنان: «برهما و ویشنو» (۱)

و شیوا (۲) می باشد. آنان عقیده داشتند که این سه اقنوم متحد، از هم انفکاک می ندارند و به گمان خود، آن سه را خدای واحد می دانستند. (۳)

و همچنین می نویسد: هندی ها اقنوم سوم را به صورت کبوتر می کشند، چنانکه نصاری هم آن را به همان شکل نشان می دهند...! بعید نیست ریشه ی تثلیث، لینگا و لوازم آن باشد.

باید دانست: تمام اختلافات به هوی و هوس برمی گردد که جلوه های آن، کتمان حقایق توسط علما و عدم تحقیق و پژوهش مردم و سکوت نکردن جاهلان است. امام علی در یک جمله معجزه آسا می فرماید: لو سکت من لا یعلم سقط الاختلاف (۴).

مسیح مصلوب نشد

یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانت کار تصمیم بر قتل مسیح گرفتند و خداوند نقشه های آن ها را نقش بر آب کرد و پیامبرش را از چنگال آن ها رهایی بخشید. خداوند می فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (۵).

اناجیل چهار گانه کنونی همگی مسأله مصلوب شدن مسیح را ذکر کرده اند. به دار آویخته شدن مسیح یکی از مهمترین مسائل زیر بنای آیین مسیحیت کنونی را تشکیل می دهد، زیرا مسیحیان عصر حاضر مسیح را فرزند خدا و یکی از خدایان سه گانه می دانند که هدف اصلی آمدن او به این جهان، فدا شدن و باز خریدن گناهان بشر بوده است. به همین دلیل مسیحیت را مذهب «نجات» یا «فداء» می نامند و مسیح را «ناجی» و «فادی» لقب می دهند.

ص: ۱۹۹

۱- Vishnu

۲- Siva

۳- المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۴- بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۶، ص ۱۲۲، حدیث ۴۵.

۵- نساء، ۱۵۷.

دلایل ابطال ادعای مذکور از این قرارند: اولاً. مسیح پیامبری همچون سایر پیامبران خداست. او نه خدا بود و نه فرزند خدا. و اگر او را به این دلیل فرزند خدا می دانند که پدر نداشت، حضرت آدم را باید «ابن الله» می دانستند، چون نه پدر داشت و نه مادر.

ثانیاً. فدا و قربانی گناهان دیگران شدن مطلبی غیر منطقی است، زیرا هرکس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است.

گنه کرد در بلخ آهنگری

به ششتر زدند گردن مسگری (۱)

ثالثاً. عقیده ی «فدا»، گناه پرور و تشویق کننده ی انسان به فساد و تباهی و آلودگی است.

مسیحیان با اشاره به سرپیچی حضرت آدم (علیه السلام) از فرمان الهی، بر این مطلب تأکید می ورزند که گناه یک شخص، نژاد بشر را آلوده می سازد؛ به گونه ای که همه آدمیان احساس آلودگی می کنند و خود را نیازمند پاک شدن مجدد می دانند. از سویی دیگر، یک نماینده از بشر که خود کاملاً بی گناه و با حکمت الهی متحد باشد، می تواند کفاره ی این گناه قرار گیرد و آثار آن را زایل سازد (۲). به باور مسیحیان، عیسی کفاره ی آن آسیب را یک بار و برای همیشه پرداخت کرد و با تسلیم کامل و اطاعت مطلق، دیواری را از میان برد که میان خدا و انسان متمرّد، از طریق گناه، ایجاد شده بود. (۳)

رابعاً. اناجی-ل چهارگانه کنونی که گ-واهی به مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) می دهند-د همگی سال ها بعد از مسیح به وسیله شاگردان و یا شاگردان شاگردان او نوشته شده اند، لذا در این خصوص از اعتبار برخوردار نیست.

عده ای از رمان نویسان مسیحیت مثل دانته، شاعر ایتالیایی، در قرن ۱۴، معتقدند اشخاص بی گناه حتی آدم و هابیل و نوح و موسی و ابراهیم و داود و یعقوب و... که قبل از میلاد مسیح از دنیا رفته اند، چون خدا را «کما هو حق» نشناختند و رسم تعمیم در مورد آن ها صورت نگرفت، لذا در لیمبو، بالاترین طبقه جهنم، که نه نشانی از عذاب است

ص: ۲۰۰

۱- - نک: لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بلخ.

۲- - انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۲۰۳.

۳- - حسن یوسفیان، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ص ۱۲۵، ۱۳۸۹.

و نه خبری از نعمت های بهشتی، جای داشتند و مسیح داخل آن شده، روح های همه آن ها را از آن جا با خود بیرون آورد و رستگار نمود(۱).

خامساً. در اناجیل می خوانیم که شخص محکوم (و به اعتقاد مسیحیان مسیح) بر چوبه ی دار از خدا شکایت کرد که چرا او را تنها گذارده و به دست دشمن برای قتل سپرده است. اگر مسیح (علیه السلام) برای فدا به دنیا آمده است، پس اعتراض او نادرست است.(۲)

سادساً. کسی که به مسیح (علیه السلام) خیانت نمود، نقش جاسوس را ایفا نمود. ضمناً او شباهت کاملی به حضرت مسیح داشت، لذا او به جای آن حضرت دستگیر شده، مصلوب شد.(۳)

سابعاً. بعضی از اناجیل موجود مانند انجیل برنابا رسماً مصلوب شدن مسیح (علیه السلام) را نفی کرده و نیز بعضی از فرق مسیحی در مصلوب شدن عیسی تردید کرده اند و حتی بعضی از محققان معتقد به وجود دو عیسی در تاریخ شده اند: یکی «عیسای مصلوب» و دیگری «عیسای غیر مصلوب» که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است.

ثامناً. چگونه ممکن است عیسای خداوند، مصلوب شود؟ آیا این طرز تفکر، خرافی ترین مسئله در عالم انسانیت نیست؟ آن ها با محتوای آیه ی «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»(۴)، مخالفت می کنند، در حالیکه آن با الوهیت مسیح، البته به اعتقاد خود آنها، مناسب تر است. آیا وجوب و واجب الوجود بودن مسیح و الوهیت او با حیات و رفعتش به سوی خدا منطبق تر نیست؟ هر چند او در واقع بنده ی خدا و رسول اوست و لا غیر.

چند عقیده خرافی دیگر در مسیحیت

ارباب کلیسا در قرون وسطی خود را خازنان بهشت معرفی و با اندیشه ی دنیا طلبی و مال اندوزی، سند بهشت موعود را در قبال دریافت پول، پیش فروش می کنند. تامس گسکوین در سال ۱۴۵۰ میلادی گفته است: امروزه هریک از گناهکاران می گویند: من

ص: ۲۰۱

۱- - نک: دانتی آلیگیری، کمدی الهی، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۵، ترجمه شفا، ۱۳۷۸.

۲- - قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۴۹.

۳- - القرآن الکریم، همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه ۱۵۷ نساء.

۴- - آل عمران، ۵۵.

پروایی ندارم که در برابر خداوند چقدر گناه می‌کنم؛ زیرا با اعتراف و طلب آمرزش نزد کشیش و خرید آمرزش نامه پاپ کلاً از تمامی معاصی و کفاره‌ها براءت حاصل می‌کنم (۱).

تنی چند از واعظان پرشور، مناطق مختلف اروپا را زیر پا گذاشتند و در همه جا اعلام کردند که هر مؤمنی می‌تواند با پرداخت مقداری پول به کلیسا از مجازات معاف شود و خود را بازخريد کند و نجات دهد (۲).

مارتین لوتر در قرن شانزدهم اعلام داشت که معلومات مذهبی و وسیله بخشایش مردم از گناهان، در انحصار پاپ و کلیسا نیست. وی در قلمرو عقاید خود ادعای کلیسا را مبنی بر فروش بهشت و آمرزش و عفو گناهان و میانجیگری اولیای مسیحی برای نجات از معاصی، باطل دانست. وی گفت: ایمان و فقط ایمان، برای نجات انسان کافی است. خداوند متعال، رحیم و بخشاینده به صاحبان ایمان است (۳).

یک اصفهانی کل جهنم را از کلیسا به پول گراف خرید و به مسیحیان جهان اعلام کرد که هیچ مسیحی دیگر به جهنم نخواهد رفت، در نتیجه آمرزش نامه‌های کلیسا به فروش نرفت، لذا آن معامله در قبال پول بسیار زیادی که کلیسا به او پرداخت فسخ گردید.

یک کسی به چند کشیش که برای فروش آمرزش نامه به کشوری وارد شده بودند، گفت: من می‌خواهم در آینده یک گناهی مرتکب شوم. اکنون پولش را می‌پردازم و پرداخت. وقتی آنان می‌خواستند از آن کشور بیرون روند، او آمد و گفت: من می‌خواهم شما را بکشم. گفتند: این گناه بزرگی است. گفت: من قبلاً پول آمرزشنامه اش را پرداخت نمودم، لذا همه پول‌های جمع‌آوری شده از آن کشور را به او دادند و از قتل نجات یافتند.

این دو ماجرای چه واقعیت داشته باشند و چه افسانه باشند، سر از واقعیتی درمی‌آورند که حاکی از انحراف مسیحیت در عصر و نسل حاضر و تحریف آن است.

از دیگر خرافات مسیحیان، «عشای ربانی» است و آن یادبود و بازسازی شام آخر عیسی با شاگردان در شب قبل از مرگ اوست. در اناجیل کنونی آمده است که آن حضرت

ص: ۲۰۲

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، ص ۲۷.

۲- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۹۷، ۱۳۸۵.

۳- مشکور، خلاصه‌الادیان، ص ۱۸۱.

در چنین مراسمی، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود به شاگردان داد تا آن‌ها را بخورند و بنوشند(۱).

ارتدکس‌ها مراسم عشاء ربانی را در روزهای یکشنبه و اعیاد برگزار می‌کنند ولی کاتولیک‌ها می‌گویند: عشاء ربانی قلب عبادات روزانه است و به همین دلیل، آن مراسم را هر روز برپا می‌دارند(۲). خلاصه این که این رسم در تمام فرق مسیحی مثل کاتولیک و ارتدکس و پروتستان پذیرفته شده است. و به یاد آن شب، شرابی می‌نوشند و نانی می‌خورند(۳).

بعید نیست مراسم نان و شراب از مهرپرستی وارد مسیحیت شده باشد، با این تفاوت که مهرپرستان مراسم نان و عسل به جا می‌آورند(۴).

از دیگر خرافات مسیحیت این که بعضی از اندیشمندان مسیحی فلسفه ی افلاطونی و ارسطویی را چنان با تعلیم مسیحی آمیخته بودند که انکارشان، انکار مسیحیت تلقی می‌گردید. ایان باربور در این باره می‌گوید: الهیات اهل کتاب در قرون وسطی چنان با مکتب ارسطو آمیخته بود که هر معارضه‌ای با کیهان‌شناسی ارسطو به حساب معارضه با مسیحیت می‌گذاشتند(۵).

فارقلیط خواهد آمد

قرآن با اشاره به مسأله‌ی رسالت حضرت عیسی(علیه السلام) و کارشکنی و تکذیب بنی اسرائیل در مقابل او، می‌گوید: «وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ...»(۶).

و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، در حالیکه تصدیق‌کننده‌ی کتابی که قبل از من فرستاده شده

ص: ۲۰۳

۱- - نک: انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری)، ص ۳۹.

۲- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۸۷، ۱۳۸۵.

۳- - خلاصه‌الادیان، ص ۱۷۸.

۴- - توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۳، ۱۳۸۵.

۵- - ایان باربور، علم و دین، ترجمه خرمشاهی، ۱۳۶۲.

۶- - صف، ۶.

(تورات) می باشم و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید و نام او احمد است». هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری آشکار است».

و در آیه دیگر قرآن: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...»^(۱)، مصداق آن بشارت تورات و انجیل را معین فرموده است که کسی جز پیامبر ختمی نیست.

بر این اساس حضرت عیسی (علیه السلام) حلقه ی اتصالی است که امت موسی و کتاب او را به امت پیامبر اسلام و کتاب او یعنی قرآن پیوند می دهد.

در کتاب های موجود یعنی تورات و کتاب های وابسته به آن و انجیل و کتاب های وابسته به آن، تعبیرات و نشانه های فراوانی درباره ی ظهور پیامبر بزرگی دیده می شود که آن ها جز به اسلام و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) تطبیق نمی کند.

در سه جا در انجیل یوحنا، روی کلمه ی «فارقلیط» تکیه شده است که در ترجمه های فارسی، «تسلی دهنده» ترجمه شده، اما در متن سریانی اناجیل که از اصل یونانی گرفته شده، به جای تسلی دهنده، «پارقلیط» و در متن یونانی «پیرکلتوس» آمده که در یونانی به معنای «شخص مورد ستایش» و معادل محمد و احمد است.

هنگامی که ارباب کلیسا دیدند انتشار چنین ترجمه ای به تشکیلات آن ها ضربه ی شدیدی وارد می کند به جای پیرکلتوس، «پارا کلتوس» نوشتند که به معنای «تسلی دهنده» است و با این تحریف آشکار، این سند زنده را دگرگون کردند، هرچند با وجود این تحریف نیز، بشارت روشنی از یک ظهور بزرگ در آینده وجود دارد.^(۲)

اگر آیات مذکور، دروغ از آب در می آمدند، کافی بود یهود و نصاری و حتی مشرکین در عصر پیامبر خاتم، آن دروغ را آشکار می نمودند و اسلام را از راه بحث و جدال منکوب و سرکوب می کردند و دیگر نیازی به آن همه جنگ ها در صدر اسلام و بعد از آن نبود و به یقین آن ها، آن فضااحت را به صورت مهمترین حوادث تاریخی خود ذکر و ثبت

ص: ۲۰۴

۱- - اعراف، ۱۵۷.

۲- - قصه های قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۵۰ و نک: عیون اخبار الرضا، ترجمه علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۳۲۸، ۱۳۸۷.

می کردند ولی کار به صورت عکس واقع شد^(۱)، یعنی به جای بحث و اقرار، جنگ و انکار را در پیش گرفتند.

در دائره المعارف بزرگ فرانسه در این باره آمده است: «محمد» مؤسس دین اسلام و فرستاده ی خدا و خاتم پیامبران است، کلمه ی «محمد» به معنای بسیار حمد شده است و بر اثر تصادف عجیب نام دیگری که مرادف لفظ محمد می باشد، احمد است که احتمال قوی می رود، مسیحیان عربستان، آن لفظ را به جای «فارقلیط» به کار می برند. احمد به معنای بسیار ستوده شده و مجلل، ترجمه ی لفظ «پیر کلتوس» است که اشتبهاً لفظ «پارا کلتوس» را به جای آن گذارده اند. به این ترتیب نویسندگان مذهبی مسلمان مکرر گوشزد کرده اند که مراد از این لفظ بشارت به ظهور پیامبر اسلام است. قرآن مجید نیز آشکارا در آیه شگفت انگیز سوره ی صف به این موضوع اشاره می کند.^(۲)

فارقلیط و مسلمان شدن یک مسیحی

«فخرالاسلام» مؤلف «انیس الاسلام» که یکی از کشیشان مسیحی بود و تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به پایان رسانده است، در مقدمه ی آن کتاب می نویسد: «بعد از تجسس بسیار، خدمت کشیش والامقامی رسیدم که از نظر زهد و تقوی ممتاز بود. فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره سؤالات دینی خود را از او می پرسیدند. من نزد او مدتی مذاهب مختلف نصارا را فراگرفتم. او شاگردان فراوانی داشت. کلیدهای منزل او همه در دست من بود. فقط کلید یکی از صندوق خانه ها را پیش خود نگاه داشته بود.

در این بین روزی کشیش مذکور به من گفت، به شاگردها بگو: توان تدریس ندارم. وقتی نزد آن ها آمدم، دیدم مشغول بحث اند. آن بحث، منتهی به معنی لفظ «فارقلیط» شد.

پس از بازگشت استاد، او پرسید: امروز چه مباحثه ای کردید؟ ماچرا را به او گفتم. کشیش گفت: واقع خلاف همه این اقوال است. من اصرار نمودم که معنای آن را برایم بگوید. وی سخت گریست و گفت: من آن را به تو می گویم به شرط اینکه به کسی نگویی و الا من و تو را خواهند کشت. من به تمام مقدسات سوگند یاد کردم که آن را فاش نمی کنم. پس گفت: این اسم از اسماء پیامبر خاتم مسلمین است و به معنای «احمد» و «محمد» است.

ص: ۲۰۵

۱- نک: انجیل برنابا، با مقدمه ی سید محمود طالقانی، ص ۹، ترجمه ی سردار کابلی، بهار سال ۱۳۶۲.

۲- دائره المعارف بزرگ فرانسه، ج ۲۳، ص ۱۴۷۶.

پس از آن کلید اطاق کوچک را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور. کتاب ها را آوردم. به من گفت: این دو کتاب به خط یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته بود. در هر دو کتاب لفظ «فارقلیط» را به معنای «احمد و محمد» ترجمه نموده بودند. سپس اضافه کرد: علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی از آن جهت نداشتند ولی بعد از ظهور محمد (صلی الله علیه و آله) برای بقای ریاست خود و استفاده مادی، آن را تأویل (بلکه تحریف) نمودند.

سؤال کردم درباره ی دین نصارا چه می گویی؟ گفت: با آمدن دین اسلام منسوخ و متروک است و آن را سه بار تکرار نمود. سپس پرسیدم: در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم کدام است؟ گفت: در متابعت پیامبر اسلام منحصر است. پرسیدم:

آیا تابعان او اهل نجاتند؟ جواب داد: آری والله! و آن را سه دفعه تکرار نمود. بعد از آن من و استاد بسیار گریستیم و سرانجام گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی، البته باید دین حق یعنی اسلام را قبول کنی و من همیشه تو را دعا می کنم، به شرط آنکه در روز قیامت شاهد باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمداًم. هیچ شکی نیست که امروز بر روی کره ی زمین، دین اسلام، دین خداست» (۱).

قرآن طبق آیه «وَلْيُحْكَمْ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» (۲)، به مسیحیان دستور می دهد مطابق آنچه در انجیل است باید حکم و عمل نمایند و یکی از احکام انجیل تبعیت از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است، چنان که اهل کتاب مخصوصاً یهود مطابق آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (۳)، پیامبر ختمی (صلی الله علیه و آله) را مثل فرزندانشان می شناختند، بنابراین هر کس که مسیحی و یا یهودی واقعی و کامل باشد باید به قرآن و اسلام بگراید و الا واقعاً و حقیقتاً اهل کتاب نیست. افزون بر آن قرآن به یک انجیل اشاره دارد نه به اناجیل.

یک پزشک آلمانی راقم این سطور را به مسیحیت دعوت نمود. راقم هم او را به مسیحیت اصیل فراخواند، چون هر کسی به انجیل تحریف نشده ایمان بیاورد به اسلام گراییده است.

ص: ۲۰۶

۱- - فخرالاسلام، انیس الاسلام، مقدمه.

۲- - مائده، ۴۷.

۳- - بقره، ۱۴۶ و انعام، ۲۰.

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابن ابی جمهور، عوالی الثالی، ج ۴.

ابن حجر، الصواعق المحرقة، بی تا.

ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ج ۳.

ابن سینا، الشفاء، به کوشش ابراهیم مذکور.

ابن سینا، النجاه، ۱۳۶۴.

ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب، ج ۱، ۱۳۷۹.

ابن عساکر، مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ۱۴۰۴ ق.

ابن فهد، عدة الداعی

ابن قولویه، کامل الزیارات، بی تا.

ابن منظور، لسان العرب

احمدی، احمد علی، اسلام و عقاید، ۱۳۳۹ .

اخگر، علی، نهایی الظهور، با مقدمه محمد کریمی.

اشعیا.

اصفهان، ابوالحسن، وسیله النجاه، آیه الله العظمی چ ۸، طبع نجف.

اصفهان، ابونعیم، حکیمه الاولیاء، ج ۱.

اصفهان، علی عطایی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۲ و ۴، ۱۳۸۴.

اکبری، رضا، مبانی اندیشه اسلامی، ۱، ۱۳۸۹.

آلیگیری، دانتہ، کمدی الہی، ج ۱، ۱۳۷۸.

آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ترجمہ محلاتی، ج ۲.

آملی، حیدر، اسرارالشریعہ، ۱۳۶۲ و ۱۳۸۲.

انوار التنزیل، یا تفسیر بیضاوی.

انیس الاسلام، فخر الاسلام.

باربور، ایان، علم و دین، مترجم: بہاء الدین خرمشاہی، ۱۳۹۶.

بایرناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمہ علی اصغر حکمت، ۱۳۸۶.

بخاری، صحیح بخاری، ج ۲.

برقی، المحاسن.

بَعُو، مصابیح السنہ، ج ۱.

بن اسماعیل، ابوالحسن، اللمع

بن انس، مالک، موطأ، ۱۳۹۹.

بن حسن الطوسی، لمحمد، شرح تجرید العقائد، فاضل قوشجی.

بن حنبل، احمد، مسند، ج ۱.

بہشتی، احمد، غایات و مبادی.

بیہقی، احمد، شعب الایمان

التاریخ القوم، ج ۱.

توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، سمت، ۱۳۸۰.

الجلالی، الحسینی، مصباح الہدی فی اصول دین المصطفی، بوستان کتاب، ۱۳۸۸.

حافظ، دیوان حافظ، دارای ۴۹۵ غزل.

حائری، سید کاظم حسینی، اصول الدین، ج ۲، ۱۳۸۵.

حسن زاده آملی، حسن، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ۱۳۷۵.

حسن زاده آملی، هزار و یک نکته

الحسن، محمد، دلائل الصدق، مظفر، ج ۲، ۱۳۹۸.

حسن زاده آملی، حسن، دروس شرح اشارات و تنبیهات، ده جلد در ده نمط، ۱۳۹۴.

حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح نصوص الحکم، ۱۳۸۵.

حسن زاده آملی، دو رساله مثل و مثال، ۱۳۸۲.

حسن زاده آملی، نمط سوم و هفتم و هشتم و دهم

حسن زاده، اتحاد عاقل به معقول، ۱۳۷۵.

حسن زاده، دروس معرفت نفس، ۱۳۸۱.

حسینی طهرانی، محمد حسین، روح مجرد، ۱۴۱۸ ق.

حسینی طهرانی، هاشم، توضیح المراد، ۱۳۶۵.

حکیم سبزواری، اسرار الحکم، ۱۳۸۰.

حمّود، محمد جمیل، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱ و ۲، ۱۴۳۱ ق.

حویزی، العروسی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱ و ۵، بی تا.

خرازی، محسن، بدایه المعارف، ج ۱ و ۲، ۱۴۲۴ ق.

خواجه طوسی، آغاز و انجام، به کوشش حسن زاده آملی.

خوارزمی، تاج الدین حسین، شرح الفصوص الحکم، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۹.

در حکمت و معرفت، به کوشش حسن جمشیدی، ۱۳۸۵.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا،

دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج ۱ و ۶.

راوندی، قطب الدین، منهاج البراعه فی شرح النهج البلاغه، ج ۱.

رساله حقوق امام سجاد، امام زین العابدین (علیه السلام)، دارای ۵۱ حق.

رساله عبرانیان، منسوب به پولسن، ج ۱.

رسائل ابن سینا، ترجمه ضیاء الدین درّی، ۱۳۶۰.

رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، ۱۹۹۰ م.

ص: ۲۰۷

رضایی، محمد فقیهی، قرآن کریم همراه با شرح آیات منتخب، ۱۳۸۴.

رضایی، محمد، سبحانی، جعفر، اندیشه اسلامی ۱، شماره ۳۵.

رفسنجانی، جهان در عصر غیبت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، بی تا.

زنجانی اصل، محمد کریمی، حکمت و معنویت، ۱۳۸۷.

سبحانی، جعفر، استمداد از ارواح مقدسه، ۱۳۶۳.

السبحانی، جعفر، الوهائیه فی المیزان.

سبحانی، جعفر، توسل، ۱۳۶۳.

سبحانی، جعفر، رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت، ۱۳۷۴.

سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۷.

سبزواری، حکیم، شرح الاسماء.

سبزواری، حکیم، شرح المنظومه.

سبزواری، شرح المنظومه، ج ۵، به کوشش حسن زاده، ۱۴۲۲ و ج ۵، ۱۳۶۹.

سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳.

سفر پیدایش، نخستین بخش از کتاب مقدس.

سفر تشبیه

سفر تکوین، مترجم: فاضل خان همدانی.

سفر فروج

سمندری، مهدی، صلوات، ۱۳۹۱.

سمهودی، علی، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، طبع مصر، به کوشش عبدالحمید، ۱۳۷۶.

سهروردی، المشارع و المطارح

سهروردی، الواح عمادیه،

سهروردی، بستان القلوب.

سهروردی، پرتونامه.

سهروردی، صفیر سیمرخ، ۱۳۹۱.

سهروردی، لغت موران.

سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین.

سیر تاریخی انجیل برنابا، انتشارات در راه حق.

سیوطی، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر و النذیر.

السیوطی، الدر المنثور.

شریعتی، دکتر علی، مذهب علیه مذهب،

شریعتی، رحمت الله، حکمت برین، ۱۳۹۰.

شریعتی، رحمت الله، کلام برین، ۱۳۹۵.

شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، بی تا.

شهید مطهری، انسان و سرنوشت، بی تا.

شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه.

شهید مطهری، کلام، عرفان،

شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۱ (علل گرایش به ما دیگری)،

شیخ اشراق، آواز پر جبرئیل.

شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، ج ۲ و ۳.

شیخ صدوق، امالی شیخ صدوق.

شيخ صدوق، توحيد صدوق.

شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ترجمه على اكبر عفارى، ج ۱، ۱۳۸۷.

شيخ صدوق، معانى الاخبار

شيخ طوسى، التبيان فى تفسير القرآن.

شيخ طوسى، مصباح المتهدجد

شيخ مفيد، اوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، ۱۳۷۱.

شيرازى، قطب الدين، شرح حكمه الاشراق

شيرازى، مكارم، قصه هاى قرآن، ۱۳۸۰.

صحيح مسلم، كتاب الزكاه، چ استانبول.

صنعانى، تطهير الاعتقاد.

طالقانى، سيد محمود، انجيل برنابا، ترجمه سردار كابللى، ۱۳۶۲.

طاليس، ارسطا، اخلاق نيكو ماخوس، ترجمه پورحسينى، ۱۳۵۶.

طباطبائى، علامه محمد حسين، على و فلسفه الهى الميزان

طباطبائى، علامه، اصول فلسفه و روش رئاليسم.

طباطبائى، علامه، الميزان فى تفسير القرآن، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴، ۱۳۹۷ق.

طبرسى، مكارم الاخلاق، چ ۴، ۱۳۷۰.

طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين.

طنطاوى، الجواهر فى تفسير القرآن الكريم، ج ۲.

طوسى، مجمع البيان.

طيب، سيد عبدالحسين، اطيب البيان، ج ۲ و ۴.

عاملی، شیخ حرّ، وسائل الشیعه، ج ۱۹.

عباس داکانی، پرویز، سهروردی و غربت غربی

عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، السفر الثانی، ج ۲ و ۳، ۱۲۷۸ ق.

عسقلانی، ابن حجر، صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء.

عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، تذکره الاولیاء، به کوشش استعلامی، بهار ۱۳۷۲.

علامه امینی، الغدیر، ج ۵.

علامه حلی، کشف المراد، به کوشش حسن زاده، ۱۳۷۱.

علامه طباطبائی، نهایه الحکمه

غزالی، کتاب الفقر و الزهد، ج ۴، ۱۴۰۲ ق.

فاضل تونی، محمدحسین، الهیات

قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، ج ۱.

قلی زاده، خسرو، فرهنگ اساطیر ایرانی، ۱۳۸۸.

قمشه ای، الهی، حکمت الهی عام و خاص، ج ۱، بی تا.

ص: ۲۰۸

قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۱، بی تا.

قمی، شیخ عباس، کلیات مفاتیح الجنان، ۱۳۸۴.

کلیات مفاتیح الجنان.

کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه مجتبوی.

کاشانی، فیض، رساله گلزار قدس در کتاب دیوان فیض،

کاشانی، فیض، علم الیقین فی اصول الدین، ۱۰۸۳ ق.

کتاب دوم پادشان.

کتاب عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، ۱۳۷۹.

کتاب مقدس عهد عتیق و عهد، ۱۳۷۹.

کریمی زنجانی اصل محمد، حکمت اشراقی در هند

کلینی، الکافی، ج ۱ و ۳.

گات های زردشت، به کوشش فرانک دوانلو.

گنجینه ای از تلمود، آبراهام کهن، ۱۳۵.

لاروس، دائره المعارف بزرگ فرانسه، ج ۲۳.

لاهوری، اقبال، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ۱۳۳۶.

لاهیجی، شرح رساله المشاعر

لاهیجی، عبدالرزاق، سرمایه ایمان، ۱۳۶۴.

لاهیجی، عبدالرزاق، شوارق الالهام.

للشیخ الصدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه: علی اکبر غفاری، ۱۳۶۳.

لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی.

متی، انجیل متی.

مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷، ۶، ۵، ۴، ۲، ۴۰، ۱۰، ۸، ۴۵، ۸۲، ۶۹، ۵۴.

محمود کاشانی، عزالدین، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال الدین همایی، ۱۳۶۷.

مزامیر یا زبور داود.

مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکلام، ۱۴۰۶ ق.

مسیح، عیسی، انجیل، (ترجمه تفسیری).

مشکور، محمدجواد، خلاصه الادیان در تاریخ دین های بزرگ، ۱۳۵۹.

مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۱.

مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید.

مطهری، شهید مرتضی، علل گرایش به مادیگری

مطهری، فلسفه اخلاق، بهار ۱۳۶۶.

مطهری، مرتضی، آشنائی با علوم اسلامی، کلام.

مطهری، مرتضی، عدل الهی

مظاهری، حسین، الاخلاق، ج ۱، ۱۳۸۹.

معادشناسی، حسینی طهرانی، ج ۹، ۱۳۴۵.

معرب، کلینی، اصول کافی، ج ۱ و ترجمه مصطفوی، ج ۳ و ۱.

معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۰.

مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، ج ۵.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه.

ملاصدرا، اسرار الآیات، ۱۳۷۵.

ملاصدرا، اسفار، ج ۱ و ۳ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹.

ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۲.

ملاصدرا، المظاهر الالهیه، به کوشش محمد خامنه ای.

ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱ و ۶.

ملاصدرا، شرح الاصول الکافی و فی آخره کتاب مفاتیح الغیب لمؤلفها، ۱۳۹۱ق.

ملاصدرا، کتاب العرشیه

ملاصدرا، مجموعه رسائل فلسفی صدر المتالهین، به کوشش حامد ناجی، ۱۳۷۵.

ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ۱۳۶۳.

مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، به کوشش: ذفولیان.

میشل، توماس، کلام مسیحی

میشل، توماس، کلام مسیحی.

میشنا حکیکا

میلر، و.م، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران

نسائی، حافظ، سنن نسائی، ج ۷.

نهج البلاغه، فیض الاسلام.

نوری، مستدرک، ج ۱۱.

نوری، ملاعلی، تحفه، رسائل فلسفی

هاسپرس، جان، فلسفه دین، قم.

همدانی، عبدالصمد، بحرالمعارف.

هوردن، ویلیام، راهنمای الهیات پروتستان، ۱۳۶۸.

هیک، جان، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، ۱۳۷۶.

هیک، جان، مباحث پلورالیسم دینی.

یوسفیان، حسن، کلام جدید، ۱۳۹۰.

یوسفیان، حسن، مبانی اندیشه اسلامی ۲، ۱۳۸۹.

ص: ۲۰۹

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدید آور: اندیشه اسلامی جلد ۲/رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲ ج

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال : ۹-۴۳-۶۰۵۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۹۸ - ۲۰۰؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: (Higher) Islamic religious education -- Study and teaching

رده بندی کنگره: BP۷/۷ /ش الف ۸ ۴۳۶۸۹۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۱۷۱۶

ص: ۱

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» جاثیه/۲۹

«فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةُ» بینہ/۳

اندیشه اسلامی ۲

دکتر رحمت الله شریعتی نجف آبادی

عضو هیئت علمی تمام وقت

دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

ص: ۳

سرشناسه: شریعتی، رحمت الله، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه اسلامی جلد ۲/رحمت الله شریعتی نجف آبادی.

مشخصات نشر: نجف آباد: انتشارات مهر زهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲ ج

شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال : ۹-۴۳-۶۰۵۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۹۸ - ۲۰۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: تعلیمات دینی اسلامی -- راهنمای آموزشی (عالی)

موضوع: (Islamic religious education -- Study and teaching (Higher

رده بندی کنگره: BP۷/۷ /ش الف ۸ ۴۳۶۸۹۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۱۷۱۶

ص: ۴

بخش اول: دین اسلام و روش جذب جوانان به آن. ۱۱

دین چیست؟. ۱۱

جوان و درک او از ویژگی های دین.. ۱۳

۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست... ۱۳

۲- ارتداد و انواع آن. ۱۴

انواع مرته‌ها و اصل آزادی.. ۱۷

۳- دین فطری است... ۱۹

۴- جوان و دین ناب.. ۲۱

چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟. ۲۲

۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد. ۲۳

۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است: ۲۵

الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر. ۲۵

ب- خاتمیّت و انعطاف پذیری دین.. ۲۶

ج- بدن متغیر و روح ثابت... ۲۷

د- خاتمیّت و رشد جامعه. ۲۹

۷- جوان و مراتب دین.. ۳۰

دین سهل و آسان است... ۳۳

روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن ها بستگی دارد. ۳۵

الف- سنّ جوان. ۳۶

ب - فرصت جوانی .. ۳۸

ج - رغبت جوان به مذهب ... ۴۱

د- جوانان از نظر عقل و عاطفه. ۴۳

جوان و کمبود شخصیت... ۴۴

دوره های فرزند و ارزش جوانی.. ۴۶

ه - جوان و جمال. ۴۸

چند نکته درباره عشق و زیبایی .. ۵۱

و- برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان. ۵۳

ز- جوان و اشتغال. ۵۶

ح- جوان و رفاقت... ۶۰

۱. نیاز به دوست خوب.. ۶۰

۲. دوستی و سرایت... ۶۲

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات.. ۶۴

۴. مراتب دوستی.. ۶۸

ط- جوان و الگو پذیری.. ۷۲

بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا ۷۶

ی- جوان و بزرگسالان. ۷۸

قرآن و رابطه فرزندان با والدین.. ۸۰

ک- تغذیه و پیری زودرس جوان. ۸۲

ل- جوان و دین اعتدالی.. ۸۶

بخش دوم: نبوت.. ۸۹

مقدمه. ۸۹

نبوت در لغت و اصطلاح. ۹۰

دلایل حسن بعثت انبیا ۹۱

دلایل وجوب عصمت انبیا ۹۲

عصمت و اختیار ۹۵

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست... ۹۶

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص.... ۹۶

ابعاد اعجاز قرآن. ۹۸

فصاحت و بلاغت... ۹۸

نکته بلاغی دو آیه. ۱۰۱

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت... ۱۰۲

هماوردی با قرآن. ۱۰۳

اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت... ۱۰۴

پیش گوئی های قرآن. ۱۰۶

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است... ۱۰۸

آیات محکم و متشابه. ۱۱۱

تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام. ۱۱۲

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی.. ۱۱۴

تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها ۱۱۵

خاتمیت رسالت... ۱۲۰

خاتمیت در لغت و اصطلاح. ۱۲۰

راز خاتمیت... ۱۲۱

خاتمیت در قرآن. ۱۲۲

تفاوت میان اکمال و اتمام. ۱۲۳

خاتمیت در روایات.. ۱۲۵

جهانی بودن آیین اسلام. ۱۲۷

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و... ۱۲۸

شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت... ۱۲۹

بخش سوم: امامت... ۱۳۲

امامت در لغت و اصطلاح. ۱۳۲

ضرورت وجود امام. ۱۳۳

بطالان قیاس فقهی.. ۱۳۶

ادله قرآنی عصمت و امامت... ۱۳۷

۱. امامت به ظالمان نمی رسد. ۱۳۷

۲. آیه تطهیر. ۱۳۹

۳. آیه «اولی الامر». ۱۴۲

۴. آیه ولایت... ۱۴۳

۵. آیه تبلیغ. ۱۴۵

۶. ادله روایی امامت... ۱۴۷

حوض کوثر. ۱۴۸

خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت... ۱۵۱

بخش چهارم: مهدویت... ۱۵۴

۱. تاریخچه. ۱۵۴

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی(عج) در روایات.. ۱۵۶

۳. مهدی در آیات قرآن. ۱۵۹

۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان. ۱۶۳

۵. علایم مشروط و حتمی ظهور. ۱۶۵

۶. دجال و خردجال. ۱۶۸

۷. دوران فترت نبوت و امامت.. ۱۷۱

بخش پنجم: رجعت... ۱۷۴

۱. رجعت در لغت و اصطلاح.. ۱۷۴

۲. ماهیت و دلیل رجعت... ۱۷۵

۳. رجعت در قرآن و روایات.. ۱۷۷

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر(عج) نماز می خواند. ۱۸۰

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام). ۱۸۱

۶. مسئله رجعت و حرکت جوهری صدرایی.. ۱۸۲

بخش ششم: ولایت مطلقه فقیه. ۱۸۵

مقدمه. ۱۸۵

معنای ولایت مطلقه فقیه. ۱۸۷

تاریخچه ی ولایت فقیه. ۱۹۰

ولایت فقیه در اهل تسنن... ۱۹۳

ولایت فقیه از منظر شیخ انصاری.. ۱۹۴

انتصاب و انتخاب.. ۱۹۶

ویژگی های ولی فقیه. ۱۹۸

دلایل روائی ولایت فقیه. ۱۹۹

منابع. ۱۹۸

ص: ۵

۲. دوستی و سرایت... ۶۲

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات.. ۶۴

۴. مراتب دوستی.. ۶۸

ط- جوان و الگو پذیری.. ۷۲

بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا ۷۶

ی- جوان و بزرگسالان. ۷۸

قرآن و رابطه فرزندان با والدین.. ۸۰

ک- تغذیه و پیری زودرس جوان. ۸۲

ل- جوان و دین اعتدالی.. ۸۶

بخش دوم: نبوت.. ۸۹

مقدمه. ۸۹

نبوت در لغت و اصطلاح. ۹۰

دلایل حسن بعثت انبیا ۹۱

دلایل وجوب عصمت انبیا ۹۲

عصمت و اختیار ۹۵

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست... ۹۶

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص.... ۹۶

ابعاد اعجاز قرآن. ۹۸

فصاحت و بلاغت... ۹۸

نکته بلاغی دو آیه. ۱۰۱

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت... ۱۰۲

هماوردی با قرآن. ۱۰۳

اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت... ۱۰۴

پیش گوئی های قرآن. ۱۰۶

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است... ۱۰۸

آیات محکم و متشابه. ۱۱۱

تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام. ۱۱۲

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی.. ۱۱۴

تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها ۱۱۵

خاتمیت رسالت... ۱۲۰

خاتمیت در لغت و اصطلاح. ۱۲۰

راز خاتمیت... ۱۲۱

خاتمیت در قرآن. ۱۲۲

تفاوت میان اکمال و اتمام. ۱۲۳

ص: ۶

خاتمیت در روایات.. ۱۲۵

جهانی بودن آیین اسلام. ۱۲۷

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و... ۱۲۸

شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت... ۱۲۹

بخش سوم: امامت... ۱۳۲

امامت در لغت و اصطلاح. ۱۳۲

ضرورت وجود امام. ۱۳۳

بطالان قیاس فقهی.. ۱۳۶

ادله قرآنی عصمت و امامت... ۱۳۷

۱. امامت به ظالمان نمی رسد. ۱۳۷

۲. آیه تطهیر. ۱۳۹

۳. آیه «اولی الامر». ۱۴۲

۴. آیه ولایت... ۱۴۳

۵. آیه تبلیغ. ۱۴۵

۶. ادله روایی امامت... ۱۴۷

حوض کوثر. ۱۴۸

خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت... ۱۵۱

بخش چهارم: مهدویت... ۱۵۴

۱. تاریخچه. ۱۵۴

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی (عج) در روایات.. ۱۵۶

۳. مهدی در آیات قرآن. ۱۵۹

۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان. ۱۶۳

۵. علایم مشروط و حتمی ظهور. ۱۶۵

۶. دجال و خردجال. ۱۶۸

۷. دوران فترت نبوت و امامت.. ۱۷۱

بخش پنجم: رجعت... ۱۷۴

۱. رجعت در لغت و اصطلاح.. ۱۷۴

۲. ماهیت و دلیل رجعت... ۱۷۵

۳. رجعت در قرآن و روایات.. ۱۷۷

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر(عج) نماز می خواند. ۱۸۰

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام). ۱۸۱

ص: ۷

بخش اول: دین اسلام و روش جذب جوانان به آن. ۱۱

دین چیست؟. ۱۱

جوان و درک او از ویژگی های دین.. ۱۳

۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست... ۱۳

۲- ارتداد و انواع آن. ۱۴

انواع مرته‌ها و اصل آزادی.. ۱۷

۳- دین فطری است... ۱۹

۴- جوان و دین ناب.. ۲۱

چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟. ۲۲

۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد. ۲۳

۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است: ۲۵

الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر. ۲۵

ب- خاتمیّت و انعطاف پذیری دین.. ۲۶

ج- بدن متغیر و روح ثابت... ۲۷

د- خاتمیّت و رشد جامعه. ۲۹

۷- جوان و مراتب دین.. ۳۰

دین سهل و آسان است... ۳۳

روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن ها بستگی دارد. ۳۵

الف- سنّ جوان. ۳۶

ب - فرصت جوانی .. ۳۸

ج - رغبت جوان به مذهب ... ۴۱

د - جوانان از نظر عقل و عاطفه. ۴۳

جوان و کمبود شخصیت ... ۴۴

دوره های فرزند و ارزش جوانی .. ۴۶

ه - جوان و جمال. ۴۸

چند نکته درباره عشق و زیبایی .. ۵۱

و - برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان. ۵۳

ز - جوان و اشتغال. ۵۶

ح - جوان و رفاقت ... ۶۰

۱. نیاز به دوست خوب .. ۶۰

۲. دوستی و سرایت ... ۶۲

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات .. ۶۴

۴. مراتب دوستی .. ۶۸

ط - جوان و الگو پذیری .. ۷۲

بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا ۷۶

ی - جوان و بزرگسالان. ۷۸

قرآن و رابطه فرزندان با والدین .. ۸۰

ک - تغذیه و پیری زودرس جوان. ۸۲

ل - جوان و دین اعتدالی .. ۸۶

بخش دوم: نبوت.. ۸۹

مقدمه. ۸۹

نبوت در لغت و اصطلاح. ۹۰

دلایل حسن بعثت انبیا ۹۱

دلایل وجوب عصمت انبیا ۹۲

عصمت و اختیار ۹۵

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست... ۹۶

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص... ۹۶

ابعاد اعجاز قرآن. ۹۸

فصاحت و بلاغت... ۹۸

نکته بلاغی دو آیه. ۱۰۱

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت... ۱۰۲

هماوردی با قرآن. ۱۰۳

اعجاز قرآن از منظر اسرار عالم طبیعت... ۱۰۴

پیش گوئی های قرآن. ۱۰۶

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است... ۱۰۸

آیات محکم و متشابه. ۱۱۱

تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام. ۱۱۲

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی.. ۱۱۴

تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها ۱۱۵

خاتمیت رسالت... ۱۲۰

خاتمیت در لغت و اصطلاح. ۱۲۰

راز خاتمیت... ۱۲۱

خاتمیت در قرآن. ۱۲۲

تفاوت میان اکمال و اتمام. ۱۲۳

خاتمیت در روایات.. ۱۲۵

جهانی بودن آیین اسلام. ۱۲۷

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و... ۱۲۸

شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت... ۱۲۹

بخش سوم: امامت... ۱۳۲

امامت در لغت و اصطلاح. ۱۳۲

ضرورت وجود امام. ۱۳۳

بطالان قیاس فقهی.. ۱۳۶

ادله قرآنی عصمت و امامت... ۱۳۷

۱. امامت به ظالمان نمی رسد. ۱۳۷

۲. آیه تطهیر. ۱۳۹

۳. آیه «اولی الامر». ۱۴۲

۴. آیه ولایت... ۱۴۳

۵. آیه تبلیغ. ۱۴۵

۶. ادله روایی امامت... ۱۴۷

حوض کوثر. ۱۴۸

خاتمیت و راز جاودانی بودن اسلام در عصر غیبت... ۱۵۱

بخش چهارم: مهدویت... ۱۵۴

۱. تاریخچه. ۱۵۴

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی(عج) در روایات.. ۱۵۶

۳. مهدی در آیات قرآن. ۱۵۹

۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان. ۱۶۳

۵. علایم مشروط و حتمی ظهور. ۱۶۵

۶. دجال و خردجال. ۱۶۸

۷. دوران فترت نبوت و امامت.. ۱۷۱

بخش پنجم: رجعت... ۱۷۴

۱. رجعت در لغت و اصطلاح.. ۱۷۴

۲. ماهیت و دلیل رجعت... ۱۷۵

۳. رجعت در قرآن و روایات.. ۱۷۷

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر(عج) نماز می خواند. ۱۸۰

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام). ۱۸۱

۶. مسئله رجعت و حرکت جوهری صدرایی.. ۱۸۲

بخش ششم: ولایت مطلقه فقیه. ۱۸۵

مقدمه. ۱۸۵

معنای ولایت مطلقه فقیه. ۱۸۷

تاریخچه ی ولایت فقیه. ۱۹۰

ولایت فقیه در اهل تسنن ... ۱۹۳

ولایت فقیه از منظر شیخ انصاری .. ۱۹۴

انتصاب و انتخاب .. ۱۹۶

ویژگی های ولی فقیه. ۱۹۸

دلایل روائی ولایت فقیه. ۱۹۹

منابع ... ۱۹۸

ص: ۸

نام کتاب درسی حاضر، «اندیشه اسلامی ۲» است که حاوی مطالبی نو درباره دین اسلام و روش جذب جوانان فرهیخته، مخصوصاً دانشجویان عزیز به آن و نبوت و امامت و مهدویت و رجعت و ولایت فقیه می باشد.

مخاطب اصلی این مجموعه، شُباب و برناها، به ویژه دانشجویان محترم است. آنچه در بخش اول آن لازم است روشن شود این که چه روش کاربردی و مفیدی باید در نظر گرفت تا جوانان، به دین اسلام، به گونه ای گرایش پیدا کنند که هم کل آن را، هر چند اجمالی باشد، درک کنند و هم آن به صورت باور در قلب آنان راسخ و نافذ شود تا پندار و خلق و عمل آنها به صبه و رنگ خدایی در آید.

اگر انسان، چنان که شایسته است خود را بشناسد متوجه می شود که پایه پر مایه حیات واقعی او دین اسلام است و لاغیر «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۱)». وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲)».

دین بقدری وسیع و فراگیر است که کفاری که با آیین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و فرعونی که با دین حضرت موسی (علیه السلام)، مخالفت می ورزیدند، خود را دین دار معرفی می نمودند «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۳)». إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدَّلَ دِينُكُمْ (۴)». و به قول یکی از دانشمندان به نام «میرچالیاده»: دین هم کهن ترین، هم نافذترین و هم اثرگذارترین نهاد اجتماعی بشر است (۵).

بنابراین بسیار حائز اهمیت است که پیرامون رابطه ی دین و جوان و متد جذب او به آن قلم فرسایی شود. امید است، به اذن ذات اقدس اله این اثر پیش رو به ثمر در خور خود بنشیند، چرا که گفته اند: بعضی مواقع بد دفاع نمودن از یک ارزش، بدتر از عدم قبول و ابطال آن است. کسی که به راه غلط می رود بیشتر شانس دارد که به راه آید تا کسی که راه را غلط می رود (۶).

به همین دلیل خداوند به مؤمنان گوشزد می نماید که خطر دشمنان مسلمان داخلی بیشتر از

ص: ۹

۱- آل عمران، ۱۹.

۲- آل عمران، ۸۵.

۳- کافرون، ۶.

۴- غافر، ۲۶.

۵- مبانی اندیشه اسلامی ۱، شماره ۲۶، ص ۵.

۶- علی شریعتی، امت و امامت، ص ۱۷.

خطر دشمنان کافر خارجی است «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ (۱)».

عده ای علوم تجربی را به جای دین و صنعت را در عوض خدا مورد توجه خود قرار داده اند تا بهشت موعود را در زمین بنا سازند که نتیجه دوزخی شدن دنیا و آخرت آنها شده و خواهد شد.

گفتنی است فحص و بحث درباره نبوت و ادامه آن که امامت و ولایت فقیه و به طور کلی آیین مبین اسلام است، رابطه مستقیم با خداشناسی دارد «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِّنْ شَيْءٍ (۲)».

در حقیقت اصل دین، توحید است که اگر «کما هو حقه» شناخته شود منتهی به معرفت عدل و نبوت و امامت و معاد و... می شود که کتاب پیش رو، عهده دار تبیین و توضیح و تفسیر آن هاست.

تنها این دین است که بر طبق سخن معصوم باید جان را فدایش نمود، چنان که باید مال را فدای سلامتی و بقای بدن و آرامش و لذت نفس و روح نمود و این با بیان قرآن: «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۳)»، منافات ندارد.

به این ترتیب شایسته و بایسته است همیشه خواستار بدن بلا بلاء و دین بلا هواء و عمل بلا ریاء باشیم (۴).

خلاصه این که اگر خواهان حیات ناب و زندگی طیب دنیوی و اخروی (۵)

و طالب نجات از ترس و اضطراب و استرس و پوچی و افسردگی و یأس و ترس خرافه گرایی و امراض جسمی و روانی هستیم، باید تنها به دین راستین اسلام و حبل الله المتین و عروه الوثقی حضرت رب العالمین چنگ بزنیم و لاغیر.

ص: ۱۰

۱- - مائده، ۳.

۲- - انعام، ۹۱.

۳- - حجرات، ۱۵.

۴- - نک: محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۸۵.

۵- - نک: نحل، ۹۷ و انفال، ۲۴ و آل عمران، ۱۰۳.

دین چیست؟

دین به معنای کیش، مَلت، صبغه، عادت، تدبیر، انقیاد، طریقت، شریعت، توحید «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (۱)، عبادت خدا، پرهیزگاری، مقابل کفر و... است.

بعضی گفته اند دین از «دینا» به معنای «شناختن» و «اندیشیدن» آمده است و عدّه ای بر این باورند که از «دینو» و «دینو» به معنای «قانون»، «حق» و «داوری» و «دانو» به معنای «حکم کردن» و «دیه نو» به معنای «قاضی» اخذ شده است و جماعتی آن کلمه را فارسی و به معنای «دیانت» می دانند.

فردوسی گوید:

بود دین و شاهی چو تن با روان

بدین هر دو، آن پای دار جهان

منوچهری چنین سراید:

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو

توندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

و سعدی گوید: «دین به دنیا فروشان خرنند، یوسف را فروشند تا چه خرنند؟» (۲) همچنین به معنای طاعت هم آمده است. «لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» (۳) (از دین حق اطاعت نمی کنند) و طبق آیات «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۴) و «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (۵) می توان نوشت: «الدین هو وضعُ الهی لِألی الألباب یتناول الاصلَ و الفروع (۶)»، یعنی دین، قراردادی الهی بـرای صاحبان عقل است که

ص: ۱۱

۱- - زمر، ۳.

۲- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه دین، قسمت امثال.

۳- - توبه، ۲۹.

۴- - آل عمران، ۱۹.

۵- - کافرون، ۶.

۶- - مجمع البحرین، دین.

شامل اصول و فروع می باشد، چنان که دو آیه فوق گویای آن است.

دین در اصطلاح و به معنای عام و در عرف قرآن عبارت است از: «سنت اجتماعی که میان جامعه دایر است و آن سنت اجتماعی یا همان دین حق و فطری (اسلام) است یا دینی است که از راه خدا منحرف شده است». (۱) خلاصه این که دین حق، جاّده ای است که انسان جز با راست روی روی آن نجات پیدا نمی کند و گمراهی از آن، سقوط در هلاکت و کانون فساد است. (۲) اما دین در معنی خاص، «مجموعه عقاید موروث و مقبول در باب روابط انسان با مبدأ وجودی و التزام بر سلوک بر مقتضای آن عقاید است». (۳)

بنا بر نظر علامه طباطبایی، «دین روش مخصوص در زندگی است که صلاح دنیا را به طوری که موافق کمال اخروی و حیات دایمی باشد تأمین می نماید. پس در شریعت باید قانون هایی وجود داشته باشد که روش زندگی را به اندازه احتیاج روشن سازد». (۴)

به بیان دیگر دین عبارت است از: «یک سلسله معارف علمی و یک سلسله معارف عملی تابع آن، که مجموعاً اعتقادات اند و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است». (۵)

دین به عبارات مختلف، متفاوت می شود: آن را «دین فطری» گویند؛ به این جهت که فطرت و نوع ساختمان وجودی انسان مقتضی آن و هادی به سوی آن است و «اسلام» نامیده می شود؛ چون بنده، تسلیم اراده خداوند سبحان می گردد. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». (۶) اراده خداوند، صفت فعل است که شامل مجموعه ای از جمله خلقت انسان و مقتضیات عمومی در فعل و ترک اوست و «دین خدا» نامیده می شود؛ چون حضرت حق از بندگانش فعل ها و ترک هایی خواسته است و آن خواسته همان اراده است - که بیانش گذشت - و گاهی «سبیل الله» نامیده می شود؛ زیرا حضرت ربّ العالمین از انسان خواسته است آن راه را بیاید تا به منتهای کمال و سعادت ممکن خود برسد. (۷) «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا». (۸)

ص: ۱۲

۱- - المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۰، ذیل آیه ۱۹ سوره ی هود.

۲- - همان، ذیل آیه ۴۹ سوره ی نساء.

۳- - لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ذیل کلمه دین.

۴- - المیزان، علامه طباطبایی، ذیل آیه ۲۱۳ سوره ی بقره.

۵- - همان، ذیل آیه ۲۵۶ سوره ی بقره.

۶- - حکمت الهی عام و خاص، الهی قمشه ای، ج ۲، ص ۲۴۶.

۷- - المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۲۰۳.

۸- - اعراف، ۴۵.

علی (علیه السلام) می فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^(۱)؛ اساس دین، شناختن او (خدا) است و شناختن کامل او، تصدیق و ایمان به اوست و کمال ایمان به او، اعتقاد به یگانگی اوست و کمال و تمامیت توحید او، اخلاص نسبت به اوست و کمال اخلاص، نفی صفات زاید از اوست.

جوان و درک او از ویژگی های دین

اشاره

برای این که جوان بیشتر به دین علاقه پیدا کند، لازم است به اجمال ویژگی های دین گوشزد شود:

۱- دین اکراه بردار و اجباری نیست

در قرآن کریم آمده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^(۲)؛ اکراه و تحمیلی در دین نیست؛ چرا که رشد - یافتن جاده مستقیم - از غی - نیافتن جاده مستقیم - متمایز و روشن شده است.

چون دین که عبارت است از یک سلسله معارف علمی و عملی، اعتقادی است و اسباب و علل اعتقادات قلبی، مثل مقدمات برهان، از سنخ باور و ادراک اند. حال اگر «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» جمله خبری و بیانگر حال تکوینی باشد، از آن یک حکم دینی به دست می آید که اکراهی در دین نیست و اگر جمله انشایی باشد، در این صورت معنا این خواهد بود که: دیگران را از روی کراهت و اجبار وادار به اعتقاد و ایمان نکنید، بلکه باید با استدلال، دین را قبول کنند.

پس اسلام، با تدبیر پیشرفت کرده است نه با شمشیر. و جهاد در اسلام برای رفع و دفع ماده ی فساد؛ یعنی زورگویانی که نمی گذارند مردم آزادانه فکر کنند و دین صحیح را انتخاب کنند، است. به عبارت دیگر جنگ در اسلام به منظور جهان گیری و توسعه ارضی نیست، بلکه برای احیای حق و دفاع از نفیس ترین کالاهای فطرت؛ یعنی توحید می باشد.

بعد از آن که پرچم توحید برافراشته شد و امکان آزادی اندیشه فراهم گشت و زورگویان از قوم یهود و نصاری و... تسلیم شدند، مردم با دلیل و برهان، نه با تحمیل و بحران، دین فطری را پذیرفتند و کسانی هم که پذیرا نشدند آزاد بودند و مسلمانان با آنان نزاع نکردند.

ص: ۱۳

۱- نهج البلاغه، خطبه اول.

۲- بقره، ۲۵۶.

نظر عدّه ای از مفسّرین که می گویند: آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با آیات جهاد نسخ شده، نادر و بلکه نادرست است؛ زیرا اجبار تنها در اعمال ظاهری و حرکات بدنی تأثیر می کند، بنابراین «اگر کافری را به زور وادار به گفتن شهادتین کردند، مسلمان حقیقی نمی شود، چنان که اگر مسلمانی را با جبر و قهر مجبور به اظهار کفر کردند، کافر حقیقی نمی گردد» (۱).

پس وظیفه این است که جوانان را با حجت و استدلال، به دین و امور مربوط به آن دعوت نمود، نه با قهر و غلبه و بد جلوه دادن آن، که جز فرار نتیجه ای ندارد. بعضی مواقع بد دفاع کردن از چیزی، بدتر از ردّ و ابطال آن است، به همین دلیل بزرگان دین گفته اند: «در امر به معروف لازم است مرض نابود شود نه مریض».

وقتی جوان عاقل، به خدا و دین او نیاز جَبَلی (ذاتی) دارد، باید با منطق با او برخورد شود، نه با مغالطه و مکر و فریب، پس زینده ی حاجت او، حجت، و لباس احتیاجش، احتجاج است. علی (علیه السلام) فرمود: «الْحَرِيَّةُ مَنْزَلَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرُ» (۲)؛ آزادی و آزادگی منزّه از غشّ و فریب کاری است.

مکر و فریب، حربه

نامرد مردم است

نامرد، حيله بازد و

مردی رها کند

۲- ارتداد و انواع آن

اشاره

با توجه به این که «دین، تحمیلی نیست و آنچه اسلام از مردم می خواهد ایمان است، نه تمکین و اطاعت مطلق» (۳)، بر خلاف مسیحیت که «اصول دین خود را برای عقل منطقه ممنوع اعلام کرده است» (۴). این سؤال مطرح است که چرا «حکم مرتد (فطری)» و از اسلام برگشته اعدام است و حکم زن مرتد، چه فطری و چه ملّی، (۵) زندانی و تعزیر است، مگر این که توبه کنند؟» (۶).

اکثر فقهای اهل سنت، حکم مطلق ارتداد را اعدام می دانند مشروط بر این که مرتد توبه نکند.

ص: ۱۴

۱- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۳۱.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۴.

۳- - مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۱۹.

۴- - مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۶۷.

۵- - مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان و یا از پدر یا مادر مسلمان به دنیا آمده باشد و پس از بلوغ و پذیرش اسلام، از اسلام برگردد و مرتد ملی کسی است که والدین او غیر مسلمان باشند و پس از بلوغ پذیرای اسلام شود سپس از اسلام برگردد. (ر.ک: تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۲، ص ۳۲۹)

۶- - مختار امینیان، از اسلام تا ارتداد، ص ۱۷۹.

إِنَّهُ [المرتد] لَا يُقْتَلُ حَتَّى يُسْتَتَابَ... هَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ أَهْلِ الْعِلْمِ. (۱)

در جواب سؤال و شبهه مذکور به چند مطلب اشاره می شود:

۱. ماهیت ارتداد از نوع عدم اعتقاد نیست، بلکه از نوع اعتقاد به عدم است؛ یعنی کسی که در مورد اصول دین اسلام سؤال و ابهام و شک دارد مرتد نیست، بلکه آن کس که در میان مسلمین اعلام و بیان می کند که اسلام دین باطلی است، در حالیکه قلباً به آن اعتقاد دارد، مرتد است. در عین حال فرعونیان کافر، مقصر و معاند بودند نه مرتد "وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا" (۲) آن ها که می گویند: ما دلیلی برای ردّ و اثبات خدا و اسلام نداریم، منصف اند و باید تحقیق کنند و حقیقت را بیابند.

کسی که به حق بودن اصول دین یقین دارد و هیچ گونه شبهه ای در آن ندارد اما از روی عناد و لجاج و یا تعصب یا انگیزه های سیاسی و اقتصادی و... آن را انکار می کند و التزام عملی و اخلاقی ندارد کافر [مرتد] می باشد. (۳) این معنا از آیه ۲۵ سوره محمد، استنباط می شود "إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ" (۴) بنابراین می توان گفت: «اساس ارتداد، ارتکاب جرم و گناه است». (۵)

جلد ۲۸ وسائل الشیعه اختصاص به «کتاب الحدود و التعزیرات» دارد که در قسمتی از آن تمام روایات در خصوص مرتد آورده شده است: از جمله در مورد تعریف و حکم مرتد فطری از قول امام محمد باقر (علیه السلام) آمده است: «مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَ بَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ وَ يَقْسَمُ مَا تَرَكَ عَلَيَّ وَلَدَهُ» (۶) و از جمله آنکه امام صادق (علیه السلام) فرموده است: در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) مسلمانی نصرانی شد آن حضرت از او خواست توبه کند، او امتناع کرد، پس آن حضرت موهایش را گرفت سپس فرمود: ای بندگان خدا او را لگد کوب کنید آن ها چنین کردند تا مرد. (۷)

ص: ۱۵

۱- ابن قدامه، مغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

۲- نمل، ۱۴.

۳- رساله استفتائات، حسین علی منتظری، ج ۲، ص ۵۲۷.

۴- محمد، ۲۵.

۵- قیامت، ۳ و ۵ و ۶.

۶- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۸، ص ۳۲۳، ۱۳۷۴.

۷- همان، ص ۳۲۴.

در مورد مرتد مَلّی روایت شده است که شخصی از برادر موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید یک مسیحی اسلام آورده سپس از آن برگشته است. در پاسخ فرمود: از او بخواهید توبه نماید پس اگر با توبه برگشت که هیچ والا باید کشته شود. (۱)

در خصوص حکم زن مرتد چه فطری و چه مَلّی قتل نیست بلکه زندان ابدی می شود و کتک می خورد و زندگی بر او تنگ می شود تا بمیرد مگر این که توبه نماید و آزاد گردد. (۲)

مرتد ندانسته و برخلاف دلیل منطقی به انکار اسلام می پردازد. او به جای اقرار به عدم شناخت اسلام، ادّعی ابطال آن را می کند. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (۳) به قول بعضی: «بعید نیست پدیده ارتداد، در صدر اسلام، از بعضی توطئه های سیاسی علیه اسلام و جامعه مسلمان حکایت می کرده و صرفاً به سبب تغییر عقیده و اظهار آن نبوده است». (۴)

اگر قاضی شرع در تحقیقات خود به این نتیجه برسد که شخصی به دلیل برخی از مشکلات فکری و شبهات، مرتد شده است؛ جایز نیست حکم ارتداد را بر او جاری کند، (۵) زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِدْرَأُوا الْحَيْدُودَ بِالشُّبُهَاتِ» (۶) اجرای حدود را با وجود شبهات دفع کنید.

۲. بسیاری بر اثر تکیه بر گمان، شتاب زدگی در قضاوت، تقلید از بزرگان، مغالطه و پیروی از هوی و هوس مرتد می شوند و الا بنا بر سخن امام صادق (علیه السلام): «اگر شخصی در چیزی که نمی داند اظهار نظر نکند، کافر نیست». (۷)

۳. حقیقت اسلام، برخلاف علم، تسلیم است. وقتی برای کسی صِحّت و صدق اسلام مسلّم شد باید مصداق «آمَنَّا وَ سَيَلَمْنَا وَ اتَّبَعْنَا» گردد. در حقیقت قبول اسلام مسؤولیت زا است. بر این اساس عده ای به جهت پیروی از خواهش های نفسانی از اسلام روی گردان می شوند. برخی به جهت مطرح و مشهور شدن، کافر و مرتد می شوند، مثل کسروی و سلمان رشدی. بنابراین گفته اند: «خَالِفٌ تُعْرَفُ» یعنی: مخالفت کن تا معروف شوی.

ص: ۱۶

۱- همان، ص ۳۲۷.

۲- همان، باب أن المرأة لا تقتل ...

۳- اسراء، ۳۶.

۴- رساله توضیح المسائل، حسین علی منتظری، مسأله ۳۲۱۲.

۵- ر.ک: جواهرالکلام، محمدحسن نجفی، ج ۶، ص ۴۶.

۶- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۸، باب ۲۴؛ مقدمات حدود، ص ۳۳۶.

۷- اصول کافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۸۸.

یکی از کسانی که به ظاهر مرتد است (و در واقع و اصل بی دین بلکه ضد دین) ولید بن یزید است. وی وقتی به قرآن تفأل زد آیه «وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱) آمد؛ بنابراین سخت متنفر شد و قرآن را در محلی قرار داد و با تیراندازی به آن این چنین سرود:

أَتَوْعِدْكَ لَجِبْ اِرْعِيدْ

فَهَا أَنْ اِذَاكَ جِبْ اِرْعِيدْ

اِذَا مَا جِئْتُ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرِ

فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَقْنِي الْوَلِيدَ (۲)

آیا تو جبار هر عنید و سرکش را تهدید می کنی؟ من همان جبار عنیدم. زمانی که روز حشر فرا رسید به خدا بگو که ولید مرا تکه تکه نمود.

انواع مرتدها و اصل آزادی

۴. لازم است میان کافر قاصر و مقصّر و کافر جاحد و معاند و کافر حربی و مرتد تفاوت قائل شد؛ زیرا مبنای ارتداد، هوی و هوس و بیشتر عامل سیاسی است. «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۳)؛ و گروهی از اهل کتاب گفتند که به دین و کتابی که برای مسلمانان نازل شده، اول روز به خدعه ایمان آورید و آخر روز کافر شوید. شاید به این حيله آن ها نیز از دین اسلام برگردند.

این آیه به ترفندی که یهودیان در صدر اسلام به کار می بردند، اشاره دارد؛ سران یهود به پیروان خود دستور می دادند صبح گاهان به اسلام تظاهر کنید و شام گاهان به آن کفر ورزید تا مردم از اسلام گریزان شوند.

۵. آزادی اندیشه و فکر، غیر از آزادی عقیده است. اولی برخلاف دومی، مورد تأیید اسلام است. پس آن کسانی که می نویسند: «انسان در گزینش هر آیینی آزاد و رها است»، (۴)

نامتام است؛ زیرا «بسا عقیده هایی که صرفاً مبنایش تقلید است و حتی مزاحم آزادی بشر» (۵). به این ترتیب آزاد گذاردن مرتد، خلاف آزادی بشر است.

اگر طبق ماده نوزده منشور جهانی حقوق بشر هر عقیده ای آزاد باشد، عقیده کسی که معتقد است هیچ عقیده ای آزاد نیست، گرفتار پارادوکس و تناقض گویی شده است.

- ۱- - ابراهیم، ۱۵.
- ۲- - تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفاء، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۷۱۲، پاییز ۱۳۷۷.
- ۳- - آل عمران، ۷۲.
- ۴- - مجله کیان، شماره ۴۶، ص ۱۴، مقاله فقه در ترازو از: عبدالکریم سروش.
- ۵- - مرتضی مطهری، جهاد، ص ۵۵.

آیا عقیده شیطان پرستان که خونخواری و خوردن مگس و اوره ی خود را تجویز می کنند و خود را مطلق العنان و افسار گسیخته می دانند، سبب مرض و نابودی خودشان و دیگران نمی گردد؟ آیا باید گاوپرستان هندوستان که مدفوع گاو را به عنوان تبرک به سر و صورت خود می مالند، در اعتقاد خود و نشر آن آزاد باشند؟ و از توحید ناب اسلامی محروم؟ آیا در فرانسه بیان عقیده کسی که بر این باور است که آن کشور باید تجزیه شود آزاد است؟ جواب منفی است؛ چرا که گفته اند: اگر بینی نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیند گناه است.

۶. آزادی مرت_دان، مایه سستی عقاید مردم و جوانان، به خصوص ساده لوحان و عوام و عامل خدشه به وحدت ملی و سبب فتنه و اغتشاش و درگیری و خونریزی می گردد، به ویژه این که اگر فحاشی به مقدسات دینی، بر آن افزوده شود.

استعمارگران وقتی می خواهند ملتی را تحت سلطه خود درآورند، قبل از هر چیز به فرهنگ آن ملت حمله ور می شوند و سپس اقتصاد آن ها را نشانه می گیرند. همان کاری که فرعون

مرتکب شد "اسِيَتْخَفَ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ"^(۱)؛ و فرعون قومش را ذلیل و زبون داشت تا همه مطیع فرمان وی شدند. ملتی که به هویت فرهنگی ناب و مستدل خود پایبند باشد، محال است ذلت را بپذیرد.

۷. مرتد نباید در جامعه از آزادی بیان برخوردار باشد، زیرا چه بسا بیانی که از نوع گزارش و خبر و اطلاع و آگاهی نیست، بلکه از سنخ انشا و دستور و فعل و رفتار باشد. او با سخنان اهانت آمیز و یا مغالطه گونه خود مردم را علیه یکدیگر تحریک کرده، سبب اختلاف و بی ارزشی قداست های جامعه می گردد.

در واقع مرتد به مقابله با توحید بر می خیزد، آن توحیدی که متعالی ترین حقیقت انسانی و بهترین محصول آزادی و عدم مانع در تفکر و تعقل بشری در طول تاریخ است.

اسلام عواملی را که سبب نابودی آزادی فکر و توحید ناب است از میان می برد. وقتی آن عوامل نابود شدند، فطرت انسانی، انسان را به توحید اسلامی فرا می خواند و او را نسبت به آن شایق و چه بسا واصل می گرداند.

۸. مرتد در قلبش به اصول و فروع دین اذعان دارد یا حداقل در این خصوص، شک و شبهه و اشکال دارد ولی در لفظ و عمل خلاف آن را نشان می دهد و این یک نوع نفاق است که آزادی او برای جامعه مضر است. اساساً محقق و صادق باید در جامعه آزاد باشد نه کاذب و مکذّب و مضلّ و مخزّب.

ص: ۱۸

در مقابل، کسانی هستند که در قلب ایمان دارند، اما به زور و تحمیل، زبان به ارتداد می گشایند تا از دست کفار خلاصی یابند. در حقیقت آن ها مؤمن واقعی هستند، مثل عمار یاسر که آیه ی “مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ” (۱) در شأنش نازل شده است.

می توان گفت: آزادی مرتد بدتر از آزادی پلنگ تیز دندان و گرگ درنده است؛ چرا که آن، روح و روان را و این، تن و جسم را نابود می کند.

قاعده کلی این است: کسانی که در قلب مسلمانند اگر تحت فشار بگویند کافرند، کافر نیستند و افرادی که در قلب کافرند اگر با تحمیل بگویند مسلمانند مسلمان نمی باشند.

۹. طبق آیه “وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ” (۲) هر کسی حتی مشرکین می توانند در پناه اسلام به تحقیقات اسلامی دست یازند و سپس به مأمن خویش بازگردند.

اسلام مردم را با برهان و تدبیر به دین متقاعد می سازد، نه با بحران و تحمیل و تزویر و شمشیر. جهاد و قتال تنها بر علیه کسانی است که به توده و قوم خود اجازه تفکر و اندیشه نمی دهند و حق انتخاب را از آن ها سلب می کنند. آن ها انسانیت را که برتر از انسان است نابود می سازند، پس آن ها از مضرین مردم و پست ترین حیوانات درنده خویند.

اگر دین به اکراه بود می بایست حضرت اله قبل از همه، مردم را «کرهاً او طوعاً» مسلمان قرار می داد. “وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ” (۳)؛ ای رسول ما اگر خدای تو می خواست، اهل زمین، یکسره ایمان می آوردند. تو کی توانی تا به جبر و اکراه همه را مؤمن و خدا پرست گردانی.

ضمن این که از نظر عرف و عقل بلاشکال است که خداوند به جهت وصول انس_ان به سعادت مطلق سختگ_یری نماید. آن سخت_گیری که باعث سلب آزادی نمی شود و این جز لطف چیز دیگری نیست.

۳- دین فطری است

دین اسلام، به خصوص ایمان به خدا، فطری است؛ به این معنا که هم عقل، کلیات آن را تأیید می کند و هم انسان به طور ذاتی و غریزی به آن گرایش دارد و در این خصوص دیگر نیازی به

ص: ۱۹

۱- - نحل، ۱۰۶.

۲- - توبه، ۶.

۳- - یونس، ۹۹.

انبیا و معجزات آن ها نیست؛ چون معجزه تنها دلیل صدق پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. بنابراین خداوند می فرماید: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا...» (۱)؛ بگویید به خدا و آنچه بر ما نازل شده است ایمان آورده ایم...؛ و این در جواب یهود و نصاری است که هر کدام می گفتند: ای مسلمانان، یهودی و یا نصرانی شوید (۲).

علاوه بر آن، ایمان، قبل از تکلیف است؛ یعنی شخص چون به خدا ایمان دارد می گوید: اکنون مکلف هستم یا نیستم و یا بالغ شده ام یا بالغ نشده ام، و از آن روشن تر و کلی تر، آیه ۳۰ سوره روم است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۳)؛ پس روی خود را به طور حنیف، (۴)

یعنی با میل از گمراهی به استقامت به سوی دین کن، منظور فطرت و دین خدایی است که او بشر را بر طبق آن فطرت الهی، یعنی توحید آفریده و سرشته است و در آفرینش حضرت حق دگرگونی نیست. این است دین مستقیم ولی اکثر مردم نمی دانند.

دین اصیلی که از آفریننده ی هستی ممکن سرچشمه گرفته است، به دلیل هماهنگی با فطرت و ساختار روحی و روانی انسان، به نیازهای روانی و اجتماعی او، به ویژه جوانان پاسخ می دهد و خود را با آن ها سازگار می نمایاند. بنابراین آیین حقیقی ریشه در وجود آدمی دارد و می توان گفت: انسان ها بالطبع دینی اند، (۵)

مشروط بر این که آن دین از جانب خداوندی باشد که خالق آن ها باشد.

روایات در معنای فطره الله مختلف اند که عبارتند از: ۱- دین الله، یعنی در بعضی از روایات به جای فطره الله، دین الله آمده است.

۲- توحید، و از همین باب است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر مولودی بر طبق فطرت توحید به دنیا می آید، سپس پدر و مادر او -ممکن است- او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی کنند، چنان که شتر، که حیوانی تمام عیار را نتیجه می دهد، آیا شده است که نتیجه ناقص بدهد؟» (۶)

ص: ۲۰

۱- - بقره، ۱۳۶.

۲- - بقره، ۱۳۵.

۳- - روم، ۳۰.

۴- - در مقابل حنیف (استقامت و راستی در دین)، جنیف (میل کردن به ظلم و باطل) قرار دارد. (المفردات للراغب الاصفهانی، ذیل کلمه حنیف).

۵- - حسن یوسفیان، کلام جدید، ص ۵۲ و ۵۳.

۶- - نک: ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ۱/۱۵۱ و دائرة المعارف طهور، فطرت.

۳- لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و نبوت و ولایت. البته اینها بالاجمال هستند، نه بالتفصیل، چنان که اگر توحید بالتفصیل منظور شود، مستلزم نبوت و ولایت است.

و از همین باب است که روایت شده اطفالتان را به سبب گریه ی آن ها نزنید؛ زیرا گریه ی آن ها در چهار ماه اول، شهادت به «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و در چهار ماه بعد، صَلَات (دعا و صلوات) بر نبی مکرم است و در چهار ماه بعد دعا بر پدر و مادر است.

البته این علم اجمالی و فطری است که خود کودک متوجه آن علم فطری و غریزی نیست و علم به علم ندارد؛ به این معنا که احساس حاجت می کند، پس با گریه طلب رفع حاجت دارد و در حقیقت بر طرف کننده حاجت، خداوند سبحان است. بعد که کمی رشد پیدا کرد، از ناحیه پدر و مادرش متوجه می شود که واسطه ای میان خود و بر طرف کننده حاجتش وجود دارد، بدون این که آن را بشناسد، پس گریه اش طلب رحمت از پروردگارش برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) است تا به واسطه نبی، رحمت به او (طفل) برسد، و بالاخره وقتی پدر و مادرش را می شناسد، گریه او دعا برای آن هاست و طلب رحمت برای خودش از طریق آن دو است. (۱)

۴. معرفت رب؛ چون اگر غیر از این بود، وقتی از آن ها سؤال شود رب و رازقشان کیست، نمی دانند.

۴- جوان و دین ناب

اشاره

تذکر این نکات، جوانان را متوجه می سازد که دین و ایمان بسیار عمیق تر از آن است که فکر می کنند. بعضی از آن ها تصور می کنند اسلام همان است که بعضی از روشنفکر مآبان و متفلسفین معرفی می کنند و می گویند: ما طالب دین نو و فقه پویا و طرد کننده دین قدیم و فقه سنتی هستیم؛ در حالی که در حدیث آمده است: «علیکم بالامر العتیق» (۲)؛ بر شما باد به امر و کار سنتی.

حقایق و اصول نو و کهنه ندارد. آن ها ماوراء زمان و مکان اند؛ زیرا جمله «هر چیزی نو و جدیدش صحیح و مقبول است»، در قدیم هم مطرح و طبق نظر آن ها صحیح بوده است و این یعنی سنت گرائی، ضمن اینکه جمله مذکور از نوعی پارادکس و تعارض بر خوردار است.

علاوه بر آن، روشنفکر مآبان انتظار دارند دین بر طبق هوی و هوس آن ها پویا شود و بسط پیدا کند که این اومانستی و خود محوری است، نه خدا محوری. پس باید بر عکس آن باشند؛ یعنی لازم است آن ها آن قدر شعور و معرفت دینی شان بالا برود که مطابق دین خدا و رضای او

۱- - المیزان، علامه سید محمد حسین طباطبائی، ج ۱۶، ص ۱۹۴-۱۹۸.

۲- - سیاح، فرهنگ بزرگ جامع، ذیل کلمه عتیق.

باشد و این همان «توحید ناب» و «خدا مرکزی» است.

چون فطرت جوان، سالم و دست نخورده است، پس زودتر دین را درک و به آن گرایش پیدا

می کند، چنان که علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «فبادرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ»^(۱)؛ من قبل از آن که قلبت قساوت پیدا کند و عقلت مشغول شود، به ادب کردنت مبادرت ورزیدم.

دلیل آن که خداوند می فرماید: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^(۲)؛ اکثر مردم نمی دانند، این است که اختلافات و انحرافات که در حقایق دینی رخ داده است و بعضی از جوانان آن را پذیرفتند، معلول انحراف و خیانت علما و دانشمندانی است که مأمور ابلاغ دین حنیف و حقیقی به مردم به ویژه به جوانان هستند که به واسطه کتمان کردن آیین صحیح یا توجیه غیر وجیه و ناموجه و نادرست و تحریف مطالب، بر سایرین ظلم می کنند. پس چنانچه این آیین به شکل حقیقی و صحیح در میان جوانان انتشار یابد، به طور طبیعی آن را می پذیرند.

این که عده ای از پذیرفتن شریعت حق ابا دارند به این دلیل است که از آن اطلاع صحیح ندارند که آن هم طبق بیان قرآن، با کتمان دین حق، به علمای فاسد برمی گردد. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^(۳)؛ ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبه می سازید تا چراغ حق را به باد شهبات خاموش کنید، در صورتی که به حقایق آن آگاهید. «وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^(۴)؛ حق را به باطل میپوشانید تا حقیقت را پنهان سازید و حال آنکه به حقایق آن واقفید.

چرا همه جوانان به دین فطری متدین نیستند؟

ممکن است سؤال شود که اگر دین، فطری و غریزی و فطری است چرا عده ای از جوانان آن را نمی پذیرند؟

در جواب باید گفت صرف این که دین یا هر چیز دیگر غریزی و فطری باشد، کافی در پذیرش و عمل بر طبق آن نیست، بلکه علاوه بر آن باید تربیت و تشویق وجود داشته باشد و جوّ و محیط و خانواده و رفیق و سجایا و اخلاق و اراده و تصمیم انسان و... موافق آن باشند و شخص،

ص: ۲۲

۱- - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- - اعراف، ۱۸۷.

۳- - آل عمران، ۷۱.

۴- - بقره، ۴۲.

انحراف و اشتغال به کارهای ضد آن نداشته باشد. برای روشن شدن مطلب به سه مثال اشاره می شود:

۱. انسان طبیعتاً و به نحو استعدادی، خطاط است ولی افزون بر آن باید تمرین کند و علاقه نشان دهد و نتیجه مثبت آن را نیز بداند تا بالفعل خطاط گردد و در آن ماهر شود.

۲. هر شخصی به ویژه هر جوانی، اعم از دبیرستانی و دانشگاهی، فلسفه الهی و حکمت دینی را به طور غریزی دوست دارد، لکن باید مسائل فلسفی در کتاب ها و بحث های او وجود داشته باشد و ذهن و رفتار و منش جوان مناسب آن باشد و مطالعاتی نیز در این زمینه داشته باشد تا او عملاً در فلسفه و حکمت رغبت و پیشرفت حاصل کند، یعنی استعداد عقلانی و برهانی او به فعلیت رسد، آن وقت فطری بودن آن به صورت باور و ایمان - که ملازم فعالیت ذهنی مناسب آن است - در می آید و به این دلیل است که همه فیلسوف نیستند.

۳. قرآن برای هر فرد، پذیرای فطری دارد، ولی باید زبان عربی و علوم مربوطه را فراگرفت و فرصت و فراغت داشت و دنبال مشغولیات ضد آن نرفت و همچنین با ترتیل، صوت زیبا و درک معانی نیز توأم باشد تا کم کم استعداد قرآنی به فعلیت در آید و غریزه درک و علاقه آن شکوفا شود؛

اما اگر عده ای شخص را در این امر استهزا کنند و یا آن شخص اخلاق ضد قرآنی داشته باشد و یا حیثاً دزد و قاتل و دنیا طلب باشد و جو و محیط و خانواده، مناسب نباشد و رفیق ناباب داشته باشد، چراغ علاقه فطری قرآنی او خاموش می شود.

پس غریزه، لازم و غیر کافی و یکی از علل است؛ یعنی آن، علت ناقصه محسوب می شود. بنابراین باید بقیه علل فراهم شود تا علل، تامه گردد و غریزه مربوطه، به فعلیت تام خود برسد. آن ها علل محدثه و ایجاد کننده اند و علل مبقیه و بقا دهنده نیز باید باشد. علل موجد و محدثه از اصطلاحات فلسفی (۱) اند که اشارتاً در این بحث آمده است.

۵- دین حنیف جوانان را از هر قیدی آزاد می سازد

هر انسان ریّانی و به ویژه جوانان متدین به دین فطری؛ یعنی اسلام، از هر قید و بندی آزاد و رها هستند و بهترین حرّیت، بندگی انسان در مقابل خداوند است.

ص: ۲۳

۱- فلاسفه معتقدند خداوند هم موجودات را از کتم عدم به عرصه وجود می آورد و هم آن ها را در وجود دوام می بخشد که اولی علت موجد و دومی علت مبقیه است.

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

من از آن روز که در بَنَدَتِ تو ام آزادم

جوان با ایمان و تحصیل کرده، خود را از جبر اجتماع و محیط و تاریخ و آداب و رسوم دست و پا گیر و طبیعت جسمانی و غریزه حیوانی آزاد می یابد.

قرآن پیامبر ختمی را این گونه معرفی می فرماید: «يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (۱).

ولی فرد مادی، خواهان آزادی و رهایی و هرزگی برای ارضای میل شهوانی و خاموش کردن آتش غضب خویش است. او افسار گسیخته و یله در سمت و سوی شکم و شهوت و شهرت و عیاشی و کیفی است. نویسنده سروده است:

اسیر سیرت سیرت چو گشته ام ای دوست

امی رانفس و آفاق بودنم زان روست

ژان پل سارتر، آزادی را با خداشناسی در تضاد می بیند. بنابراین خدا را به دلیل اصل آزادی مردود و نامعقول می داند. (۲) در حالی که نتیجه رد و طرد عالم قدسانی، گزینش و قبول وسوس شیطانی و هواجس نفسانی و آرزوهای طولانی و غرور و نادانی و اسارت دنیایی است.

طبق بیان مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر کسی هوی و هوس را ترک کند، آزاد و دارای حریت است؛ «مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانُ حُرًّا» (۳). سخن دیگر آن حضرت چنین است: بنده ی غیر خودت مباش؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است؛ «و لا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (۴). باز آن حضرت فرموده است: «لِأَنْ يَكُونَ الْحُرُّ عَبْدًا لِعَبِيدِهِ خَيْرٌ مِّنْ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِشَهَوَاتِهِ» (۵)؛

اگر انسان آزاد، به بردگی بندگان خود تن در دهد، بهتر از آن است که بنده شهوت خویش گردد. سخن آن امام همام به بیان دیگر چنین است: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَدْلُ مِنَ عَبْدِ الرَّقِّ» (۶)؛ بنده شهوت خوارتر از بنده بندگی یا بنده ی زر خرید؛ یعنی بنده مملوک است، چه آن بندگی باعث خواری در آخرت می شود بخلاف این بندگی و در دنیا نیز گاه هست که خواری که به سبب آن حاصل می شود زیادتر است از خواری این. حافظ سروده است:

ص: ۲۴

۱- - اعراف، ۱۵۷.

۲- - علل گرایش به مادّیگری، مرتضی مطهری، ص ۱۵۳.

۳- - بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۴، ص ۲۳۷.

۴- - نهج البلاغه، نامه ۳۱ .

۵- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۴ .

۶- - شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۳۵۲، ح ۶۲۹۸ .

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخ

ن_ا_خ_ل_ف_باشم اگر من به جوی نفروشم

و سعدی چنین انشاد فرموده است:

جهان بر آب نهاده است و آدمی بر باد

غلام هم_ت_آن_م_ک_ه_دل_ب_رو_ن_هاد

۶- دین اسلام، خاتم و اکمل ادیان آسمانی است:

الف - فاعلیت ثابت و قابلیت متغیر

دین اسلام که خاتم و اکمل الادیان است که آن هم بر اساس خاتم و اکمل الانبیاء است، کمال انسان را محدود (به حدود اسلام) می داند؛ یعنی تا جایی که برنامه دینی انسان به حدی رسید که کاملاً منطبق با خواسته های روحی و عقلانی وی شد و بالاتر از آن تصور نمی شود، متوقف می شود (و انسان دیگر نیازی به مکتب دیگر ندارد)؛ زیرا لازمه ثابت ماندن یک شریعت و قابل نسخ نبودن احکام آن، این است که کمال نهایی فردی و اجتماعی انسان (که همان تقرب به خداست)، همان اندازه ای که هست و باید باشد،^(۱) در آن دین معتبر و در بیانات و نظامات آن منظور گردیده باشد. یعنی فقط اسلام و تقرب انسان باید مد نظر باشد و لاغیر.

و در این که ج_وان و به طور کلی انسان در برداشت و استنباط دینی و مت_دین_ش_دن و سی_ر و سلوک عقلانی و عملی به حدی متوقف نشود هیچ منافاتی میان آن ها و اصل اسلام ثابت وجود ندارد.

به بیان بهتر، دین کاملاً به خواسته های عاطفی، قلبی و برهانی جوابگو است. و طرح کلی دین به گونه ای است که به رشد و کمال -نسبت به ادیان قبلی- رسیده است چرا که توانسته است انسان را از جهت انسانیت اشباع کند و از این جهت کامل تر از آن قابل تصوّر نیست، ولی در عین حال انسان هر اندازه که خواست، می تواند از آن بهره گیرد.

بنابراین فاعلیت؛ یعنی اسلام به تمام و کمال خود رسیده است، اکنون نوبت قابلیت؛ یعنی انسان است. قرآن می فرماید: "أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا"^(۲)؛ خداوند از [آسمان تشریح]، آبی [آب شریعتی که مایه حیات درخت تنومند جوان است] نازل کرد، که در هر رودی به قدر ظرفیتش [در هر جوان به اندازه قابلیتش] جاری شد. حکما گفته اند: العطیه بقدر القابلیه و نویسنده در ادامه گفته است: و إن كانت القابلیه هی من الفاعلیه.

۱- - المیزان، علامه طباطبائی، جلد ۲، ص ۱۳۷، ذیل آیه ۲۱۳ سوره ی بقره.

۲- - رعد، ۱۷.

طرح کلی دین هیچ منافاتی با پیشرفت فردی و اجتماعی از لحاظ صنعت و زندگی مادی و معیشتی ندارد؛ زیرا اساس شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله)، اصل انسان که همان «روح» اوست، می باشد و اگر جسم را به شکل حقیقی و واقعی ملاحظه کرده است از آن جهت است که بدن باید در خدمت حیات معقول انسانی قرار بگیرد، حال اگر از این حیث به دین توجه شود در می یابیم که هیچ نقص و کاستی ندارد.

علاوه بر آن قرآن در عین ثباتش، انعطاف پذیر است؛ به این معنا که اگر فرمود: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَّتَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» (۱)، از کلمه قوه، که به صورت نکره است، به طور کلی نه جزئی می توان استفاده نمود و هر نیرویی را در هر زمان و مکانی که مورد نیاز است آماده کرد. در عین حال قرآن یک مصداق هم بیان کرده و آن بستن اسبان است که در قدیم بیشتر مورد احتیاج بوده و اکنون نیز در راه های کوهستانی، دهات، جنگ های پارتیزانی و چریکی، مسابقات و... مورد نیاز است.

آنچه اصل است و ثابت، ایمان به خدا و تقرب به او و اعتقاد به عدالت او و معاد و نبوت و امامت است؛ به این معنا که اگر بشر و به خصوص جوان در این مسائل موفق شد، بقیه مسائل متغیر زندگی را خود می تواند حل نماید. آنچه که جوان از عهده حلش بر نمی آید، دین است، نه مسائل مادی، مثل صنعت، خدمات، تولید، توزیع و... .

مگر شوروی سابق از لحاظ مادی، تکنیک، لغو مالکیت خصوصی و... از نظر ظاهرینان، در اوج قله رفعت نبود؟ پس چه شد که روسیه، رو سیاه تاریخ شد؟ آیا جز این نبود که سردمداران و حاکمانشان کالدهایی خالی از معنویت داشتند؟

آن ها مثل اسرائیلی ها ادعا می کردند که شکست ناپذیرند، ولی با نامه ای که از امام خمینی به آن ها رسید، شد آنچه شد، یعنی بسیاری از ناشدنی ها شدنی شدند و جوانان لبنانی با ایمان به غیب و ولایت مطلقه فقیه، با وجود تجهیزات کم، کاری کردند که سربازان اسرائیل زودتر از موعد مقرر، فرار را بر قرار ترجیح دادند و رسوای تاریخ شدند و از همه مهمتر شکست فاحش و عقب نشینی آن ها در جنگ تجاوزکارانه ی هفت هفته ی علیه مردم مظلوم غزه است.

گرایش مردم به خصوص جوانان به اسلام سبب بروز انقلاب اسلامی و ظهور خیزش قرآنی در جهان اسلام شده است. آن ها با الگوگیری از ایران شیعی و توأم با امامت مطلقه ولی فقیه

توانستند ثابت کنند که تنها دین اسلام عامل نجات و سعادت مطلق آن‌ها و مردم غرب و شرق، در دنیا و آخرت است.

ان شاء الله آن‌ها به زودی پرچم پیروزی مطلق را به دست صاحب اصلی، امام عصر (عج) خواهند سپرد.

اگر جوانان در تقویت ایمان خود به عالم غیب، کوشا باشند می‌توانند به سعادت جسمی و مادی و معنوی و روحی در دنیا، و سعادت مطلق ابدی در عالم آخرت برسند، و اما اگر از دین و طاعت حضرت حق و رسولش و ولایت ائمه و جانشین‌های عام آن‌ها جدا شوند، نه زندگی شرافتمندانه دنیوی دارند و نه حیات خالص و سراسر خوشبختی اخروی و از این نظام الهی نیز بی‌بهره می‌مانند.

دشمن با تهاجم فرهنگی سعی می‌کند بهترین نیروها و عصاره جامعه اسلامی را که جوانان هستند، به نیپیلیسم و پوچ و پوک‌گرایی و به انواع اعتیادهای غیر مشروع و غیر عرفی، به خصوص شیطان پرستی سوق دهد و از جهان بینی الهی، نماز، روزه، استقلال، آزادی معنوی و... دور سازد. خلاصه این که اسلام شیعی در هر عصری و نسلی و مصری و مکانی جوابگوی امور مادی و معنوی و دنیوی و اخروی است.

ج- بدن متغیر و روح ثابت

دین می‌گوید: «حیات انسان وسیع تر از عالم ماده و دنیا است.» «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (۱)؛ به درستی که زندگانی، به حقیقت دار آخرت است، اگر می‌دانستند. و اصل بشر، روح و عقل و عاطفه است که ثابت و باقی و واحد است و بدن انسان هر آن، متحول و متبدل و زیاد و کم و گم و گور می‌گردد و سرانجام روح از آن جدا می‌شود. سعدی گفته است:

تن آدمی شریفست به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت (۲)

در هر صورت تن باید در خدمت معنویت و تعالی روان قرار بگیرد، نه این که انسان آن را نابود سازد. تن پروری غیر از تقویت و سالم سازی بدن است؛ چرا که گفته اند: «عقل سالم در بدن سالم است».

این است که روایت شده: «إِنَّ لِبَدَنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا (۳)» و علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ كَتَمَ الْأَطْبَاءَ

ص: ۲۷

۱- عنکبوت، ۶۴.

۲- نک: حسن زاده، دروس معرفت نفس، ص ۲۲۱، ۱۳۸۱.

٣- - ابوبكر بيهقي، شعب الايمان، ح ٣٥٨٦ و محدث نوري، مستدرک، ١١/١٥٤.

مَرَضُهُ خَانَ بَدَنَهُ»^(۱)؛ کسی که از اطبا مرضش را کتمان کند به کالبدش خیانت کرده است. و امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «السَّوَاكُ يَذْهَبُ بِاللِّمَعَةِ وَيَجْلُو الْبَصَرَ»^(۲)؛ مسواک زدن آب ریزش چشم را می برد و چشم را جلا می دهد.

و از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است: «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً»^(۳)؛ هر دارویی که

مریض مصرف می کند باعث به وجود آمدن مرض دیگری می شود. و امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ»^(۴)؛ مبعوض ترین چیز در نزد خداوند شکم پری است.

اسلام، دنیا و علم تجربی و ماده و جسم انسان و روح او را ضد هم تلقی نمی کند. «و لذلک حدّ ارسطوطالیس الانسان بالناطق المائت و بالناطق الماشی برجلین و ما شبه ذلک»^(۵)؛

به همین سبب ارسطو انسان را به «ناطق میرا» و «ناطق رونده با دوپا» و نظیر آن تعریف کرده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أُطْلِبُ الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» که منظور از آن، علم روز است؛ هر چند کسب آن نیاز به طی مسافت زیاد داشته باشد، چرا که در چین علم دین نبود. بنابراین انسان و به خصوص جوانان عزیز این مرز و بوم، می توانند به کمک دنیا، تعالی روح پیدا کنند، چنان که روایت شده: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»؛ هر چند امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «منظور از آن (سخن پیامبر)، معرفت نفس است، آن معرفتی که در آن، معرفت ربّ گنجانده شده است»^(۶).

که منافات با آنچه بیان شد ندارد؛ زیرا تفاوت به اعتبار است.

به این ترتیب دین هیچ تعارض و منافاتی با پیشرفت اقتصادی، سیاست داخلی و خارجی، هنر و جلوه های زیبای زندگی، امور مربوط به تجهیزات نظامی و... ندارد، بلکه به وسیله دین است که می توان در آن امور توسعه و پیشرفت حاصل کرد، پس خوشبختی بشر در گرو طهارت جامعه است. علی (علیه السلام) می فرماید: «مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي إِصْلَاحِ الْجُمْهُورِ»^(۷)؛ از کمال سعادت این است که آدمی در راه اصلاح جامعه مجاهده نماید.

ص: ۲۸

۱- سید هاشم رسولی محلاتی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹.

۳- کلینی، روضه کافی، ص ۲۷۳ و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۰۸، باب استحباب ترک المداواه...

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۲۴۸، باب ۴.

۵- احمد بن محمد مسکویه، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۸۸.

۶- قوائم الانوار و طوالع الاسرار، ابوالقاسم شیرازی ص ۵۱.

۷- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۶۵۰.

بعضی از جامعه شناسان معاصر بر این باورند که بنابر اصلی که از نفس توحید برمی آید نه تنها میان معاش و معاد و دنیا و آخرت تضادی نیست، بلکه آن ها هم آهنگ و علت و معلول همنند. کسی که در این جا کوردل است در آن جا هم کوردل است. بهشت، عبارت است از باغی که بذرش را در زندگی این جهانی می افشانیم. (۱)

د- خاتمیت و رشد جامعه

این حقیقت در این جا مطرح می شود که مگر دین اسلام نبود که ما را، که هیچ قوه و نیروی نظامی نداشتیم، در مقابل دشمن تا به دندان مسلح و مجهز شاه و صدام، پیروز نمود؟ پس همین دین می تواند ما را به طریق اولی در حال کنونی و زمان صلح نیز به ترقیات روز افزون مادی و روحی نایل سازد.

این دین، دزدی، تجاوز، کم کاری، فحشا، بزهکاری، خیانت، خلاف وعده، اعتیاد، بیکاری،

تبعیض، رشوه خواری، عدم اطاعت از پیشوای عادل جامعه و... را تحریم کرده است و به بدکاران وعید عذاب و به خوبان وعده ثواب داده است. آیا اینها عامل پیشرفت زندگی مسلمانان نیست؟

ضمانت اجرایی اعمال خوب و معقول و مدیریت صحیح در حیات فردی و اجتماعی، مربوط به تدبیر به دین اسلام است و تنها همین آیین، زندگی خوب دنیوی و سلامتی و امتیّت جامعه و سعادت مطلق فردی را تضمین می کند و لاغیر. بعضی از غربی ها به بعضی از دستورات اسلامی عمل کردند و به پیشرفت آن چنانی نایل آمدند و مسلط بر ما شدند.

اگر صرفاً مادیت اُس و اساس باشد مسلماً زندگی مادی هم مختل می شود. محصول لائیک و بی دینی و سکولاریسم و جدایی دین از زندگی، جز عقده، اعتیاد، خودکشی، مرض های روحی و مقاربتی، قطع نسل، قتل، اختلال در امتیّت و... چیزی به دنبال ندارد.

آنچه پایه پر مایه است، آرامش است نه آسایش که اولی، دومی را به دنبال می آورد. بیشتر آمریکایی ها و اروپایی ها آسایش و رفاه دارند، ولی اطمینان خاطر و آرامش قلبی و وقار و سکینت ندارند و آن ها در واقع آسایش هم ندارند؛ چرا که آرامش، اساس آسایش است؛ یعنی بی دینی آسایش را می بلعد.

اساساً همه تمدن ها، فرهنگ ها، اخلاق، ادبیات، هنر، عرفان، برهان، ایمان، کتابت، پوشش، ظرافت ها و... از انبیا و جوامع دینی و الهی سرچشمه گرفته است.

ص: ۲۹

چنانچه ایمان به غیب، مبنای مردم، خاصه جوانان و به خصوص جوانان تحصیل کرده نباشد، هر کاری بیهوده است. این نظر را، هم تاریخ و هم عقل و هم وجدان بشری و هم تجربه تأیید می کند که نظیر آزموده را آزمودن خطاست؛ حافظ چه خوب گفته است:

هر چند کازمودم از وی نبود سودم «مَنْ جَرَّبَ الْمُجْرَبَ، حَلَّتْ بِهِ النِّدَامَةُ»^(۱).

پس تنها نباید مرزهای ورود مواد مخدره و... را بست، بلکه لازم است جوانان را نیز با فرهنگ غنی اسلام آشنا نمود و کتابخانه و کتابخوانی و کتب مربوطه را در فضای مناسبی افزایش داد و و از آن سو نیز باید مانع بعضی از روشنفکران خود فروخته شد، که مغز جوانان معصوم را از دین تهی می کنند.

گفتنی است: «افرادی مانند اقبال لاهوری که وحی را تجربه درونی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانند تا بتوانند الگوهای سنتی را کنار بزنند و راه گریزی از خطاپذیری وحی و دین پیدا کنند و نقش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در تعبیر تجربه ی باطنی با مقتضیات زمان و مکان هماهنگ سازند»^(۲)،

چقدر سخیف فکر می کنند و در اشتباه فرو رفته اند. او اسلام را با مسیحیت مخلوط نموده است.

۷- جوان و مراتب دین

اشاره

دین بر طبق قرآن و برهان، همان اسلام است. قرآن می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ

الْإِسْلَامُ»^(۳)؛ همانا دین پسندیده در نزد خدا اسلام است؛ چرا که اسلام، تسلیم محض در مقابل خداوند است و طبق بیان آن کتاب مقدس: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^(۴)؛ هیچ دینی غیر از اسلام قبول نیست؛ این دین، دارای مراتب و ضعف و شدت است:

اولین مرحله اسلام، قبول ظاهر اوامر و نواهی آن است که با آدای شهادتین تحقق می یابد، خواه آن در قلب نفوذ پیدا کند یا نفوذ نکند و قلب با آن مخالفت کند. چنان که خداوند می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^(۵)؛ اعراب بادیه نشین گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاوردید ولیکن بگویید: اسلام آوردیم

ص: ۳۰

۱- لغت نامه دهخدا، ندامت.

۲- اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۱۴۷ و نک: یوسفیان، کلام جدید، ص ۲۵۷ و ۲۷۰، تابستان ۱۳۸۹.

٣- - آل عمران، ١٩.

٤- - آل عمران، ٨٥.

٥- - حجرات، ١٤.

و هنوز ایمان در قلب هایتان داخل نشده است.

دومین مرحله اسلام، اولین مرحله ایمان است که آن، اقرار و اعتقاد قلبی و اجمالی و سر بسته به معنای شهادتین است که لازمه آن، عمل در غالب فروع دین است. به عبارت روشن تر، تسلیم و انقیاد قلبی به اکثر اعتقادات حقه ی تفصیلی همراه با اعمال صالح است، اگرچه ممکن است در بعضی موارد تخطی و تخلفی به وجود می آید.

چنان که خداوند در وصف متقین می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ» (۱)؛ آنان کسانی اند که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم امر ما شدند. که این اسلام (در این آیه) بعد از ایمان، غیر از اسلام مرحله اول است.

سومین مرحله از اسلام، مرتبه دوم ایمان است و آن اعتقاد تفصیلی به تمام حقایق دینی است، چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (۲)؛ به درستی مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و بعداً هیچ گاه شک و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند. اینان به حقیقت راستگو هستند.

وقتی نفس به ایمان مذکور انس گرفت و به اخلاق مناسب آن متخلق شد و متمکن و توانا گردید، سایر قوای حیوانی و سبعی، از جمله قوای مایل به هوس های دنیا و لذایذ و زخارف فانی آن، رام آن اخلاق می شوند و انسان به گونه ای خدا را می پرستد که گویی او را می بیند. پس چنانچه او را ندید، حداقل معتقد است خداوند او را می بیند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُن تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (۳)؛ خداوند را به نحوی عبادت کن که گویی او را می بینی، پس اگر او را ندیدی، او تو را می بیند. او در باطن و سترش، چیزی را نمی یابد که حاکی از عدم انقیاد نسبت به امر و نهی خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد تا باعث سخط و غضب از ناحیه قضا و قدر حضرت حق برای او گردد، چنان که خداوند فرمود: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۴) و نیز فرمود: «وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (۵).

ص: ۳۱

۱- زخرف، ۶۹.

۲- حجرات، ۱۵.

۳- نك: الميزان، ۱/۳۰۵.

۴- نساء، ۶۵.

۵- مؤمنون، ۳.

و از همین باب است آیه: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلِمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^(۱)؛ چون خداوند به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: تسلیم شو، آن حضرت در جواب ادیبانه و ظرافتمندانه خود فرمود: تسلیم پرودگار عالمیان شدم که این امر تشریحی و اختیاری، نه امر تکوینی، است و در آغاز عمر او بوده است.

و در این مرحله، رضا، تسلیم، تحمل، صبر، زهد کامل، و رَع، حَب (به اهل بیت (علیه السلام))، و دشمنی (نسبت به هوی و هوس و کفار و دشمنان اهل بیت (علیه السلام)) به معنای کامل خود می رسند.

حکم و حال انسان در این مرحله، حال عبد مملوک نسبت به مولایش است و آن تسلیم صرف در قبال اراده و رضای اوست و حال و امر، در (قبول و باور به) مالکیت پرودگار عالمیان، جداً بیشتر است، بلکه اصلاً قابل مقایسه نیست. (وی باور دارد که) او (خداوند) حقیقت مالکیتی را دارد که غیر از او هیچ چیز در ذات و صفات و افعال خود استقلال ندارد و این همان امکان فقری و هویت تعلقی صدرایی است که (ممکنات نسبت به حضرت حق دارند که) در حکمت متعالیه اثبات می شود.

هیچ اگر سایه پذیرد منم آن سایه هیچ که نه از هیچ نشان است و نه از سایه هیچ

چهارمین مرحله دین و اسلام، سومین مرحله از ایمان است که چه بسا عنایت ربانی شامل حال انسان در مرحله سوم ایمان بشود و این حقیقت را به صورت باور و ایمان به او نشان دهد که مالکیت تنها از آن خداست و هیچ چیزی سِوای او، به هیچ وجه، مالکیت نسبت به خودش، جز به اذن او ندارد و هیچ ربّی غیر از او واقعی نیست و این مقام و توفیق و افاضه الهی است که اراده انسان در آن بی تأثیر است. انسان در این مرحله تکویناً مصداق فرمان حضرت حق می شود.

گویا قول حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیه السلام) که به خدا می گویند: «رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا»^(۲)، اشاره به این مرحله، که مرحله چهارم از دین اسلام است، داشته باشد و این، می نماید که یک امر تکوینی و خارج از خواست آن ها باشد؛ یعنی درخواست اسلام و ارائه مناسک حج به آن حضرت و پسرش اسماعیل، درخواستی است که زمامش به دست آن دو نیست.

گفت همان الله تو لیک ماست

آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

ص: ۳۲

۱- - المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبائی، ذیل آیه ۱۳۱ سوره ی بقره.

۲- - بقره، ۱۲۸.

پنجمین مرحله اسلام و دین، همان مرحله چهارم ایمان است و آن فراگیری آن حالت مذکور در تمام شئون انسان است، یعنی درک و ایمان و اعتقاد به این که در تمام احوال و افعال

و ازمان، او هیچ است یا هیچ نیست و تمام وجودش مصداق آن معنا است. چنان که خداوند فرمود: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ.» (۱)

پس چنین مؤمنی باید به یقین رسیده باشد که هیچ استقلالی برای هیچ چیز جز خدا وجود ندارد و هیچ سببی نیست مگر به اذن حضرت حق، تا او این قدرت را داشته باشد که خود را در مقابل مکروهات و بلاها کنترل کند، و خود را نبازد و جَزَع و فَزَع و حَزَن و آسَف در مورد ناملايمات، چه واقعی و چه محتمل، به خود راه ندهد و الا نمی شود که از هیچ چیز ترس و دلهره نداشته باشد و هیچ امری او را محزون و ناراحت و یا سر مست نکند. پس اسلام و دین، بعد از اسلام مرحله چهارم است.

امام خمینی فرمود: «من هیچ موقع از دشمن ترسیدم و این دشمن بود که از من می ترسید». این قدرت، حاصل از یقین و عبودیت در حد بالاست. او وقتی به پیروزی رسید همان حالت ایمانی سابق خود را همچنان دارا بود و حفظ می کرد.

پس ای جوان دلیر و دلبر و برومند! تدبّر کن و بیندیش که چه سرمایه دینی و معنوی عظیمی داری که به هیچ وجه قابل مقایسه با دنیا و مافیها و ادیان دیگر نیست، و نکند ظاهرینان تو را فریب دهند که قرآن در وصف آن ها فرمود: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۲)؛ اکثر به امور ظاهری دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی خبرند.

البته همین حالت هم می تواند درجاتی داشته باشد که بحث آن از حدّ این بحث خارج است.

دین سهل و آسان است

وقتی اصول دین، فطری و غریزی و عقلانی است، پس درک آن برای عموم مردم، به ویژه جوانان فرهیخته سهل و مقبول است و طبق روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) فروع آن هم آسان است؛ به این معنا که هدف احکام عملی، مشقّت و رنج دادن به مکلفین نیست، بلکه تربیت و شکوفایی استعدادهای اوست؛ مثلاً اگر شخصی برای وضو و غسل آب پیدا نکرد باید تیمم کند، آن هم نه این که همه بدن را در تیمم بدل از غسل به خاک آلوده کند، بلکه قسمتی از آن را که اهل بیت (علیه السلام)

ص: ۳۳

۱- - یونس، ۶۳-۶۲.

۲- - روم، ۷.

معین فرموده اند که همان تیممی است که معمول است و الا و در غیر این صورت آیین محمدی (صلی الله علیه و آله) سخت بود و بسیاری از دین خارج می شدند. مولانا در مثنوی فرموده:

سخت گیری و تعصّب، خامی است

تا جنینی، کار خون آشامی است

نقل می کنند عمار یاسر یا بنا بر نقل بعضی عمر، نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرضه داشت: جنب شدم و آبی هم نداشتم تا غسل کنم. حضرت پرسید: در این صورت چه کردی؟ عرضه داشت تمام لباس هایم را در آوردم و بر زمین غلت زدم! حضرت فرمود: الاغ چنین می کند!!! سپس آن حضرت از «باء» در آیه «فَأَمْسِ حُواً بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ» (۱) استفاده کرد و دستورات لازم را به او داد. (۲)

خداوند در دنباله آیه می فرماید: «مِا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَـكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۳)؛ خداوند نمی خواهد به ضرر شما حَرَج و مشقتی قرار دهد، بر عکس اراده او این است که شما را از لحاظ روحی پاک کند (چون وضو، غسل، و تیمم اسباب طهارتند) و نعمتش را (که دین است) بر شما تمام نماید. شاید شکر گزار باشید.

روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «مَا بُعِثْتُ بِالرَّهْبَانِيَّةِ الشَّاقَّةِ وَلَكِنْ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ» (۴)؛ من به رهبانیت و کناره گیری، آن هم با اعمال سخت (و دنیاگرایی یهود) برانگیخته نشده ام ولی به دین حق گرا و معتدل و سهل و آسان مبعوث گردیدم. باز روایت شده که آن حضرت فرمود: «بُعِثْتُ عَلَيْكُمْ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ الْبَيْضَاءِ» (۵).

اساساً قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ناپذیر و مؤید یکدیگراند (۶) و می توان گفت: وحی، عمق عرفان و عرفان، عمق برهان و برهان و فلسفه، عمق علوم تجربی و علوم تجربی، عمق حواس باطنی و حواس باطنی، عمق حواس ظاهری و حواس ظاهری، عمق پدیدارهای مادی و بدن اند. در اسفار آمده است: حاشی الشریعه الحقه الهیه البیضاء آن یكون احکامها مصادمه للمعارف الیقینیة الضروریة و تباً لفلسفه یكون قوانینها غیر مطابقه للکتاب والسنة (۷)؛ از

ص: ۳۴

۱- - مائده، ۶.

۲- - المیزان، علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۲۳۸.

۳- - مائده، ۶.

۴- - مجمع البحرين، الشیخ فخرالدین الطریحی، ج ۲، ص ۳۷۴ ذیل کلمه سمح.

۵- - من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ترجمه غفاری، ج ۱، ص ۴۰۶.

۶- - سبزواری، شرح المنظومه، منطق، ص ۴۷، پاورقی شماره ۳۶، به کوشش حسن زاده، تابستان ۱۳۶۹.

شریعت حق و الهی و روشن دور است که احکام و قوانینش با معارف یقینی و ضروری فلسفه، در تعارض باشد. و هلاک باد فلسفه ای که قوانینش مطابق با کتاب آسمانی و سنت نبوی نباشد.

روش جذب دینی جوانان، به شناخت آن ها بستگی دارد.

اشاره

تلاش مبلّغین و اندیشمندان اسلامی باید بیشتر متوجه جذب و کشش معنوی جوانان باشد؛ زیرا کودکان که مکلف نشده اند و پیران نیز خلق و خویی، چه مثبت و چه منفی، که پیدا کرده اند به صورت ملکه و عادت درآمده است و تغییر آن ها بسیار دشوار است.

علاوه بر این، سالخوردگان بیشتر در شرف مسافرت از سرای فانی به سرای باقی اند، ولی جوانان، مخصوصاً جوانان دبیرستانی و دانشگاهی و فرهیختگان بازاری و کارگر و... به گونه ای هستند که بهتر می توان آن ها را به دین دعوت نمود، زیرا هیچ صفتی در آن ها به صورت ملکه در نیامده است و اگر خصوصیت منفی در آنان وجود دارد به صورت حال و غیر مستحکم است که می شود آن را به آسانی تغییر داد. ضمن این که از کودکان نیز نباید غافل ماند، به دلیل این که دشمن بیشتر کشتن کودکان را نشانه می گیرد.

به ویژه این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «لَا يُهْدَى اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ» (۱)؛

این که خداوند به دست تو ای علی مردی را هدایت کند، برای تو از همه چیزهایی که خورشید بر آن ها طلوع و غروب می کند بهتر است.

نقل می کنند جهانگیرخان قشقایی که از فقیهان بزرگ عصر خود بود، در جوانی شاهنامه خوان و تار زن بود. در یکی از روزها از سمیرم به اصفهان آمد تا تار خرابش را تعمیر کند. از شخصی سراغ تار ساز را گرفت. او تار ساز معروف جلفا را به وی نشان داد و در ضمن به او گفت: ای جوان! دنبال علم و دانش برو که از تار زدن خیلی بهتر است. گفته آن ناصح دلسوز در وی اثر خود را گذاشت. از این رو، تار زدن را کنار گذاشت و با عشق زیادی به فراگیری علم پرداخت و یکی از بزرگان حکما و فقها و مدرسین اصفهان گردید. (۲)

افزون بر آن، ثمره ی شجره ی درخت تنومند جوان تربیت شده به معرفت و اخلاق مذهبی، مدت ها دوام دارد و دیگران قادرند از او بهره ها ببرند، اما در این خصوص باید به چند مسأله توجه کرد:

ص: ۳۵

در زبان عربی به جوانی، «شباب» و به مرد جوان، «شاب» و به زن جوان، «شابه» می گویند. عقیده بر این است که شباب و جوانی، از زمان بلوغ تا چهل سال است. (۱)

بعضی آن را از سن سی تا سن چهل می دانند. (۲) در حدیث آمده است که سی ساله جوان است «ابن ثلاثین سینه یسمی شاباً». (۳) ابن منظور هم جوان را شصت ساله می داند: «إذا بلغ الرجل ستین...». (۴)

این نظر با کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «أكثر أعمار أمتی ما بین السنین و السبعین» (۵)؛ بیشترین عمر امت من بین ۶۰ تا ۷۰ سال است، منافات دارد.

قرآن می فرماید: «أولم نَعْمُرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» (۶)؛ آیا به شما به مقداری که برای یک نفر ممکن باشد فکر کند و پند گیرد و در امور دین و عواقب حالش نظر کند، مشروط بر این که بخواهد فکر کند و متذکر شود، عمر ندادیم؟ که در مقدار آن اختلاف است. بعضی آن را سی سال دانسته اند. از علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «عمری که فرزند آدم نمی تواند بهانه بیاورد که نمی توانستم بیندیشم و... شصت سال است» (۷). و عده ای چهل سال را نیز گفته اند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «آن آیه توبیخ و سرزنش کسی است که هیجده ساله

است (۸) و از فرصت استفاده نمی کند».

بعضی ملاک رشد را تنها به سن می دانند و بر این اساس ابوبکر پیر را بر علی (علیه السلام) جوان ترجیح دادند، که درست نیست؛ چرا که قرآن می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ...» (۹)

دلیل دیگر این که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «لیس الاکبر هو الافضل بل الافضل هو الاکبر» (۱۰)؛ اکبر، افضل نیست بلکه افضل، اکبر است.

ص: ۳۶

۱- المنجمد، معلوف، ذیل کلمه شباب.

۲- سیاح، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ذیل کلمه شباب.

۳- مجمع البحرين، الشیخ فخرالدین الطریحی، ج ۲، ص ۸۵.

۴- لسان العرب، ابن منظور، ج ۷، ص ۱۲.

۵- نک: مصباح الانس، الفناری، ص ۶۴۶، ۱۳۷۴؛ شرح فارسی شهاب الأخبار، ص ۸۲، باب ۱.

۶- فاطر، ۳۷.

۷- علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۷/۵۱.

۸- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۷-۸، ص ۶۴۱.

٩- - حجرات، ١٣.

١٠- - ناسخ التواريخ، حالات رسول (صلى الله عليه و آله)، سپهر، ص ٣٧٨؛ بحار الأنوار، ج ٢١، ص ١٢٣.

حقیقت انسان نه مذکر و نه مؤنث است و منحصرأً نفس انسان مورد خطاب الهی است؛ یعنی صرف زن و مرد بودن در ارزش ها و ارزشمند بودن ها و ضد آن ها تأثیر ندارد، بلکه تنها روح، صاحب درجه و درکه و دارای ایمان و کفر است و جز تقوی، هیچ معیار و مقیاسی برای کمال و سیر و سلوک و معراج مؤمن وجود ندارد. (۱) و صرف زمان و عمر، وسیله سنجش نیست.

نهایت اینکه، در بهشت همه جوان اند و مویی بر صورت احدی نمی روید؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اهل الجنة جُرْدٌ مُرْدٌ مُكْحَلُونَ» (۲)؛ اهل بهشت جوانان بی موی مطلق و مردان بی ریش اند [پسران خوب روی] و سر مه کشیده.

همچنین آن حضرت فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ زُمْرِهِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ عَلَى صُورِهِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ثُمَّ يَلَوْنَهُمْ عَلَى أَشَدِّ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ اضْئَاءً» (۳)؛

اولین دسته ای که داخل بهشت می شوند دارای صورتی هستند که مثل ماه شب چهاردهم می درخشند، سپس کسانی که مانند کوكب و ستاره ی بزرگ در نهایت درخشندگی هستند به دنبال آن ها وارد جنت می شوند.

در مقابل، آن حضرت در وصف اهل نار فرمود: «ضرس الكافر يوم القيامة مثل جبل أُحُد» (۴)؛ دندان کافر در روز قیامت مانند کوه اُحد است. و نظیر آن، گفتار آن حضرت است که فرمود: «بعضی مردم در روز قیامت با صورت هایی محشور می شوند که صورت های بوزینگان و خوکان نسبت به آنان زیباست».

و مانند آن، روایتی است که: «مخالف امام به گونه ای محشور می شود که سر او مثل سر الاغ است». ملاصدرا مخالف امام را مخالف امام در افعال نماز جماعت نیز دانسته می فرماید: «من خالف الامام في افعال الصلاة يحشر و رأسه رس الحمار» (۵). در واقع وی مأموم را که در نماز جماعت جلو یا عقب می افتد احمق معرفی می کند (۶).

تمام این روایات مربوط به تجسم عمل است، نه این که جسم و ظاهر و زمان اصالت داشته باشد و اگر زمان و مکان، سعد یا نحس داشته باشد مربوط به انسان سعید یا منحوس واقع در آن هاست.

ص: ۳۷

۱- عبدالله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، ص ۷۵-۹۱.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۵.

۳- همان، ص ۳۴۹.

۴- نک: شرح المنظومه، ملاحادی سبزواری، ص ۳۴۱.

۵- ملاصدرا، الاسفار، ج ۹، ص ۵.

۶- همان.

جوانان باید بدانند که به تجربه ثابت شده که قابلیت تعلیم و تربیت در دوران جوانی به خصوص کودکان بسیار زیاد است. ارزش یک سال دوران پیش از بلوغ چند برابر دوران بلوغ و یک سال دوران بلوغ چند برابر دوران جوانی و یک سال دوران جوانی چند برابر دوران کهنوت و میانسالی است و همچنین است دوران کهنوت نسبت به پیری.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق!

نیست فردا گفتن از

شرط طریق (۱)

باید دانست سالک اول ابن الوقت است، بعد که بالا می آید و محیط بر زمان و مکان می شود ابوالوقت می گردد و آن هنگام به طی الزمان و طی الارض دست می یابد و چنین انسانی ابوالاوقات و ابوالازمان و ابوالامکنه می شود (۲).

جوانی فیض الهی است و فیض بالا-تر از آن، شب زنده داری است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات آلا- فتعرضوا لها و لا تعرضوا عنها» (۳)؛ در ایام زندگی شما، لحظاتی فرا می رسد که در معرض نسیم حیات بخش الهی قرار می گیرید، پس خود را در مسیر فیض الهی قرار دهید و از آن اعراض نکنید.

و نیز آن حضرت فرمود: «ان الله ملکاً یُنزل فی کلّ لیلہ فینادی یا ابناء العشرین جدّوا و اجتهدوا» (۴)؛ خداوند فرشته ای دارد که هر شب نازل می شود و ندا در می دهد که ای جوانان بیست ساله جدیت کنید و برای نیل به سعادت مطلق اجتهاد و مجاهده نمایید. مولوی در این خصوص چنین می سراید:

اندر این ره می تراش و می خراش

ت_ا دم آخر دم_ی

ف_ارغ م_ب_اش (۵)

دوران شباب، ایام مؤاخذة و مسئولیت و بیداری و به خود آمدن و تعلیم دیدن و تربیت شدن و کمال جدیت در احراز کمالات معنوی است و الا جوان مصداق سخن امام باقر (علیه السلام) می شود که فرمود: «قال موسی: یا ربّ ائی عبادک ابغض الیک قال جیفه باللیل بَطال بالتهار» (۶)؛ حضرت

ص: ۳۸

- ٢- - حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیہات، نمط ٩، ص، ١٧٧، ١٣٩٤
- ٣- - فیض کاشانی، حسن دیلمی، محجہ البیضاء، ج ٥، ص. ١٥.
- ٤- - ارشاد القلوب، حسن دیلمی، ترجمہ طباطبائی، ص ١٢٩؛ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٥٧.
- ٥- - مثنوی مولوی، دفتر اول، ش ١٨٢٢.
- ٦- - سفینہ البحار، شیخ عباس قمی، ج ٢، ص ٦٢٤؛ بحار الأنوار، ج ٧٣، ص ١٨٠.

موسی (علیه السلام) از خداوند پرسید کدام دسته از بندگان بیشتر مورد غضب تواند؟ خداوند فرمود: کسانی که در شب مثل مردار در خوابند و در روز عاقل و باطلند. او نیز از موارد «خرسی شاهی و پالان دو هزار (۱)» است.

در نتیجه فرصت طلایی جوانی از دست می رود که ثمره آن بر دادن ای دریغاست. علی (علیه السلام) فرمود: «اتَّهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» (۲)؛ فرصت های خیر را غنیمت بشمارید که به راستی همانند گذشتن ابر بهاری می گذرد. سعدی می گوید:

ای که پنجاه رفت و در خوابی

مگردد این پنجاه روزه دریا بی (۳)

دیگری گوید:

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین

کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس (۴)

در این خصوص قرآن چه زیبا فرموده است: «وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لِمَا تَنَسَّ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ» (۵)؛ از چیزهایی که خداوند به تو داده است دار آخرت را طلب کن و نصیب و بهره ات را از دنیا [برای قیامت] فراموش مکن و نیکویی کن، چنان که خداوند در مورد تو نیکویی کرد.

در تاریخ حیات و زندگی معقول و منقول خویش هیچ چهار فرمانی به این شیوایی و زیبایی و خلاصه و با اشاره و تام و کامل، که اولی امر و دومی نهی و سومی باز امر و چهارمی دوباره نهی باشد، ندیده و نخواهم دید. چه خوب است که آن ها با سه اصل عملی در آیین زردشت مقایسه شود که عبارتند از: گفتار نیک و پندار نیک و کردار نیک (۶) و با هشت قانون بودا، مثل دیدگاه درست و اندیشه درست و رفتار درست و... (۷)

سنجیده شود تا دانسته شود تفاوت راه از کجاست تا به کجا.

ضمن این که جوانان باید متوجه باشند که جوانی و فراغت و ثروت، مفسده و هلاکت دارد و

ص: ۳۹

۱- لغت نامه دهخدا، خر، ضرب المثل.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳- سعدی، گلستان، ص ۸.

۴- نک: حکمت های قدسی، جواد محدثی، ص ۳۵، ۱۳۹۶.

۵- - قصص، ۷۷.

۶- - حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۵۹، تهران، ۱۳۸۵.

۷- - حسن یوسفیان، مبانی اندیشه ۲، ص ۱۱۴، ش ۲۳.

آن‌ها از دام‌های مهم شیاطین است.

إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفِرَاقَ وَالْجِدَّةَ

مفسده للمفسده (۱)

آن شعر به این معناست که:

جوانی و بیکاری و خواسته

بسی فتنه‌ها زین سه برخاسته (۲)

و بنابر گفتار حضرت علی (علیه السلام) «از صحت، قوت، فراغت، جوانی، نشاط و ثروت برای طلب آخرت غافل مشو» (۳).

و باز آن حضرت فرمود: «مَا أَقْرَبَ الدُّنْيَا مِنَ الدَّهَابِ وَالشَّيْبِ مِنَ الشَّبَابِ» (۴)؛ چه نزدیک است به دنیا، گذران و رفتن و به جوانی، پیری و در هم شکستن و نیز فرمود: «فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاضِهِ الشَّبَابَ إِلَّا حَوَانِي الْهَرَمِ» (۵)؛ کسی که در عنفوان جوانی و نیرومندی است، آیا جز در انتظار خمیدگی پیری است؟

انسان وقتی پیر و فرسوده و فرتوت شد نه فقط قدرت جوانی و شادابی را، بلکه توان جذب مواد غذایی و قوت بدنی و لذت‌ها و خرمی‌های شتاب و... را نیز از دست و کف می‌دهد و می‌گوید:

آن قوت جوانی، آن صورت بهشتی ای بی‌خرد تن من، از دست چون بهشتی؟

از پیران باید پرسید جوانی چیست، زیرا «هرچه در آینه جوان بیند _ پیر در خشت خام آن بیند» (۶)،

نه از جوانان مگر جوانی که به فیض الهی نایل آمده است. نعم قول اسماعیل بن قاسم بن سويد:

فِيالَيْتَ الشَّبَابَ لَنَا يَعُودُ يَوْمًا

فاخبره بما فَعَلَ الْمَشِيبُ (۷)

یعنی: پس ای کاش جوانی روزی برگردد تا خبرش کنم که پیری چه به سر من آورد.

علی (علیه السلام) فرمود: دو چیزاند که کسی فضل و قدرشان را نمی‌شناسد مگر این که آن دو را از

ص: ۴۰

- ۲- - نک: بهشتی، غایات و مبادی، ص ۳۱۵.
- ۳- - فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۸-۷، ص ۴۱۶.
- ۴- - غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۶۰۴.
- ۵- - نهج البلاغه، خطبه غراء، خطبه ۸۲.
- ۶- - سندبادنامه، محمد سمرقندی و لغت نامه دهخدا، خشت.
- ۷- - الجامع الشواهد، محمدباقر الشریف، ج ۲، ص ۲۵۲.

دست بدهد: یکی جوانی اوست و دیگری عافیت و سلامتی؛ «شَيْئَانِ لَا يَعْرِفُ فَضْلَهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا: الشَّبَابُ وَالْعَافِيَةُ» (۱).

حافظ در این مورد چه خوب سروده است:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش وه که ب_س ب_ی خ_ب_ر از غلغل چندین جرسی

یک جوان باید سعی نماید عمر خود را به وسیله عوامل ظاهری همچون ورزش و تغذیه سالم و مقوی و عدم استرس و هم و غم و غصه و عوامل باطنی و معنوی مانند ایمان و ترک گناه، طولانی و همراه با صحت نماید. امام زین العابدین می فرماید: و الذنوب التي تعجل الفناء قطيعه الرحم و... (۲)؛ گناهانی که زندگی را به فنا و نابودی می کشاند عبارتند از: قطع رحم و سوگند دروغ و دروغ و زنا- ان لقمان (عليه السلام) كان يقول: يا بُنَيَّ اياك و الزنا، فان اوله مخافه و آخره ندامه- (۳) و ستم و سد معبر و ادعای پیشوایی غیر حق بر مسلمین (از همه امور سریع تر برای فنا کشتن پدر است).

ج - رغبت جوان به مذهب

اخيراً جمعی از روان شناسان، چهار احساس معروف و اصیل و فطری که بی آن که نیازی به دلیل خاصی داشته باشند را به نام های حس دانایی و حس زیبایی و حس نیکی و حس مذهبی که گاهی آن را گرایش به کمال مطلق تعبیر می کنند معرفی نموده اند (۴).

میل و نیل جوان به کیش و آیین الهی و امور مربوط به آن بیشتر از هر دورانی است. ما خود شاهد بودیم که جوانان چه آسان به جبهه می رفتند و شهید می شدند؛ همانان که

قبلاً در براندازی رژیم منحوس پهلوی سر از پا نمی شناختند.

در زمان پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) جوانان بیشتر به ندای آن حضرت پاسخ مثبت می دادند، بنابراین قریش گرد حضرت ابوطالب جمع شدند و گفتند: برادرزاده ات جوانان ما را فاسد نموده و مایه اختلاف ما شده است؛ «فقالوا یا اباطالب... إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ أَفْسَدَ شَبَابَنَا وَفَرَّقَ جَمَاعَتَنَا» (۵).

ص: ۴۱

۱- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۵۵۱ و حسن شیخ الاسلامی، هدایه فی تنظیم غررالحکم، ص ۲۹۳، ۱۳۷۱.

۲- محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۲۷۱ و نک: فرهنگ جوان، ص ۴۹۸.

۳- تفسیر ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر، ۳/۳۹۷ و جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ۶/۲۷۷.

۴- قرآن کریم، همراه با شرح آیات منتخب، ذیل آیه ۳۰ بقره.

۵- اعلام الوری، حسن بن فضل طبرسی، ص ۳۹.

زمانی که مُصَعَب بن عُمیر، نماینده مخصوص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای تعلیم قرآن مجید و نشر معارف اسلامی به مدینه آمد، جوانان بیش از بزرگسالان دعوتش را اجابت کردند. «... يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَيَجِئُهُ الْأَحْدَاثُ» (۱) حتی خود مُصَعَب جوان بود و در مقابل شکنجه نزدیکان خود سخت مقاومت کرد. او در غزوه بدر در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و در جنگ أُحُد نیز حضور جدی داشت و شهید شد. «... وَقُتِلَ بِأُحُدٍ شَهِيدًا» (۲)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روزهای آخر زندگی خود، مسلمین را برای جنگ با کشور نیرومند روم بسیج کرد و آن حضرت اُسامه بن یزید که هیجده ساله بود را به فرماندهی برگزید که عمر و ابوبکر و... می بایست تحت امر او می بودند و این باعث مخالفت آن ها شد. «... وَاسْتَعْمَلَهُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَهُوَ ابْنُ ثَمَانٍ عَشَرَ سَنَةً» (۳)

و آن حضرت عتاب بن أُسَید بیست و یک ساله را والی مکه قرار داد و او اولین امیری بود که پس از فتح مکه، در آنجا اقامه جماعت کرد. «وَوَلَّى عَتَابَ بْنَ أُسَيْدٍ وَعمره احدى و عشرون سنه امر مکه و امره ان يصلی بالناس و هو اول امیر صلی بمکه بعد الفتح جماعه».

طبق بعضی روایات، اصحاب کهف هم جوانانی بودند که قرآن از آن ها با نام «فَئِیْهِ» (جمع فِئِی) نام می برد. (۴) و این هیچ منافاتی با بعضی از روایات دیگر ندارد که می گویند آن ها کهول و میانسال بودند، ولی چون مؤمن و متقی بودند «فِئِیهِ»، که کلمه ای است مشوب به مدح، نامیده شده اند. (۵) پس «فِئِیهِ» به معنای «جوانمردان» می باشد و فتوت هم از این باب است، چنان که از «جوان»، «جوانمردی» اتخاذ شده است و از «مرء»، «مروت».

دلیل آن میل و نیل و جذب و وصل به مذهب این است که نوعاً همه استعدادها در جوانی به فعلیت می رسند و اگر جوان تحت تدبیر مریبان متدین و عاقل و زمان و مکان شناس قرار نگیرد، بر اثر افراط و زیاده روی در قوای شهوی و غضبی و تفریط در قوای علمی و عقلانی و وجدانی، ممکن است به انحطاط کشیده شود. به این دلیل است که روایت شده: «الشباب شعبه من الجنون (۶)؛

ص: ۴۲

- ۱- همان، ص ۵۷.
- ۲- اسدالغابه، اسدالله شعبانی، ص ۳۶۹.
- ۳- همان، ص ۶۴.
- ۴- کهف، ۱۳.
- ۵- المیزان، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۶۴.
- ۶- نک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، فی حقیقه العشق، ص ۲۹۰، ۱۳۸۰.

جوانی شعبه ای از شعب جنون است».

عده ای نسبت به جوانان بدبین اند؛ چون عقیده دارند که نیروی سکسی و جنسی و سببیت در آن ها بیدار می شود، در حالی که نمی دانند استعداد های مذهبی و عاطفی و عقلانی آن ها نیز به فعلیت می رسند و این وظیفه مربیان است که آن ها را در تعدیل و تنظیم قوا هدایت کنند. ضمن این که چه بسا قدرت شهوت و درندگی در پیری بیشتر از جوانی باشد. به همین دلیل است که بیشتر شهدا و جانبازان و... از جوانان است.

و اساساً جوانان متدین بیشتر مورد توجه و عنایت حضرت حق اند. خداوند می فرماید: «الشباب، المؤمن بقدری، الراضی بکتابی، القانع برزقی، التارك لشهوته من اجلی، هو عندی كبعض ملائکتی. (۱)» در حقیقت این گونه جوانان، نظیر بعضی از ملائکه مقرب پروردگارند.

د- جوانان از نظر عقل و عاطفه

اشاره

درجات عقل افراد با مقایسه با سنین عمرشان، آنان را به گروه های «عادی»، «فوق عادی» و «دون عادی» تقسیم می کند. گروه «عادی» رشد عقلشان با سنین عمرشان تقریباً هماهنگ است و از این نظر خطر کمتری آن ها را تهدید می کند. این گروه که اکثر جوانان را تشکیل می دهند باید از افراد با تجربه و کامل و متدین، به خصوص پدر و مادر دلسوز و آگاه خود کمک بگیرند.

و گروه «فوق عادی» درجه درک و هوششان بیشتر از سنشان است و خطر غرور آن ها را تهدید می کند و گروه «دون عادی» عقلشان نسبت به سنین عمرشان کمتر است. این افراد نباید نا امید و مأیوس باشند.

حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود: «مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ» (۲)؛ کسی که عقل وی از سایر قوایش کامل تر نباشد هلاکت و سقوط او، از آسان ترین حوادث در زندگانی اوست. علی (علیه السلام) فرمود: «عِظَمُ الْجَسَدِ وَ طَوْلُهُ لَا يَنْفَعُ إِذَا كَانَ الْقَلْبُ خَاوِيًا» (۳)؛ بزرگی اندام و طول قامت برای کسی که روانش از عقل و فکر تهی است فایده نخواهد داشت. باز آن حضرت فرموده: «و رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ أَوْ مَشْهَدِ الْغَلَامِ» (۴)؛ اندیشه پیر را از جست و خیز و

ص: ۴۳

۱- - کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸۶ و جواد محدثی، حکمت های قدسی، ص ۱۶.

۲- - بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۱، ص ۹۴.

۳- - غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۲۲.

۴- - فرهنگ آفتاب، عبدالمجید معادی خواه، ج ۴، ص ۱۹۵۵ و سید رضی، خصائص الائمة، ص ۹۵.

چُست و چالاکي جوان بيشر دوست دارم. منظور از اين عقل، تعقل است، نه هوش.

اگر بدانيم: اساساً در جهان مسيحيت ميان علم و عقل و دين و وحى تعارض وجود دارد(۱)، يعنى هر چه علم و تعقل پيشرفت کند دين به ويژه خداپرستى افت و افول پيدا مى کند(۲)، در حقيقت آن ها که عقل دارند دين ندارند و آن ها که دين دارند عقل ندارند، آن وقت پي به ارزش و عظمت اسلام از حيث حمايت آن از عقل و قلب خواهيم برد.

در حالى که دوزخيان در جهنم، سبب دخولشان را به جهنم، عدم استماع و يا عدم تعقل مى دانند(۳) و خداوند هدف از خلقت جهنم را عدم تفقه جن و انس(۴) قرار داده است.

منظور از عقل عقلى است که انسان عِذاي مناسب آن را که وحى است به آن بدهد و از آزمندى و طمع و هوى و هوس به دور باشد(۵).

کم هوشى درجاتى دارد و در مواردى بسيار شديد است. ممکن است فرد پانزده ساله، از عهده کارهاىي که کودک عادى چهارساله انجام مى دهد، برنپايد.(۶) اين افراد احتمالاً به دليل قدرت جسمى، خيال مى کنند مثل مردان توان همه کارى را دارند، بنابراین امکان دارد دست به کارهاى خطرناک بزنند.

جوان و کمبود شخصيت

عده اى کمبود شخصيت خود را با استعمال دخانيات و مواد مخدره، اذيت و آزار و ترور، شايعه سازى، افتراء، غيبت، خدشه دار کردن امنيت و سلامت جامعه، و... جبران مى کنند.

برخى از جوانان از اصالت برخوردار نيستند؛ چرا که از لحاظ استعمال دخانيات، خود را شبیه بزرگترها، و از جهت تراشيدن ريش، خود را مانند دختران و پسر بچه ها مى کنند، چنان که ميان سالها از اين لحاظ خود را شبیه امردها و زنان مى نمايند. و اين نوعى از تعارض در رفتار نيز است.

پيامبر(صلى الله عليه و آله) مى فرمايد: خير شُبابکم من تزَيّا بزَيّ كهولکم و شرّ كهولکم من تزَيّا بزَيّ

ص: ۴۴

۱- ر.ک: علم و دين، ايان باربور، ترجمه بهاءالدين خرمشاهى، ص ۱۴۳.

۲- همان، ص ۷۷.

۳- ملک، ۱۰.

۴- اعراف، ۱۷۹.

۵- نهج البلاغه صبحى صالح، حکمت ۲۱۱ و ۲۱۹.

شُبَّابِكُمْ (۱)؛ بهترین جوانان شما کسانی اند که خود را به سبک بزرگ سالان بیارایند و بدترین بزرگ سالان کسانی اند که خود را به سبک جوانان بیارایند.

و از همین باب است تکبر و نخوت و غرور، که اساس آن حقارت و پستی است. در این حالت فرد با صفت خود بزرگ بینی، می خواهد نقص های خود را جبران کند، در حالی که ذلت خود را افزون می کند. علی (علیه السلام) فرمود: «النَّاسُ مِنْ خَوْفِ الذُّلِّ مُتَعَجِّلُوا الذُّلَّ» (۲)؛ اینها حکم کسانی را دارند که از ترس خواری، به سوی ذلت و خواری می شتابند و با این کار، پستی و حقارت خویش را افزایش می دهند.

دلیل این که جوانان، بیشتر مایل به دین هستند این است که آن ها به مادیات آلوده نشده اند و ذهنشان به خرافات عادت پیدا نکرده است. بر همین اساس امام صادق (علیه السلام) به ابی جعفر احوال، که از مبلغین مذهب تشیع بود فرمود: «علیک بالأحداث فإنهم أسرع الی کلِّ خیر» (۳)؛ توجه تبلیغی خود را بیشتر متوجه نسل جوان معطوف بدار؛ زیرا جوانان نسبت به هر خیری سریع ترند.

و همچنین، چنان که قبلاً بیان شد، آن حضرت فرمود: «بادروا أحداثکم بالحديث قبل أن یسبقکم الیهم المرجئه» (۴)؛ در تعلیم احادیث اسلامی به نوجوانان خود مبادرت کنید قبل از آن که مرجئه (۵) از شما نسبت به آن ها سبقت بگیرند.

دوره های فرزند و ارزش جوانی

دلیل آن امر، یعنی سرعت در تربیت هم این است که امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ

ص: ۴۵

۱- حسن دیلمی، ارشاد القلوب، ۱/۴۱، ۱۴۱۲ ق.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۴۳۱.

۳- کلینی، روضه کافی، ص ۹۳.

۴- کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۷.

۵- مرجئه یک گروه از متکلمین اسلامی محسوب می شوند که ایمان را تنها امری قلبی می دانند، بنا بر نظر آن ها می توان نماز جماعت را به امامت فردی مثل معاویه خواند و به این ترتیب غیبت از معاویه و یزید حرام است. آن ها نمی دانند روی این حساب خداوند که از فرعون و قارون و ابوجهل و... بد گفته است العیاذ بالله غیبت کرده و کار حرام مرتکب شده است. آن ها می گویند: کما أن الکافر عندنا، هو الکافر عندالله فکذلک نجد المؤمن اذا أقرّ بایمانه، أنه عندالله مؤمن...؛ چنان که کسی را ما کافر می دانیم، نزد خدا هم کافر است، همچنین مؤمن زمانی که به ایمانش اقرار نمود او را نزد خدا مؤمن می دانیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: چگونه این دو برابرنند، در صورتی که کفر فقط اقرار بنده است به این که خدایی نیست ولی ایمان ادعایی، جز با دلیل ثابت نمی شود که آن، نیت و اقرار و عمل است، پس آن ها مرتکب قیاس مع الفارق شده اند. زیرا مؤمن

وقتی در ایمانش صادق است که دارای عقیده قلبی و اقرار زبانی و عمل با اعضا باشد (کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۶۶، ترجمه مصطفوی).

فی شبابه کان بمنزله الرّسم فی الحجّری (۱)؛ کسی که در جوانی اش تعلیم ببیند، آن فراگیری به منزله نقش در سنگ است. و نظیر آن از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «العلّم فی الصّغر کالنّقش فی الحجّری» (۲)؛ معلومات دوران کودکی همانند نقشی است که بر سنگ، حجاری شده است، یعنی با گذشت زمان محو نمی شود و همواره باقی و ثابت خواهند ماند.

در همین راستا امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ قرء القرآن و هو شابّ مؤمنّ، اختلط القرآن بلحمه و دمه» (۳)؛ کسی که در جوانی قرآن تلاوت کند، اگر با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خونس در می آمیزد.

از روایتی از امام صادق (علیه السلام) که بیان فرمود: «الغلام یلعّب سبع سنین و یتعلّم الكتاب سبع سنین و یتعلّم الحلال و الحرام سبع سنین» (۴)،

استفاده می شود که تعلیم، به ویژه «تعلیم خط» باید از آغاز هشت سالگی و تعلیم حلال و حرام از آغاز پانزده سالگی شروع شود و قبل از آن دو، فرزند به باری پردازد. البته این منافات ندارد که بعضی از آن ها در بعضی دیگر داخل گردد.

زمانی، در روز اول باز شدن مدرسه ها به دخترم که می خواست به دبستان برود گفتم: با چادر برو. بنابراین او چادر بر سر کرد و به مدرسه رفت. ظهر که آمد دیدم چادر ندارد. علت را پرسیدم، جواب داد: معلم گفته: چادر دست و پا گیر است، مخصوصاً اگر باد بیاید. پیش خودم گفتم این همان تر شاه سابق و ساقط است.

بنابراین سریع به اداره آموزش و پرورش شکایت بردم و در نتیجه، آن ها بخشنامه کردند که کسی حق جلوگیری از پوشش کامل و برتر -چادر- دختران را، هرچند نابالغ باشند، ندارد. ولی دختر بچه من همچنان با اکراه چادر می پوشید، ضمن این که مرتب مرا هدف طعنه خود قرا می داد. من به او می گفتم: باید از هم اکنون با حجاب کامل باشی تا ملکه ات شود. بحمدالله در آخر سال به دلیل این که به سال اولی های دبستان که با چادر بودند جایزه دادند، نسبت به من خوش بین شد.

آن چه بیان شد با روایات دیگر هیچ منافاتی ندارد، از جمله این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین» (۵)؛ فرزند در هفت سال اول سید پدر و مادر

ص: ۴۶

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ذیل کلمه شیب، ص ۶۸؛ النوادر (لراوندی)، ص ۱۸.

۲- ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ کنزالفوائد، محمد الکرّاجی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۷.

۴- کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۷.

۵- حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۲۳.

است؛ یعنی بر آن‌ها آقایی می‌کند و والدین باید او را مورد رحمت و رأفت خود قرار بدهند و امر او را اطاعت بکنند و در هفت سال دوم که به مقدار قابل ملاحظه‌ای نیرومند شده است دیگر مورد ترحم و عطوفت نیست، بلکه بنده است و خوب و بد را تشخیص می‌دهد و در رفتار و گفتارش مسئول است و مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، بنابراین مانند برده باید فرمانبردار والدین باشد و در هفت سال سوم دارای عقل است که لازم است مثل وزیر مورد مشورت قرار بگیرد و بار مسئولیت به دوش گیرد.

در روایت دیگری از قول علی (علیه السلام) نقل شده است: «یرفّ (گرامی داشته می‌شود) الصبی سبعاً و یؤدّب سبعاً و یستخدّم سبعاً و منتهی طوله فی ثلاث و عشرين سنه و عقله فی خمس و ثلاثین و ما کان بعد ذلک فبالتجارب» (۱) که این روایت به اعتبار و شرایط و حقایق و افراد و زمان و مکان دیگر است؛ پس تعارض و اختلافی در روایات وجود ندارد.

پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) فرموده است: من پنج خصلت کودکان و اطفال را دوست دارم: اول آن که پیوسته گریان اند (گریه کمال است)، دوم آن که بر سر خاک گرد می‌آیند (دنبال زرق و برق دنیا نمی‌روند، ضمن این که آن حضرت می‌فرماید: برجسته «انّ التراب ربيع الصبیان» (۲)؛ بدون شک خاک، بهارستان و بوستان کودکان است. آن‌ها که از خاک بازی اطفالشان جلوگیری می‌کنند نمی‌دانند افراط در نظافت به جسم زیان می‌رساند و سیستم دفاعی بدن را در برابر میکروب‌ها ضعیف می‌کند)، سوم آن که بدون حقد و کینه خصومت دارند (مثل خدا سریع‌الرضانند)، چهارم آن که برای فردا چیزی ذخیره نمی‌کنند، پنجم آن که خانه می‌سازند، سپس به دست خودشان خراب می‌کنند (۳). دلیل دیگر این که قلب جوان از قلب پیر رقیق‌تر است این که وقتی برادران یوسف (علیه السلام) برادرشان، عزیز مصر، را شناختند و اقرار کردند: ما خطا کاریم، آن حضرت فرمود: «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۴)؛ امروز بر شما سرزنشی نیست، خداوند شما را می‌آمرزد، چون او ارحم‌الراحمین است.

ولی چون به پدر، حضرت یعقوب، گفتند: بر ما خطا کاران از خداوند آمرزش بخواه، آن

ص: ۴۷

۱- حمود، الفوائد البهیه، ج ۱، ص ۵۵.

۲- علی هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ۸/ ۱۵۸.

۳- المواعظ العددیه، محمد بن محمد، ص ۲۵۹.

۴- یوسف، ۹۲.

حضرت استغفار را (برای شب جمعه) به تعویق انداخت. «قَالَ سَيُؤْفَأُ سَيُؤْفَأُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱). امام صادق (علیه السلام) دلیل آن تقدیم و این تأخیر را چنین بیان می فرماید: قلب جوان از قلب پیر رقیق تر است؛ «لِأَنَّ قَلْبَ الشَّابِّ أَرْقُ مِنْ قَلْبِ الشَّيْخِ» (۲)، در حالی که تحمل ظلم و جنایت مستقیماً متوجه شخص یوسف و بخشش نیز حق او بود و جنایت (از ناحیه برادران) نسبت به یعقوب (علیه السلام)، به سبب جنایت آن ها نسبت به یوسف بود و بخشش نیز حق حضرت یعقوب (علیه السلام) نبود.

خلاصه، جور دیدن و عفو، با لذات مربوط به یوسف جوان و بالعرض منوط به یعقوب (علیه السلام) بود.

ه - جوان و جمال

اشاره

زیبایی و عشق و هنر سراسر عالم را فرا گرفته است. از کما ظهر صنعه و جماله فی کل الحقائق، سری عشقه الحقیقی فی کل عشق فعشقه النداء و باقی العشقات صدا. لولا اختلاف العنوان لرجع الی الاول. اذ قیل: اذا تمّ العشق فهو الله (۳)؛ زیرا چنان که صنعت و جمالش در همه حقایق ظاهر و آشکار است، عشق حقیقی او در هر عشقی سریان و جریان دارد، پس عشق خداوند، ندا و دعوت اوست و باقی عشق ها، صدا و پاسخ به آن (عشق حقیقی) است. به همین دلیل گفته شده است: وقتی عشق به غایت و نهایت خود می رسد، خدا به شمار می رود.

هنرمندترین هنرمندان خداوند است، چون زیباترین زیباها و احسن الخالقین تنها اوست (۴).

بنابراین معشوق ترین معشوق ها نیز اوست و طبق اصل اتحاد عشق و عاشق و معشوق، او عین عشق است و عاشق ترین عاشق ها نسبت به ذات خودش است و در مرحله بعد عشق به آثار خود دارد؛ چرا که گفته شده: «مَنْ أَحَبَّ ذَاتَهُ فَأَحَبَّ آثَارَهُ» (۵)، که بهترین اثر او حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا آن حضرت فرمود: «كَانَ يَوْسُفُ أَحْسَنَ وَلَكِنِّي أَمْلَحُ» (۶)؛

یوسف (علیه السلام) زیباترین فرد بود ولی من از او نمکین ترم. و همین طور تا برسد به ناقص ترین ناقص ها که در اصطلاح فلسفه به آن

ص: ۴۸

۱- - یوسف، ۹۸.

۲- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۷، ماده قلب، ص ۳۴۳.

۳- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۳۰۴، تعلیقه سبزواری، شماره ۱.

۴- - مؤمنون، ۱۴.

۵- - سبزواری، اسرار الحکم، ص ۱۲۸، ۱۳۶۱.

٦- - شيخ عباس قمي، سفينه البحار، ج ٨، ص ٩٧ ذيل كلمه ملح.

«هیولی»، یعنی «ماده المواد» گویند؛ یعنی حضرت اله، هیولی را نیز دوست دارد.

پیامبر عشق و دین عشق و خدا عشق

ز ت ح ت الارض تا فوق السماء عشق

جوان یکی از مصادیق معشوق خداوند است. بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بر شما باد که با خوبرویان نمکین صورت و مشکین چشم معاشرت نمایید؛ «علیکم بالوُجوه الملاح و الحیدق السود» (۱) و باز فرمود: «أطلبوا الخیر عند حسان الوُجوه» (۲)؛ خیر و خوبی را نزد خوبرویان جستجو کنید. سعدی با اقتباس از سنت نبوی چنین سروده است:

که گفت بر رخ زیبا نظر خطا باشد

خطا بود که نبیند روی زیب را

و دیگری گفته است:

دیده را فایده آن است که دلبر بیند

ور نبیند چه بود فایده بینائی را (۳)

در اینجا مناسب است به اموری که موجب نشاط اند اشاره شود. امام صادق (علیه السلام) فرمود: النشره فی عشر اشیاء: المشی و المركوب و... (۴)؛ ده عمل است که باعث شادابی و نشاط می شود: پیاده روی، سواری با مرکب، در آب فرورفتن، تماشای گیاهان سبز، خوردن (با اشتها)، آشامیدن، نگاه به زن (محرم) زیبا، معاشرت با زنان (جماع)، مسواک زدن و گفت و شنود با افراد مجرب و دانا.

نباید از این مسأله سوء استفاده شود و موارد زیبایی و عشق، در عرض زیبایی مطلق قرار گیرد، زیرا همچنان که انسان از وجود ناقص به وجود کامل پی می برد، از عشق ناقص نیز به عشق مطلق راه می یابد. به همین دلیل عرفا گفته اند: «اذا تمَّ العشقُ فهو الله» (۵)؛ وقتی عشق به کمالیت و تمامیت خود برسد همان خداست.

حافظ چه خوب سروده است:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او چو مرده به فتوای من نماز کنید

شخصی سه تا خرگم کرده پیش واعظ مسجدی آمده سراغ آن ها را گرفت. واعظ روی منبر از مخاطبانش پرسید چه کسی از مال دنیا بدش می آید؟ خشک مقدسی گفت: من. باز سؤال نمود

- ١- - همان.
- ٢- - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٩.
- ٣- - نك: حسن حسن زاده آملی، نمط ٣، ص ٧٦٤، ١٣٩٤.
- ٤- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ٧٣، ص ٣٢٢.
- ٥- - ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ١، ص ٣٠٤، تعلیقه سبزواری.

چه کسی از خوش قیافه متنفر است؟ دیگری جواب داد: من و سرانجام پرسید چه کسی از صدای زیبا متنفر است؟ دیگری پاسخ داد: من. واعظ روبه آن شخص کرده گفت: این هم سه تا خر شما.

خر گمشده را بخواند که ای یار

این ک خر تو، بی_ار افس_ار(۱)

حکیم سبزواری گفته است: «ارادت و محبت، مراتب دارد: ادنا مرتبه آن، شهوت و رغبت حیوانی و بالا-تر از آن، ارادت عقلانی است. تا به مرتبه عشق و محبت نفس ناطقه به خود و عشق و محبت عقل (کلی) به خویش برسد و سرانجام، عشق ذات حق به خویشتن است که عرفا از آن به «اذا تم العشق فهو الله»، تعبیر و یاد کرده اند. (۲) و اساساً تعشق ها از او سرچشمه می گیرند.

و جامی چه زیبا سروده است:

از ندای تو درافتاد صدای_ی به حرم

خواست صد نعره ی لیبک ز اهل عرفات

در غیر این صورت مظاهر زیبای عالم به منزله بت تلقی می شود. و این، شرک و فساد است؛ به این معنا که به زیبایی، به عنوان آیه و نشانه حضرت حق نگریسته نمی شود.

آنچه بیان شد «زیبایی ائی» است؛ یعنی از زیبایی معلول به زیبایی علت پی بردن و «زیبایی لمی» عکس آن است، چنانچه دو روایت بعدی بیانگر آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النَّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ» (۳)؛ خدا زیباست و زیبایی را دوست می دارد و دوست می دارد اثر نعمت زیبایی خود را بر بن_ده اش ببیند. و ب_از آن حض_رت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّجَمُّلَ» (۴)؛ خدا زیبایی و خودآرایی را دوست دارد.

چند نکته درباره عشق و زیبایی

هرچه موجودی از زیبایی بیشتری برخوردار باشد، بیشتر نشان دهنده جمال ذات اقدس اله است. بنابراین جوان به ویژه جوان تحصیل کرده ی مؤمنِ ملیح، بیشتر دالّ بر علم و جمال مطلق خداوند است. او الحق و الانصاف آیه الله العظمی است.

ما وظیفه داریم جوانان را در امر زیبایی جهت دهیم و بگوییم: زیبایی ها در طول یکدیگرند و همه آن ها به زیبایی صِرف و جاوید و قائم بالذات می رسند، نه این که آن ها در عرض زیبایی

۱- - جامی، هفت اورنگ، لیلی مجنون، بخش ۵، در معنای عشق صادقان و صدق عاشقان.

۲- - حکیم سبزواری، اسرارالحکم، ص ۸۳، ۱۳۶۱.

۳- - کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۸.

۴- - همان، ص ۴۴۰.

مطلق هستند، که اولی توحید جمیل است و دومی شرک چرک. ضرب المثلی است که می گوید: دختر جوان و ماه رویی بر پشت بام قالی تکان داد، که در واقع خودش را نشان داد. اولی بهانه، دومی نشانه است. در حدیث قدسی آمده است: کنتُ کنزاً مخفياً فاحببْتُ أنْ أعرفَ فخلقتُ الخلقَ لکی أعرفَ (۱).

چرخ

با این اختران نغز و خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

به این ترتیب نباید جوان تجمل گرا را از خود برانیم که اصلاً صحیح نیست؛ چرا که گفته اند: «دارند گی و برازند گی» (۲).

پری روی، تاب مستوری ندارد

در ار بندی، سر از روزن در آرد

باید به جوان فهماند که زیبایی و جمال، امر مادی نیست و از عالم غیب است و در عین حال نباید زیبایی محدود، مانع وصول و قرب به جمال بی نهایت و دائمی شود.

این همه آثار صنع، از فرّ اوست

ج_مله ن_قشی از نقوش پَرّ اوست

زیبایی منحصر به زیبایی بدن انسان و جسم و طبیعت نیست، بلکه عوالم ملکوت، جبروت، علم، فلسفه، عرفان، قرآن، هنر، برهان، ایمان، جوانمردی، نماز، ایثار، زکات، حیا، حجاب، عقل، حلم، فراست، و... نیز زیبااند. امام حسن عسگری (علیه السلام) فرمود: «حُسْنُ الصَّوْرِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ» (۳)؛ زیبایی صورت، جمال ظاهری انسان است و زیبایی عقل و فکر، جمال باطنی اوست. و اگر جوان زیبا و هنرمند و دارای قدرت و شهرت و ثروت، عالم و متدین باشد زیبایی اش افزون تر می شود.

باید دانست: اکثر افراد خوش سیما، خوش صدا اند و اکثر خوش صوت ها خوش سیما، چرا که اعتدال در صورت، اعتدال در تارهای صوتی را در پی دارد و بر عکس. به همین دلیل خانم ها که زیباترند خوش صوت ترند و اکثر کسانی که از تقارن و اعتدال صورت و صوت برخوردارند خوش سیرت نیز هستند و چون چنین است، زیبایی چند چندان می شود و در این جاست که حیا و حجاب و پوشش تجلی پیدا می کند.

جوانان باید زیبایی ظاهر خود را مخصوصاً زیبایی صورت و مو و دندان و لطافت پوست

-
- ١- - نك: محمد علي شاه آبادي، رشحات البحار، ص ١٤٢.
 - ٢- - علي اكبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ذيل كلمه برازندگي.
 - ٣- - محمد باقر مجلسي، بحار الأنوار، ج ١، ص ٩٥.

خود را با دخانیات و مواد مخدره و غصه خوردن و... خدشه دار نسازند.

پیغمبر(صلی الله علیه و آله) در این خصوص چنین فرموده است: «سَبَعَهُ يُظْلَهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ... شَابٌ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ»^(۱)؛ جوانی که در عبادت خداوند پرورش یافته یکی از هفت گروهی است که در ظل رحمت و زیبایی خداوند جای دارد. و نیز آن حضرت فرمود: «التَّوْبَةُ حَسَنَةٌ لَكِنَّهَا فِي الشَّبَابِ أَحْسَنُ»^(۲)؛ توبه خوب است ولی در جوانی بهتر و زیباتر است.

چه خوب است جوان بگوید: ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفرلی ذنوبی جميعاً. انه لا يغفر الذنوب الا انت^(۳).

آنچه مهم است این است که جوان نباید از حد اعتدال خارج شود، لهذا فلاسفه گفته اند: «اگر چیزی از حدش خارج شد، به ضدش تبدیل می شود؛ اذا جاوز الشيء حده انعكس ضده»^(۴). برای مثال وقتی محاسن جوانی می روید، باعث زیبایی بیشتر او می شود. به همین دلیل به ریش، محاسن گویند و چنان که بیان شد تراشیدن آن، او را شبیه دختران، بلکه پسر بچه ها می کند و به سلول های صورت آسیب می رساند، بلکه زخم می کند و این از حد خود تجاوز کردن و خلاف طبیعت است؛ چون هر یک از آن ها حکم خاصی را اقتضا می کنند.

از سوی دیگر جوان نباید با سیگار کشیدن خود را مانند بزرگسالان قرا دهد که این حقارت و خود کم بینی است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «شارب را بزیند و ریش بگذارد و خود را به یهود و گبران و... شبیه مسازید». چنان که آن حضرت کراهت داشت به فرستادگان کسری که سیبل داشتند و بی ریش بودند نظر کند و به آن ها فرمود: پروردگار مرا به چیدن شارب و گذاشتن ریش امر فرموده است.^(۵)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «فكان ذلك (الشعر) علامة الذکر و عزّ الرجل الذي يخرج به من حدّ الصبابة و شبه النساء و إن كانت أنتى يبقی وجهها نقياً من الشعر لبقى لها البهجة و النضارة التي تحرك الرجال لما فيه دوام النسل و بقاؤه»^(۶)؛ موقعی که طفل بالغ می شود اگر پسر باشد در

ص: ۵۲

۱- حسن بن فضل طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲- مجموعه ورام، مسعود بن عیسی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳- محیی الدین بن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۶، ص ۲۵۹.

۴- نک: رحمت الله شریعتی، حکمت احکم، ص ۳۸۵، ۱۳۹۳.

۵- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۱۱۷۷، حاشیه زیارات جامعه کبیره، انتشارات پیروز.

۶- حسن بن فضل طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳، ص ۶۲.

صورتش موی می روید و این نشانه جنس مرد و مایه عزت و شخصیت او است؛ چه بدین وسیله از حد کودکی و شباهت زنان خارج می شود و اگر دختر باشد پاک و بدون مو باقی می ماند تا طراوت و جذابت که عامل و محرک مردان و مایه دوام نسل انسان است، در وی محفوظ باشد. بنابراین، زن ریش دار زشت است و مرد بی ریش زشت تر و ریش کوسه ای زشت ترین.

همچنین تیره شدن عقل در عشق سوزان شهوانی، خروج از حد وسط، و ظلم و عامل عدم تکامل انسانی است. علی (علیه السلام) فرمود: «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ (عمیاء) عَنِ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أُذُنُهُ صَيْمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسَاوِيهِ»^(۱)؛ چشم انسان علاقه مند و عاشق، از دیدن عیوب محبوب خویش نایبناست و گوشش از شنیدن قبایح و زشتی های وی ناشنواست. وحشی بافقی چه خوب و زیبا سروده است:

اگر در کاسه چشمم نشینی

به جز از خوبی لیلی نبینی

و- برخورد اعتدالی و عقلانی والدین نسبت به فرزندان جوان

والدین نباید در برخورد با فرزندان جوانشان از حد اعتدال خارج شوند و أحياناً آن ها را مورد ضرب و شتم قرار دهند؛ چون اگر عاقلند که از اندرز و موعظه، پند می گیرند و اگر دیوانه اند جایشان در منزل نیست و ضرب و شتم نه تنها سودی نمی بخشد، بلکه مصائبی نیز به بار می آورد.^(۲)

این حیوانات هستند که جز با ضرب تازیانه فرمان نمی پذیرند. «فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْأَدَبِ وَ الْبَهَائِمَ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ».^(۳)

امام رضا (علیه السلام) فرموده است: «لَا تَضْرِبُهُ وَ اهْجُرْهُ وَ لَا تُطَلِّ»^(۴)؛

فرزند خود را نزد، بلکه از او دوری و قهر کنید ولی طول نکشد.

از طرف دیگر نباید به فرزند بیش از حد محبت نمود و او را لوس و نثر کرد که یکی از علایم آن این است که موقع حرکت به بازوی پدر تکیه می کند.^(۵) جایز نیست که فرزند جوان هر چه خواست برایش تهیه کنند که آن سُکر و مستی آور است و چنان که بیان شد، سُکران نعمت و غفلت حاکی از آن، بدتر از سُکران خمر و شراب است. علی (علیه السلام) فرمود: «سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَ الْغُرُورِ أْبَعْدُ إِفَاقَهُ»

ص: ۵۳

۱- - غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- - علی قائمی، خانواده و مسائل جوانان و نوجوانان، ص ۲۵۹.

۳- - فیض الاسلام، نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۳۵.

٤- - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ٩٩.

٥- - محمد تقی فلسفی، کودک، ج ٢، ص ٢٦٨.

مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ»^(۱)؛ مستِ غفلت و غرور دیرتر از مستِ عقلانیِ شراب به هوش می آید.

لقمان حکیم وقتی فرزند خود را نصیحت می کرد، آمرانه و تحکم آمیز، یا تلخ و کدورت انگیز، یا موهن و تحقیر کننده، یا ذلت بار و آمیخته به تملق نبود، بلکه او با زبان اندرز و نُصح و خیرخواهی، سخن می گفت. «وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ....»^(۲) نصیحت مشفقانه و دلسوزانه والدین، فرزند را منقاد و رام می نماید؛ به همین دلیل

ص: ۵۴

۱- - آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محلاتی، ۲/۲۵۵.

۲- - لقمان، ۱۳.

گفته اند: «اول پند، آنگه بند» و «و هر چه در بند آنی بنده ی آنی» (۱).

امر به معروف باید توأم با دعوت به خیر باشد. (۲) به بیان دیگر باید هم امر، معروف باشد و هم امر به معروف و حتی نهی از منکر نیز باید معروف باشد، هر چند نهی از منکر است.

اساساً دعوت قرآن با حکمت و استدلال، موعظه حسنه و مجادله به طریق احسن است که آن حضـرت مطـابق قابـلیت فرزند خود از روش پند و نصیحت است فاده می کند.

ممکن است فرزند جوان یا هر شخص دیگر از راه استدلال وارد شود که باید با او با دلیل برخورد کرد و یا این که با او مجادله به طریق حسن بل احسن نمود، اگر وظیفه، مجادله باشد؛ یعنی طرف بحث مجادله کند. در هر حال نباید از راه سفسطه و مغالطه و شعرگونه؛ یعنی تخیلی صرف، در این موارد وارد شد. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۳) خلق را با حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن.

افزون بر آن، علم و تجربه جوان کم است، بنابراین اعتذار او پذیرفته می شود. علی (علیه السلام) فرمود: عذر نادانی جوان پذیرفته و مقبول است و علم او در جوانی حقیر و محدود و محصور است؛ «جَهْلُ الشَّابِّ مَعْدُورٌ وَعِلْمُهُ مَحْقُورٌ» (۴).

پس انسان نباید همیشه از در منطق و استدلال خشک وارد شود، گاهی یک محبت کوچک اثری می بخشد که از هیچ چیز دیگر حاصل نمی شود. در حقیقت، در شرایطی، خُلت مؤثرتر از

ص: ۵۵

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بند، امثال.

۲- آل عمران، ۱۰۴.

۳- نحل، ۱۲۵.

۴- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۵۵۰.

حجت است. نقل کرده اند که حضرت علی (علیه السلام) با یک یهودی همسفر شد و همچنان در حرکت بودند، ناگهان یهودی گفت: بنا بود شما به شهر کوفه بروی، پس چرا دنبال من می آیی، آن حضرت فرمود: طبق دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) شما به گردن من حق بدرقه پیدا کرده ای، در نتیجه آن یهودی مسلمان شد. (۱)

یادم نمی رود که کسی برخورد تندی با یکی از وزرای اصفهانی شهید رجایی (پرورش) کرد. او در جواب گفت: تو از موسی (علیه السلام) بهتر نیستی و من از فرعون بدتر نیستم، اما خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) و برادرش فرمود: «قَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (۲)؛ با فرعون به نرمی سخن بگویند شاید متذکر شود یا بترسد.

برخورد تحمیلی و تهدیدآمیز و آمرانه و با تحکم، عایدی جز دشمنی و کینه توزی ندارد. علی (علیه السلام) فرمود: «الإفراطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشُبُّ نيرانَ اللَّجَاجِ» (۳)؛

افراط در سرزنش، آتش های لجاجت را مشتعل می کند. فرزندان به دلیل این که مادرشان زیاد امر و نهی می کنند نسبت به او لجوج اند و بر عکس نسبت به پدر مطیع، چرا که دستور و سرزنش او کمتر است. البته این امر طبیعی می نماید، زیرا پدر بیرون خانه و مادر داخل آن است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَعَنَ اللهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلَى عُقُوقِهِمَا» (۴)؛

خدا لعنت کند پدر و مادری که با اعمال ناروای خود فرزندان را به تجاوز علیه خودشان وامی دارند. از آن طرف امام صادق (علیه السلام) نیز به فرزندان دستور داده است: «مَنْ نَظَرَ إِلَى أَبِيهِ نَظْرَ مَاقِتٍ وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ يَقْبَلِ اللهُ لَهُ صَلَاةً» (۵)؛

هر چند پدر و مادر ظالم هستند نباید با چشم بغض و کینه به آن ها نگاه کرد و الا نمازشان قبول نیست. در مقابل، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «رِضَا الرَّبِّ فِي رِضَا الْوَالِدَيْنِ وَ سَخَطُهُ فِي سَخَطِهِمَا» (۶)؛ خشنودی خداوند در خشنودی پدر و مادر است و خشم او در خشم آن دو است.

این، رضا و سخط طولی است و اما رضا و سخط عرضی در گفتار امام حسین (علیه السلام) است که فرمود: من طلب رِضَى اللهِ بسخط الناس كفاه الله امورَ الناس و من طلب رضى الناس بسخط الله و

ص: ۵۶

۱- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ماده خلق، ص ۴۱۶.

۲- - طه، ۴۴.

۳- - حسن بن شعبه، تحف العقول، ص ۸۴.

۴- - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۹۰.

۵- - کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۴، ص ۶۱، مکتبه الاسلامیه.

۶- - نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، ص ۵۰۳؛ پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

كَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ (۱)؛ هر کس رضای خدا را بخواهد هر چند به سبب غضب مردم باشد خداوند امور او را، که به وسیله مردم اصلاح می شود، کفایت می کند و هر کس رضای مردم را توأم با غضب خدا طلب نماید، خدا او را به مردم وامی گذارد.

ز- جوان و اشتغال

قرآن در زمینه اشتغال می فرماید: «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (۲) و به تحقیق، در زمین به شما سلطه و اقتدار و قدرت تصرف بخشیدیم و به نفع شما در آن مایه های زندگی قرار دادیم، ولی اندکی از شما شکر گزار نعمت های خداوند هستید. (۳)

یکی از معضلات خطرناک جامعه، بیکاری جوانان است و تا این مسأله مورد توجه جدی دولتمردان قرار نگیرد، مشکلات ناشی از آن رفع و دفع نمی گردد. نباید هم و غم قوه اجرایی تنها در استخراج معادن مادی خلاصه شود.

آن ها باید مردم، مخصوصاً جوانان را به منزله معادن هنر و ظرافت، صنعت، قدرت، فرهنگ، استقلال، معنویت، اخلاق، خلاقیت، منبع ثروت و... به حساب آورند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» (۴). باید از هر انسانی، به خصوص جوان فرهیخته، به اندازه لیاقت و توانائیش استفاده کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «اعملوا فكلُّ مُيسَّرٌ لما خُلِقَ له» (۵). مولوی گفته است:

داند او خاصیت هر جوهری

در بیان جوهر خود چون خری

که همی دانم یجوز و لایجوز

خود ندانی این که حوری یا عجوز (۶)

رسانه ها مثل روزنامه ها، جراید، رادیو، تلویزیون و... باید از بحث های حاشیه ای، تکراری، جناحی، فرو جناحی، حزبی، روزمَرگی و بلکه روز مَرگی دست برداشته، مقالات و نوشته ها و سخنان و فیلم ها و سریال های خود را به سمت و سوی حل این مشکل اجتماعی قرار و سوق دهند.

امروزه بعد از امر فرهنگی مسأله اصلی، اقتصاد و اشتغال توده عظیم و برومند و بالنده جوانان

ص: ۵۷

۱- - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۹.

۲- - اعراف، ۱۰.

۳- - شیخ طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۳۵۵؛ اعراف، ۱۰.

۴- - کلینی، روضه کافی، ص ۱۷۷.

۵- - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ذیل کلمه یسر، ص ۷۳۲.

۶- - مثنوی مولوی، دفتر سوم، ش ۲۶۵۰، ذفولیان. خود ندانی تو یجوزی یا عجوز (آخرین مصراع).

کشور عزیز ایران است. اشتغال و کارآفرینی علاوه بر حل مسأله معیشتی باعث می شود مواد مخدره، دزدی، بی عفتی، ناامنی، فکر گناه، خودکشی، غیبت، تهمت، افترا، شایعه سازی، مصرف گرایی و... از جامعه رخت بر بندد. به این دلیل است که گفته شده: «النفس ان لم تشغلها شغلتك»^(۱)؛

نفس را مشغول کنید و الا آن شما را مشغول می کند.

اساس تمام اغتشاشات و ایجاد ناامنی های اخیر و در آینده، فقر، اعم از فقر فرهنگی و معیشتی و کاری و... است. پیامبر رحمت می فرماید: کاد الفقر أن يكون كفراً^(۲)؛ فقر نزدیک است به کفر منتهی شود، لذا می طلبد که دولت مردان در فقرزدایی جدیت تمام داشته باشند.

یک عده آنقدر شغل و مسئولیت، آن هم چه بسا متفاوت دارند که اساساً تمرکز در اندیشه و عبادت توأم با توجه و معنویت را فراموش کرده اند، و یک دسته هم اصلاً کار و شغلی ندارند و عاطلند و باطل!

دسته اول حکمشان حکم قرآن است که می فرماید: «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى»^(۳). در ضرب المثل ها آمده است: خر ملانصرالدین ایام هفته کار می کرد و روز جمعه به سنگ کشی می رفت^(۴).

باید در این خصوص برنامه ریزی کرد و از ملاحظات و جانب داری های بی جهت دست کشید. برای مثال کسی که سی سال کار کرده باید واقعاً بازنشست شود و حقوق کافی نیز دریافت کند، و شخص دیگری به جای او استخدام شود و برای ساعت های اضافی در مدارس و دانشگاه ها و... نیز باید نیرو استخدام کرد. البته این منافات با این ندارد که از مردان مجرب و آزموده و بازنشسته استفاده در خور بشود.

نباید در یک خانواده، زوج و زوجه و کلیه فرزندان اداری باشند، آن هم با حقوق های گزاف و همواره جایزه های بجا و نابجا و در حد بالا دریافت کنند و در یک خانواده دیگر حتی در یک قبیله، لیسانسیه ها و فوق لیسانسیه ها چند سال منتظر استخدام باشند و عاقبت هم به نتیجه ای نرسند. پس امکانات و توانایی ها باید در سطح جامعه تعمیم پیدا کند. چیزی که مردم را ناراحت

ص: ۵۸

۱- - تعلیم و تربیت، مرتضی مطهری، ص ۴۱۴. شهید مطهری این را در آن کتاب به عنوان حدیث نبوی نقل کرده است، اما سند آن در کتاب های روایی یافت نشد. حسن زاده آملی در کتاب «اتحاد عاقل به معقول» صفحه سیزده (یا صفحه ۱۱، به تاریخ ۱۳۷۵) از قول حکما نقل کرده است که: نفس را مشغول بدار و گرنه او تو را مشغول می کند.

۲- - حصال شیخ صدوق، ۱/۱۲.

۳- - لیل، ۴.

۴- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه خر، ص ۹۶۲۱.

می کند تبعیض است، نه تفاوت بر محوریت عدالت و استحقاق.

نباید زنان را، به جای تربیت فرزند و خانه داری مجبور کرد به بازار کار و کارخانه ها، آن هم کارهای سخت و خشن، بروند و با حقوق کم و برای جذب مشتری بیشتر، مشغول کار شوند و از آن سو مردان جوان تحصیل کرده بیکار بمانند.

از طرف دیگر بسیار زشت است مردم، مخصوصاً جوانان را مصرف گرا و غیر مولد بار آورد تا واردات قاچاق و غیر قاچاق نسبت به صادرات افزایش چشمگیر پیدا کند و سبب ایجاد شغل در خارج، و بیکاری و رکود و اقتصاد انفعالی در داخل کشور گردد.

لازم است تولید داخلی و خرید آن و ترویج و تقویت کشاورزی و کنترل آب و استفاده بهینه از ثروت، مخصوصاً آب و زمین به صورت فرهنگ در آید و نهادینه گردد و الی بیکاری و فساد ناشی از آن افزایش می یابد و ایران ویران می شود. دشمن با واردات کالاهای ارزان و مرغوب و بعضاً خلاف شرع مانع پیشرفت علمی و صنعتی و فرهنگی می شود، بنابراین باید تولید زیاد شود و مصرف کاهش یابد و جنس داخلی را به خرید و فروش رساند، هر چند بعضی از آن ها گران و یا از کیفیت خوب برخوردار نباشد؛ حداقل، شرعی و کارآفرین و اشتغال زا است. البته سطح کیفیت و مرغوبیت نیز در آینده نه چندان دیر بالا خواهد رفت. سه قوه باید حامی و هادی شرکت های خصوصی باشند و بر آن ها فرض است در جهت بهبود وضع اقتصادی نهایت جدیت را داشته باشند تا واردات بدل به صادرات گردد و سرمایه های عظیم به ویژه نفت به نابودی کشیده نشود و این ها با تقویت صنعت مادر توسط دولت منافات ندارد.

کشاورزی و طبابت و هر صنعت جدید و مفید و بعضاً سنتی باید مورد حمایت اقتصادی و هدایت علمی و فنی مجریان امور قرار گیرد، چرا که ایران با جمعیت کم و نیروی زیاد و مستعد و کارآموده و باهوش جوان و دارای فرهنگ غنی و ریشه دار و زمین وسیع و آب فراوان، چه تحت کنترل و چه غیر تحت کنترل، می تواند در سطح جهان در اندک زمان به تولید زیاد و با کیفیت عالی برسد و نیز صادر کند که نتیجه آن، اشتغال زایی و اقتصاد مقاومتی است.

امروزه اقتصاد در دنیا حرف اول را می زند. وقتی مملکت الگویی نمونه می شود که در امر معیشت مشکل نداشته باشد. پس اکنون بجاست صادرات و واردات تحت کنترل دقیق دست اندرکاران نظام در آید تا از هر جهت این مرز و بوم به پیشرفت چشمگیر نایل آید.

والدین و مسئولین مدارس و دانشگاه ها و دولتمردان و... باید بیشتر به پیشگیری توجه کنند تا درمان، و آن جز به تبلیغ اسلام ناب که حامی کار و کارگر و صنعت است _ به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اطلب العلم و لو بالصحین» _ و تعلیم و تربیت دینی و عدالت و عدم تبعیض تام میسر نیست. «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَقِيَّةٌ وَ جُنَّةٌ بَاقِيَةٌ»^(۱)؛ عدالت سپر محافظ بلا و سبب بهشت باقی است.

مردم از بلایای زمینی و آسمانی نراحت نیستند، چون تبعیض در آن ها وجود ندارد، پس گفته اند: «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ»؛ بلیه و مصیبت وقتی فراگیر شود خوب است. در حالی که ناراحتی آن ها از تبعیض است، نه از تفاوت و عدالت.

از سوی دیگر توصیه بزرگان دین به جوانان این است که نباید دنبال سرگرمی های نامشروع و غیر عرفی مثل قمار، مطالعه کتب رمان و افسانه ای، توقف بی جا در معابر عمومی، به سر بردن با رفقای ناباب، دیدن فیلم های مبتذل ویدئویی و ماهواره ای و رؤیت تصاویر در مبایل و... بروند و الا از مهمات واقعی حیات باز می مانند. (۲)

علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ تَسَرَّعَ إِلَى الشَّهَوَاتِ، تَسَرَّعَ إِلَيْهِ الْآفَاتُ» (۳)؛ آن کس که در شهوات، تندروی کند، آفت ها و بلاها نیز با سرعت به سوی او می شتابند. و باز آن حضرت فرمود: «وَلَوْعَ النَّفْسِ بِاللَّذَاتِ يُغْوَى وَيُزْدَى» (۴)؛

حرص شدید به لذایذ و مشتهیات، آدمی را گمراه می کند و از راه سعادت منحرف می سازد و سرانجام باعث هلاکت و نابودی او می شود. و بالاخره فرمود: «طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ تُدْرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ» (۵)؛ جان خود را از شهوات پلید منزله سازید تا به مدارج عالی انسانی برسید.

اشتغال به کار مفید و معقول و عرفی علاوه بر تأمین مایحتاج زندگی از مرض مخصوصاً سرطان و پیری زودرس جلوگیری می کند. پیرترین مرد شوروی «شیرعلی» کشاورز معروف بود که در سال ۱۹۷۲ به سن ۱۶۷ سالگی درگذشت. (۶)

مهمترین عاملی که انسان را از غم و غصه نجات می دهد کار است. به همین دلیل گفته اند: بیگاری به از بیکاری است (۷). بعضی از پزشکان گفته اند: آنچه می خورید باعث زخم معده و

ص: ۵۹

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

۲- ر.ک: جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- تصنیف غررالحکم و دررالکلم لآمدی، محقق: مصطفی درایتی، ص ۳۰۴، ۱۳۷۴.

۴- غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۵- تصنیف غررالحکم، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۶- نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۹۲.

۷- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه بیگاری.

اثنی عشر نمی شود، بلکه آنچه شما را می خورد مثل نگرانی و غم و غصه ی ناشی از تبعیض و ظلم و اختلاف طبقاتی، موجب پیدایش زخم معده است. (۱)

ضمن این که امروزه سبب بسیاری از امراض، خوردنی هاست، در حالی که در گذشته اکثر، نخوردنی ها عامل بیماری میشدند. روانشناسان گفته اند: اگر درون گرایی بعضی از جوانان از حد اعتدال تجاوز نماید به نوعی «در خود فرورفتگی عاطفی یا اوتیسم» می انجامد که مشخصه ی آن قطع ارتباط با دیگران است که تنها کار درمان آن است. (۲)

ح- جوان و رفاقت

۱. نیاز به دوست خوب

هیچ فردی نمی تواند ادعا کند که به دوست نیاز ندارد و قادر است به تنهایی زندگی کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «التَّوَدُّ إِلَى النَّاسِ نَصْفُ الْعَقْلِ» (۳)؛

دوستی با مردم نصف عقل است. تنهایی طولانی، سبب افسردگی می شود. بنابراین انسان بعد از پدر و مادر و برادر و خواهر و... به دوست صمیمی و صدیق احتیاج مبرم دارد. حافظ گوید:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت (۴)

هرکسی که می خواهد میان مردم محبوب باشد و او را دوست بدارند باید با آن ها دوستی کند. از وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اعرابی این است که: «تَحَبُّبٌ إِلَى النَّاسِ يَحْبُوكُ» (۵).

در اسلام نه تنها برای دوست یابی تأکید فراوان شده است بلکه برای استحکام آن دستور این است که شخص به دوستش اعلام کند که دوستش دارد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: وقتی مردی را دوست می داری آن را به اطلاع او برسان تا دوستی مستحکم گردد؛ «إِذَا أَحَبَبْتَ رَجُلًا فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ فَانَّهُ أَثْبَتُ لِلْمُودَةِ بَيْنَكُمَا» (۶). هر چند در این خصوص ملامت حاصل آید.

پرسی_دم از طیبی احوال دوستا گفت_ا

فی بعدها عذاب فی قربها السلامة

- ۱- - صفدر صانعی، سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، ص ۸۷.
- ۲- - نیلی پور، فرهنگ جوان، ص ۵۷۲.
- ۳- - الاصول من الکافی، کتاب العشره، ج ۲، ص ۶۴۳.
- ۴- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه هشیار.
- ۵- - کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۴۲.
- ۶- - الاصول من الکافی، کتاب العشره، ج ۲، ص ۶۴۴.

گفتم ملامت آید گر گرد دوست کردم

و الله مـ ارأینا حـ یأبـ لاملامـه (۱)

هنر هر انسانی به انتخاب دوست صمیمی و صدیق و عالم و دائمی است، به نحوی که هیچ کدام از آن ها در حق دیگری خیانت نکند و هر کدام عامل سعادت دنیا و آخرت دیگری باشد و این جز رفیق متدین که مصداق آتم آن اولیاء الله به ویژه معصومین (علیه السلام) است، نیست؛ چرا که در دعای مستحبی روز دحو الارض آمده است: «واجعلنی من مُرافقی اولیائک و اهل اجتباؤک و اصطفائک» (۲)

مهم این است که انسان بتواند دوست حمیم و صمیم خود را به خوبی حفظ کند. امام علی (علیه السلام) در نکوهشِ نداشتن و از دست دادن دوست فرموده: «اعجزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ، وَاعَجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ» (۳)؛

ناتوان ترین مردم کسی است که از دوست یابی ناتوان باشد و ناتوان تر از او کسی است که دوستی از دوستان را که به دست آورده است، از دست بدهد. زیرا دوست یافتن آسان تر از نگه داشتن آن است. و باز آن حضرت می فرماید: «مَنْ أَعَانَكَ عَلِيٌّ دِينَكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ» (۴)؛ دوست و رفیق کسی است که تو را در راه دینت یاری دهد. خیر اخوانک من اعانک علی طاعه الله (۵)

انسان به ویژه جوان، همیشه حتی در سفر و برای آخرت، محتاج رفیق خوب و شایسته و درخور و پاک و مجرب است. اساس و پایه گسترش دین و انحطاط آن، رفقای با ایمان و بی ایمان است.

در وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) آمده است: از خانه که برای سفر خارج می شوی تنها مباش؛ زیرا شیطان ملازم شخص تنها است (۶) و باز روایت شده است: «الرَّفِيقُ ثَمَّ الطَّرِيقُ» (۷) و «الرَّفِيقُ ثَمَّ السَّفَرُ» (۸) علی (علیه السلام) می فرماید: سَلْ عَنْ (سؤال کن از) الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ عَنِ الْجَارِ (همسایه) قَبْلَ

ص: ۶۱

۱- حافظ، غزل شماره ۴۲۶.

۲- شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۵۷۰، اعمال روز دحو الارض.

۳- نهج البلاغه، از کلمات قصار ۱۱.

۴- شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم، ج ۳، ص ۷۹.

۵- مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۳.

۶- مولی محسن کاشانی، محجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۹.

۷- کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۶۲ و المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۸.

۸- المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۵۹.

در اهمیت و ارزش رفاقت شعر سعدی به خاطر می آید:

آن ها که خوانده ام همه از یاد من برفت

الاح_دی_ث_دوس_ت_ک_ه_تکرار می کنم

۲. دوستی و سرایت

به همین دلیل گفته اند: «دوست واقعی آن است که یار شاطر (چالاک و چابک) باشد نه بار خاطر». که آن از سعدی است که گفته است: در خدمت مردان یار شاطر باشم نه بار خاطر (۲).

دوست آینه تمام نمای انسان است و بر عکس؛ به این معنا که هر کس را می توان از دوستش شناخت و از دوست می توان به معاشر او پی برد، چنان که علی (علیه السلام) فرمود: «فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ» (۳)

و باز روایت شده که: «لَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ إِلَّا بِرَفِيقِهِ» (۴)؛

مرد به وسیله دوستش شناخته می شود. دو رفیق، عجیب در یکدیگر اثر می گذارند، خواه بدانند یا ندانند. قال علی (علیه السلام): «لَا تَصْحَبِ الشَّرِيرَ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ (۵) با شرور دوستی مکن، زیرا طبیعت تو طبیعت بد او را می رباید و تو متوجه نیستی.

از لقمان نقل شده است که به پسرش گفت: ... کما لیس بین الذئب و الکبش خُله کذالک لیس بین البار و الفاجر خُله، من يقترب من الزَّفتِ يُعَلِّقُ بِهِ بَعْضَهُ... (۶)؛ چنان که میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد همچنین میان نیکوکار و بدکاره دوستی نباشد و هر کس به قیر نزدیک شود پاره ای از آن به او می چسبد و همچنین هر کس با تبهکار در زندگی شریک شود از روش های او بیاموزد.

به حکم تجرد ارواح گاهی بعضی از حقایقی که بر شخص کامل نازل می شود بر ندیم و همنشین و جلیسش، چه خوب باشد و چه بد، نیز نازل می شود؛ چنان که علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این جهت بیشترین بهره را برد ولی ندیم دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نام عبدالله بن ابی سرح، چون لایق مجاورت آن حضرت نبود، از جهت مذکور سوء استفاده نمود و نفسش او را گمراه ساخت؛

زیرا وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات "وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ" را به او املا فرمود

- ١- - نامه ٣١ نهج البلاغه فيض الاسلام، ص ٩٣٦.
- ٢- - لغت نامه دهخدا، خاطر.
- ٣- - نهج البلاغه، نامه ٦٩.
- ٤- - مولی محسن کاشانی، محجه البيضاء، ج ٤، ص ٥٨.
- ٥- - ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ٢٠، ص ٢٧١، کلمه ١٤٧.
- ٦- - الاصول من الکافی، ج ٢، ص ٦٤٢.

تا بنویسد بر زبان آن ندیم «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱) جاری شد، لذا ادعا نمود قرآن بر او نیز نازل می شود و بر این اساس مرتد گشت. البته در این باب توجیحات دیگری نیز وجود دارد که ذیل شعر [۱۱] در «منطق شرق» نویسنده آمده است.

و در مقابل، آن امام همام فرمود: «مَعَ الْإِنصَافِ تَدْوُمُ الْأُخُوَّةِ» (۲)؛ روابط برادرانه با وجود انصاف و رفتار عادلانه قابل دوام و بقاست. و باز فرمود: «عَلَيْكَ بِمُجَالَسَةِ أَصْحَابِ التَّجَارِبِ فَإِنَّهَا تُقَوِّمُ عَلَيْهِمِ بَأْغْلَى الْعَلَاءِ وَ تَأْخُذُ مِنْهُمْ بِأَرْخَصِ الرُّخْصِ» (۳)؛ با مردان آزموده همنشین باش، چه اینان متاع گرانقدر تجربه های خود را به گران ترین بها تهیه کرده اند و تو آن را با ارزان ترین قیمت، به دست می آوری.

در مورد هر سعادت مند یا شقی که مطالعه کنیم یا او را ببینیم، در می یابیم که رفیقش او را چنین یا چنان قرار داده است. به این دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ» (۴)؛ شخص بر دین خلیل و رفیقش است. و از همین باب است: «النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهَ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ» (۵)؛

مردم به امرايشان شبیه ترند تا به پدرانشان. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ببینید با چه کسانی دوست می شوید؛ زیرا هیچ کسی نمی میرد مگر این که دوستان خوب و بدش در برابرش متمثل و مجسم شود. (۶)

۳. دوست خوب و بد در قرآن و روایات

قرآن، هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دوستی را تأیید کرده است؛ مثلاً در آن، این دو جنبه به خوبی گوشزد شده است. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۷)؛ دوستان در این روز - روز قیامت - نسبت به یکدیگر دشمنند مگر متقین.

در قیامت، تأویل آیات و حقیقت اشیاء بروز و تجسم پیدا می کند. حقیقت دوستی در معصیت، همان دشمنی در آخرت است و جلوه ای از دوستی ها در توسعه دینی، حورالعین، غلمان، بهشت و

ص: ۶۳

۱- - مؤمنون، ۱۴-۱۲.

۲- - میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۰.

۳- - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۵، کلمه ۸۴۶؛ بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۲، ص ۲۲۵.

۴- - وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۲، ص ۴۸.

۵- - بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۶ و الاصول من الکافی، الکلبینی، ج ۲، ص ۶۴۲.

۶- - الاصول من الکافی، کتاب العشره، ج ۲، ص ۶۳۸.

۷- - زخرف، ۶۷.

رضوان الله است، چنان که در دنباله آیه مذکور، این آیه آمده که مؤید آن مطلب است: «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَازْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ»^(۱)؛ شما و ازواجتان در بهشت در حالی داخل شوید که مسرور هستید.

در آیه دیگر خداوند می فرماید: «يَقُولُ... يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»^(۲)؛ کافری می گوید: ... ای وای کاش فلانی را به عنوان رفیق اتخاذ نمی کردم. مفسرین در شأن نزول این آیه گفته اند: عقبه بن ابی معیط، هرگاه از سفری به مکه باز می گشت، همه از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) را طعام می داد؛ چون به آن حضرت علاقه داشت. روزی آن حضرت فرمود: به شرطی من از طعامت تناول می کنم که مسلمان شوی و او پذیرفت، ولی «أَبِي بِنِ خَلْفٍ» ناخلف اجازه نداد و گفت: دوست من نخواهی بود مگر این که نسبت به آن مرد (رسول الله) اسائه ادب کنی و او چنین کرد، و او روز قیامت خواهد گفت: ای وای! کاش راه آن حضرت را در پیش می گرفتم و بدبخت نمی شدم.

جوانان باید بدانند حقیقت رفقاییشان در عالم آخرت تجسم عینی می یابد. هرچند در این عالم نیز جلوه هایی از آن رخ بنماید. اگر از اولیاء الله باشند به صورت زیبا و اگر از اشرار باشند به صورت کریه و زشت در برابر او متمثل می شوند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: انظروا من تحادثون؟ فانه لیس من احد ينزل به الموت الا مثل له اصحابه الى الله ان كانوا خياراً فخياراً و ان كانوا شراراً فشراراً و لیس احد يموت الا تمثلت له عند موته^(۳)؛

بنگرید که با چه کسی رفیق می شوید؟ زیرا هیچ کس نیست که مرگش فرا رسد جز آن که یارانش در پیش خدا برابرش مجسم شوند، اگر از نیکان باشند، از نیکانند (و بدان ها شاد شوند) و اگر از بدان باشند، از بدانند و هیچ کس نیست که بمیرد مگر این که هنگام مرگش من (پیامبر) در برابر او مجسم می شوم.

رفیق ناباب و ناصاف و ناپاک که به رفیقش می گوید: من در حق تو خیانت نمی کنم، دروغ می گوید؛ زیرا وقتی او به خداوند و خود خیانت کرد به رفیقش که هیچ، بلکه به نزدیک ترین خویشاوندش، مثل والدینش نیز خیانت می کند.

زلیخا عاشق حقیقی یوسف (علیه السلام) نبود. او می خواست به کام خویش برسد، هر چند عشق به آن حضرت، تار و پود و اساس و کنه وجود او را فرا گرفته بود.

ص: ۶۴

۱- التبیان، شیخ طوسی، ج ۹، ص ۲۱۳.

۲- فرقان، ۲۸.

۳- کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

نام جمله چیز یوسف کرده بود(۱).

بنابراین وقتی در مقابل یوسف شکست خورد دشمن درجه اول آن حضرت شد، پس او را به زندان انداخت. اما در مقابل، علی(علیه السلام) وقتی بر یکی از عاشقان حقیقی اش حدی (به خاطر لغزشی) جاری کرد، او انگشتان قطع شده اش را در دست دیگرش گذاشت و گفت: من جنایت کردم و علی(علیه السلام) همچنان معشوق من است. این است تفاوت میل شهوی و شیطانی، و عشق علوی و رحمانی.

از امام صادق روایت شده است: «رفیقی که روزی به نفع رفیقش خیانت می کند حتماً روز دیگر به ضرر او خیانت خواهد کرد، و رفیقی که به نفع رفیقش به دیگری ظلم کند، قطعاً روز دیگر به نفع دیگری و به ضرر رفیقش ظلم خواهد کرد، و کسی که به نفع دوستش سخن چینی کند، وقت دیگر به ضرر او سخن چینی خواهد کرد، بنابراین با خائن و ظالم و نمام رفاقت نکنید»(۲).

حتی بعضی معصومین(علیه السلام) فرموده اند: «رفیقی که روزی برای فضیلتی که در تو نیست مدحت می کند، روز دیگر برای صفت بدی که از آن منزهی مذمت می کند»(۳).

چون مبنای این نوع دوستی ها خودیت حیوانی و انانیت شیطانی است.

بعضی از فُسّاق ممکن است با شخص آبرومند و وجیهی باب رفاقت باز کنند تا هم او را مانند خودشان کنند و هم تنها نمانند و هم این که بدی خود را در پیش وجدان مرده خود توجیه کنند که مثلاً همه بدند و رواج، عامل جواز است و دیگران را نیز فریب دهند. علاوه بر آن شخص خوب، حداقل چیزی که عایدش می شود این است که مورد اتهام دیگران قرار می گیرد و آبروی خود را از دست می دهد. پس لازم است پاکان، پر و زیرک و باهوش باشند، نه پاک و صاف و پوک و پوچ.

یکی از دیران به من می گفت: محصلی با ایمان دارم؛ زیرا همیشه از امام زمان(عج) سؤال می کند و مرا به میهمانی نیز دعوت می کند. به او گفتم: احتمال بده بهایی باشد و به همین طریق باب رفاقت را با دانش آموزان معصوم هم باز کند. مدتی بعد به من گفت: همان بود که گفتم. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَوْلَى النَّاسِ بِمَالَتِهِمْ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التَّهْمَةِ»(۴)؛ شایسته ترین مردم به اتهام

ص: ۶۵

۱- - مثنوی معنوی، دفتر ششم، ش ۴۰۲۱، به کوشش دزفولیان.

۲- - مجلسی، بحار الانوار، ۷۵/۲۲۹.

۳- - الحدیث، روایات ترتیبی، ج ۲، ص ۹۳ و ۲۹۲.

۴- - الحدیث، روایات ترتیبی، ج ۲، ص ۹۴ و ۲۹۱.

کسانی هستند که با اهل اتهام درآمیزند.

اکثر قریب به اتفاق ترک تحصیل کنندگان، معتادان، بزهداران و... وقتی داستان زندگی خود را شرح می دهند می گویند: رفیق باعث شد که چنین و چنان کنند و باشند. و مردان بزرگ نیز از راه رفیق به مقامات عالیہ رسیدند.

از دانشجویی پرسیدم چرا نماز را ترک نمودی؟ گفت: رفقا به من مشروب تعارف کردند و من خجالت کشیدم رد کنم. گفتم: بایستی آنها شرم می کردند. نباید به رفقا همیشه «بله» گفت. گاهی هم لازم است «نه» گفت و ترک رفاقت نمود.

بعضی از رفقا احمق؛ یعنی پاک و صاف، ولی پوک و پوچ هستند که به جای این که به نفع رفیق خود کارکنند به ضرر او کار می کنند. پس نباید با این افراد باب دوستی را باز کرد. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَخْتَبِرَ عَقْلَ الرَّجُلِ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ فَحَدِّثْهُ فِي خِلَالِ حَدِيثِكَ بِمَا لَا يَكُونُ فَإِنَّ أَنْكَرَهُ فَهُوَ عَاقِلٌ وَإِنْ صَدَّقَهُ فَهُوَ اِحْمَقٌ» (۱)؛ اگر بخواهی در یک مجلس، عقل مردی را آزمایش کنی، در خلال سخنانت مطلبی را ذکر کن که ناشدنی است. اگر متوجه شد و انکارش کرد عاقل است، ولی اگر آن را پذیرفت و ناسنجیده تصدیق کرد او مرد احمقی است. علی (علیه السلام) فرمود: «وَأَفْرِزْ كُلَّ الْفَرَارِ مِنَ اللَّئِيمِ الْأَحْمَقِ» (۲).

شایان ذکر است همچنان که در تعلیم و تربیت انسانی «اصل تدریج» مسلم است، در افساد و اضلال نیز آن اصل مورد قبول است؛ مثلاً کسی را که می خواهند معتاد کنند اول با او رفیق می شوند، بعد به او سیگار تعارف می کنند سپس خودش، تفننی و غیر رسمی آن را دنبال می کند. سپس ممکن است سیگارهایی به او بدهند که با مواد مخدره عجین شده باشد و بالاخره به مجرد این که او معتاد شد، اسیرش می کنند و در پایان نیز کار او به جاهای پست و باریک و تنگ و تاریک می کشد. چه بسا تدریج در فسق، توأم با تسریع باشد و یا به جای تدریج، حالت دفعی و یکبارگی حاکم شود.

گویند: نجاشی شاعر مخصوص علی (علیه السلام) و در تقوا در سطح بسیار والایی بود. در یکی از روزهای ماه رمضان هنگام عبور به مسجد به یک دوست نااهلی برخورد نمود.

آن دوست او را به منزلش برد و گفت: برای نماز فرصت هست و آهسته سرش را به گوشش

ص: ۶۶

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۱، ذیل ماده حمق؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

نزدیک نمود و اظهار داشت: شراب و کباب گوشت بیره دارم. میل بفرمائید. نجاشی ابتدا یکه ای خورد و گفت: شراب و کباب و ماه رمضان؟ گفت: روزه ات را با آن دو افطار کن و بعد توبه کن که دو نفر سرانجام آن دو را میل نمودند و شروع به بد مستی نمودند که همسایه ها به اطلاع حضرت علی (علیه السلام) رساندند.

حضرت حکم جلب آن دو را صادر نمود ولی نجاشی فرار نمود و تنها صاحب خانه در مسجد هشتاد ضربه تازیانه خورد.

طایفه نجاشی ابتدا از راه خواهش سپس از راه تهدید خواستند از اجرای حد جلوگیری کنند که آن حضرت قبول نکرد. در نتیجه او به معاویه پناهنده شد. (۱)

شیاطین جنی و انسی، هر کس را مطابق استعداد و مقام و شائش، بر طبق قاعده تدریج، فریب می دهند. برای نمونه وقتی من قصد مطالعه کنم شیطان یک مرتبه نمی گوید مطالعه را ترک کن، بلکه از در خیرخواهی وارد می شود و ابتدا می گوید: در هنگام شب، اول غذای مقوی میل کن، بعد می گوید: بنشین و مطالعه کن، سپس دستور می دهد: تکیه بزن و بعد فرمان می دهد: پاهایت را دراز کن، و در پایان دستور می دهد: بخواب و بخوان. در نتیجه خوابم می برد و مطالعه در طول شب دراز ترک می شود، که در اینجا معصومین (علیه السلام) دستور داده اند که اصلاً به شیطان اعتنا نکنید تا قهر کند و برود؛ زیرا او به دلیل غرورش زود قهر می کند، و اگر یک جواب منفی شنید به سرعت دور می شود، چنان که روایت شده و یا از مکاشفات و یا یک اصل روان شناسانه است: «الشَّيْطَانُ مُتَكَبِّرٌ إِذَا عَصَى لَا يَعُودُ»؛ شیطان متکبر است، پس وقتی مورد عصیان و نافرمانی قرار گیرد بر نمی گردد و قهر می کند.

البته یک قاعده کلی هم وجود دارد و آن این است که: هر گناهکار و فاسقی، خود بزرگ بین است و باید نسبت به آن ها تکبر کرد. علی (علیه السلام) فرموده است: «التَّكَبُّرُ عَلَى الْمُتَكَبِّرِينَ هُوَ التَّوَاضُّعُ بِعَيْنِهِ» (۲)؛ تکبر کردن با افراد متکبر، عین تواضع است. یعنی وقتی نسبت به متکبر، تکبر ورزیده شود، در واقع به متواضع، تواضع شده است.

در روایات آمده است که رفقایان را آزمایش کنید؛ امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «رفیقی که سه بار نسبت به تو خشمگین شود و درباره ی تو به بدی سخن نگوید و مذمت ننماید، شایسته

ص: ۶۷

۱- - حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ۲/۶۴، ۱۳۸۷

۲- - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۸، کلمه ۴۱۰.

رفاقت است» (۱). اولیای خداوند امر فرموده اند: «نه آن چنان با کسی رفیق شو و همه اسرار را به او بگو و درباره ی او بذل و بخشش زیاد داشته باش که بعد از جدایی پشیمان شوی، و نه آن چنان در وقت فراق و جدایی، بدگویی کن تا باب رفاقت برای همیشه بسته شود و احیاناً اگر با او رفیق شوی سخت نادم و خجالت زده شوی».

۴. مراتب دوستی

باید گفت؛ دوست و دوستی دارای مراتبی است که در رأس آن ها تنها حضرت جَلّ و علا قرار دارد و بقیه به ترتیب الاشرف فالاشرف است؛ چون فقط در رفاقت با خداوند است که اتصال و اتحاد و درک حضوری و عشق ذاتی و دائمی و مستحکم پا برجاست و همه محبت ها نیز از او شروع می شوند و سرچشمه می گیرند و به او ختم می گردند. در دعای عرفه امام حسین (علیه السلام) آمده است: «خسرت صَفَقَهُ (معامله) عِبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حَبِّكَ نَصِيباً» (۲).

دوست نزدیک تر از من به من است

و آن عجب تر ک__ه من از وی دورم

چه کن__م با که توان گفت که دوست

در کن__ارم__ن و م__ن مه__ج__ورم (۳)

اوج و قله عشق و دوستی در نهمین مناجات های پانزده گانه حضرت سیدالسادین (علیه السلام) است که می فرماید: «يَأْتِنِي قُلُوبُ الْمُشْتَاقِينَ وَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ اسْئَلُكَ حَبِّكَ وَ حَبَّ مَنْ يَحِبُّكَ وَ حَبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصلُنِي إِلَيْكَ قَرِيبًا... وَ اَمِنْ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ عَلَيَّ وَ اَنْظِرْ بَعِينَ الْوَدِّ وَ الْعَطْفِ إِلَيَّ وَ لَا تَصْرِفْ عَنِّي وَجْهَكَ...» (۴)؛

ای آرزوهای قلب های مشتاقان و ای نهایت آرمان های دوستان! از تو درخواست محبت و محبت کسی که دوستت دارد و دوستی هر عملی که مرا به قربت تو واصل سازد دارم... و برای دیدنت، بر من منت بگذار و خدایا به چشم دوستی و مهر به من بنگر و صورتت را از من بر مگردان... .

انسان نباید دشمن داشته باشد و تا می تواند باید برای خود دوست هم سنخ انتخاب کند و این مقصود وقتی حاصل می شود که شخص، متدین باشد. علی (علیه السلام) فرموده است:

وَ لَيْسَ كَثِيرًا أَلْفٌ خِلٌّ وَ صَاحِبٍ

وَ إِنَّ عَدُوًّا وَاحِدًا لَكُنِّي (۵)

- ۱- - احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ص ۹۷.
- ۲- - مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه، ص ۵۰۸، حسین سجاده.
- ۳- - سعدی، گلستان، باب دوم، ص ۸۰ دانش.
- ۴- - شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، نهمین قسمت از مناجات خمس عشر.
- ۵- - شیخ صدوق، امالی، ص ۶۶۹.

هزار دوست و همنشین بسیار نیست، ولی بدون شک یک دشمن برای شخص زیاد است.

اما در عین حال اگر فردی دشمن پیدا کرد، چه بسا سبب خیر او شود. «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» (۱)، چرا که بیشتر دوستان فقط از انسان تعریف می کنند و عیوب او را نمی گویند و از این طریق باعث غرور طرف مقابلشان می شوند، ولی دشمن صراحتاً عیب گویی می کند، در نتیجه انسان بیشتر مراقب اعمال خود می گردد.

دوستی با مردم دانا نکوست

دشمن دانا به از نادان دوست (۲)

وقتی ع_لی (علیه السلام) در نهروان، از جمیل، پیر آزموده، که سالیان دراز منشی ساسانیان بود، پرسید: شایسته است انسان چگونه باشد؟ جواب داد: باید دشمنان او زیاد باشند و دوستان او کم. «قال یجبُ أن یكونَ قلیلَ الصّدیقِ کثیرَ العَدُوِّ...» (۳)، مثل آن که زیادی کشتی بان، باعث غرق کشتی می گردد.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «أعداءُ الرّجیلِ قد یكونونَ أنفعَ من إخوانِهِ لِأنَّهُم یهدونَ الیه عُیوبَهُ فینجّبُها و یخافُ شماتتَهُم به فیضبطُ نعمتَهُ و ینحرزُ من زوالِها بغایه طوقه» (۴)؛ گاهی دشمنان بیش از برادران و دوستان برای آدمی مفیدند؛ زیرا آنان نقایص شخص را می یابند و به او اهدا می کنند و او از ترس شماتت دشمن، خویشتن را اصلاح می کند و بدین وسیله نعمتی را که دارد محافظت می نماید و با تمام قدرت از زوال آن جلوگیری می کند.

چه بسا در کلاس درس عده ای رابطه خوبی، بنا به عللی، با اینجانب، نداشته باشند. پس سعی می کنند انتقاد کنند، بلکه انتقام بگیرند. بنده هم سعی می کنم که آن موارد را در نمره آن ها تأثیر ندهم و نهایت کاری که ممکن است انجام دهم این است که با آن ها با عدل، نه با فضل، برخورد کنم، چون در برخورد مؤدب نیستند. اما دوستان، به جز عده ای، همیشه از من تعریف و تمجید می کنند که هر چند بالطبع به این تعریف ها علاقه دارم، اما باید آن منتقدین را نیز سبب تکامل خود بدانم. اگر چه از همه بهتر، دوست مؤمن و با تجربه ای است که مؤدبانه و سړی و دقیق انتقاد می کند.

در کتاب «الاصول من الکافی» چندین باب در مورد نوع برخورد برادران دینی با یکدیگر

ص: ۶۹

۱- لغت نامه دهخدا، عدو.

۲- محمد معین، فرهنگ فارسی، ذیل کلمه رابطه، ۱۳۶۰.

۳- نک: محمد تقی فلسفی، بزرگسالان و جوان، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ الدعوات للراوندی، ص ۲۹۷.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۱ کلمه ۱۲۷.

وجود دارد: از جمله آن‌ها به زیارت برادران ایمانی رفتن، مصافحه و دست دادن، معانقه، تقبیل و بوسیدن، ادخال سرور بر مؤمن و... می‌باشد. هرکس مایل است از آن‌ها اطلاع بیشتری کسب نماید به آن کتاب مراجعه نماید. (۱)

در این جا فقط باید به دو نکته توجه شود: ۱. بوسیدن جوان از روی شهوت حرام است و اگر مسلم شود که کسی جوانی را از روی شهوت بوسیده است باید حد بخورد و حدش از سی تا نود تازیانه است که هر قدر حاکم شرع صلاح بداند او را می‌زند. (۲)

۲. نگاه کردن از روی شهوت به جوان‌آمرد، یعنی پسری که هنوز مو در صورتش ظاهر نگشته است، حرام است. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: فتنه‌ی جوان زیبای‌آمرد از فتنه‌ی دختر باکره بیشتر است. (۳)

گفتنی است تمام دوستی‌ها و محبت‌ها باید در طول رفاقت و عشق به خدا باشد؛ زیرا والاترین محبت و عشق، عشق به خداست. علی(علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالَّذُءُ حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ» (۴)؛

خوش‌ترین و لذیذترین چیز در بهشت، عشق به خدا _ یا عشق خداوند به بهشتی‌ها _ و عشق در ذات خدا و «الحمد لله» گفتن است که بنده‌ی خالص حضرت حق، مصداق آن‌هاست که در بهشت تجسم عینی پیدا می‌کنند. (۵) قرآن در مورد بهشتی‌ها می‌فرماید: «وَأَخْرَجُوا دَعْوَاهُمْ أَنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۶)؛ و آخرین سخنشان حمد پروردگار عالمیان است. چنان‌که قبلاً بیان شد.

بالا‌تر از همه آن‌ها رضا و محبت حضرت حق از آن‌هاست. خداوند به آن‌ها می‌فرماید: رِضَايَ عَنْكُمْ وَمَحَبَّتِي لَكُمْ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ. (۷) طبیعی است که چنین محبت و رضایتی، محبت و رضایت بنده را هم در پی دارد، قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۸)

ص: ۷۰

۱- - کلینی، الأصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۹۲.

۲- - شهید دستغیب، گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳- - وسائل الشیعه، نکاح، باب ۲۱، ص ۴۳.

۴- - مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۲۹۲، ۱۳۸۱.

۵- - متن عربی مصباح از رسائی تام و کامل برخوردار نیست، لذا در ترجمه نیاز به تأویل دارد.

۶- - سوره ی مبارکه ی یونس/ ۱۰.

۷- - تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹۶ و ۸۸ عن ثویر (راوی)؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۸، ص ۴۰ و ۱۴۱.

۸- - فجر، ۲۷ و ۲۸.

خوش آن ساعت که بی خشم و غضب با ما تو بنشینی

نه در دل عـقـده ای مـا را، نه بر ابـر و تو را چینـی (۱)

موطن اصلی انسان، آن سویی و آسمانی است، نه این سویی و زمینی. به همین دلیل خداوند می فرماید: به سوی پروردگارت برگرد. عمار گوید:

تو فکندی ز وطن دور مرا دستم گیر

که چنین بی دل و بی صبر ز حبّ الوطنم (۲)

و منظور از وطن در حدیث «حب الوطن من الایمان»، وطن آخرتی است. شیخ بهایی در این خصوص چنین سروده است:

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن جایی است کاورا نام نیست (۳)

اساساً تا خدا به سوی انسان نیاید بشر به سوی او نمی رود. که این همان نحوه اتحادی است که میان عاشق و معشوق تحقق دارد. هم عاشق میل به معشوق دارد و هم معشوق میل به عاشق.

سعدی چه خوب انشاد فرموده است:

یا بفرما به سرایم یا بفرما به سر، آیم

غرضم وصل تو باشد چه تو آیی چه من آیم

ط - جوان و الگوپذیری

اشاره

بدیهی است که جوان وقتی کسی را دوست بدارد، از حرکات، لباس ها، فرهنگ و... او تقلید می کند. در حقیقت او رفیق خود را مقتدا فرض می نماید و این تقریباً یک مسأله غریزی است و نباید با اصل آن مبارزه کرد، بلکه باید به او جهت مستقیم و فرهنگ اصیل داد و اسلام و شخصیت های بزرگ آن را به او شناساند تا از فاسقان و بی دینان نقش نگیرد و از تشابه با آن ها اجتناب کند.

کسی که به استادش علاقه مند است، به احتمال زیاد رشته تحصیلی او را دنبال می کند و سعی می کند خود را با او در اندیشه و اخلاق و عمل و نوع حرکات وفق دهد. فرد دیگری فوتبالیست یا خطیب یا شاعر یا قدرتمند یا صاحب جمال و... برایش ارزش دارد، بنابراین نا خودآگاه مسحور او می شود و هکذا...

این ها همه از باب سرایت و تعمیم است. به این معنا اگر جوان شیفته صورت یا سیرت و یا

ص: ۷۱

۱- نک: صاحب الزمانی، روح بشر، ص ۱۶۱.

۲- لغت نامه دهخدا ذیل کلمه وطن

۳- همان

صوت کسی شد، شیفته تمام و کل بدن و لباس و شغل و عقیده و رشته تحصیلی و... او می شود و به عکس اگر مثلاً از رفتار و یا اخلاق کسی نفرت حاصل نمود آن نفرت را به سراسر و همه او و متعلقاتش سرایت می دهد و این، نیز طبیعی و غریزی است.

قاعده کلی این است که گروهی، مردم و به ویژه جوانان را تحقیر می کنند و عقلشان را می ربایند، در نتیجه این ها از آن ها اطاعت می کنند، چنان که قرآن می فرماید: فرعون قوم خود را سبک و خوار می کرد و عقل آن ها را می رباید (۱) و خود را بزرگ و روشن فکر جلوه می داد، پس آن ها از او فرمان می گرفتند؛ چرا که آن ها قوم فاسقی بودند. اگر آن ها فاسق نبودند تبعیت ظالمانه را نمی پذیرفتند. «فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (۲) چنان که بحث آن گذشت.

دسته ای دیگر رَجایِ واثق به حضرت حق و روز جزا دارند و از ذاکرین هستند، بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) شایسته و لایق قدوه و پیروی خوبی برای آن هاست؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۳) خلاصه این که اصل الگوپذیری، فطری ثانوی جوان است، به این ترتیب نمی توان آن را نابود کرد، بلکه باید آن را جهت داد؛ چرا که همه در هر چیزی مثل اصلاح سر و صورت، لباس، مسکن، برخورد، نگاه، احترام، اندیشه، اخلاق، عمل و... انگاره و اقتدایی خاص دارند.

انسان باید الگو و رفیقش تنها پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) او و کسانی که آن ها تعیین و معرفی کرده اند باشد تا نتیجه مثبت و سعادت مطلق عایدش شود. قرآن کریم در این خصوص می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۴)؛

و کسانی که خدا و رسول او را پیروی می کنند، پس آنان (در روز رستاخیز) با افرادی، که خداوند نعمت خود را در بهشت بر آن ها تمام کرده است، از جمله پیامبران (به ویژه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)) و صدیقین (آن ها که اصلاً دروغ نمی گویند) و شهدا (ناظران و عالمان و گواهان نسبت به اعمال و نیات مردم و تحویل کنندگان آن آگاهی و گواهی و ادا کنندگان آن گواهی در عالم آخرت) و صالحین (که منظور از این سه دسته ائمه هدی (علیه السلام) در بهشت می باشند)، همنشین خواهند بود و آنان (و اشخاصی که پیرو آن ها هستند) تنها رفقای خوب (برای مردم به ویژه جوانان)

ص: ۷۲

۱- - المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۸، ص ۱۱۷.

۲- - زخرف، ۵۴.

۳- - احزاب، ۲۱؛ مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۷-۸، ص ۵۴۸.

۴- - نساء، ۶۹.

روایت شده است که: آیه مذکور در مورد «ثوبان»، مولای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. او عاشق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و طاقت فراق آن حضرت را نداشت. یک روز در حالی که رنگش تغییر کرده و جسمش لاغر گردیده بود نزد آن محبوب آمد. حضرت ختمی مآب از او پرسید: چرا رنگت دگرگون شده است؟ جواب داد: ای رسول خدا نه مریض هستم و نه دردمند، وقتی شما را نمی بینم شوق دیدارتان را پیدا می کنم، در نتیجه شما را ملاقات می کنم؛

اما وقتی به یاد قیامت می افتم، می ترسم آنجا شما را نبینم، برای این که می دانم شما با پیامبران در موطن بالا سکونت داری و اگر من داخل بهشت شوم در منزل پایین تر از منزل شما خواهم بود و از لقای شما محروم خواهم ماند و چنانچه به بهشت نیایم، ابداً شما را نخواهم دید. بنابراین آیه مذکور نازل شد و آن حضرت فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست بنده ایمان نمی آورد مگر این که او من را از خود و پدر و مادر و اهل و فرزندانم و مردم، بیشتر دوست داشته باشد».^(۱)

علی (علیه السلام) در این باب فرموده است: «فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (صلی الله علیه و آله) فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَى وَ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثَرِهِ»^(۲)؛

پس به پیامبر خود (صلی الله علیه و آله) که از همه خلایق نیکوتر و پاکیزه تر است اقتدا نموده، از آن بزرگوار پیروی کن؛ زیرا آن حضرت اسوه و نمونه و سزاوار پیروی کردن است برای کسی که پیروی کردن، شایسته اوست و انتساب شایسته اوست برای کسی که بخواهد به او نسبت داشته باشد و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود بوده و دنبال نشانه او برود.

در قرآن آمده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»^(۳). این آیه حقیقتی را به صورت قیاس شکل اول اثبات نموده است و آن این که: «هرکس خدا را دوست دارد باید از رسول او پیروی نماید. و هرکس از رسول او پیروی نماید خدا او را دوست داشته می آمرزد. پس هرکس خدا را دوست دارد، خدا (نیز) او را دوست دارد و می آمرزد. نتیجه این که قرآن میان دوستی انسان به خدا و دوستی خدا را دوطرفه قرار داده است و آن، اطاعت از رسول خداست. حاصل این که بهترین مقتدی و الگو، پیامبر ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) است

ص: ۷۳

۱- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۴-۳، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ نساء، ۷۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۳- آل عمران، ۳۱.

که انسان با اطاعت او صداقت، عشق خود را به حضرت حق و حتی فرستاده ی او اثبات و اعلام می کند و به این طریق به بعد عشق او پاسخ مثبت داده می شود و لذا اشباع می گردد.

سفیران حضرت حق اِکسیرانی هستند که مس روح انسان را به طلای ناب تبدیل می کنند. چه خوب است که هم جسم، سالم و زیبا و هم روح، با طراوت و شاداب و بشاش باشد، پس باید در دوران جوانی علاوه بر ورزش و تغذیه سالم، علم و تعقل و ایمان و عشق به ارزش های اصیل، و محبت نسبت به اولیای خداوند تقویت شوند تا هر چه عمر افزون می شود، صفا و طراوات و امید نیز فزونی گیرد.

این است که گفته اند: «جوانی هر کسی زیبا و ارزشمند و الگو است الا استاد و عالم ربّانی، که پیریش خوب و لذت بخش است». به همین جهت وقتی خواجه نصیرالدین طوسی در وقت سحر به حل یک مسئله علمی دست می یافت، می فرمود: «أین ابناء الملوك من هذه اللذه»^(۱)؛ کجایند فرزندان پادشاهان تا این لذت مرا - اگر اهلش هستند - درک کنند. الهی قمشه ای چنین سروده است:

لذت دنیوی همه هیچ است نزد من

در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست

روزِ تنعم و شبِ عیش و طرب مرا

همچون شب مطالعه و روزِ درس نیست

و حافظ چه خوب گفته است:

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

آنچه در کسب علم مهم است، عزم راسخ و خلوص و توکل بر خداست و چه بسا ربطی به سن و استعداد و ثروت هم نداشته باشد.

گویند سکاکی، ادیب دوران، در آغاز آهنگر بود. او صندوقچه ای کوچک و ظریف، بازحمت زیادی، ساخت و آن را به رسم هدیه برای پادشاه وقت برد. او به انتظار تحسین پادشاه و صله او، بدون این که صنعتش مورد توجه واقع شود، نشسته بود.

در این موقع دانشمند بزرگی وارد شد و تمام حاضران با کمال احترام دو زانو در مقابل او نشستند. سکاکی که سنش به سی سال رسیده بود پی به ارزش علم و عالم برد. او پیش استادی شروع به تحصیل علم و دانش نمود. استاد برای این که استعداد سکاکی را بسنجد، یک مسئله

١- - جامع المقدمات، آداب المتعلمين، حاشيه ١٩٤.

بسیار ساده فقهی، طبق نظر شیخ ابوحنیفه، را به او تعلیم داد و آن این بود که استاد گفت: «پوست سگ با دباغی پاک می شود». فردا استاد از او پرسید دیروز: من چه گفتم؟ او با غرور هر چه بیشتر پاسخ داد: «سگ گفت: پوست استاد با دباغی پاک می شود». شاگردان به او خندیدند و او را از مدرسه اخراج نمودند.

او روزی، که در سن چهل سالگی بود، برای استراحت سر به کوه و صحرا نهاد. اتفاقاً گذر او به جایی افتاد که دید قطره های آب از بلندی بر روی تخته سنگی می چکد و سنگ را سوراخ نموده است. او با خود گفت: نه این سنگ از ذهن من سخت تر است و نه آب از علم نرم تر، لذا با اطمینان خاطر و توکل بر خدا سرگرم فراگرفتن علوم متداول عصر خود گردید و یکی از علمای طراز اول، در زمان خود و زمان های بعد از خود، شد. او کتابی به نام «مفتاح العلوم» که دارای چهارده علم دز زمینه های مختلف ادبی بود تصنیف نمود.^(۱)

بیان امام علی درباره الگوی مناسب بودن انبیا

علی (علیه السلام) در مورد الگوپذیری می فرماید: [«و لقد کان فی رسول الله (صلی الله علیه و آله) کافٍ لک فی الأسوه و دلیل لک علی ذم الدنیا و عیبها... (۲)»؛ و به راستی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیروی کردن برای تو کافی است. او بر مذمت دنیا و معیوب بودن و بسیاری رسوایی ها و بدی های آن، برای تو راهنما می باشد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) گرسنه ترین اهل دنیا بود و مانند برده روی زمین می نشست و با دست خود کفشش را می دوخت و جامه اش را خود وصله می کرد و بر الاغ برهنه سوار می شد و پشت سرش دیگری را سوار می کرد و وقتی پرده ای نقش دار بر خانه (اتاق) او نصب می شد، به یکی از زنانش می فرمود: «ای فلانی آن را از من پنهان کن؛ زیرا من وقتی به آن نظر می کنم متذکر دنیا و زخارف آن می شوم».

او از دنیا با قلبش اعراض می کرد و یاد آن را از خودش زدوده بود و دوست می داشت زینت دنیا از جلوی چشمش غایب شود تا از آن لباس فاخر اتخاذ نکند و معتقد نشود که دنیا قرارگاه است و امیدی به اقامت در آن نداشته باشد....

و اگر بخواهی دوباره از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی نمایی، از موسی (علیه السلام) تبعیت کن که می فرمود: «رَبِّ

ص: ۷۵

۱- حسین مظاهری، اخلاق و جوان، ج ۲، ص ۲۱۸، ۱۳۸۷

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۱)؛ ای پروردگار من، من به آنچه از خیر و نیکویی برایم بفرستی نیازمندم». سوگند به خدا موسی (علیه السلام) از خدا چیزی نخواست به مگر نانی را که بخورد؛ زیرا گیاه زمین می خورد و به جهت لاغری و کمی گوشت او، سبزی گیاه از پوست نازک درونی شکم او دیده می شد.

و اگر باز برای دفعه سوم بخواهی پیروی کنی، از داوود (علیه السلام) تبعیت کن که به دست خود از لیف خرما، زنبیل هایی می بافت و به هم نشین های خود می گفت: کدام یک از شما در فروختن آن ها مرا کمک می کند، در حالی که از ثمن و بهای آن قرص نان جوی می خورد.

و اگر باز بخواهی پیروی کنی، از عیسی بن مریم (علیه السلام) پیروی کن که بالشش سنگ بود و جامه خشن می پوشید و طعام خشن می خورد و خورش او گرسنگی بود و چراغش در شب، ماه بود و سایه بانش در زمستان، مشارق و مغارب زمین بود و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می رویاند... نه زنی داشت که او را به فتنه افکند و نه فرزندی داشت که او را اندوهگین سازد... مرکب او دو پایش بود و خادمش دو دست او بود. (۲)

نباید تصور کرد که همه، مخصوصاً جوانان باید مانند آن ها زندگی کنند؛ زیرا علی (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ ائِمَّةَ الْحَقِّ (العدل) أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِهِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ» (۳)؛ خداوند تنها بر ائمه ی عدل واجب کرده است که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا فقر به فقیر فشار نیاورد .

دیگر این که، زمان آن ها با زمان ما تفاوت دارد، چنان که آن حضرت می فرماید: آیا همین که به من امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگویند قانع باشم و در سختی های روزگار با آن ها شریک نباشم؟ «أَأَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ» (۴).

علاوه بر آن، ائمه (علیه السلام) به قدری در سیر و سلوک غرق اند که حلال های دنیا برای ما، حرام های آن، برای آن هاست. آن حضرت فرمود: «أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفْهِ وَ سَدَادٍ» (۵) و نیز می فرماید: «چگونه خانه دنیا را وصف کنم که آغازش رنج است و

ص: ۷۶

۱- - قصص، ۲۴.

۲- - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۳- - همان، خطبه ۲۰۰.

۴- - همان، نامه ۴۵.

۵- - همان، نامه ۴۵.

سرانجامش فنا و در حلالش حساب است و در حرامش عقاب» (۱).

آن ها طبق بیان قرآن: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (۲) در کار خیر و کمال از همه جلوترند؛ چرا که آنان الگویی به تمام معنا هستند و حکم قیادت و رهبری، مخصوصاً رهبری دینی و فکری جز این نیست.

ن_ام_احم_____د_ن_ام_جمل_____ه_انبی_است

چون که صد آمد نود هم پیش ماست (۳)

بنا بر قول حکما «بسیط الحقیقه کلُّ الأشياء و لیس بشیء منها» (۴)؛ یعنی موجودی که بسیط و دارای وجود جمعی، بلکه جمع الجمعی است کمالات همه اشیا را به نحو اعلی و اتم دارد، در حالی که هیچ کدام از آن ها نیست؛ یعنی فاقد نقصان آن هاست.

قرآن نیز در این مورد می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۵)؛ به این معنا که رهبران الهی بین خوب و خوب تر، خوب تر را برمی گزینند.

آنچه مهم است این است که طبق دستورات دینی، حق هر کدام از دنیا و آخرت و امور مادی و دین باید رعایت شود؛ چرا که انسان مرکب از جسم و روح است و دنیا هم از مخلوقات حضرت رب العالمین و مزرعه آخرت است. از عالم، موسی بن جعفر (علیه السلام)، روایت شده که فرمود: «لَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ تَرَكَ دُنْيَا لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَا» (۶)؛ از ما نیست آن کسی که دنیای خود را برای دینش یا دین خود را برای دنیای خویش ترک گوید. کسانی هم که میل دارند به بطن شریعت که طریقت است و متن طریقت که حقیقت است برسند، باید مو به مو دستورات شرع را عمل کنند.

ز خسرو گفتن و فرهاد شنیدن

طریقت کی بود همچون حقیقت

ی- جوان و بزرگسالان

اشاره

در این خصوص لازم است چند مطلب به طور خلاصه تذکر داده شود:

۱. جوانان تصور نکنند که اساس و پایه جامعه تنها آن ها هستند، بلکه باید بدانند

ص: ۷۷

٢- - بقره، ١٤٨.

٣- - نك: اتحاد عاقل به معقول، حسن زاده آملی، ص ١٢٤.

٤- - اوایل كتاب العرشیه، ملاصدرا، و بی تا و شرح مبسوط منظومه، مطهری، ج ٢، ص ٥٥ و ملاصدرا، الاسفار، ج ٦، ص ١١٠.

٥- - زمر، ١٧-١٨.

٦- - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٣٢١.

چنان که قبلاً بیان شد. و افزون بر آن این که آن ها واسطه میان بزرگسالان و کودکان هستند و هرگونه رفتاری که از خود نشان دهند، با آن ها و وابستگان آن ها همان رفتار خواهد شد. در قرآن آمده است: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ» (۲)؛ و کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره ی یتیمان مردم) بترسند.

و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «بُرُوا آبَائَكُمْ يَبْرُكُمُ ابْنَائُكُمْ» (۳)؛ به پدر و مادرتان نیکویی کنید تا فرزندانتان هم به شما نیکویی کنند. و در دنباله حدیث آمده است: «وَعَفُوا عَنِ نِسَاءِ النَّاسِ (نساء غیرکم) تَعَفَّ نِسَاؤُكُمْ» (۴) و زنان مردم را عقیف بدانید و از تعرض به آن ها امتناع ورزید تا از تعرض به زنان شما دست بردارند. در حقیقت هر بدی و خوبی علاوه بر تأثیر آن ها بر روی شخص خوب و بد، بر روی جامعه و تاریخ تأثیر دارند، لذا ثواب و عقاب مضاعف است. (۵)

۲. روح، کودکی و جوانی و پیری و مذکر و مؤنث و خواب و بیداری و زمان و مکان و صحت و سقم و مردن و زنده شدن و... ندارد، بلکه آن ها مربوط به تن و جسد و جسم انسان هستند. به این ترتیب ایمان، کفر، ارزش، ضد ارزش، سعادت، شقاوت و... مربوط به روان آدمی است. پس اصالتاً قدر و منزلت و اهمیت جوان مربوط به روح ایمانی اوست و شادابی و زیبایی نیز، مادی نیست؛ هرچند در بعضی موارد، ماده و جسم به عنوان زمینه آن دو محسوب می شوند. لذا جوان نباید مغرور جمال ظاهری خود شود.

۳. جوان ها چون نسبت به والدین و دیگر بزرگترها کم تجربه اند باید از آن ها پیروی کنند. امام علی (علیه السلام) در این زمینه می فرماید: «لَيْتَيْتَاسَّ صِغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَ لَيْزَأُ فِ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ» (۶)؛ باید کوچک شما از بزرگتان پیروی کند و بزرگ شما به کوچکتان مهربان باشد. این کلام ترجمان

ص: ۷۸

۱- حسن زاده آملی، دروس معرفت نفس، ص ۲۲۱، ۱۳۸۳.

۲- نساء، ۹.

۳- بحار، ۷۵/۱۸۴ و بروجردی، جامع احادیث شیعه، ۲۶/۹۱۸، باب ۷۲ و تحف العقول لابن شعبه، ۱/۱۵۴، ترجمه جعفری.

۴- ابن شعبه، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۵۴، شماره ۳۱.

۵-۵ این نتیجه ای است که مصنف گرفته و خود مصنف هم یکی از منابع است.

۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵.

گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ»^(۱)؛ هیچ یک از مسلمانان را کوچک نشمر که خردسال آن ها در پیشگاه خداوند بزرگ است.

افزون بر آن اگر پدر و مادر مشرک یا کافر هم باشند باید نسبت به آن ها خوش برخورد بود. قرآن می فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»^(۲)؛ و اگر پدر و مادر، تو را بر شرک به خدا، که آن را به حق نمی دانی، وادار کنند، در این صورت دیگر امر آن ها را اطاعت مکن، ولی در دنیا با آن ها به حسن خلق مصاحبت کن؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) به زکریا بن ابراهیم که از نصرانیت به اسلام گرایش پیدا کرده بود فرمود: به مادر نصرانیت نیکویی کن و او نیکویی نمود و در نتیجه مادرش مسلمان شد.^(۳)

آن حضرت فرموده است: ثلاثٌ لم يجعل الله لآحد من الناس فيهن رخصةً...^(۴)؛ خداوند در سه چیز به هیچ کس رخصت و اجازه (خلاف) قرار نداده است: نیکی نمودن به پدر و مادر؛ چه خوب باشند و چه بد، وفا نمودن به عهد، چه برای نیکوکار باشد و چه برای تبهکار و ادای امانت و پس دادن آن به صاحبش چه خوب باشد و چه بد.

قرآن و رابطه فرزندان با والدین

۴. جوانان باید نسبت به والدین خود متواضع باشند، چنان که قرآن می فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»^(۵) که امام صادق (علیه السلام) در معنای آن فرمود: تنها با رأفت و رحمت به آن ها نگاه کن و صداقت بلندتر از آن ها نشود و دو دست بالای دست آن ها نرود و پیشاپیش آن ها راه نرو.^(۶)

بنا به گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاه محبت آمیز فرزند به پدر و مادر، عبادت است. «نَظَرُ الْوَالِدِ إِلَى الْوَالِدِيهِ حُبًّا لَهُمَا عِبَادَةٌ»^(۷).

طبق بیان امام رضا (علیه السلام): «قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَقَّهُمَا بِحَقِّهِ فَقَالَ اللَّهُ: إِنْ أَشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ»^(۸)؛

ص: ۷۹

۱- - تنبيه الخواطر و نزهه النواظر، مسعود ورام، ج ۱، ص ۳۱ و ج ۲، ص ۱۲۲؛ ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۶۵.

۲- - لقمان، ۱۵.

۳- - کلینی، الاصول من الکافی، ۲/۱۶۰.

۴- - حسن بن شعبه، تحف العقول، ج ۲، ص ۱۶۹، مترجم جعفری، ۱۳۷۷.

۵- - اسراء، ۲۴.

۶- - مجمع البیان، حسین بن فضل طبرسی، ج ۵-۶، ص ۶۳۱.

۷- - تحف العقول، حسن بن شعبه، ص ۴۶.

خداوند حقّ والدین را قرین حق خود قرار داده و فرموده: شکر گزار من و والدین خود باش. تا آنجا که خداوند در احترام به والدین فرموده: «فلا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ...» (۱)؛ به پدر و مادرتان «أف»، که دارای حداقل معنای ملال آور و تلخ آمیز است، نگویید. آن حضرت در این باب فرموده است: اگر خداوند برای جلوگیری از رنجش و ملالت والدین، کلمه ای موجز تر و کوتاه تر از لفظ «أف» می دانست (یعنی وجود می داشت) آن را در قرآن می آورد؛ «لَمَوْ عَلِمَ اللَّهُ لَفْظَةً أَوْجَزَ فِي تَرْكِ عُقُوقِ الْوَالِدِينَ مِنْ «أَفٍّ» لَأَتَى بِهِ» (۲).

به نظر فرزندان جوان و کم تجربه و قلیل الایمان یا خدای ناکرده بی ایمان و تابع اندیشه های غربی، پدر و مادر پیر باعث رنج و مشقتند؛ زیرا دیگر آن قدرت و قیافه و توان مالی و کاری دوران جوانی را ندارند، پس باید آن ها را به محل سالمندان تحویل داد یا منتظر ماند تا بمیرند تا اگر مالی دارند به ارث ببرند و... در حالی از دو آیه سوره اسراء چند دستور به دست می آید: ۱_ فرزندان باید به والدین خود احسان کنند و عجیب است که خداوند آن را قرین عبادت خود قرار داده است «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۳) و صله ی رحم نمایند و قطع رحم نکنند. امام زین العابدین (علیه السلام) فرموده است: «والذنوب التي تعجل الفناء، قطيعه الرحم و...» (۴)؛

گناهانی که عمر را تباه و کوتاه می کند قطع ارتباط با پدر و مادر است و... .

۲_ آن ها تا آخر عمرشان باید نزد فرزندانشان باشند. «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا» (۵) نه این که آنها را به خانه سالمندان ببرند، چنان کودکان را به مهد کودک که اولی لانه منتظران مرگ است و دومی خانه محو کودک.

۳_ به آن ها نباید «اف» گفت.

۴_ نباید آن ها را طرد و نهی کرد، بلکه باید آنچه نیاز دارند قبل از درخواستشان به آن ها اهدا کرد. دستور داده اند در موقع دادن چیزی به آن ها، آن را در دست بگذارند و دو دستی به آن ها تعارف کنند تا آن ها بردارند؛ زیرا دست فرزندان باید زیر دست آن ها باشد.

ص: ۸۰

۱- - اسراء، ۲۳-۲۴.

۲- - مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۶-۵، ص ۶۳۱؛ تفسیر نورالثقلین؛ ج ۳؛ ص ۱۵۱، اسراء، ۲۳.

۳- - اسراء، ۲۳.

۴- - معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۷۱.

۵- - اسراء، ۲۳.

۵- باید با قول معروف و مؤدبانه با آن ها سخن گفت، چه مسلمان باشند و چه نباشند.

۶- باید نسبت به آن ها تواضع کرد.

۷- باید در حق آن ها در قنوت دعا کرد و گفت: «رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (۱).

و اجزها بالاحسان احساناً و بالسيئات غفرانا(۲)؛ پروردگارا چنان که مرا از کودکی پیروردند تو آن ها را رحمت فرما. و در مقابل احسان آن دو به من، پاداش احسان و در عوض گناهان آنها جزای غفران به آن ها عنایت فرما.

وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) بفرماید: «الْبَرَكَهُ مَعَ أَكْبَرِكُمْ» (۳)؛ وجود پیران، میان مردان برکت است. و باز بفرماید: «مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ» (۴)؛

از جمله تکریم های خداوند، تکریم به کهنسالان مسلمان است. و امام علی(علیه السلام) بفرماید: «فَإِنَّهُمْ صِدْقٌ نَفَاسٍ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (۵)؛

ای مالک به مردم مصر محبت و لطف کن و درنده خو مباش؛ زیرا آن ها دو دسته اند یا برادر دینی تو هستند یا نظیر تو در خلقت و امام صادق(علیه السلام) بفرماید: «الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» (۶)؛ وجود پیر سالخورده در خانواده اش همانند پیامبر الهی در میان امتش است و...، بنابراین پدران و مادران عین برکت هستند، و راه سعادت انسان، در گرو بزرگداشت پدر و مادر و مخصوصاً مادر است؛ چرا که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» (۷)؛ بهشت تحت قدم های مادران است.

دعای حضرت حَبَّت(عج) در این خصوص چنین است: «...و (تفضل) علی مشایخنا بالوَقَارِ و السَّكِينَةِ و علی الشباب بالإِنَابَةِ و التَّوْبَةِ و علی النساء بالحیاء و العِفَّة.» (۸)

ک- تغذیه و پیری زودرس جوان

لازم است جوانان بدانند آنچه آن ها را به پیری زودرس و مرض مبتلا می کند، صرف سن و

ص: ۸۱

۱- اسراء، ۲۴.

۲- دعای ابو حمزه ثمالی.

۳- رهنمای انسانیت، مرتضی تنکابنی، شماره ۱۱۱.

۴- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۵- فیض الاسلام، نهج البلاغه، آغاز نامه ۵۳، ص ۹۹۳.

۶- جامع الأخبار، ص ۱۸۱ (۹۲)؛ ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمد تقی فلسفی، ج ۱، ص ۵۶.

٧- - پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بهاءالدین خرمشاهی و مسعود انصاری، ص ٣٧٨؛ مستدرک الوسائل، ج ١٥، ص ١٨٠.

٨- - شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ٢٣٥، ثامن الائمه.

عمر طبیعی نیست، بلکه غم و غصه و ناراحتی و فشار و به اصطلاح «استرس» و عدم رعایت بهداشت و آلودگی هوا و مخصوصاً گناه است. دکتر ژوزف مونتا گفته است: آنچه می خورید باعث زخم معده و اثنی عشر نمی شود، بلکه آنچه شما را می خورد، مثل نگرانی و غم و غصه، موجب پیدایش زخم معده می شود. (۱)

علی (علیه السلام) فرمود: «اللَّهُمَّ نِصْفُ الْهَرَمِ» (۲)؛ اندوه نصف پیری است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «أَرْبَعَةٌ تَهْرِمُ قَبْلَ أَوَانِ الْهَرَمِ: أَكْلُ الْقَدِيدِ وَالْقَعُودُ عَلَى النَّدَاوَةِ وَالصُّعُودُ فِي الدَّرَجِ وَمُجَامَعَةُ الْعَجُوزِ» (۳)؛

چهار چیز باعث پیری قبل از موعد می شود: ۱. تغذیه کردن از گوشتی که بر اثر اشعه آفتاب خشکیده باشد.

۲. مسکن گزیدن در جای مرطوب _ لذا تا بدن کاملاً خشک نشده، نباید لباس پوشید و از بر تن کردن لباس نمناک لازم است خودداری شود.

۳. کار روزانه ی توأم با زیاد از پله بالا رفتن.

۴. آمیزش با زنان سالخورده.

میل های هوس آلود به هر اکل و شرب، استعمال بی رویه دارو، اسراف در خوردن و آشامیدن _ قرآن فرموده است: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (۴) _ عدم رعایت بهداشت جسمانی و روانی، تغذیه ناسالم مادی و روحی، و امراض جسم و جان از جمله عوامل پیری زودرس اند.

لذا می طلبد که دولت مردان، مردانه در امر سلامت تغذیه در هر کجای از کشور، نظارت دقیق و کارشناسانه و تام و مستمر و مؤثر داشته باشند.

از موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت شده که: «الْحَمِيَةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَالْمِعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ» (۵)؛ پرهیز، سرسلسله داروها و معده، خانه (اتاق و مرکز) درد است. و علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ أَكَلَ الطَّعَامَ عَلَى النَّقَاءِ وَأَجَادَ الطَّعَامَ تَمَضُّغًا وَ تَرَكَ الطَّعَامَ وَ هُوَ يَشْتَهِيهِ وَ لَمْ يَحْسِبِ الْغَائِطَ إِذَا أَتَى، لَمْ يَمْرُضْ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ» (۶)؛ کسی که در خوردن غذا نظافت را رعایت کند و آن را خوب بجود و تا اشتها

ص: ۸۲

۱- صفدر صانعی، سلامت تن و روان از نظر اسلام، ص ۸۷.

۲- نهج البلاغه، کلمه ۱۳۵.

۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۳۰.

۴- اعراف، ۳۱.

۵- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۵، ذیل کلمه «حمی»؛ مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، ص ۱۳۷۰، ۳۶۲.

٦- - حسن بن فضل طبرسي، مكارم الاخلاق، تعليقه: الاعلمي، ص ١٤٦.

دارد، دست از غذا بکشد، به موقع، تخلیه روده کند، جز به مرض مرگ، دچار بیماری دیگری نمی شود. انسان باید با اشتها شروع به غذا کند و با اشتها امساک نماید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «كُلْ و انت تَشْتَهِي و اَمْسِك و انت تَشْتَهِي» (۱).

شکم بارگی انسان سبب دوری از رحمت و عنایت الهی و اشتغال روح به تدبیر بدن و انصراف از عالم غیب است و کم خوری و خالی بودن معده او از طعام از جمله عوامل سنجیت پیدا کردن او با عوالم ملکوت و جبروت است.

روایت شده است که شکم گرسنه از مهمترین علل تقرب بنده به بارگاه ربوبی است و در مقابل، مغبوض ترین بنده در پیشگاه الهی آن است که شکمش پر باشد؛ «و اقرب ما یكون العبد من الله اذا خفف بطنه و ابغض ما یكون العبد من الله اذا امتلأ بطنه» (۲). ضمن این که پیامبر فرموده است: یا رب اشبع یوماً فأحمدک و أجوع یوماً فأستلک (۳)؛ روزی سیر می شوم تا سپاست گویم و روزی گرسنه می شوم تا از تو درخواست (غذا) کنم. علی (علیه السلام) فرمود: «طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحَقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مُؤِيبٌ» (۴)؛ قلب های خود را از کینه های نهانی پاک کنید، چه آن یک بیماری مهلکی است نظیر وبا.

و باز فرمود: «الغضب نارٌ موقدةٌ من کظمه أطفأها و من أطلقه کان أول مُحترقٍ بها» (۵)؛ غضب آتشی مشتعل است و کسی که آن را فرو نشاند، آن را خاموش کرده است و الا- خود او اولین کسی است که در شعله های آن می سوزد. امام علی (علیه السلام) فرموده است: «الحدّه ضربٌ من الجنون لاین صاحبها یندم فإن لم یندم فجنونه مستحکم» (۶)؛ خشم نوعی دیوانگی است، زیرا خشن پشیمان می شود و الا دیوانگیش محکم است.

درباره علاج غضب گفته اند: به پشت دست خود نگاه کنید و یا آب سرد بیاشامید و یا به طور کلی تغییر وضعیت بدهید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: وقتی غضب کردید بنشینید، پس اگر غضب

ص: ۸۳

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۲۴، ص ۲۳۹.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ۶۷/۳۱۸، باب ۵۸، زهد و درجات آن.

۴- آمدی، فهرست غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۳؛ مصطفی درایتی، معجم الفاظ غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۴۳، ۱۴۱۳.

۵- فهرست غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۹۳؛ معجم الفاظ غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۰۸.

۶- تصنیف غررالحکم و دررالکلم آمدی، ص ۳۰۱، به کوشش و تحقیق مصطفی درایتی، ۱۳۷۴.

رفت که هیچ و الا باید به پهلو خوابید(۱) و در انجیل آمده است: «اذکرنی حین تغضب اذکرک حین أغضب»(۲)؛

ای بنده من وقتی غضب می کنی مرا یاد کن تا وقتی من غضب می کنم تو را یاد نمایم.

اساساً و طبق دستور امام صادق(علیه السلام) باید کودک و میانسال و کهنسال مسلمان را به ترتیب: فرزند، برادر و پدر بگیریم که اولی به رحمت و دومی به وصلت و سومی به رأفت نیاز دارند. «...فَارْحَمْ وَلَدَكَ وَ صِلْ أَخَاكَ وَ بَرِّ أَبَاكَ»(۳)

کار پر تلاش، پوشیدن کفش مناسب و راحت که پ_ا را نزن_د و پوشی_دن لباس سبک، تقلیل عمل جنسی، قلت آمیزش با زنان از راه ازدواج موقت، عدم مشروب خواری، عدم اعتیاد به دخانیات، ترک هرئین، میانه روی در فعالیت (چنین نباشد که در قسمتی از روز شخص خود را خسته نماید و در قسمت دیگر فعالیتش به صفر برسد)، عدم پر خوری و پر خوابی، خالی بودن سینه از کینه و حسادت _ امام علی(علیه السلام) فرمود: «الحقد... مرض مُردی(۴)؛ کینه... بیماری نابودکننده است» و «صححه الجسد من قله الحسد»(۵) و «الحسدُ يُذیبُ الجسدَ»(۶) _

مدارا کردن با بدن، قانع بودن به آنچه کفاف می کند، حریص نبودن و عصبانی نشدن، از همه مهمتر ایمان به خدا و یاد کردن قلبی از او و از همه اساسی تر، توحید ناب و رفتار پاک و پندار زلال، از جمله عوامل بسیار ارزشمند در سلامت روح و تن و خانواده و جامعه و سعادت دنیا و آخرت است.

موخد چه زر ریزی اندر ب_رش

و یا تی_غ هن_دی ن_هی بر س_رش

امی_د و ه_راسش نباش_د ز کس

بر این است مبنای توحید و بس

بهترین ورزش که می تواند جوانان را از نظر روانی و جسمانی تقویت کند شناست. در شنا نشاط و شادی وجود دارد و تمام بدن فعالیت می کند، لذا بدن از رشد متعادل و هماهنگ برخوردار می گردد و در نتیجه زیبایی اندام حاصل می گردد. علاوه بر آن شناگر نه غرق می شود و نه می گذارد دیگری غرق گردد.

ص: ۸۴

۱- - الرساله القشیریة، ص ۳۵۷، ۱۳۷۴.

۲- - همان.

۳- - ر.ک: بزرگسالان و جوان، محمدتقی فلسفی، ج ۱، ص ۶۴؛ عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات، بحرانی اصفهانی، ص ۲۶۵.

۴- - غرر الحکم و درر الکلم آمدی، ۱/۲۶۸، ترجمه محلاتی، ۱۳۷۷.

۵- - نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۲۵۶.

۶- - غررالحکم و دررالکلم آمدی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۲۴۹.

اگر جوانان به تیراندازی نیز روی آورند، بسیار خوب است، زیرا هم ورزش و هم ارزش است و هم مانند شنا عمل مستحبی است و سبب می شود جوانان از عهده دفاع از میهن، خوب برآیند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: **عَلِّمُوا ابْنَاءَكُمْ السِّبَاحَةَ وَالرِّمِّيَّ**. (۱)

جوان، جوان مردی است که از خودیت بی خودی خویش و از غربت مغرب خود درآمده و به خودیت حقیقی و مطلق و نفسانیت اشراق مشرق خویشتن نایل آمده باشد، آن خودیتی که از من و مایی به دور باشد و جز خدا را نبیند.

ز احمـد چو می—م—م نی شد ج—دا

اح—د مان—د، کث—رت ش—د آن دم فنا

پس آنگه کلام خود از خود شنید

به چشم خود آندم رخ خویش دید

ل- جوان و دین اعتدالی

چنانکه بیان شد مبنای زیبایی جوان، اعتدال و تناسب و تقارن است و هر چه او به پیری و مرگ نزدیک می شود آن سه مقوله رو به افول می گراید تا حدی که سبب مرگ می شوند.

اگر جوان در افکار و اخلاق و رفتار معتدل باشد خهی سعادت و زهی رستگاری او. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: **«اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي كَمَا حَسَّنْتَ خُلُقِي»**؛ خدایا چنانکه خُلق و خلقت مرا زیبا و نیکو قرار دادی خُلق و خوی مرا نیز حَسَن و زیبا قرار بده.

عدالت، نحوه و حالت خاصی از اعتدال است. علی (علیه السلام) در تعریف عدالت می فرماید: **«الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَ هَا»** (۲)؛ عدل، امور را در مواضع و جاهای مناسب خود قرار می دهد. و **«العدل الانصافُ و الاحسان التفضل»** (۳).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هدف از رسالتش را اجرای عدالت می داند. خداوند در این خصوص می فرماید: **«قُلْ... أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ»** (۴)؛ ای پیامبر بگو... من مأمور شده ام تا میان شما به عدالت عمل نمایم. عدالت آن قدر مهم است که قرآن آن را نزدیک ترین امر به تقوا می داند. **«إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»** (۵).

نظام آفرینش بر پایه عدل و تعادل استوار است. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: **«بِالْعَدْلِ قَامَتِ**

ص: ۸۵

۱- - نهج الفصاحه، ص ۴۰۸، به کوشش فرید تنکابنی، ۱۳۸۰.

۲- - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

٣- - نهج البلاغه، فيض الاسلام، حكمت ٢٢٣.

٤- - شوري، ١٥.

٥- - مائده، ٨.

السَّمَوَاتُ وِ الْاَرْضُ»^(۱). از اعتدال و عدل و نظمی که سراسر عالم را فرا گرفته است تعبیر به عدل تکوینی، و از اعتدالی که در سیستم دینی حاکم است تعبیر به عدل تشریحی و از اعتدالی که در گستره معیشتی جریان دارد تعبیر به اقتصاد و از اعتدالی که در قیامت نافذ است تعبیر به عدل جزایی می نمایند.

فلاسفه گفته اند: از جمله مصادیق و زیر مجموعه های عدالت در اخلاق، عفت، سخاوت، شجاعت و حکمت است.^(۲) عدالت، جنس آن چهار فضیلت است و آن ها انواع عدالت اند. آن فضایل، اوساط و حد وسط های میان اطراف رذایل اند، چرا که عفت، حد وسط میان رذیلت شهوت رانی و رذیلت خُمودی و سخاوت، حد وسط میان اسراف و تبذیر و شجاعت، حد وسط میان تهور و بی باکی و جبن و ترسویی و حکمت، حد وسط میان عدم تمرکز در کسب معارف الهی و کودنی است.

در مقابل عدل، ظلم قرار می گیرد و آن به این معناست که برای نمونه بسیاری از جوانان امور را در موضع و جای خودشان قرار نمی دهند، یعنی به جای این که به حکمت و عدالت و... متصف و مزین شوند، خود را به نکبت و ظلم و... متصف و آلوده می نمایند.

در کتاب «عوالی اللالی» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است و نیز در کتاب عُدّه الداعی آمده است که: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى آلَى دَاوُودَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَا دَاوُودُ إِنِّي وَضَعْتُ خَمْسَةً فِي خَمْسَةٍ (بَل سِتَّةً فِي سِتَّةٍ) وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي خَمْسَةٍ (بَل فِي سِتَّةٍ) غَيْرِهَا فَلَا يَجِدُونَهَا: وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَ الْجَهْدِ وَ هُمُ يَطْلُبُونَهُ فِي الشُّبْعِ وَ الرَّاحَةَ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي (أَوْ خِدْمَتِي) وَ هُمُ يَطْلُبُونَهُ فِي خِدْمَتِهِ (أَوْ طَاعَتِهِ) السُّلْطَانَ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْقِنَاعِ وَ هُمُ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَا يَجِدُونَهُ.

وَ وَضَعْتُ رِضَايَ فِي سَيْخِطِ النَّفْسِ وَ هُمُ يَطْلُبُونَهُ فِي رِضَا النَّفْسِ فَلَا يَجِدُونَهُ وَ وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَلَا يَجِدُونَهَا (وَ شَشْمِينَ قَسَمْتُ كَيْ تَنْهَا فِي كِتَابِ عَوَالِي اللَّالِي آتَمَدَه اسْتِ عِبَارَتِ اسْتِ اَزِ اَيْنِ كِه:) وَ وَضَعْتُ الْفَخْرَ فِي التَّقْوَى وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهُ بِالْأَنْسَابِ فَلَا يَجِدُونَهُ»^(۳)؛ خداوند تعالی به داوود (علیه السلام) وحی نمود: ای داوود! من پنج چیز را در پنج چیز (بلکه

ص: ۸۶

۱- - احسانی، عوالی اللالی، ۴/۱۰۳.

۲- - سبزواری، شرح المنظومه، ص ۱۰۳.

۳- - بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۵۳، باب ۳۳: النوادر و المواعظ و الحکم، ص ۴۵۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

شش چیز را در شش چیز) قرار دادم، در حالی که مردم آن پنج (یا شش) چیز را در پنج (یا شش) چیز دیگر جستجو می کنند، لذا آن (نتایج مثبت پنج یا شش چیز) را نمی یابند:

۱. من علم را در گرسنگی و کوشش قرار دادم و مردم آن را در سیری و راحتی قرار می دهند، لذا آن (علم) را نمی یابند.

به قول سعدی علیه الرحمه:

ان درون از طعمِ ام خالی دار

تا در او نوری مَع رفت بینی

تهی از حکمتی به علت آن

که پوری از طعمِ ام تا بینِی (۱)

۲. من عزت را در طاعت و اطاعت (یا در خدمت نمودن مردم به من - به نقل از «عوالی اللآلی» از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله)) قرار دادم ولی مردم آن را در خدمت به سلطان و تملق گویی او می طلبند، بنابراین آن را نمی یابند.

۳. من غنا و بی نیازی را در قناعت و کفاف قرار دادم، اما مردم آن را در کثرت مال و ثروت می طلبند، بنابراین آن را نمی یابند.

۴. من رضای خود را در سخط و غضب نفس انسان قرار دادم، لکن مردم آن را در رضای نفس خود می جویند، لذا آن را نمی یابند.

۵. من راحتی را در بهشت قرار دادم ولی مردم آن را در دنیا می طلبند، لذا آن را نمی یابند. در ضرب المثل آمده است:

دل بی غم در این عالم نباشد

اگر باشد بِنِی آدم نباشد

۶. من فخر و افتخار را در تقوا قرار دادم، در حالیکه مردم آن را در انساب و نسب ها و خویشاوندان می جویند ولی آن را نمی یابند.

ص: ۸۷

مردم مخصوصاً جوانان فرهیخته به روشنی دریافته اند که بشر برای وضع قانونی که ضامن سعادت دنیا و آخرت او باشد نیاز مبرم به انبیا دارد. پیامبر وسیله و واسطه است تا قانون و برنامه خداوند را از طریق وحی در اختیار مردم بگذارد، یعنی پیامبر واسطه میان خالق و خلق است. آن واسطه ای که مادون خالق و مافوق مخلوق است، لذا پیامبر(صلی الله علیه و آله) باید معصوم باشد و هیچ رجس و پلیدی از او در مدت عمر او سر نزند.

بنابراین تنها خداوند، قادر است برنامه هائی به صورت فرامین، توسط انبیا در اختیار بشر بگذارد که مطابق با اقتضای تن و روح و گذشته و آینده و دنیا و آخرت و روحيات جوان و پیر و زن و مرد و عالم و جاهل و سیاه و سفید و... باشد.

انسانی که قادر نیست حتی یک برنامه هفتگی غذائی برای خود تهیه نماید چگونه قادر است قانون و قاعده ثابت زندگی برای خود تهیه کند تا چه رسد که بخواهد قانونی برای بشر، آن هم با توجه به این سرا و آن سرا، آماده نماید تا به خواسته های ظاهر و باطن، یعنی جسم و جان و قلب و روحيات او پاسخ مثبت دهد و خوشبختی دو جهان را برای او تأمین نماید.

اصولاً عقل کلیاتی اجمالی در مورد بعضی از امور مربوط به دنیا و آخرت و انسان دارد که این کافی برای تأمین سعادت بشری نیست، یعنی انسان از جزئیات تفصیلی آن ها اطلاع ندارد، لذا قادر نیست برنامه ای تنظیم نماید تا همه آن ها را زیر پوشش خود درآورد، به ویژه این که علم بشر مطلق و در نتیجه ثابت نیست و روز به روز وسعت و تکامل می یابد و امور فردی و اجتماعی پیچیده تر می گردد و نیازهای او افزایش می یابد(۱).

روند تغییرات حقوقی و قانونی در طول تاریخ بشر، نشان می دهد که با وجود پژوهش ها و تلاش های هزاران دانشمند متخصص در طول هزارها سال هنوز یک نظام حقوقی صحیح و

منسجم و کامل و همه جانبه، حتی برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی و دنیوی، به وجود نیامده است، با این که در آن ها از شرایع آسمانی نیز بهره برده شده است.^(۱)

برای روشن شدن اجمالی مسئله نُبُوت یا تَبُوت به طرح چند مسأله از مسائل نبوت، چه نبوت عامه و چه نبوت خاصه، پرداخته می شود.

نبوت در لغت و اصطلاح

نبوت مأخوذ از «نبأ» و به معنای خبر است و نُبُوت و نَبَاوت به معنای شیء مرتفع است و نبی به غیر همزه به معنای مخبر و خبردهنده از جانب خدای عزوجل است و اصل آن به همزه «نبیء» است، سپس همزه ترک شد. برای این که «نبیء» به معنای بیرون آینده از مکانی به مکان دیگر است، یعنی از مکانی به مکان دیگر رفتن و از جایی دور شدن است، لذا اعرابی که به رسول خدا گفت: یا نبیء الله، یعنی ای کسی که از خدا دور است. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به انکار آن پرداخت و فرمود: مرا به وسیله نامم سرزنش مکن، پس من نبی الله هستم و در روایتی آمده است: لستُ بنبیء الله و لا کنی نبیء الله.

همزه در نبیء از لحاظ لغت ردیء و پست است و آن به خاطر کمی استعمال آن نزد عرب است، پس افسح، نبیء است، برای این که هر «منبأ» ی رفیع القدر و المحل نیست.

خلاصه این که نبی به معنای خبرآورنده از جانب خداوند است و اگر نبی از نباوت مشتق شده باشد به معنای آنچه مرتفع از زمین باشد، لذا نبی کسی است که مشرف بر مردم است.

نبی در اصطلاح متکلمین انسانی است که از خداوند تعالی، بدون واسطه ی بشری خبر کسب می کند.^(۲) ولی به آن تعریف ایراد وارد نمودند که آن شامل امام هم می شود، چون امام از راه الهام و تحدیث، از خداوند خبر می گیرد. لذا فاسقان که منبأ خبر می شوند، خبرشان بی اعتبار است.

اگر مراد از نبی کسی باشد که به او وحی تشریحی القا می شود، پس تعریف جامع و مانع است و تعریف شامل همه انبیا می گردد و شامل ملائکه و عرفا و ائمه (علیه السلام) نمی گردد.^(۳)

بنابر نظر شیخ مفید در عرف شریعت اسلام، تعبیر وحی اختصاص به پیامبران دارد و شامل امامان نمی شود.^(۴) در همین راستا علامه طباطبائی گوید: ادب دینی اقتضا می کند وحی تنها به

ص: ۸۹

۱- محمد تقی مصباح، آموزش عقاید، ص ۱۷۹، ۱۳۷۸.

۲- المقداد السیوری، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، ص ۲۹۵.

۳- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ص ۵۱۶.

٤- - محمد بن نعمان مفيد، مصنفات الشيخ المفيد، ج ٥: تصحيح الاعتقاد، ص ١٢٠.

پیامبران اطلاق گردد، لذا اگر درباره ائمه هدی به جای وحی، الهام گفته شود، خوب و مناسب است (۱). هر چند پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) گفته باشد: انک تسمع ما اسمع... (۲)؛ تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی.

دلایل حسن بعثت انبیا

خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید: بعثت و برانگیخته شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوب است، برای آن که آن، مشتمل بر فوایدی است، مانند کمک نمودن به عقل در اموری که عقل بر آن ها دلالت می کند، مثل وحدت خالق. لذا گفته اند: الواجبات الشرعیه الطاف فی الواجبات العقلیه؛ یعنی واجبات شرعی، لطف ها و توفیق های خداوند در واجبات عقلی هستند. انسان چیزی را که هم شرعی باشد و هم عقلانی بهتر می پذیرد. به این ترتیب شرع و عقل یکدیگر را تأیید می کنند.

و فائده دیگر، استفاده حکم است در اموری که عقل بر آن دلالت نمی کند، مانند اصل و نوع نماز خواندن و تعداد رکعات آن. عقل به بسیاری از دستورات انبیا راه نمی یابد و تنها انبیا به آن ها گوشزد می کنند و چه بسا تجربیات بشری به بعضی از آن ها راه یابد. (۳) مثلاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گوشت خوک را تحریم نمود و بشر پس از سالیان دراز به حکمت آن تحریم پی برد.

یکی دیگر از مهمترین عوامل تربیت و تکامل انسان، وجود الگو و نمونه اخلاق پسندیده و رفتار است که اهمیت آن در مباحث روان شناسی و تربیتی به ثبوت رسیده است. انبیای الهی به عنوان انسان های کامل و تربیت شده خداوندی، این نقش را به بهترین وجه ایفا می کنند. آن ها به تعلیم بشر و تربیت او می پردازند.

یکی دیگر از برکات وجود انبیا در میان مردم این است که در صورت فراهم بودن شرایط لازم، رهبری اجتماعی و سیاسی و قضائی مردم را به عهده می گیرند. و بدیهی است که رهبر معصوم یکی از بزرگترین نعمتهای الهی برای جامعه می باشد و به وسیله او جلو بسیاری از نابسامانی های اجتماعی گرفته می شود. (۴)

امی_رم_ؤمنان در این ب_اب می ف_رمايد: فب_عث فيهم رسله و واطر اليهم انبياء ه ليستأدوهم ميثاق

ص: ۹۰

۱- - الميزان في تفسير القرآن، ۱۲/۲۹۲.

۲- - نهج البلاغه فيض الاسلام، آخر خطبه ۲۳۴ (خطبه قاصعه).

۳- - علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۴۶، به کوشش حسن زاده، ۱۴۱۵ ق.

۴- - نک: مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۱۸۱، تابستان ۱۳۷۸.

فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول(۱)؛ یعنی پس خدای تعالی پیغمبران خود را در میان آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند و به نعمت فراموش شده (توحید فطری) یادآوریشان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند و عقل های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند.

یکی دیگر از دلایل حسن بعثت انبیا این است که آن ها سبب اصلی صنعت مادر در میان جوامع بشری شدند. آن ها صنعت کشتی سازی و سدسازی و زره سازی(۲)

و فن درست مدیریت و روش رهبری صحیح و عادلانه و حکیمانه و سیاست معقول و... را به مردم تعلیم دادند. ریشه هر خیر و برکتی در علم و اخلاق و عرفان و صنعت و رشد و توسعه در میان مردم، انبیا(علیه السلام) بودند.

اسرار طبیعت همه اسرار من است

احکامش ریعت همه اقوال من است (۳)

بیرون از من حقیقتی دیگر نیست

عالم تفصیل و آدم، اجمال من است (۴)

دلایل وجوب عصمت انبیا

پیامبران و اولیای خاص الهی از نظر آگاهی و شناخت انسان و جهان و خداوند، در مرتبه ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضای خداوند و عشق به او ترجیح نمی دهند. چنین افرادی همواره خدا را ناظر اعمال و کردار خود می دانند و اصولاً در محضر چنین خدایی، فکر گناه و معصیت به ذهن آن ها خطور نمی کند تا چه رسد به انجام آن. آنان از سر عشق به مقام الهی، عبادت می کنند.

علاوه بر آن آنان می دانند نتایج ناگوار گناهان در دنیا و آخرت چه به روز آدمی می آورد و می دانند که معصیت، خدا و وجدان خود را از آنان سخت ناراضی می کند. و آنان با ارتکاب معصیت پیش حضرت احدیت و خود و مردم، چه در این سرا و چه در آن سرا، پست و بی ارزش می شود. لذا از ملامت نفس لوامه در امان نیستند.

وقتی محیط خانه مساعد برای رشد و تکامل و تعالی انسان هائی باشد و لقمه حرام و شبهه ناک در زندگی آنان وجود نداشته باشد و از آغاز تا به مدتی بر اثر تعلیم و تربیت والدین، اندیشه پاک

ص: ۹۱

۲- - نك: هود، ۳۷ و كهف، ۹۵ و انبياء، ۸۰.

۳- - سيزواری، شرح المنظومه، ص ۳۳۸.

۴- - نك: احمد علي احمدی، اسلام و عقايد، ص ۱۳۰، ۱۳۳۹.

داشته باشند و به یاد خدا بوده باشند و در طول آن مدت، کار شایسته و بایسته ای انجام داده باشند، به حدی که به ملکات مثبت نفسانی و سجایای خوب انسانی متصف شده باشند، دیگر غیرممکن است آنان اندیشه غیرمنطقی و نادرست و گناه آلود داشته باشند و از آنان گناهی سربرزند، به ویژه این که معتقدیم آن ها از امدادهای غیبی نیز برخوردارند.

آیا ممکن است یک استاد معارف اسلامی به دانشجویان، فحش ناموسی بدهد یا کتاب یک دانشجو را بدزدد و یا چاقو کشی کند. جواب منفی است. در حقیقت او از این جهات معصوم است و انبیا از هر جهت.

خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید: در نبی عصمت و مصونیت از خطا و گناه واجب است تا وثوق و اطمینان برای پیروان او حاصل شود، در نتیجه غرض و هدف از نبوت که عبارت از لزوم تبعیت محض از اوست تحقق پیدا کند. و در صورت عدم عصمت نبی نیز واجب است از او متابعت نمود، چرا که خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۱)؛ و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر این که، به اذن خداوند اطاعت شود.

و واجب است ضدیت در متابعت از او را روا نداریم، چرا که فرض این است که او عصمت ندارد و این اصل مسلم است که: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» (۲)؛ هیچ اطاعتی از مخلوق در معصیت خالق وجود ندارد، در نتیجه به ضدیت و مخالفت او قیام کرده ایم که این نقض غرض نبوت، یعنی اطاعت محض از اوست و علاوه بر آن باعث انکار او می گردد، زیرا وقتی گناه مرتکب شود باید به هر وسیله ای مانع او شد و این ایذاء و اذیت رساندن به اوست که جایز نیست. (۳) به این ترتیب نبی باید معصوم از خطا و گناه باشد.

قرآن در تأیید عصمت انبیا(علیه السلام) و مخصوصاً رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْبَدَهُ» (۴) و باز می فرماید: «فَإِنَّهُ يَسْمُكُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصِيدًا. لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ» (۵)؛ پس خداوند از جلو و پشت سر آن ها (رسولان یا ملائکه) خود، به خاطر مراقبت از آن ها، سلوک و حرکت دارد تا رسول خدا بدانند انبای سلف یا ملائکه، رسالات پروردگارش را کاملاً رسانده اند و خطائی رخ نداده است یا این که شیاطین نتوانسته اند استراق

ص: ۹۲

۱- - نساء، ۶۴.

۲- - نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۶۵.

۳- - علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۴۹، به کوشش حسن زاده آملی، ص ۳۴۹.

۴- - انعام، ۹۰.

۵- - جن، ۲۷ و ۲۸.

شیخ طوسی در این خصوص می نویسد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اول عمرش تا آخر آن از خطا و سهو و نسیان در اقوال و افعال و ترک ها و تقریراتش، مصون بوده است، لذا معصوم است، به دلیل این که اگر معصیتی انجام دهد، محل و منزلت و اعتبارش از قلب ها ساقط می شود و اگر سهو و نسیان بر او جایز باشد، اطمینان از خب_رهایش (از عالم غیب) مرتفع می گردد، پس فائده و غرض بعثت که هدایت است، باطل می شود و آن محال است. (۲)

در این جا باید به دو نکته توجه نمود: ۱. این که پیامبر در أخذ وحی و عمل به آن و ابلاغش، مصون از اشتباه و خطا و خیانت و گناه است ولی در امور دیگر مثل مردم است. "قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ" (۳)

۲. این که گناه یا به علت جهالت است که انبیا خطا و جهالت ندارند، زیرا در وحی که عین واقعیت است، خطا وجود ندارد، چرا که اساساً خطا در تطبیق است و یا به علت ضعف ایمان و عدم ملکات مثبت نفسانی است که آن ها از این دو به دورند، زیرا امامیه بر این باورند که عصمت، خلقی است که صاحبش از خطا، به جهت علمش به مثالب و عیوب معاصی و مناقب و خوبی های طاعات، مصون است.

و آن (عصمت)، هیأت و حالت نور علمی است که به سبب تابع و پی در پی بودن وحی و الهام، راسخ و مؤکد در او و هر ولی خدایی است، در عین حال که امکان معصیت در آن ها وجود دارد، (۴) چنان که بیان شد؛ ولی اهل سنت (به استثنای بعضی) اهل بیت رسول خدا و ائمه و حتی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و... را معصوم نمی دانند (۵) و تنها به عصمت پیامبر ختمی اذعان و تصدیق دارند.

گفتنی است: منظور از آیه ی «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (۶)؛ تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست»، این است که پیامبر ختمی، قبل از وحی، ایمان و عمل تفصیلی نداشت و تفصیلاً

- ۱- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰-۹، ص ۵۶۳.
- ۲- شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۹۷، ۱۴۱۴ ق.
- ۳- [۴]- کهف، ۱۱۰.
- ۴- ملاهادی سبزواری، اسرار الحکم، ص ۳۷۶، ۱۳۶۱ یا ص ۴۰۲، ۱۳۸۰ ق.
- ۵- [۶]- علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۱، ص ۲۱۰، ۱۳۸۳.
- ۶- شوری، ۵۲.

نمی دانست که قرآن و محتوای آن و ایمان چیست و طبق آیه ی «وَوَحَّيْنَاكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (۱)»، او گم شده ای بود که خدا او را هدایت نمود.

و نفی ایمان و عمل تفصیلی، ملازم با نفی اجمالی آن ها نیست (۲)،

زیرا در نهج البلاغه آمده است: و لقد قرن الله به (صلی الله علیه و آله) من لدن... (۳)؛ و خداوند بزرگترین فرشته ای از فرشتگانش (روح القدس) را از وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از شیر گرفته شده بود، همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواری ها و خوهای نیکوی جهان، سیر و سلوک دهد.

بعضی هم گفته اند: آن حضرت به دین مسیح (علیه السلام) بوده است و عدیدی هم بر این باورند که طبق آیه ی «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا (۴)»، به آیین ابراهیم (علیه السلام) بوده است که این آیه با کلام علی (علیه السلام)، به وجهی، قابل جمع است.

باید دانست پدر و مادر پیامبر اکرم و اجداد آن حضرت تا آدم (علیه السلام) همه موحد بودند و احدی از آن ها آلوده به شرک نبودند. رسول خدا فرموده است: لم یزل ینقلنی من اصلاب الطاهرین...؛ من همیشه از اصلاب طاهر به ارحام پاک انتقال داده می شدم تا در این عالم شما آمدم (شیخ مفید گوید: امامیه و شیعه) اجماع دارند بر این که عموی پیامبر، ابوطالب، درحالی از دنیا رفت که مؤمن بود و مادرش، آمنه دختر وهب، بر توحید بود (۵).

و حتی همسر هیچ پیامبری طبق آیه ی «الزَّانِيَةُ لَآ يَنْكِحَهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ (۶)» و آیه ی «الْحَيْثَاتُ لِلْحَيْثِينَ (۷)»، زناکار و زانی و بدکاره نبودند.

عصمت و اختیار

رابطه عصمت و اختیار، با توجه به بحث مربوط به منشأ عصمت، به خوبی روشن می گردد. عصمت به گونه ای نیست که با آزادی و اختیار فرد معصوم در تنافی باشد. پیامبران به دلایلی که بیان شد به خطا نمی روند و دارای ملکه عصمت اند، اما اگر بخواهند می توانند به انجام کارهای بد مبادرت ورزند، اما با اختیار آن را ترک می کنند، مانند فرد نرمال و بهنجار و عاقلی که اگرچه

ص: ۹۴

۱- - ضحی، ۷.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۵۲ سوره شوری.

۳- - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴، شماره ۶۱.

۴- - نحل، ۱۲۳.

۵- - شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، ص ۱۳، بی تا.

٦- - نور، ٣.

٧- - نور، ٢٦.

می توانند به سیم برق دست بزنند ولی چنین نمی کند، چون می داند آن، سبب نابودی وی می شود.

اختیار داشتن برای انجام دادن کار بدی، توسط شخص معصوم، به این معنا نیست که او حتماً آن کار را انجام دهد (و در وقت دیگر انجام ندهد) و یا انتظار انجام دادن آن برود، بلکه به این معناست که انجام آن کار را مخالف شریعت و در نتیجه سبب شقاوت دنیا و آخرت می داند، لذا به اختیار خویش آن را همیشه ترک می کند. چون معنای اختیار و انتخاب به ترتیب به معنای خیر را برگزیدن و نخبه را مقدم داشتن است و او کار قبیح را خیر و نخبه نمی داند تا برگزیند. درست مانند فرد عاقلی که گرچه می تواند به سیم برق دست بزند و یا خود را از جای بسیار مرتفعی پرت نماید ولی چنین نمی کند.

قرآن به این نکته نیز اشاره دارد: **”يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ“** (۱)؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیامت را نرسانده ای.

این آیه آشکارا بر توانایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر عصیان و نافرمانی خدا دلالت می کند. اگر فرد معصوم برای انجام گناه قدرت نداشته باشد، خداوند نمی فرماید: ای پیامبر! اگر چنین نکنی، رسالتت را انجام نداده ای. پس آن ها بر عصیان خدا توانایی دارند، هر چند آن را هیچ وقت انجام ندهند و انتظار آن هم نرود. قدرت بر گناه و عصمت در انبیا جمع است و تنافی و مغایرتی میان آن ها برای آن ها وجود ندارد.

برخی از اهل سنت نتوانستند میان امیال نفسانی و عصمت را جمع نمایند و به عدم تنافی آن دو، اذعان نمایند. (۲) آن ها نمی دانند معصومان، انسان های مافوق اند، نه مافوق انسان، مثل ملائکه. به تعبیر یکی از اندیشمندان، قوه سامعه از انسان، صوت حسن می خواهد، نه غنا و شخص می تواند صدای خوب را با صوت موزون، بدون شائبه حرام تأمین نماید و نیز سایر قوا. لذا انبیا (علیه السلام) راه حرام را برای پاسخ به قوا بستند و با حلال به مقتضیات قوا جواب حلال و مثبت دادند. (۳)

معجزه اثبات کننده صدق انبیاست

تفاوت معجزه با کرامت و ارهاص

طریق معرفت و شناخت صدق پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ظهور معجزه به دست اوست و معجزه عبارت از

ص: ۹۵

۱- - مائده، ۶۷.

۲- - احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۹ و نک: حسن حنفی، من العقیده الی الثوره، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۸۷.

۳- - عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹، ص ۲۲ و ۲۳.

ثبوت چیزی و عملی است که مطابق عادت مردم نباشد، مثل تبدیل شدن عصای موسی (علیه السلام) به حیّه و مار بزرگ یا نفی چیزی است که طبق رسم و خوی مردم نباشد، آن هم با خرق و خراب کردن امور عادی باشد و مطابق ادعای پیامبر (صلی الله علیه و آله). (۱)

نتیجه این که معجزه پیامبر نباید این باشد که بخواهد اعور و یک چشمی را سالم نماید، آن وقت نتیجه به عکس بشود، یعنی آن یک چشم سالم او را نیز از بین ببرد یا او را هم کور نماید و هم کر که این خرق عادت است، نه معجزه (۲).

و چه بسا از این بشود پی برد که او بی خود ادعای نبوت می کند. ولی در کرامت ولی خدا خرق عادت وجود دارد و ادعای نبوت وجود ندارد و نظیر او نیز یافت می شود (راه برای ولی خدا شدن برای هر کس باز است اما هر کس نمی تواند پیامبر بشود) و اگر او سوء استفاده نماید کرامتش باطل می شود.

در معجزه شرط است که هیچ فردی از افراد که پیامبر برای آن ها مبعوث شده است نتواند مثل یا نزدیک کار او را انجام دهد، لذا گفته اند: المعجزه امرٌ خارق للعاده مقرونٌ بالتّحدی مع عدم المعارضة. (۳)

نکته ای که در این جا باید متذکر شد این که معجزه باید در جهت خیر یا حداقل در جهت امر مباح باشد، نه در جهت شر و خلاف عقل و شرع، پس آنچه گفت ه_ش_ده_اس_ت_که: «مع_جزه ای که حضرت عیسی (علیه السلام) در عروسی کرد، که آب، شراب شد»، (۴)

تحریفی بیش نیست.

البته هدف آن معجزات، متفاوت است، لذا آنچه برای مریم (علیه السلام) واقع شد، برای سکونت و قوت قلب او بوده است و بنا بر نظر عده ای آن، ارهاص و مقدمه چینی برای بعثت حضرت عیسی (علیه السلام) است. و آنچه برای آصف بن برخیا رخ داد، دلالت بر وصایت به حق او برای حضرت سلیمان می کند و آنچه برای ائمه (علیه السلام) رخ داد و می دهد، دلالت بر وصایت و امامت و ولایت آن ها از قبل خداوند متعال می کند. (۵)

قرآن در مورد آصف بن برخیا می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۶)؛ و آن کس (آصف) که بعضی از علوم کتاب نزد اوست (به قسمی از علم

ص: ۹۶

۱- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۰.

۲- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۵۱، ۱۳۶۵.

۳- حسن زاده، التعليقات علی «کشف المراد»، ص ۵۹۵.

۴- برنابا، ترجمه: فهیم کرمانی، ص ۷۵ و انجیل عیسی مسیح، ترجمه تفسیری، ص ۱۲۲، ۱۳۶۲.

۵- حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۵۴.

کتاب الهی آشناست) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت بلقیس را بدین جا می آورم.

نکته ای که در این جا مطرح است این که او به بعضی از معارف کتاب آشنا بود و چنان معجزه ای بسیار عظیم از خود بروز داد، در حالیکه در یک آیه دیگر خداوند می فرماید: "قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ" (۱)؛ بگو: تنها گواه میان من و شما خدا و عالمان حقیقی به کل کتاب خدا (که ائمه (علیه السلام) اند) کافی خواهند بود که در این آیه "وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ" آمده است که منظور امامان دوازده گانه اند، لذا فقط خدا می داند که قدرت روحی و اعجازی آن ها تا چه حد است.

باید دانست: کرامت های علی (علیه السلام) (بلکه معجزات او) برای تکمیل معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و معجزه بر سبیل ارهاص و مقدمه چینی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبارت است از احداث امر خارق العاده، در آستانه ولادت و بعد از آن برای دلالت بر بعثت نبی، قبل از زمان بعثت، از قبیل انکسار ایوان کسری و انطفاء و خاموشی آتش فارس و سایه افکندن ابر بر سر پیامبر و تسلیم سنگ ها در مقابل حضرت، به این معنا که مردم می شنیدند که سنگ ها بر آن حضرت سلام می کنند. و عکس معجزه به دست کذابین به سبب جزا و کیفر برای کذبشان جایز است و سحر هم که غیر واقعی، و مغلوب معجزه است.

ابعاد اعجاز قرآن

قرآن از جنبه های مختلف معجزه است که به برخی از آن ها به اجمال اشاره می شود:

فصاحت و بلاغت

قرآن به زبان عربی نازل شده و همانند دیگر متون عربی از حروف الفبای عربی تشکیل گردیده است اما ساختار عبارات آن به شیواترین و رساترین وجه است. خداوند برای ابلاغ پیام خود، شیواترین و زیباترین الفاظ و آسان ترین کلمات از جهت تلفظ و جذاب ترین ترکیب را در کلمات به کار گرفته است (فصاحت) به گونه ای که به بهترین شیوه، معانی خود را به مخاطبان می رساند (بلاغت). قال بعض الاکابر: البلاغه أداء المعنى بکماله الى النفس فى احسن صوره من اللفظ. (۲)

هنگامی که اعراب و ادبا و علمای عرب زبان، آیات الهی را از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدند ناگهان

ص: ۹۷

۱- - رعد، ۴۳.

۲- - شیخ بهائی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۲۶۹.

در این اثنا امام جعفر صادق (علیه السلام) در حالیکه از آن ها گذر کرد که آیه: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (۱) تلاوت می فرمود.

البته آنچه نوشته شد بیشتر از جنبه ظاهری قرآن است و الا قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن همچنین باطنی دارد که تا به هفت بطن و متن می رسد. امام صادق (علیه السلام) در مراتب قرآن مجید فرموده است: فالعبارات للعوام و الإشارات للخواص و اللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء. (۲)

یکی از ادیبان و بلیغان و حکمای عرب به نام ولید بن مغیره که از او به «ریحانه العرب» یاد می کنند، پس از شنیدن این آیه از قرآن: «حم* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ* غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ» (۳) گفت: من از محمد سخنی شنیدم که نه به سخن انسان ها شبیه است و نه به سخنان جنیان، سپس در مورد قرآن چنین داوری نمود: و إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَهُ وَ إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَهُ وَ انْ أَعْلَاهُ لَمُثْمَرٌ وَ انْ أَسْفَلُهُ لَمَغْدُقٌ وَ إِنَّهُ لِيَعْلُو وَ مَا يَعْلَى عَلَيْهِ، (۴) یعنی سخن او شیرینی خاص و زیبایی ویژه ای دارد و ساختار آن پربار و ریشه آن پربرکت است؛ سخنی والا است که هیچ سخنی والاتر از آن نیست و هرگز قابل رقابت نمی باشد.

گفتنی است که قرآن ظاهری دارد و باطنی و ظاهر آن هیچ گاه با باطن آن در تعارض و تقابل نیست و برعکس. و آیات آن، مجمل و مغلق و رمزی و معماگونه نیست، ولی بعضی از اشعاری که عرفایی همچون حافظ سروده اند ظاهر آن ها با باطن آن ها در تضاد است. مثل:

خیز تا در میخانه گشادی طلبیم

بر ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم

گرچه افتاد ز زلفش گره ای در کارم

همچنان چشم گشاد از کرمش می دارم (۵)

و همچنین است شعر وی در ذیل:

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف

گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف (۶)

نمونه دیگر شعر معماگونه ی شمس الشعراء، سروش است:

بدان لبانِ چو مرجان چنان زخم بوسه ای

که رنگ می برم از آن لبانِ چون مرجان (۷)

- ۱- - اسراء، ۸۸.
- ۲- - مجلسی، بحار الانوار، ۷۵/۲۷۸ و نك: احمدعلی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۱۹۲، ۱۳۳۹.
- ۳- - غافر، ۱-۳.
- ۴- - السيد كاظم الحسينی، اصول الدين، ص ۱۷۶.
- ۵- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «گشاد».
- ۶- - دیوان حافظ، غزل شماره ۲۹۶.
- ۷- - لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «می».

که مرجان اول به معنای لؤلؤ و مروارید قرمز و زیباست و مرجان دوم کنایه از رنگ خون است، لذا معنای شعر این است: به آن لب های قشنگ معشوق که مثل مروارید قرمز و زیباست، چنان بوسه ای محکم می زنی که رنگ قرمز و لعل گونه ی آن را زایل سازد.

نکته بلاغی دو آیه

از جمله اعجازات فصاحی مخصوصاً بلاغی قرآن، دو آیه ی: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» (۱) و: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» (۲) است که فصاحت و زیبایی و شیوایی آن معلوم است و اما نکته ی بلاغی آن این است که در آیه اول خطاب به عوائل و عائله مندان فقیر است و آن به قرینه ی «مِّنْ إِمْلَاقٍ» است، لذا فقر آن ها، آن ها را به قتل اولادشان منجر و منتهی می کند، پس مناسب در اینجا این است که خداوند اول رزق آن ها را تضمین نماید، سپس رزق اولاد آن ها را.

ولی در آیه دوم خطاب به عائله مندان ثروتمند است و آن به قرینه «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» است، یعنی چیزی که آن ها را به قتل اولادشان می کشاند فقر بالفعل نیست، بلکه تنها ترس از فقر بالقوه و در آینده است که ناشی از اطعام به اولادشان است، بنابراین مناسب مقام و حال این است که خداوند اول روزی اولاد را تضمین نماید، سپس روزی عائله مندان را. (۳)

ماحصل این که در قرآن تناقض و حداقل اختلاف و تعارض، به هیچ وجه، وجود ندارد با این که قرآن به تدریج در مدت بیست و سه سال بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گشت و آن حضرت امی و درس ناخوانده بود که این خود معجزه ای بس بزرگ است. خداوند می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۴) و باز می فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (۵).

و باز می فرماید: «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْنَكُم وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۶)؛ بگو: اگر خدا می خواست، من این آیات را برای شما نمی خواندم و خداوند از آن

ص: ۱۰۰

۱- - انعام، ۱۵۱.

۲- - اسراء، ۳۱.

۳- - جعفر سبحانی، الهیات و معارف اسلامی، ج ۲، ص ۲۹۶-۳۰۰، ۱۳۸۴.

۴- - نساء، ۸۲.

۵- - عنكبوت، ۴۸.

۶- - یونس، ۱۶.

آگاهتان نمی کرد، زیرا بدون شک مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و هرگز آیه ای نیاوردم). آیا تعقل نمی کنید.

سرانجام مردی که به سه کلمه قرآن ایراد گرفت

إمرء القیس از مشاهیر فصحای عرب مدعی بود سه واژه به نام های «یستهزؤن» و «کُبار» و «عُجاب» در قرآن فصیح نیست، لذا بهتر این بود در آن کتاب مقدس نباشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را برای اثبات ادعایش نزد خود فراخواند. وقتی خدمت آن حضرت رسید حضرت به احترام او بلند شد. او در حالیکه داشت می نشست بلند شد و به سرعت نشست. دید پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنوز ایستاده است باز بلند شد و آن حضرت نشست و او هم نشست. او از آن قعود و قیام مکرر آن حضرت و خودش و دیگران ناراحت شده، بی اختیار گفت: «أستهزؤونی و أنا من کُبار العرب إن هذا منك لشیء عُجاب» (۱).

آیاتی که در آن ها سه کلمه مذکور آمده است از این قرارند: «قُلْ أِبَالَهُ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ» (۲) «وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْءَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالذِّينِ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ» (۳) «وَمَكْرُوا مَكْرًا كُبْرًا» (۴) «أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» (۵).

اگر مقایسه ای میان کلام عرب که در جاهلیت می گفتند: «إِنَّ الْقَتْلَ أَنْفَى لِلْقَتْلِ» (۶) یعنی خون، خون را می شوید با قرآن که می فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۷) بشود متوجه می شویم که جنبه اعجازی کتاب محمد (صلی الله علیه و آله) یکی دو تا نیست و تازه هر جهت و جنبه ای از آن، مثل عقاید و فروع دین و عرفان و تاریخ و سیاست و... در اوج قله است.

گفتنی است: مترجمان قرآن فقط معانی لفظی آن را برگردان می کنند، نه فصاحت و بلاغت و تناسب و اوزان و نحوه ی ترکیب و انتخاب خاص کلمات و شرایط زمانی و مکانی آیات و سوره را. پس آن ها که مثل سروش فتوا به تجویز نماز به فارسی می دهند چقدر از حقایق قرآن به

ص: ۱۰۱

۱- صحیفه مبین، شماره ۲۴، ص ۱۳.

۲- [۲]- توبه، ۶۵.

۳- انعام، ۱۰.

۴- نوح، ۲۲.

۵- ص، ۵.

۶- طبرسی، مجمع البیان، ۲- ۱/۴۸۰.

۷- بقره، ۱۷۹.

هماوردی با قرآن

آن هائی که مثل مسیلمه ی کذاب، اهل یمامه (منطقه ای در نجد عربستان)، معارضه با قرآن کرده اند و گفتند: «الفیَل مالفیل؟ و مادراک مافیل (الفیل)؟ له ذنب و بیل، و خرطوم طویل» و باز گفته اند: «والمبذرات بذراً، و الحاصدات حصداً، و الذاریات قمحاً و الطاحنات طحناً، و العاجنات عجناً، و الخابزات خبزاً، و الثاردات ثرداً و اللاقمات لقمماً إهالاً و سمناً» (۲) جز سفاهت و حماقت خود را اثبات ننموده اند. عبارات آن ها وزن دارد که آن هم از قرآن گرفته اند ولی وزنه که ندارد هیچ محتوای بچه پسند نیز ندارد. خداوندا ما را به خیریت برسان و از خیریت برهان.

و اما ترجمه این قسمت: قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به دروکنندگان، قسم به جداکنندگان گندم از کاه، قسم به خمیرکنندگان، قسم به نان پزندگان، قسم به تریدکنندگان و قسم به افرادی که لقمه های چرب و نرم برمی دارند (۳).

و باز گفته اند: یا ضَفْدَع بنت ضفدعین، نقی ما تنقنقین، نصفک فی الماء و نصفک فی الطین، لا الماء تکدرین و لا الشارب تمنعین (۴)؛ ای قورباغه دختر قورباغه ها، ما از صدای تو محفوظیم، نیمی از تو در آب و نیم دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می کنی و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می نمایی.

و باز در معارضه با کوچکترین سوره قرآن، یعنی سوره کوثر گفته اند: انا اعطیناک الجماهر، فصلّ لربک و جاهر، إن مبغضک رجل کافر؛ ما به تو چیزهای سستبر و کلفت و گنده و زمخت دادیم، پس نماز گزار و نماز را با صدای بلند بخوان، همانا دشمن دارنده تو، مردی کافر است.

شگفت تر این که یکی از مبلغین مسیحی با تغییر الفاظ و اصلاح آن، از مسیلمه حمایت کرده و گفته است: انا اعطیناک الجواهر فصلّ لربک و جاهر و لاتعتمد قول ساحر. او «جماهر» را به «جواهر» تبدیل نموده و توجه نداشته که خداوند سیم و زر و در و گوهر به پیامبرش نداده است و اعتماد به قول ساحر در عرب معمول نبوده است، بلکه جادوگر، اهل گفتار نیست و برعکس مرد کار و عمل است که با فعل خود، دیگران را به تعجب وامی دارد (۵).

ص: ۱۰۲

۱- اینترنت، سروش و نماز به فارسی.

۲- مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۰۵، چ ۳، قم و المیزان، ذیل آیه ۹۳ سوره انعام، بحث روایی.

۳- تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره.

۴- همان.

۵- محمدتقی شریعتی، تفسیر نوین، ذیل سوره کوثر.

در این خصوص به چند مورد از موارد مهم اشاره می‌شود: یکی از آن‌ها به تعبیر قرآن سقف محفوظ آسمانی است که با این که مثل سقف‌های معمولی نیست و بسیار رقیق و با ضخامت چند صد کیلومتری است، ما را از خطرات شهاب‌های سماوی حفظ می‌کند و دیگر این که از اشعه‌ی مافوق بنفش، که از خورشید صادر می‌شود، جلوگیری می‌نماید.

آن اشعه، بدن را می‌سوزاند، که مقدار کمی از آن مفید است زیرا میکروب‌های آلوده به جو را می‌کشد، و نیز از اشعه‌ای که از فوق منظومه شمسی است و در آن گازهای آبی رنگ موسوم به «اوزون» است، مانع می‌شود. پس چه خوب فرمود خدای مهربان: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا» (۱)

قرآن در مورد حرکت زمین می‌فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» (۲)؛ (حضرت موسی گفت: پروردگار من) همان کسیست که زمین را برایتان مهد و گهواره‌ای قرار داد. قرآن در توصیف زمین از لفظ مهد (گهواره) استفاده کرده که حرکتش چنان ملایم است که کودک در درون آن به آرامی به خواب می‌رود. حرکت وضعی و انتقالی کره زمین، نیز مانند همان حرکت گهواره نرم و آرام است.

همچنین است آیه‌ی «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا» (۳) از لغت «ذلول» که بیشتر به معنای حرکت آرام شتر است (۴)، مخصوصاً از دنباله آیه: «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا؛ پس بر شانه‌های آن راه روید»، حرکت وضعی و انتقالی زمین اثبات می‌شود. آن قدر زمین آرام حرکت می‌کند که بشر هزاران سال، فکر می‌کرد زمین غیر متحرک است و خورشید به دور زمین حرکت می‌کند.

هر چند قرآن یک نوع حرکت خاصی برای خورشید نیز اثبات نموده است و می‌فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا * وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (۵) آن‌ها، یعنی ماه و خورشید با حرکت خود، جو را می‌شکافند که این، یعنی حرکت جو شکن ماه و خورشید، مخالف با حرکت

ص: ۱۰۳

۱- - انبیاء، ۳۲.

۲- - طه، ۵۳.

۳- - ملک، ۱۵.

۴- - مفردات راغب اصفهانی، ذل.

۵- - یس، ۳۸ و ۴۰.

قرآن در تأیید جاذبه عمومی عالم می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^(۱)؛ خدا همان کسی است که آسمان ها را بدون ستون، که آن را ببینید، برافراشت. یعنی ستون و جاذبه وجود دارد ولی شما آن را نمی بینید. نه این که معنایش این باشد که آسمان ها ستون ندارد و می بیند که ستون ندارند. پس کلمه «غیر» ، قید «ترونها» است، نه «عمد». ضمن این که آیه مذکور با آیه «وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْحُبُوبِ»^(۲) هم خوانی می کند. یعنی آسمان دارای راه های ارتباطی است و حبک و طرق همان جاذبه عمومی است.^(۳)

قرآن درباره آغاز پیدایش عالم طبیعت بیان می دارد: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»^(۴)؛ آیا کافران ندیدند که آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن ها را از یک دیگر باز کردیم». این آیه، تقریباً مؤید تئوری مه بانگ یا بیگ بانگ یا انفجار بزرگ می باشد که در حدود چهارده میلیارد سال پیش رخ داد و بنا به آیه: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»^(۵) جهان در حال گسترش است که سرانجام طبق آیه «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا يَدُّنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ»^(۶)، طومارش برچیده شده، قیامت رخ می نماید.

ضمن این که ملحدان تئوری مذکور را مثل تئوری داروین، تأییدی بر الحاد خدا می دانند که این صحیح نیست، زیرا اولاً آن دو، فرضیه اند و ثانیاً اگر یقینی باشند حضرت حق آن دو را حمایت و هدایت نموده است و ...

به حرحال بعید نیست که قرآن و متون دینی، هادی آنها به آن نظریه ها باشند، ولی آنها به جای شکر گزاری، کفران نعمت نمودند^(۷). و از ج_مله معجزات قرآن اثبات حیات در کرات است.^(۸) خداوند می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ

ص: ۱۰۴

۱- - رعد، ۲.

۲- - ذاریات، ۷.

۳- - سید کاظم حسینی، اصول الدین، ص ۱۸۲.

۴- - انبیاء، ۳۰.

۵- - ذاریات، ۴۷.

۶- - انبیاء، ۱۰۴.

۷- - نک: بقره، ۲۵۸ و یس، ۷۹-۷۷.

۸- - حسینی، اصول الدین، ص ۱۸۸.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ". (۱)

هرچند می توان نوشت که باطن آیه قابلیت آن را دارد که به معنای دیگر باشد و هر معنایی از آن با ظاهر آن در تعارض نیست.

از دیگر اسرار شگفت انگیزی که در کتاب آسمانی بیان شده نیازمندی برخی گیاهان به تلقیح یا گردافشانی از طریق باد است. قرآن درخصوص آن می فرماید: "وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ". (۲)

پیش گوئی های قرآن

از جمله معجزات قرآن پیش گوئی های تاریخی است که مورخین به صدق آن ها اذعان نموده اند. هنگامی که سپاه ایران در دوران حکومت خسرو پرویز به قلمرو رومیان حمله برد، شام و فلسطین و آفریقا را فتح کرد و اورشلیم را غارت نمود و امپراطور روم شرقی را سخت شکست داد. مشرکان مکه این خبر را به فال نیک گرفتند و پنداشتند که آن ها بر سپاه محمد پیروز خواهند شد. اما قرآن در آیه ای اعلام داشت که رومیان کمتر از ده سال دیگر ایران را شکست خواهند داد.

هنوز ده سال نگذشته بود که در سال دوم هجرت سپاه روم بر سپاه ایران پیروز شد. مقارن با این پیروزی، در جنگ بدر، مسلمانان نیز بر سران قریش غالب آمدند، چون آن پیروزی باعث خوشحالی و تقویت روحیه آن ها شد.

قرآن در این خصوص می فرماید: "غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ". (۳)

از جمله معجزات قرآن خبر بازگشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هنگام ورود به مدینه است. آن هنگام که پیامبر به دستور خدا مکه را به قصد مدینه ترک می کرد، در بین راه با خود می اندیشید که آیا دوباره به مکه باز می گردد. در این هنگام آیه ای نازل گشت: "إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ". (۴) نزول آیه در زمانی بود که هیچ شاهد و نشانی بر معاد و بازگشت وجود نداشت.

یکی از نویسندگان مسیحی می نویسد: نقادان به طور کلی عقیده دارند که نویسندگانی پنج کتاب اول کتاب مقدس، موسی نبوده است. آن ها معتقد بودند که کتاب ها و قسمت هایی که در آن ها

ص: ۱۰۵

۱- - شوری، ۲۹.

۲- - حجر، ۲۲.

۳- - روم، ۴-۲.

۴- - قصص، ۸۵.

درباره ی آینده، پیش گویی هایی وجود دارد، بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده اند.(۱)

از معجزات دیگر قرآن این است که آغاز خلقت انسان را از نطفه ی مخلوط از اسپرماتوزوئید و اوول می داند -قرآن می فرماید: "إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ"^(۲) - که بعد از آن، علقه به وجود می آید، سپس مضغه و جنین. و عجیب این است که علقه از علاقه است، یعنی آغاز و اساس انسان، بعد از نطفه، علقه و علاقه و تعلق به پدر و مادر داشتن و انس با آن ها است. قرآن می فرماید: "ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ"^(۳).

در زمان جاهلیت اعتقاد بر این بود که فرزند تنها از پدر است و مادر حکم دیگری را دارد که در آن غذا طبخ می شود و اصل و اساس در فرزند، پسر است، نه دختر و آن ها چنین مترنم بودند:

بنون! بنو—و

أبن! اثنا و بن! اثنا

بنوهن أبناء الرجال

الاباعد(۴)

یعنی فرزندان ما، فرزندان پسران ما است، در حالیکه فرزندان دختران ما، فرزندان مردان بیگانه اند.

درحقیقت سخن قرآن یک نوع پیش بینی علمی محسوب می گردد، به این معنا که دانشمندان در آینده، بعد از جاهلیت اولی، به این حقیقت قرآنی پی خواهند برد.

قرآن معجزات بسیار دیگری دارد که شایسته است ذیل آیات مربوطه به تفاسیر آن ها مراجعه نمود. البته خود پیامبر معجزاتی نظیر معراج و انشقاق قمر و... دارد که باید به قرآن و روایات و کتب تاریخی در این زمینه مراجعه نمود.

بنا به دلایلی قرآن تحریف ناپذیر است

۱. تاریخ گواه است که مسلمانان به آموزش و حفظ و کتابت قرآن عنایت ویژه ای داشتند، آن سان که تنها در یک جنگ (در واقع جنگ نبود، بلکه اعزام سپاه تبلیغ بود که به حمله ناگهانی دشمن علیه آنان منتهی گردید)(۵)، شمار شهدائی که حافظ قرآن بودند، به هفتاد نفر رسید.(۶)

حال با توجه به اهتمام بسیاری از مسلمانان در حفظ قرآن و حتی کوشش برای به حساب

ص: ۱۰۶

۲- - انسان، ۲.

۳- - مؤمنون، ۱۴.

۴- - سید کاظم حسینی، اصول الدین، ص ۱۹۵.

۵- - جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ۲/۸۱، ۱۳۶۷.

۶- - نک: جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ۲/۸۶ و ۸۲ (فاجعه بئر معونه).

آوردن تعداد آیات و کلمات و حروف و سوره های آن، چگونه می توان گفت چنین کتابی تحریف شده باشد؟ اگر تحریفی صورت می گرفت، در تاریخ ثبت می شد و بی شک مسلمانان در برابر آن، واکنش تنیدی نشان می دادند و از آن مانع می شدند. به تعبیر دیگر، اجماع مسلمانان بر عدم تحریف قرآن خود، دلیلی بر تحریف ناپذیری آن است.^(۱)

۲. خداوند خود در آیاتی، حفظ و صیانت قرآن را بر عهده گرفته است: الف. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^(۲)؛ بی تردید، ما این ذکر، یعنی قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود. در این آیه که با نشانه های تأکید «إِن» و «نَحْنُ» و «لام تأکید» و «جمله اسمیه» آمده، خداوند با تأکید بسیار، نزول قرآن و نگاهبانی از آن را به خود نسبت داده است.

ب. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^(۳) از پیش روی آن (قرآن) و از پشت سرش، باطل به سوبش نمی آید؛ وحی نامه ای است از حکیمی ستوده (صفات). منظور از باطل، که به هیچ روی در قرآن راهی ندارد، هر باطلی است که مایه وهن قرآن گردد و چون کم و زیاد کردن الفاظ قرآن موجب وهن آن می شود و خود از مصادیق باطل است، بر این اساس هیچ گونه فزونی و کاستی در قرآن راه نمی یابد.

۳. ائمه (علیه السلام) هیچ گاه در مورد تحریف قرآن سخنی نگفته اند، بلکه به عکس، آنان همواره مردم را به تدبر و عمل به قرآن می خواندند. علی (علیه السلام) می فرماید: «أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ»^(۴)؛ دردا و دریغا بر برادران (هم کیشان) من که قرآن را قرائت نموده آن را استوار دانستند و در آنچه واجب بود اندیشه نموده آن را برپا داشتند (ولی اکنون از آن ها خبری و اثری نیست).

در حالیکه اگر تحریفی در قرآن صورت می پذیرفت، امامان هرگز سکوت نمی کردند که این خود گواهی است بر تحریف ناپذیری قرآن.

البته ممکن است روایاتی نیز باشد که بتوان از آن ها تحریف قرآن را استنباط نمود.^(۵) اما علما و محققان بزرگ شیعه و سنی جملگی تصریح دارند که این گونه روایات ضعیف است. یا اساساً در قرآن تحریف معنوی صورت گرفته باشد، نه تحریف لفظی.

ص: ۱۰۷

۱- - مصباح یزدی، آموزش عقاید (سه جلدی)، ص ۲۷۱، ۱۳۷۷.

۲- - حجر، ۹.

۳- - فصلت، ۴۲.

۴- - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱.

۵- - نک: محمد بخاری، صحیح بخاری، کتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، ح ۶۸۳۰.

شیخ صدوق می فرماید: «اعتقادنا أن القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيّه محمد(صلى الله عليه و آله) هو ما بين الدفتين و هو ما في أيدي الناس»^(۱)؛ اعتقاد ما این است: قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد(صلى الله عليه و آله) نازل فرمود همانی است که میان دو دَفّه و دو قسم اول و آخر آن و در دست مردم وجود دارد.

و آنچه از مجموع فحوای مطالب شیخ مفید در این خصوص می توان به دست آورد این که به هیچ وجه زیادت و نقصان در آن روی نداده است.^(۲) جز این که وی گفته است: و اما النقصان فان العقول لا تحيله و لاتمنع^(۳)؛ اما عقل، نقصان آن کتاب را محال و ممتنع نمی داند که این نظر با آیه های «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و...^(۴)،

در تعارض است. این درحالی است که وی در ادامه می گوید: اما الزیاده فمقطوع علی فسادها من وجه؛ و اما زیاد شدن قرآن از جهتی، قطعی الفساد است^(۵) (که همه فرق اسلامی این گونه عقیده دارند).

بر این اساس روشن می شود وهابی ها که به شیعه تهمت تحریف قرآن می زنند چقدر نادانند!^(۶)

این در حالی است که صحیح بخاری از عمر نقل کرده است که آیه رجم، یعنی «الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموها؛ اگر مرد و زن محصن زنا کردند آن ها را رجم نمایید»، در قرآن بوده است، سپس لفظ آن نسخ شد و حکمش باقی ماند.^(۷)

و موارد دیگر از نسخ نیز از عایشه و دیگران نقل شده است.^(۸)

به این ترتیب اهل سنت هم به تحریف لفظی قرآن معتقدند و هم به نظر ما مرتکب تحریف معنوی شدند.

ص: ۱۰۸

۱- - شیخ صدوق، اعتقادات الصدوق، باب ۳۳، اعتقادات در کمیت قرآن.

۲- - شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، القول فی تألیف القرآن و...، ص ۵۶-۵۴، به کوشش شیخ الاسلام زنجانی.

۳-۲- همان، ص ۵۴.

۴-۳- حجر ۹، و فصلت، ۴۱ و ۴۲.

۵- - شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۵۴.

۶- - نک: علی عطائی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۲، ص ۴۶، ۱۳۸۴.

۷- - رحمه الباری، ترجمه مختصر صحیح بخاری به زبان فارسی، جزء دوم، ص ۵۴۶، باب پنجم، سنگسار کردن محصن، ح ۲۲۱۷.

۸- - صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، کتاب الرضاع، ص ۶۲۸.

قرآن در این خصوص می‌فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ... (۱)؛

او (خداوندی) است که این کتاب را بر تو نازل نمود که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است (که صریح و روشن اند). آنها اصل و اساس کتاب اند و بخشی دیگر، آیات مشابه است (که غیر صریح اند و معانیشان مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار، تفسیر نمی‌شوند). پس کسانی که در قلوبشان انحراف (از هدایت الهی) است برای دست یابی به فتنه انگیزی و طلب تفسیر (نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه نمودن آنها) از آیات مشابه پیروی می‌کنند.

و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آن (کتاب) را جز خدا نمی‌داند و راسخان و استواران در علم می‌گویند: ما به همه آن (کتاب، چه محکم و چه مشابه، یعنی قرآن) ایمان آورده ایم. همه آن از طرف پروردگار ماست (محکمات را هم تصدیق می‌کنند و هم عمل، ولی متشابهات را به لحاظ این که از جانب خداست تصدیق می‌کنند ولی عمل نمی‌کنند). و جز صاحبان عقل (که عقل خود را به کار می‌اندازند) متذکر نمی‌شوند.

نتایج حاصله این که: ۱. آیات محکم از لحاظ معنا و مفهوم، به قدری روشن اند که جای گفتگو و بحث ندارند، مثل آیات «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۲) و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۳)

و آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلٍ حَظُّ الْأُنثِيَيْنِ» (۴) و حتی خود آیه ی مورد بحث که در غیر این صورت یک آیه محکم در تمام قرآن یافت نمی‌شود (۵).

۲. متشابهات آیاتی هستند که در نظر ابتدائی برای شنونده روشن نیست و با معانی و مصادیق دیگر اشتباه می‌شوند و این تشابه به حال خود هست تا وقتی که به محکمات ارجاع داده شوند و آنها نیز محکم شوند، مثل آیه ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۶)؛ خداوند بر کرسی قرار گرفت» که در نظر ابتدائی برای شنونده تردید حاصل می‌شود و معنای حقیقی آن روشن نیست، ولی وقتی به

ص: ۱۰۹

- ۱- آل عمران، ۷.
- ۲- توحید، ۱.
- ۳- شوری، ۱۱.
- ۴- نساء، ۱۱.
- ۵- المیزان، ذیل آیه ۷ سوره آل عمران.
- ۶- طه، ۵.

آیه ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^(۱)؛ چیزی مانند خداوند نیست»، رجوع داده شود معلوم می شود معنای آن آیه جسمانی نیست، بلکه تسلط و احاطه خدا را به مُلک و طبیعت می رساند.

و همین طور آیات منسوخه را چون به ناسخ هایش ارجاع دهیم آشکار می شود. احکام در منسوخ ها محدوداند و اطلاق و کلیت و دوام ندارند.

۳. بر طبق سخن امام رضا(علیه السلام) که می فرماید: کسی که آیات متشابه را به آیات محکم بازگرداند، به راه راست هدایت شده است»^(۲)، ما موظفیم متشابهات و منسوخات را به محکومات و ناسخ ها ارجاع دهیم تا از خطر خطا و انحراف مصون و محفوظ بمانیم.

۴. آیات محکم و متشابه نسبی اند، یعنی آیات متشابه با مقایسه به آیات محکم و ادراک انسان و این که الفاظ در ابتدا برای امور زندگی مادی وضع شده اند پیدا می شوند و آیات، به آن دو قسم تقسیم شده اند، لذا وقتی آن الفاظ در امور غیر مادی و مجردات استعمال می شوند کار مشکل می شود و معانی مختلف و شبیه به هم به وجود می آیند، نه این که مطلقاً، بعضی آیات، متشابه اند و بعضی محکم، به این ترتیب همه آیات، فی نفسه و ذاتاً محکم اند و لاغیر^(۳).

۵. چون بشر آلوده به مادیات است، برای مصونیت از خطا و فتنه انگیزی باید به پیامبر و امامان مراجعه نماید. به علاوه، آن ارجاع، سبب رسمیت پیدا کردن مرجعیت علمی و عملی و سیاسی امامان معصوم می شود^(۴) و محوریت آنها در امور، فعلیت پیدا می کند.

۶. وجود متشابهات و ارجاع آنها به محکومات، سبب تعقل و دانش و دقت افزایی و به وجود آمدن علوم مختلف اسلامی و تحقق وحدت در جامعه از جهت اندیشه و عمل است و بالاخره خداوند با آیات متشابه مردم را امتحان می کند.

۷. طبق سخن امام علی(علیه السلام)^(۵) و بیان امام رضا(علیه السلام)^(۶)،

در اخبار و روایات نیز محکم و متشابه وجود دارند.

تفاوت میان نبی و رسول و محدث و امام

ص: ۱۱۰

۱- - شوری، ۱۱.

۲- - المیزان، ذیل آیه ۷ سوره آل عمران، روایات قسمت اول.

۳- - هود، ۱.

۴- - نک: اطیب البیان، ۳/۱۱۲ و نساء، ۸۳.

۵- - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۰۱.

٦- - الميزان، ذيل آيه ٧ سوره آل عمران، روايات.

در این زمینه روایاتی وجود دارد که حقیقت مسئله را روشن می نماید که بعضی از آن ها از این قرارند: امام محمدباقر (علیه السلام) در خصوص آیه «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۱) می فرماید: نبی کسی است که در خواب (ملک، یعنی جبرئیل) را ببیند و صوت (ملک) را بشنود ولی (ملک) را به عین و چشم نبیند و رسول کسی است که صوت (وحی) را می شنود و در خواب (جبرئیل) را می بیند و به چشم نیز (او را در بیداری) رؤیت می کند.

و امام صوت را می شنود و ملک را (در خواب) رؤیت و (در بیداری) معاینه نمی کند (یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک)، سپس آن حضرت آیه ی: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۲) و لا محدث را تلاوت نمود. (۳)

و محدث آن کسی است که با او صحبت می شود و در خواب رؤیت نمی کند و در بیداری معاینت ندارد.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: رسول کسی است که بر او جبرئیل نازل شود، پس او را ببیند و کلامش را بشنود و وحی را بر او نازل کند و چه بسا و گاهی در خواب (او را) ببیند، مانند رؤیای (صادقه) ابراهیم (علیه السلام) در خواب و نبی چه بسا و گاهی کلام را بشنود و چه بسا و گاهی شخص او را ببیند و (صوت او را) نشنود و امام کسی است که کلام را بشنود و شخص را نبیند... و النبى ربما يسمع الـكلام و ربـما رأى الشخص و لم يسمع. (۴)

باید دانست در آیه «كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» رسول مقدم است که به نظر می رسد که تقدم تنها در نام بردن باشد، به دلیل این که امام باقر و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ربما اجتمعت النبوه و الرساله لواحده، (۵) یعنی رسول علاوه بر ویژگی خود، ویژگی نبی را نیز دارد، لذا ارزش رسول بیشتر از نبی است و به این ترتیب در نام بردن اول می آید، نه این که تقدم زمانی باشد که صحیح نیست، زیرا از این لحاظ اول نبی است سپس رسول.

ولی در آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى...» (۶) که باز رسول مقدم

ص: ۱۱۱

۱- - مریم، ۵۱ و ۵۴.

۲- - حج، ۵۲.

۳- - الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴- - الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۵- - الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۶- - حج، ۵۲.

است، به سبب این است که از سلب اخص سلب اعم لازم نمی آید، لذا باید بعد از آن، «لانی» نیز بیاید ولی در آیه «وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» وقتی «رسول» ذکر شد، دیگر به ذکر «نبی» نیازی نیست، چون هر رسولی نبی است، نه به عکس. پس اگر سؤال شود که چرا در آیه «وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»، بعد از رسول، نبی آمده است؟ جواب آن همان است که پیش از این در مورد آن بحث شد.

و وقتی از آن حضرت (امام باقر و امام صادق (علیه السلام)) سؤال شد چگونه دانسته می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنچه را در خواب می بیند حق است، (نه حقه و خدعه شیطانی) و این که آن ملک است؟ فرمود: خداوند از راه توفیق ملک را به او معرفی می کند (و یقین می کند که حق است، نه حقه و خدعه). بعد آن حضرت فرمود: خداوند و وسیله کتاب شما، کتب را و به وسیله نبی شما، انبیاء را مختوم اعلام کرد.

نظریه های مختلف درباره ی تفاوت میان رسول و نبی

اختلاف میان رسول و نبی به وجوهی است: اول: وجهی است که بیضاوی ذکر کرده است و آن این که رسول، بر خلاف نبی، صاحب شریعت است که آن، مردود است، برای این که شرایع بیشتر از پنج قسم نیست که انبیای پنجگانه اولوالعزم داشتند، جز این که قرآن به رسالت غیر اولی العزم تصریح نموده است.

دوم: وجهی است که از بعضی از عرفا نقل شده است که در رسالت، اعتبار تبلیغ احکام، اخذ و اعتبار گردیده است، چرا که قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (۱) و در نبوت اعتبار اخبار از معارف و حقایقی است که متعلق و مربوط به تفصیل و جزئیات صفات و افعال خداوند است.

در واقع آن ها به نبوت انبائی که شامل حضرت مریم (علیه السلام) نیز می شود باور دارند. می توان گفت: آن حضرت و حضرت فاطمه (علیه السلام)، نبوت انبائی که حاکی از اطلاع از عالم غیب است داشتند، نه نبوت رسالیه و این منافات با محدثه بودن آن دو ندارد. نبوت انبائی را نبوت مقامی و تعریفی و عام و اخباری نیز گویند (۲).

صاحب نبوت انبائی خواه زن باشد و خواه مرد به جایی می رسد که مکاشفات و مشاهدات آن سویی و مصاحبات با ارواح و مکالمات با موجودات غیبی و تشریف به حضور انسان های ملکوتی

ص: ۱۱۲

۱- - مائده، ۶۷.

۲- - حسن حسن زاده، شرح فص حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه، ص ۳۲۴، ۱۳۷۹.

از سفرای الهی و غیرهم به او روی می آورد(۱).

ای خوش آن بنده بیدار بیدار رخت

دارد از عشق وصال، به سحرها، سهری(۲)

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

و مولوی گوید:

چند شب ها خواب را گشتی اسیر

یک شبی بیدار شو دولت بگیر

سوم: وجهی است که رسول آن است که صاحب کتاب باشد و نبی صاحب کتاب نباشد. بر این اساس باید سیصد و سیزده کتاب به تعداد رسل وجود داشته باشد، در حالیکه چنین نیست؛ چرا که پیامبر ختمی فرموده است: تعداد کتب انبیا(علیه السلام) به صد و چهار می رسد.(۳)

چهارم: وجهی است که رسول کسی است که به سوی خلق خدا از جانب خداوند ارسال شود، آن هم به ارسال جبرئیل توسط حضرت حق به سوی او، به نحوی که او آن ملک را ببیند و نبی کسی است که نبوتش به الهام یا به وسیله خواب باشد که احادیث ما شیعه، مطابق آن وجه و نظر و رأی، وارد شده است.(۴)

تعداد انبیا(علیه السلام) و کتب آن ها

باید دانست عقل ما راهی برای تعیین تعداد انبیا و کتب آسمانی ندارد و اثبات این گونه مطالب، از راه دلیل عقلی، میسر نیست. از ابوذر روایت شده است که گفت: از پیامبر پرسیدم: پیامبران چند نفرند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار پیامبر. این روایت مشهور است. سؤال کردم مرسلین چند نفرند؟ فرمود: ثلاث مائه عشر جمّاً غفیراً؛ کل و تمام رسل سیصد و ده نفراند.(۵) در یک روایت دیگری از ابوذر نقل شده: إن عدد الرسل ثلاثمائه و ثلاثه عشر رسولاً؛(۶) به طور کلی و مجموعاً تعداد رسولان سیصد و ده نفرند. به نظر می آید تعداد سیصد و سیزده نفر رسول صحیح تر باشد.

بعضی از روایات تعداد انبیا را به صد و چهل و چهار هزار می رساند (ان عددهم مائه و اربع و اربعون ألف نبی) و از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر فرمود: من بعد از هشت هزار

- ١- - همان، ص ٣٢٤.
- ٢- - همان، ص ٣٣٠.
- ٣- - علامه طباطبائی، المیزان، ٢/١٤٩، ذیل آیه ٢١٣ بقره.
- ٤- - محسن الحسینی، مصباح الهدی، ص ١١٤، پاورقی، ١٣٨٨.
- ٥- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ١١، ص ٣٢، ح ٢٤.
- ٦- - ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ٦، ص ٢٥٧.

پیامبر، که چهار هزار از آن‌ها از بنی اسرائیل است، برانگیخته شدم. به نظر می‌آید تعداد صد و بیست و چهار هزار صحیح تر باشد.

در قرآن کریم، گروهی از پیامبران خدا به عنوان «اولوالعزم» معرفی شده‌اند. «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (۱) ولی ویژگی آنان در قرآن مشخص نشده است. به حسب آنچه از روایات اهل بیت (علیه السلام) به دست می‌آید پیامبران اولوالعزم پنج نفرند که عبارتند از حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (علیه السلام). از ظواهر آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که پیامبران اولوالعزم (علیه السلام) در رتبه اول محمد (صلی الله علیه و آله) و پس از آن ابراهیم و پس از وی نوح و پس از وی موسی و پس از وی عیسی علیهم السلام است (۲).

ویژگی آن‌ها این است که هر کدام از ایشان کتاب و شریعت مستقلی داشته‌اند و پیامبران معاصر یا متأخر، از شریعت آنان تبعیت می‌نمودند تا هنگامی که یکی دی-گر از پی-امبران اولوالعزم به رسالت مبعوث می‌شد و کتاب و شریعت جدیدی می‌آورد. در حقیقت رسالت و آیین آن‌ها سراسری و ناسخ شریعت قبلی است (۳).

شیخ بهائی فرموده است: نام‌های انبیا که در قرآن کریم ذکر شده است به تعداد بیست و پنج پیامبر می‌رسد. به نظر می‌رسد وی ترتیب زمانی را رعایت کرده است. او حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را به اعتبار رتبه و مقام، اول یاد کرده است. عین عبارت وی چنین است: «اسماء الانبياء الذين ذكروا في القرآن العزيز خمسة وعشرون نبياً: نبينا محمد (صلی الله علیه و آله)، آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی و کذا ذوالکفل عند کثیر من المفسرین» (۴).

اجتماع دو پیامبر (و بیشتر) در زمان واحد و چه بسا در مکان واحدی واقعیت پیدا کرد، اما آن‌ها در عرض هم نبودند، بلکه در طول هم بودند، چنان که حضرت لوط معاصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود و حضرت هارون با حضرت موسی (علیه السلام) به پیامبری رسید و حضرت یحیی در عصر حضرت عیسی (علیه السلام) می‌زیست (۵).

ص: ۱۱۴

۱- - احقاف، ۳۵.

۲- - حسن زاده، هزار و یک نکته، نکته ۸۶.

۳- - سبزواری، اسرار الحکم، ص ۳۷۲، ۱۳۶۱ و مجموعه آثار شیخ اشراق، ج ۳، یزدان شناخت، ص ۴۵۶.

۴- - شیخ بهائی، الکشکول، الجزء الاول، ص ۷۷.

۵- - مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۲۳۹، ۱۳۷۸.

مجمع البیان ذیل آیه «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ» (۱) از پیامبر نقل کرده است که بنی اسرائیل در یک ساعت چهل و سه پیامبر را کشتند، لذا یک صد و دوازده نفر از عباد بنی اسرائیل قیام کرده آنان را امر به معروف و نهی از منکر نمودند. بنی اسرائیل بی شرمانه آن عده را نیز کشتند. (۲)

شیعه معتقد به زنده بودن دو پیامبر از پیامبران است که آن ها عیسی و خضر (علیه السلام) اند، اما در مورد الیاس (بن یسع بن فنحاس بن العیزار بن هارون بن عمران) اختلاف است که اشهر این است که او زنده است ولی اشاعره به چهار پیامبر زنده باور دارند که عبارتند از عیسی و الیاس و ادريس و خضر. (۳)

همه پیامبران همواره مؤید یکدیگر بوده اند. انبیای پیشین مبشر انبیای پسین و پسینان مصدق پیشینان بوده اند.

هر پیامبری نخست خود را به کمال انسانی آراسته گردانید، سپس این آراستگی از باطن، به ظاهر وی نمودار گشت و به قول ملاصدرا پیامبر نخست سفر از خلق به حق را آغاز نمود و پس از وصول به حق، در سفری از سوی حق و همراه با حق به سوی خلق، به عنوان نبی، بازگشت (۴).

ابوذر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: خداوند چند کتاب نازل فرموده است؟ فرمود: «مائه کتاب و اربعه کتب»؛ یعنی صد و چهار کتاب نازل فرموده است. خداوند بر شایسته پنج صحیفه و بر ادريس (هو اول من خطَّ بالقلم) سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل فرمود. و تورات (کتاب موسی) و انجیل (کتاب عیسی) و زبور (کتاب داود) و فرقان (کتاب محمد صلی الله علیه و آله) را نازل فرمود. (۵)

معراج پیامبر اسلام

در معراج رسول الله (صلی الله علیه و آله)، که در حال یقظه و بیداری بوده است، سه سیر و سفر وجود دارد: اول از مکه تا بیت المقدس، مسجد الاقصی، که زمینی و افقی و عرضی و با روح و بدن جسمانی بوده است.

دوم و بعد از آن، سیر طولی و عمقی و عروجی و غیرمادی، یعنی سفر در آسمان های مثالی بوده است. آسمان، به اصطلاح شرعی و قرآنی است، نه به اصطلاح هیوی و فضایی و آن، به

ص: ۱۱۵

۱- آل عمران، ۲۱.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲-۱، ص ۷۲۰، ۱۴۰۸ ق.

۳- [۲]- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه، ج ۲، ص ۳۱۹.

۴- ملاصدرا، شرح اصول کافی، ۳/۴۵۴ و نک: اندیشه اسلامی ۲، شماره ۱۷، ص ۴۲، ۱۳۸۵.

۵- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۲، ذیل آیه ۲۱۳ بقره (ص ۱۴۹).

اصطلاح فلاسفه و عرفا، عالم مثال است که تمثالات اشخاص در آن صورت می گیرد، چنان که پیامبر فرمود: «مَثَل لِي النَّبِيُّونَ فَصَلِّتْ بِهِمْ (۱)؛

انبیاء برای من، متمثل شدند و با آن ها (به امامت خودم) نماز گزاردم».

سوم سیر بعد از عالم مثال و ملکوت، یعنی سیر جبروتی است که مَلَكِ مَقْرَب، مثل جبرئیل هم در آن موطن راه ندارد.

چنان که او گفته است: لو دنوت أنملة لأحترقت (۲)؛ اگر به اندازه یک بند انگشت به آن عالم نزدیک شوم می سوزم. مولوی در این خصوص چنین مترنم است (۳):

گفت او را هین بیا اندر پیم

گفت رو رو من حریف تو نیم

باز گفت او را بیا ای پرده سوز

من به اوج خود نرفتستم هنوز

گفت بیرون زین حد ای خوش فز من

گر ز من پزی بسوزد پز من

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: لِي مع الله وقتٌ لا یسعی فیهِ ملک مقرب و لانی مرسل (۴)؛

برای من با خدا وقتی است که در آن، ملک مقرب و نبی مرسل جایی وجود ندارد.

معراج پیامبر در حال یقظه و بیداری صورت گرفته است، زیرا خداوند می فرماید: «مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَمَا طَغَى. لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (۵)؛

چشم خطا ننمود و از حد در نگذشت...»، ضمن این که آیات، تسیح و ثنای خدا و قدرت نمایی او را در بر دارد. در واقع آیات مربوطه در سور اسراء و نجم با رؤیای صادقه به هیچ وجه سازگار نیستند (۶).

آن روایاتی که معراج را رؤیای صادقه معرفی می کنند، منسوب به معاویه و عایشه است که معتبر نیستند (۷).

علامه طباطبائی معتقد است: سیر و سفر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی با روح و روان و جسد و بدن بوده است، اما عروجش به هفت آسمان، تنها با روح و نفس بوده

- ۱- - تخريج الاحاديث، عبدالله زيلعي، ۲/۲۵۵.
- ۲- - مجلسي، بحار الانوار، ۱۸/۳۸۲ و نك: ملاصدرا، مفاتيح الغيب، ص ۱۶۲، ۱۳۶۳.
- ۳- - مثنوي معنوي، دفتر چهارم.
- ۴- - ملاصدرا، مفاتيح الغيب، ص ۴۰، ۱۳۶۳.
- ۵- - نجم، ۱۸ و ۱۷.
- ۶- - الميزان، ذيل آيه اول سوره اسراء، روايات.
- ۷- - همان و اسفار، ۹/۴۸، تعليقه سبزواري.

است، ولی نه مثل رؤیای صادقانه بوده است، بلکه در حال یقظه بوده است (۱)،

زیرا قرآن درباره آن حضرت می فرماید: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۲). او از هر چیزی به خدا نزدیک تر شد و خدا حقایقی را به او وحی نمود که دل و قلبش آنچه را دید تکذیب ننمود.

به راستی او مصداق تام و تمام سخنِ نفسِ او، مولی علی (علیه السلام)، است که فرمود: ما خلق الله شيئاً أشبه به من آدم؛ خداوند چیزی شبیه تر از آدم نسبت به خود، خلق نکرده است (۳).

بعضی از عرفا گفته اند:

چو آدم را فرستادیم بیرون

جمال خویش بر صحرا نهادیم

گفتنی است: اسراء و سیر و سلوک شبانه و عروج از ارض تا به سمای حضرت ختمی مرتبت، به سبب عبدیت صِرف و عبودیت محض و عندیت ناب و صاف و اطاعت بحت می باشد، یعنی آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ...» (۴)،

از باب «تعليق الحكم على الوصف، المشعر بالعليه» (۵)

است.

ابن سینا گوید: آن حضرت، شریف و جلیل ترین انبیاست، زیرا قوه حدس صائب و قدرت مافوق عقلی او، به منزله کبریت و عقل فعال (عالم غیب)، به منزله آتش است، لذا می تواند به سرعت و دقت و صحت، به علت عروج ملکوتی - جبروتی خود، به حقایق غیبی نظام ممکنات و عالم اسماء الهی و عالم ربوبی - الوهی، دست یازد.

عین عبارت وی چنین است: فهذا (النبي الختمی) هو أشرف الأنبياء وأجلهم ... و هذا الانسان كأن قوته العقلية كبريت و العقل الفعال نارٌ فيشتعل بيها دفعةً و يحيلها الى جوهره (حقیقت نفس آن حضرت، بر اثر آن اشتعال، به عقل فعال تبدیل و دگرگونه می شود و اتحاد عقل و عاقل و معقول تحقق می یابد) و كأنه النفس التي قيل لها (۶): «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ» (۷).

ص: ۱۱۷

۱- - الميزان، ذیل آیه اول سوره اسراء، روایات.

۲- - نجم، ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸.

۳- - نک: ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۲۹۳

۴- - اسراء، ۱

٥- - ملاءصءرا؁ الاسفارا؁ ١١٠/٤.

٦- - ابن سينا؁ المباء و المعاء؁ فصل ١٤؁ ص ١١٧؁ ١٣٤٣.

٧- - نور؁ ٣٥

حداقل تعداد معراج پیامبر به دو بار می رسد، زیرا قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ رَأَوْهُ نَزْلَةً أُخْرَى» (۱) و حداکثر تا صد و بیست بار، روایت شده است. (۲)

وقوع معراج در مکه، شش ماه قبل از هجرت، در خانه امّ هانی، بعد از نماز عشا و در یک شب، آن هم احتمالاً شب بیست و یکم ماه رمضان رخ داده است. (۳)

خاتمیت رسالت

خاتمیت، در لغت و اصطلاح

خاتمیت مصدر جعلی از خاتم و از ریشه ختم به معنای پایان است. رایج ترین معنایی که لغت شناسان برای کلمه خاتم بیان کرده اند، به معنای پایان یافتن چیزی است.

در این معنا تفاوتی میان خاتم و خاتم نیست (۴). برخی نیز معتقدند خاتم به معنای آخر و پایان و خاتم به معنای زینت انگشتی و زینت است (۵).

پیامبر وقتی خواست نامه به سلاطین عجم برای دعوت به اسلام بنویسد به آن حضرت عرض شد رسم آنها این است که بدون مهر نامه ای نپذیرند، لذا آن حضرت، که تا آن زمان نامه هایش بدون مهر بود، دستور داد انگشتی برای او تهیه نموده بر نگین آن «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» را نقش کنند. پیامبر بعد از آن دستور داد نامه ها را به وسیله آن، مهر کنند (۶).

خاتم در لغت عاصم به معنای حلقه و انگشتی است که برای زینت به انگشت می کنند یا ماده ی گل گونه ای است که در گذشته برای ختم کتاب، به عنوان مهر کتاب در آخر کتاب، استعمال می شد و منظور از خاتم، ختم رسالت یا بستن درب منزل (پلمب یا مهر سربی) است که احدی آن را باز نکند و آن به این نحو است که ماده چسبنده ای بر درب یا قفل می گذارند و آن را مهر و موم می کنند. و (در اصطلاح) منظور از خاتمیت تنها به یک معناست و آن این است که: زینت انبیا نیست که در آن ختمیت مطرح نباشد. (۷)

ص: ۱۱۸

۱- - نجم، ۱۲.

۲- - حسن زاده، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ص ۳۶۱، ۱۳۷۵.

۳- - تخریج الاحادیث، عبدالله زیلعی، ۲/۲۵۵.

۴- - معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ص ۲۴۵.

۵- - مجمع البحرین، ۶/۵۴.

۶- - www.hawzah.net

۷- - الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، محمد جمیل حمود، ج ۱، ص ۶۶۵ و ۶۶۷.

خلاصه این که ختم، یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و این که مهر زدن بر چیزی را نیز ختم می گویند، از همین باب است؛ زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی، مثل پایان نامه یا نوشته، بر آن مهر می نهند. (۱)

راز خاتمت

حکمت تعدد پیامبران و پی در پی آمدن آنان این است که از سوئی در زمان های پیشین، تبلیغ رسالت الهی در همه اقطار زمین و در میان همه امت ها به وسیله ی یک فرد، میسر نبوده است و از سوی دیگر، گسترش و پیچیده شدن روابط و پیدایش پدیده های اجتماع نوین، وضع قوانین جدید یا تغییر قوانین قبلی را می طلبیده است؛ و از سوی دیگر، تحریف ها و دگرگونی هائی که به مرور زمان و بر اثر دخالت های جاهلان و مغرضانه افراد و دولت هائی پدید می آمد، لذا نیاز به تصحیح تعالیم الهی را به وسیله پیامبر دیگری به وجود می آورده است.

بنابراین در شرایطی که تبلیغ رسالت الهی در همه جهان به وسیله یک پیامبر و به کمک یاران و جانشینان وی میسر باشد و احکام و قوانین یک شریعت، پاسخ گوی نیازهای حال و آینده جامعه باشد و پیش بینی های لازم برای مسائل نوظهور، در آن شریعت شده باشد و نیز تضمینی برای بقاء و مصونیت آن از تحریفات وجود داشته باشد، دیگر موجبی برای مبعوث شدن پیامبر دیگری نخواهد بود.

خلاصه این که ختم رسالت در عصری و نسلی و مصری وقتی به فعلیت می رسد که بشر قادر است طرح کلی و جهانی و با ثبات دینی (اسلام و قرآن) را تحمل کند و آن از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به بعد بوده است.

اما دانش های عادی انسان ها توان تشخیص چنین شرایطی را ندارد و خداوند متعال با علم نامتناهی خود، زمان تحقق این شرایط را می داند، یعنی اوست که می تواند ختم نبوت و زمان آن را اعلام نماید، چنان که این کار را در آخرین کتاب آسمانی و آخرین انبیاش انجام داده است.

ولی ختم نبوت به معنای قطع رابطه ی هدایت میان خدا و خلق نیست، بلکه هرگاه خدای متعال صلاح بداند می تواند از علوم غیبی خود، به بندگان شایسته اش افاضه نماید، هر چند به صورت «وحی نبوت» نباشد، چنان که به عقیده شیعه، چنین علومی را به امامان معصوم (علیه السلام) عطا فرموده است. (۲) نعم ما قال حافظ:

ص: ۱۱۹

۱- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ذیل ماده ختم.

۲- محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۲۸۹.

بنابراین یکی از ضروریات دین اسلام، مسئله خاتمیت است. خاتمیت بدین معناست که سلسله پیامبران الهی با پیامبر اسلام ختم می شود و پس از او هیچ پیامبری نیامده و نخواهد آمد. قرآن و روایات متواتراً و آشکاً ارا برای ن مس_أله تأکید دارد.

با توجه به آنچه بیان شد معلوم می شود سخن و نظر اقبال لاهوری که می نویسد: «زندگی انسان در گذشته براساس غریزه اداره می شد که وحی مربوط به دوران غریزه است، ولی با پیشرفت انسان، تعقل و تفکر جای غریزه را گرفته است. خاتمیت، یعنی پایان دوران غریزه یا پایان هدایت براساس وحی و ظهور دوره هدایت عقل(۱) و»

بی نیازی از قرآن»، چقدر بی اعتبار و سخیف و به دور از قرآن و سنت و انصاف و آگاهی است.

خاتمیت در قرآن

قرآن در آیاتی صراحتاً و در برخی ضمنی به خاتمیت پیامبر اسلام اشاره می کند، مثلاً در این آیه: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (۲)؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم النبیین است.

آن حضرت نه پدر زید است و نه پدر دیگری. البته او پسرانی به نام های قاسم و طیب و طاهر و ابراهیم داشت، ولی همه آن ها قبل از بلوغ، چشم از جهان فرو بستند. صدر آیه ارتباط نسبی را نفی و ذیل آن، ارتباط معنوی ناشی از رسالت را اثبات می کند.

همچنین در قرآن، آیات دیگری هست که از فحوای آن ها می توان خاتمیت را دریافت. اینکه به بعضی از این آیات اشاره می کنیم:

۱. خداوند دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را دین کامل و تام معرفی می کند و از آنجا که این دین به کمال خویش نایل شده، دیگر لزومی ندارد که وحی تجدید بشود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳)؛ امروز دین شما را به حد کمال رساندم و بر شما نعمت را تمام کردم (بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم و تکلیف را آسان گرفتم) و اسلام را به عنوان یک آیین، به نفع شما، پسندیدم.

ص: ۱۲۰

۱- [۲]- محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۶.

۲- احزاب، ۴۰.

۳- مائده، ۳.

از این آیه به خوبی بر می آید که دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تام و کامل است و دیگر نیازی نیست خداوند دین و پیامبر دیگری بفرستد تا نیازهای دینی بندگانش را بر آورد.

تفاوت میان اکمال و اتمام

فرق میان اکمال و تکمیل و اتمام و تتمیم همان فرق میان دو باب افعال و تفعیل است و آن این که افعال به حسب اصل بر یک دفعه و یکباره و ناگهان دلالت می کنند، لذا با ورود آن آیه در روز غدیر خم، که علی (علیه السلام) به خلافت بلا فصل رسول خدا رسید، اسلام کامل و تام و مرضی خدا می شود.

راغب می نویسد: کمال شیء، حصول غرض از آن شیء است و تمام شیء، انتهای آن شیء است به حدی که احتیاج به چیزی خارج از آن شیء نیست (و تمام اجزای شیء وجود دارد) و ناقص آن است که به چیزی خارج از آن شیء (که جزء شیء است) نیازمند است. (۱)

به عبارت دیگر تمام کننده شیء، جزء آن شیء است و کمال شیء، هدف و غرض از آن شیء است که دیگر جزء آن شیء نیست.

به عبارت دیگر اشیائی که دارای آثارند دو نوع اند: نوعی از آن، آثاری است که مترتب بر شیء می شود و آن وقتی است که تمام اجزای آن شیء وجود داشته باشد که این را تمام گویند، مثل آیه "ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ" (۲) که اگر در میان روز اخلاص در امساک روزه به وجود آید آن فاسد می شود، چون ناقص است.

و نوعی دیگر اثری است که مترتب بر چیزی می شود، بدون این که متوقف بر حصول تمام اجزایش باشد، بلکه اثر نهائی افزون بر تحقق مجموع اجزا است، مانند اثر کامل مترتب بر وجود تمام اجزای شیء، لذا وقتی هر جزء یا چند جزئی یافت شود اثر خودش را دارد و اگر جمیع اجزا یافت شود، کل و همه اثر مطلوب آن مجموعه یافت می شود (۳) که به آن کمال گویند، مثل آیه: "فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ" (۴) و هر کس به قربانی تمکن نیافت سه روز در حج روزه بدارد و هفت روز هنگام مراجعت که ده روز کامل شود.

ص: ۱۲۱

۱- مفردات راغب اصفهانی، ذیل کلمه کمال و تمام.

۲- بقره، ۱۸۷.

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۱۹۱، ذیل آیه ۳ مائده.

۴- بقره، ۱۹۶.

بنابراین با وجود نعمت خلافت بلافصل علی (علیه السلام)، اسلام ناقص، تام و تمام می شود و وقتی آن مجموعه تمامیتش ملاحظه شود، اثر دیگری دارد که از اجزا و در جزء جزء اسلام نیست، بلکه آن اثر خارج از مجموعه ی اسلام است و آن عبارت است سعادت آفرینی آن دین برای مسلمانان در دنیا و آخرت و شکست ناپذیری آن و از این باب است: «تَمَّ لِفَلَانِ امْرُءٌ وَ كَمَلَ عَقْلُهُ»؛ یعنی فلانی امورش به تمامیت رسید و وقتی چنین شد اثر دیگری برایش به وجود می آید و آن عبارت از کمال عقلانی او است.

آقای مطهری در این خصوص به طور واضح تر می فرماید که تمام در جایی گفته می شود که یک چیز همه اجزایش وجود داشته باشد تا تمام به حساب بیاید و الا ناتمام و ناقص است، مثل یک ساختمان که همه اجزای لازمش وجود داشته باشد، اما یک چیز کامل ممکن است تمام اجزای لازمش باشد ولی هنوز از لحاظ کیفی در حد پایین باشد، مثل یک جنین در رحم مادر که به حد تمام رسیده است، ولی هنوز به رشد درخور نیازمند است که وقتی به رشد لازم رسید، انسان کاملی می شود؛ به این ترتیب اختلاف تام و کامل به اختلاف کم و کیف است. (۱)

خلاصه این که می توان گفت: «کمال الشیء هو الشیء مع امر زائد» (۲) و تمام الشیء هو مجموع الاجزاء الذی یحتاج الشیء الیه فی ذاته و حقیقته (۳).

۲. «وَأَنْتَ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (۴)؛ و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمه او را تغییر دهنده ای نیست و جز آن (کتاب) هرگز پناهگاهی نخواهی یافت.

در تعبیر «لا مبدل لکلماته» ضمیر کلماته به «کتاب ربک» باز می گردد؛ بدین معنا که هیچ امری نمی تواند کلمات قرآن را تغییر دهد. و «لن تجد» برای نفی ابد و تأکیدی بر تغییر ناپذیری کلمات وحی است؛ یعنی هیچ گاه غیر از خدا و کتاب او پناهگاهی وجود ندارد. در واقع این تعبیر، وجود پناهگاهی غیر از قرآن را تا ابد نفی می نماید. به این ترتیب آیه خاتمیت را اثبات می نماید.

۳. «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» (۵)؛ و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و

ص: ۱۲۲

۱- - مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۲۰، بهمن ۱۳۷۹.

۲- - ملاصدرا، الاسفار، ج ۶، ص ۱۱۶، تعلیقه سبزواری، شماره ۳.

۳- - راقم سطور.

۴- - کهف، ۲۷.

۵- - سبأ، ۲۸.

هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم. در این آیه خداوند، «مرسل الیه» را کافه و تمام مردم دانسته است که جز بر خاتمیت دلالت ندارد.

۴. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا»^(۱)؛ بگو ای مردم! من پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی همه و تمام شمایم.

مطابق این آیات، رسالت پیامبر اسلام جهانی و همگانی است و عموم انسان ها را شامل می شود. در نتیجه انسان های آینده نیز تا پایان جهان، مشمول این آیه ها اند. از این رو این آیات، هم بر جاودانگی قرآن دلالت دارد و هم بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله).

خاتمیت در روایات

۱. از پیامبر، حدیث مشهوری وارد شده است که فرمود: «ایها الناس حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه. ألا و قد بینهما الله عزوجل فی الكتاب و بینتھما فی سیرتی و سنتی»؛^(۲) ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. آگاه باشید که خداوند عزوجل آن دو را در کتاب (قرآن) بیان فرموده و من آن دو را در سیرت و سنتم (باز بیشتر) تبیین نموده ام.

۲. امام جعفر صادق (علیه السلام) آن حدیث را به لفظ دیگر نیز بیان فرموده است: حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامه، لایکون غیره و لایجیء غیره؛^(۳)

حلال حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او، همیشه تا روز قیامت حرام است و غیر او حکمی نیست و جز او پیامبری نیاید.

۳. تنصیص الرسول الاکرم (صلی الله علیه و آله) علی أن امیر المؤمنین، الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بمنزله هارون من موسی و أنه (إلا انه) لانبی بعده، مما یدل علی کون النبئی خاتماً للأنبیاء و الرسل و قد روی هذا الحدیث بطرق کثیره فی مصادر الفریقین؛^(۴) نص صریح و گفتار غیر قابل تأویل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بر این است که امیر المؤمنین، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) به منزله ی هارون نسبت به موسی است، جز این که هیچ پیامبری بعد از نبی مکرم نیست. آن حدیث از جمله احادیثی است که

ص: ۱۲۳

۱- - اعراف، ۱۵۸.

۲- [۷]- حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۸/۱۲۴.

۳- - الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹.

۴- - الفیروزآبادی، فضائل من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۳۰۰۱.

بر خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت می کند. ضمن این که آن در منابع شیعه و سنی به طرق مختلف روایت شده است.

۴. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایتی می فرماید: «بعث الله سبحانه محمداً (صلی الله علیه و آله) لإِنجازِ عِدته و إتمامِ نبوته» (۱)؛ خداوند سبحان، محمد (صلی الله علیه و آله) را برای وفای به عهد خود و اتمام (واکمال) نبوتش مبعوث ساخت.

۵. در روایتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است: مَثَل من در میان پیامبران مَثَل مردی است که خانه ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته است، جز این که یک آجر آن خالی است و هر کس وارد آن خانه می شود و به آن نگاه می کند، می گوید: «چه زیباست! جز این که جای این آجر خالی می باشد» سپس فرمود: من جای آن آجر خالی ام و پیامبران به وسیله من ختم شده اند. (۲) و باز آن حضرت فرموده است: بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ (۳)؛ به سیاه و سرخ، یعنی به سیاه پوستان و سرخ پوستان برانگیخته شده ام.

در اینجا نگارنده این سطور بر خود بایسته می داند که به پنج ویژگی خاص پیامبر ختمی اشاره نماید. آن حضرت فرمود: «أُعْطِيَتْ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي: جُعِلْتُ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا وَ نُصْرًا بِالرَّعْبِ وَ أُحِلَّ لِي الْمَغْنَمُ وَ أُعْطِيَتْ جَوَامِعُ الْكَلِمِ وَ أُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ» (۴)؛ پنج چیز به من داده شده که پیش از من به کسی داده نشده است: زمین برای من محل سجده و پاک کننده قرار داده شده است و به وسیله رعب در دل دشمن پیروز شده ام و غنیمت جنگی برای من حلال شده است و سخنان جامع و پر معنا به من اعطا شده است و شفاعت به من تفویض گردیده.

جهانی بودن آیین اسلام

وقتی خاتمیت نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اثبات شد، خود به خود جهانی بودن آیین آن حضرت نیز اثبات می گردد، ولی به عکس صحیح نیست؛ یعنی ممکن است شریعتی عمومی و جهانی باشد ولی خاتمیت نداشته باشد، مثل شرایع چهارگانه ی قبل از شریعت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله).

عقل حکم می کند که انسان مخصوصاً جوان فرهیخته، عبث و بیهوده خلق نشده است و برای

ص: ۱۲۴

۱- - نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- - حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵.

۳- - علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۹، به کوشش حسن زاده آملی.

۴- [۶]- خصال شیخ صدوق، ج ۱، باب سوم، ص ۲۹۲، جامعه مدرسین قم.

بهترین غایت و هدف که همان عبادت توأم با شناخت است، خلق شده است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) و راه وصول به آن جز از راه انبیا و رسل نیست و هرچه شریعت، شامل تر و کامل تر و معقول تر و بیشتر منطبق با بعد عرفانی انسان باشد، توفیق و سعادت همه جانبه انسان بیشتر و راه وصول به آن دو، سهل تر و سریع تر و مطمئن تر است.

اساساً در عصر حاضر دینی تمام تر و کامل تر از شریعت اسلام وجود ندارد. آن دینی که حاوی و مشتمل بر تمام چیزهایی است که هر انسان و جوانی، مخصوصاً جوان فرهیخته و حق طلب، به آن نیازمند است و این دین قابل مقایسه با ادیان انحرافی و خرافی عصر حاضر و ادیان صحیح در اعصار گذشته نیست. این آیینی است که به تمام ابعاد وجودی انسان از جمله ابعاد جسمانی و فطری و عقلانی و عرفانی، به بهترین نحو، پاسخ گوست. در قرآن آمده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۲)؛ و این کتاب را که روشنگر برای هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، به تدریج نازل کردیم.

البته منظور از هر چیز، یعنی هر آنچه به هدایت و تکامل و سعادت انسان ها مربوط است، نه این که کتابی باشد مشتمل بر مثلاً علم هواپیماسازی و انرژی هسته ای و به طور کلی حاوی همه فنون و علوم تجربی بشری باشد، هر چند این، منافات ندارد که مبانی تمام معارف بشری در قرآن وجود داشته باشد، چنان که قبلاً بیان شد. انسان قادر است تکنیک و صنعت را به نقطه اوج برساند، ولی از قوانین مربوط به انسانیت سر در نمی آورد.

خلاصه این که جامعیت دین بدین معناست که آیین اسلام به همه ابعاد انسان توجه دارد و برای تمامی آن ها متناسب با نیازهای بشری، قوانین عام و خاصی وضع نموده است؛ به گونه ای که آدمی با عمل به آن ها قادر است به فوز و رستگاری همه جانبه دنیوی و اخروی برسد.

در واقع می توان گفت: شریعت حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) تام و کامل و فراگیر و ثابت است و در پاسخ به نیازهای جسمی و روحی فردی و اجتماعی انسان هیچ نقصی ندارد و اگر انسان به قرآن عمل نماید به خوشبختی از هر جهت و حتی به رفاه مادی و نشاط روانی و علوم و فنون مورد نیاز دسترسی پیدا می کند.

در قرآن آمده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

ص: ۱۲۵

۱- ذاریات، ۵۶.

۲- نحل، ۸۹.

كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ” (۱) این آیه با صراحت تمام، غایت و هدف و سرانجام و عاقبت اسلام را پیروزی بر تمام ادیان معرفی می کند و باز در آن کتاب آمده است: “وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ” (۲)

الآن نیز که در عالم، کفر و شرک و نفاق و فتنه وجود دارد باید قتال و جهاد، بلکه دفاع کرد تا به تدریج ریشه های آن ها بخشکد تا زمینه برای ظهور حضرت مهدی (عج) فراهم آید. در آن زمان تمام قدرتمندان فاسد و فتنه گر و مشرک و نفاق افکن، مخصوصاً وهابی ها و سلفی ها و داعشی ها نابود خواهند شد، (۳) چون در آن زمان، در تمام زمین، زمینه قتال و جهاد وجود خواهد داشت.

پیامبر ختمی مبعوث جنیان و...

گفتنی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیامبر جن نیز است. “قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا. يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا” (۴) خلاصه این که پیامبر، بر جن و انس و ملک و غیره مبعوث شده است. (۵)

بعید نیست حیوانات هم طبق آیه “وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ” (۶)، به نحوی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) پیروی کنند و به تکالیفی خاص موظف و مکلف باشند، زیرا آن ها هم بر مبنای آیه مذکور حشر و معاد دارند، چرا که آن ها هم امت هائی مثل ما هستند، لذا به گونه ای از اختیار برخوردارند، به همین دلیل می توان آن ها را تربیت کرد و اهلی نمود و از اعمال بعضی از غرایز آن ها جلوگیری نمود.

با بدان یار گشت همسر لوط

خان دان نب ووش گم ش د

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد (۷)

ص: ۱۲۶

۱- - صف، ۹.

۲- - انفال، ۳۹.

۳- - نک: علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه اخیری.

۴- - جن، ۱ و ۲.

۵- - حسینی طهرانی، توضیح المراد، ص ۶۶۷، ۱۳۶۵.

۶- - انعام، ۳۸.

۷- - سعدی، گلستان، ص ۶۳، ۱۳۷۴.

و کلب معلّم (۱)؛ یعنی سگی که شاگرد و دانشجوی انسان می شود (اگر مدتی آن سگ در میان سگ های غیر اهلی باشد، غیر اهلی می شود، چنان که اسب نیز همین گونه است) و این که به امام رضا (علیه السلام) گفته می شود: یا ضامن آهو و...، هم تا حدودی مؤید نظر راقم این سطور است. (۲)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که وقتی نمله و مورچه ای گفت: «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (۳)؛ مورچه گفت: «به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند، در حالیکه نمی فهمند»، باد، صدای مورچه را که در هوا عبور می کرد، به حضرت سلیمان رساند. آن حضرت ایستاد و گفت: مورچه را پیش من بیاورید، پس وقتی آن را آوردند، آن حضرت گفت: یا ايتها النملة!

ای مورچه! آیا ندانستی که من نبی الله ام و به احدی ظلم نمی رسانم. مورچه گفت: نه چنین است که تو نبی الله و عادل نباشی! سلیمان گفت: پس چرا مورچه ها را از ظلم من بر حذر داشتی و گفتی: ای مورچه ها داخل لانه هایتان بشوید...؟ مورچه گفت: ترسیدم که سربازان تو به زینت (و قدرت) تو نظر کنند و مفتون و شیفته آن بشوند، در نتیجه از ذکر خدای متعال دور شوند (۴) (و مرتکب ظلم شوند). البته بعید نیست آن رخداد از باب معجزه باشد و در این صورت با آنچه ادعای نویسنده است، تنافی و ناسازگاری ندارد.

شعور حیوانات و ذکر آن ها و ورود بعضی از آن ها به بهشت

امام زین العابدین (علیه السلام) شتری داشت که بیست و دو بار با آن به حج رفته بود، اما در تمامی این مدت حتی یک ضربه تازیانه هم به آن نزده بود. امام در شب شهادت خود سفارش نمود به آن شتر رسیدگی شود.

وقتی امام به شهادت رسید، شتر یک سره به سوی قبر مطهر امام رفت، در حالی که هرگز قبر امام را ندیده بود، خود را بر روی قبر انداخت و گردن خود را بر آن قبر می زد و اشک از چشم هایش جاری شده بود.

ص: ۱۲۷

۱- - مائده، ۴.

۲- - نک: علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه ۳۸ سوره انعام.

۳- - نمل، ۱۸.

۴- - عیون اخبار الرضا، ج ۲، باب ۳۲، ح ۸.

خبر به امام باقر رسید. امام کنار قبر پیدر رفت و به شتر گفت: آرام باش و بلند شو. خدا تو را مبارک گرداند شتر (حامی ولایت مطلقه) بلند شد و برگشت ولی پس از اندکی باز به قبر برگشت و کارهای قبل را تکرار نمود.

امام باقر باز آمد و آن را آرام نمود ولی بار سوم فرمود: آن را رها کنید. او می داند که از دنیا خواهد رفت. سه روز نگذشت که شتر از دنیا رفت (۱).

در کلام امام حسین (علیه السلام) سخن و ذکر و تسبیح پنجاه و دو حیوان آمده است که به بعضی از آنها اشاره می شود: خروس می گوید: من عرف الله لم ینس ذکره؛ هر که خدا را شناخت یاد او را فراموش نمی کند. علی (علیه السلام) می فرماید: بانک خروس نماز و بال زدنش رکوع و سجود اوست.

مرغ خانگی: یا اله الحق، انت الحق و قولک الحق، یا الله یا حق؛ ای معبود بر حق! تو حقی و گفتارت حق است، ای خدا، ای حق.

عقاب: من أطاع الله لم یشق؛ هر که فرمان خدا را ببرد شقی و بدبخت نیست.

گنجشک: استغفر الله مما یسخط الله؛ طلب آمرزش می کنم از گناه و آنچه مایه خشم خداست.

شتر مرغ: لا معبود سوا الله؛ معبودی جز خدا نیست.

شتر: سبحان مذل الجبارین، سبحانه؛ منزه است خدایی که خوارکننده ی ستمکاران است. او منزه است.

شتر (شتر ذکر دیگری دارد و آن این که می گوید): حسبی الله و نعم الکیل، حسبی الله؛ خداوند مرا کافی است و خداوند، خوب و کیلی است. برای من، خداوند کافی است.

اسب: سبحان ربنا، سبحانه؛ پروردگار ما منزه است. او منزه است.

گروک: ما حیف الله لن یضیع؛ آنچه را خدا نگهدارد هرگز ضایع نشود.

شغال: الویل الویل للمذنب المصیر؛ وای وای بر گنهکاری که بر گناهش اصرار ورزد.

سگ: کفی بالمعاصی ذلماً؛ برای ذلیل شدن، گناه کردن بس است. ضمن این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: خانه ای که در آن سگ باشد ملائکه در آن وارد نمی شوند.

خرگوش: لا تهلکونی یا الله. لك الحمد؛ ای خدا نابودم مکن. سپاس از آن تو است.

مار: ما أشقی من عصاک یا رحمن؛ ای رحمن چه بدبخت است کسی که تو را نافرمانی نماید.

عقرب: الشر شیءٌ وحشٌ (۲)؛ بدی چیز وحشتناکی است.

-
- ۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۴۶/۱۴۷، ح ۲ و ۳ و ۴ به نقل از بصائر الدرجات و اختصاص و اصول کافی، ۱/۴۶۷، ح ۲ و ۳ و ۴.
- ۲- - مجلسی، بحار الانوار، ۶۱/۲۹ و ۸/۲۲ و اینترنت، ذکر حیوانات، علی حق شناس.

طاوس: مولای ظلمت نفسی و اغتررت بزینتی فاغفرلی؛ ای مولای من من به خودم ستم نمودم و به زیبائیم بالیدم، پس مرا بیامرز.

در حدیث منقول است که کبوتر خانگی یاد خدا بسیار می کند و اهل بیت را دوست دارد و صاحب خانه را دعا می کند و روایت شده است: خوب است در خانه کبوتر و مرغ نگه داشته شود تا آن که اطفال جنیان با آن ها بازی کنند و با اطفال شما بازی نکنند.

بر این اساس حیواناتی، طبق روایات مشهور، مثل شتر امام زین العابدین و الاغ بلعم با عورا و سگ اصحاب کهف و گرگ یوسف (روایت شده است که به درخواست یعقوب (علیه السلام) فرزندان او گرگی را آوردند و گفتند: آن، یوسف را خورده است. آن گرگ گفت: خوردن گوشت انبیا بر ما حرام است، پس آن ها بر من غریب در این سرزمین و مظلوم تهمت زده اند) (۱)

و ناقه صالح و زاغی که قبر کنند را به قایل یاد داد و اسب هایی که در جنگ وارد می شوند و... به بهشت می روند (۲). ولی هیچ حیوانی به جهنم نمی رود (۳).

ص: ۱۲۹

-
- ۱- - تفسیر منهج الصادقین، ملافتح الله کاشانی، ۵/۲۳، ذیل آیات ۱۷ و ۱۸.
 - ۲- - نک: تفسیر قمی، ۱/۲۴۸، ۱۳۶۷ و بحار الانوار، ۱۴/۴۲۳ و مجمع البیان ۴-۳/۴۶۱.
 - ۳- - محمدحسین رخشاد، کتاب در محضر آیت الله بهجت، ص ۸۶.

امامت در لغت و اصطلاح

امام، اسم مصدر و به معنای طریق واضح و پیشوا و رهبر، از ریشه «امّ» به معنای قصد کردن و توجه نمودن است؛ زیرا مردم با قصد و توجه خاص به سراغ امام می روند و امّ به معنای اصل هر چیز و عماد آن است، به همین دلیل امام، مرکز و محور و پایه پرمایه جامعه است و امت به عنوان فرع، حول و حوش او می چرخند.

بعضی از روشنفکران گفته اند: کلمه «امت» از ریشه ی «امّ» به معنای آهنگ و قصد و عزیمت کردن است و چون در ریشه «ام» مفهوم جلو و پیش رو نهفته است، بنابراین امام، چهار عنصر این معنای مرکب را می رساند: ۱. انتخاب ۲. حرکت ۳. پیش رو ۴. مقصد. (۱)

امام در اصطلاح متکلمان شیعه کسی است که در مقام جانشینی رسول خدا، نسبت به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی، ریاست الهی عام و فراگیر دارد. (۲)

ب_راس_اس این تعریف، امام، همه من_صب ها و شیء_ون پیامبری به جز نبوت را داراست. از این رو، امام باید دارای ویژگی هایی باشد که از این قرارند: از جانب خدا نصب گردد و دارای مقام عصمت و پیراستگی از عصیان و گناه و خطا و اشتباه باشد؛ زیرا بدون داشتن عصمت نمی تواند اعتماد مردم را جلب نماید و برای مردم الگو باشد و در قلب ها و اندیشه های آنان راه یابد و نسبت به امور دینی، علم لدنی و وسیع و گسترده داشته باشد تا در تبیین این امور و رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی، نیازمند دیگران نباشد.

امام به حسب مشرب امامیه مختص بر ظواهر اعمال و ارائه ی طریق نیست، بلکه اهمّ و اصل آن، امامت بر باطن ها و قلوب مردم است. او انسان های قابل را از درون هدایت می کند. وی واسطه فیض میان خالق و خلق است. "وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا" (۳) که از آن به هدایت امر

ص: ۱۳۰

۱- علی شریعتی، امت و امامت، ص ۴۰، ۱۳۵۷.

۲- جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۳۰، ۱۳۷۴.

۳- انبیاء، ۷۳.

تعبیر گردیده است. علامه طباطبائی می فرماید: فلا یبقی للإمامه الا الهدایه بمعنی الایصال الی المطلوب و هی نوع تصرف تکوینی فی النفوس بتسییرها فی سیر الکمال و نقلها من موقف معنوی الی موقف آخر. (۱)

متکلمان اهل سنت امامت را منصبی عادی و غیر الهی می دانند که با انتخاب مردم، به ویژه مهاجر و انصار و یا علمای اهل حلّ و عقد، به فردی واگذار می شود. بعضی از متفکران آن ها بر این باورند که امام می تواند با زور و قدرت، سرپرستی جامعه را بر عهده گیرد و اگر چه فاسق و شراب خوار باشد، این آلودگی ها موجب عزل و برکناری او نمی گردد. (۲)

بر پایه این دیدگاه، امامت از نظر شیعه ادامه نبوت و رسالت و جزء اصول اعتقاد است، ل_ذا پی_امبر ختمی می باید امام بعد از خود را تعیین نماید و چون پیامبر جز وحی نمی گوید، چنین تعیینی، به تعیین خداوند است.

البته معصوم بودن، مساوی با امامت نیست، زیرا به اعتقاد شیعه حضرات مریم و فاطمه زهرا (علیه السلام) نیز دارای عصمت بودند، هر چند مقام امامت نداشتند و از نوبت انبائی برخوردار بودند و همچنین است حضرات فاطمه معصومه و زینب کبری (علیه السلام) و ابوالفضل العباس (علیه السلام).

از آن طرف مردم نیز وظیفه دارند به امام معصومشان آگاهی داشته باشند، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة (۳)»؛ هر کس بمیرد، در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت، یعنی مرگ کفر و نفاق و ضلال، مرده است.

ضرورت وجود امام

ضرورت وجود امام به لطف بودن آن است. خواجه نصیرالدین طوسی بر وجوب نصب امام بر خداوند به این نحو استدلال نموده است: امام و نصب او از جانب خداوند لطف است و هر لطفی بر خداوند واجب است، پس امام و نصب او از جانب خداوند، بر خداوند واجب است. البته این وجوب، عقلی است، نه شرعی. صغرای آن استدلال، نزد عقلا معلوم و بدیهی است؛

زیرا برای انسان علم ضروری حاصل است به این که وقتی برای عقلا-رئییسی عادل باشد نمی گذارد آنان بر یکدیگر غلبه داشته باشند و سبب تهاوش و اضطراب یکدیگر باشند و آن ها را از معاصی باز می دارد و به آن ها وعده برای کارهای خوب و وعید و کیفر برای ارتکاب خلاف

ص: ۱۳۱

۱- علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۳۳.

۲- جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۳.

۳- کافی، ۱/۳۷۷ و صحیح مسلم، ۶/۲۲، ح ۴۶۸۶.

می دهد و آن ها را بر فعل طاعات تحریک می کند و بر انصاف و تعادل مبعوث می نماید که این عوامل، به صلاح، نزدیک تر و از فساد دورترند.

و اما بحث قضیه ی کبروی: لطف آن حقیقتی است که مکلف به وسیله آن به فعل صحیح و خوب، نزدیک تر می شود و از عمل قبیح، دورتر می گردد و لطف بهره ای از تمکین، یعنی قدرت بر فعل یا ترک ندارد. اول باید مکلف بهره ای از تمکن و توان و قدرت داشته باشد، سپس برایش مسئله لطف مطرح باشد و از آن طرف لطف به حد الجاء و جبر نیز نرسد، مثل وجود امام معصوم که باعث می شود مأموم به عمل خوب، بیشتر ترغیب شود و از کار زشت، بیشتر تنفر حاصل نماید.

و لطف امام جزء عوامل اختیار و قدرت نیست که اگر امام نباشد تکلیف ساقط شود، مثل این که کسی که مستطیع نباشد حج بر او واجب نمی شود، پس استطاعت لطف نیست، بلکه روحانی کاروان لطف است و امام لطف کننده (البته به اذن خداوند)، مأموم را نیز به عمل کار خوب مجبور نمی کند. این لطف، بر حضرت حق واجب است (۱).

و ما باید تابع محض حضرات ائمه (علیه السلام) باشیم، چرا که گفته اند: الواجبات الشرعیه الطاف فی الواجبات العقلیه. وقتی هم عقل، مردم را به کار خیری دعوت کند و هم شرع، مردم بیشتر به آن رغبت پیدا می کنند.

خلاصه این که امام اگر نباشد ما همچنان مکلف به اطاعت از پیامبریم ولی اگر باشد مردم بیشتر به کارهای خوب رغبت پیدا می کنند و از کارهای قبیح بیشتر متنفر می گردند؛ به ویژه این که ما موظف به اطاعت از اهل بیت نبی مکرم هستیم و وقتی عقل نیز آن را تأیید نماید بیشتر انسان توفیق به تدبیر پیدا می کند، لذا ثابت می شود که واجبات شرعیه الطاف برای واجبات عقلیه اند.

افزون بر آن شرایط دشوار و سخت زندگی پیامبر اسلام، مانند چند سال محصور بودن در شعب ابی طالب و ده سال جنگ با دشمنان اسلام و... اجازه نمی داد که همه احکام و قوانین اسلام را برای عموم مردم، بیان کند و همان اندازه که اصحاب دستوراتی فرا می گرفتند، نیز ضمانتی برای محفوظ ماندن آنها وجود نداشت و حتی برای مثال کیفیت وضو گرفتن آن حضرت که سال ها در مرئی و منظر مردم بود، مورد اختلاف واقع شد و در جائی که احکام چنین عملی در معرض اختلاف باشد، خطر اشتباه در نقل و تحریفات عمدی در مورد احکام دقیق و پیچیده، به ویژه اح_کام و ق_وانینی که ب_ه هوس ها و امی_ال سیاست مداران و منافع اقوام برخورد می کند، به مراتب بیشتر خواهد بود.

ص: ۱۳۲

۱- - علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۶۲، به کوشش حسن زاده آملی.

با وجود این که ائمه (علیه السلام) در طول تاریخ وجود داشتند و هنوز هم امامی معصوم در پس پرده غیبت وجود دارد و خواهد داشت، این همه ظلم ها و جورها از ناحیه قدرتمندان و مردم به وجود آمد، حال اگر آن ها نمی بودند خدا می داند چه به سر مردم در طول تاریخ بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آمد و اساساً دیگر دین و آیینی وجود نداشت.

شیعه سرمایه ای دارد که اهل تسنن ندارند و آن این که سنی ها دوره ای که یک شخصیت معصوم در آن وجود داشته است که از سیره ی او می شود به طور جزم بهره برد، بیشتر از بیست و سه سال نیست، چون آن ها معصوم را تنها پیغمبر اکرم می دانند. درست است که پیغمبر در طول بیست و سه سال با شرایط مختلف مواجه بوده است و در آن شرایط و حالات، سیره ی پیغمبر بسیار آموزنده است، ولی شیعه همان بیست و سه سال را به علاوه ی دویست و پنجاه سال دیگر دارد، یعنی شیعه مجموعاً در حدود دویست و هفتاد و سه سال دوره عصمت دارد و از سیره ی معصوم می تواند استفاده نماید.

برای مثال امام صادق (علیه السلام) در دوران بنی العباس شرایطی را داشته است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نداشته است. از این جهت سرمایه شیعه غنی تر و جامع تر از اهل سنت است (۱)،

به ویژه این که هنوز به واسطه فیض که وجود امام زمان (عج) در پس پرده ی غیبت است اعتقاد دارد و از این حیث از همه ادیان آسمانی و حتی از فرق اسلامی، کامل تر و جامع تر است.

اهل سنت، برخلاف شیعه، هیچ یک از ویژگی های منصوب بودن خلفا از طرف خداوند و علم لدنی و خدادادی و ملکه عصمت برای آن ها را قائل نیستند. آن ها موارد زیادی از لغزش ها و اشتباهات و عجز خلفا از پاسخ گوئی به سؤالات دینی مردم را در کتب معتبر خودشان ثبت نموده اند و از جمله از خلیفه اول نقل کرده اند که گفت: «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْترِينِي» و از خلیفه دوم نقل کرده اند که بیعت با خلیفه اول «فَلْتَهُ» و کار عجولانه و حساب نشده بود و نیز بارها هر سه خلیفه گفته اند: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» و اما لغزش های خلیفه سوم و خلفای بنی امیه و بنی عباس واضح تر از آن است که بیان شود. (۲)

ماحصل بحث همان سخن مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه است که فرمود: «ألا- و إن لكل مأموم اماماً يقتدى به ويستضيء بنور علمه»؛ (۳) به هوش باشید که بی گمان برای هر

ص: ۱۳۳

۱- - مرتضی مطهری، سیره ی نبوی، ص ۸۱، خرداد ۱۳۸۵.

۲- - نک: مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۰۶.

۳- - نهج البلاغه، نامه علی به عثمان بن حنیف فرمان دار بصره، نامه ۴۵.

پیروی کننده ای، پیشوائی است که به وی اقتدا کند و از فروغ دانش او روشنی بجوید.

بطلان قیاس فقهی

با توجه به مطالبی که بیان شد، شیعه دیگر به قیاس و تمثیل نیاز ندارد؛ چرا که قرآن می فرماید: "وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ" (۱) علاوه بر آن سیره و سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مورد تأیید قرآن است؛ چرا که بیان آن کتاب مقدس در این خصوص چنین است: "وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا" (۲) افزون بر آن، مسئله امامت مورد توجه جدی قرآن است که می فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" (۳)؛ پس با وجود آن آیات، دیگر نیازی به غیر قرآن از جمله قیاس مذکور احساس نمی شود.

اهل تسنن چون نارسائی هایی در احکام اسلام می بینند به قیاس، یعنی تشابهات سطحی و ظاهری روی می آورند. علت اصلی آن، گرایش به خلفای ثلاث و روی گردانی عملی از اهل بیت (علیه السلام) است.

ابوحنیفه گفته است: روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ما رسیده است قابل اعتماد نیست و معلوم نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفته باشد. او گفته است: پانزده حدیث بر من ثابت شده است که حقیقتاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است. در بقیه قیاس می کرد.

از آن طرف احمد بن حنبل و مالک بن انس منکر قیاس شدند. می گویند: مالک در تمام عمرش در دو مسئله قیاس نمود (۴) و شافعی موضعی بینابین و متوسط داشت؛ در بعضی موارد به احادیث اعتماد می کرد و در بعضی دیگر قیاس می نمود.

ابوحنیفه ایرانی بود و ذهن ایرانی ها به مسائل عقلی توجه دارد و در عراق سکونت داشت و خیلی قیاس بود و از اهل حدیث که مرکزشان مدینه بود دور بود.

اهل تسنن نوشته اند: ابوحنیفه روزی به سلمانی و پیرایش گر رفت. ریشش جوگندمی بود و هنوز موی سفیدش زیاد نشده بود. به پیرایش گر گفت: موهای سفید ریش مرا بکن تا دیگر ریش سفید نداشته باشم. پیرایش گر گفت: اتفاقاً خاصیت موی سفید این است که اگر کنده شود بیشتر در می آید. گفت: پس موهای سیاه را بکن. این، قیاس است و خنده آور و مسخره.

ص: ۱۳۴

۱- - نحل، ۸۹.

۲- - حشر، ۷.

۳- - نساء، ۵۹.

۴- - مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۷۸.

امام صادق (علیه السلام) به ابوحنیفه فرمود: به من رسیده است که تو قیاس می کنی. آیا درست است؟ گفت: بله. فرمود: قیاس نکن. اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود، وقتی که به خدا گفت: تو مرا از آتش خلق کرده ای و آدم را از گل، پس او میان آتش و گل قیاس و تمثیل نمود و اگر نوریت آدم را با نوریت آتش مقایسه می کرد و میان آن دو قیاس می نمود، به فضیلت مابین آن دو آگاهی حاصل می نمود و به صفای یکی بر دیگری شناخت پیدا می کرد. (۱)

شخصی به رفیقش آبدو تعارف کرده برای ترغیب او به نوشیدن آن گفت: بزَن روشن شوی. او اظهار تنفر نموده گفت:

آب جو گر آدمی روشن کند

هر خری باید که نورافکن شود

پس آنچه مردود است قیاس فقهی، که براساس یک نوع شباهت ظاهری است، می باشد، نه قیاس منطقی.

ادله قرآنی عصمت و امامت

۱. امامت به ظالمان نمی رسد

امامت عهدی الهی است و عهد الهی به ظالمان نمی رسد. هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) از جانب خداوند بعد از مقام نبوت به مقام امامت رسید، مقام امامت را برای برخی از ذریه و فرزندان خود تقاضا نمود که با اجابت خداوند مواجه گردید ولی با این قید که: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۲)؛ پیمان من به بیدادگران نمی رسد.

ولی امامت تنها به محسنان، که بعضی از ذریه ی حضرت ابراهیم اند می رسد، قرآن می فرماید: وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۳)؛ و از دودمان آن دو، یعنی ابراهیم و اسحاق پیامبر، دسته ای محسن اند که هم به وظایف شرعی پایبندند و هم به دیگران احسان می نمایند و دسته ای آشکارا به خود ظلم می نمایند.

ظلم به معنای عام شامل ظلم به خود و دیگران و خداوند می شود و شرک و ورزیدن، ظلم به خدا (۴)

و بزرگترین ظلم محسوب می شود. ظلم به مردم و خدا، ظلم به خود نیز است. حضرت

ص: ۱۳۵

۱- الکلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲- بقره، ۱۲۴.

۳- صافات، ۱۱۳.

۴- [۴]- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، قسمت ۲۴، فیض الاسلام.

لقمان به فرزندش می فرماید: شرک به خدا نوز که شرک، ظلم بزرگی است. "إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ" (۱). بنابراین امامت که عهد و منصب الهی و مقام بالاتر از مقام نبوت است، ملازم با عصمت ائمه ی هدی (علیه السلام) است.

علامه طباطبائی از یکی از اساتیدشان نقل می کند که خوب و بد بودن ذریه حضرت ابراهیم (علیه السلام) این طور تفسیر می شود: اول این که فرض شود ذریه افرادی بودند که همیشه ظالم بودند. دوم این که در آغاز عمر عادل و خوب بودند و در اواخر عمر ظالم شدند. سوم این که در اول عمر ظالم بودند و در پایان عمر خوب شدند. چهارم این که در همه اوقات خوب و عادل بودند.

محال است ابراهیم (علیه السلام) امامت را با این شأن بزرگی که خود او می دانست در مورد آن، قضیه از چه قرار است که بعد از دوران نبوت و رسالت به او می گویند: چنین منصبی را به تو می دهیم، برای ذریه خود خواسته باشد که مصداق فرض اول و دوم باشد، پس درخواست شامل فرض سوم و چهارم می شود.

و وقتی آیه "لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ" (۲) نازل می شود، درخواست فرض سوم نیز محال می نماید، چون آن ها بت پرست بودند، زیرا ابوبکر در سن چهل سالگی اسلام آورد (۳).

و همو بود که به پیامبر گفت: تو چرا بت نمی پرستی و عمر در سن سی و پنج سالگی موحد شد (۴).

و خواهرش به او خطاب نمود: تو بت پرستی (۵) و عثمان نیز به دست ابوبکر مسلمان شد.

پس آیه شامل تنها فرض چهارم می گردد، لذا منصب امامت و خلافت بلافصل به سه خلیفه اول محال است اعطا گردد، چون آن ها در آغاز مشرک بودند و به نظر راقم این سطور از اول تا آخر کافر ماندند. این درحالی است که منظور از ظلم در آیه کوچک ترین آن است و کسی می تواند امام شود که حتی کوچک ترین ظلم از او سر نزده باشد و از آن جا که مقام امامت بس بلند است، یک گناه صغیره سبب می شود لیاقت این مقام سلب گردد (۶).

به این ترتیب امام معصوم و به حق و منصوب از جانب خداوند، تنها علی (علیه السلام) و یازده فرزند اوست. (۷).

ص: ۱۳۶

۱- - لقمان، ۱۳.

۲- - بقره، ۱۲۴.

۳- - تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۳/۸۶۲.

۴- - مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱/۶۶۱.

۵- - تاریخ کامل ابن اثیر، ترجمه روحانی، ۲/۹۰۷.

۶- - www.welayatnet.com

۷- - نک: مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۶۸، بهمن ۱۳۷۹.

به این ترتیب امام فخر رازی که گفته است: «ظالم به کسی گفته می شود که در حال حاضر ظالم باشد، نه در گذشته و به اصطلاح اصولیین استعمال مشتق، مثل ظالم، در «ما انقضی عنه المبدأ»، مجازی و در «من تلبس بالحال»، حقیقی است (۱)، در بحث خلافت اصلاً مورد ندارد.

۲. آیه تطهیر

بخشی از آیه ی ۳۳ سوره احزاب که به آیه ی تطهیر شهرت یافته، آیه ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا» است. شیعه و سنی بر این باورند که این آیه، فضیلت والایی را برای اهل بیت به اثبات رسانده است. اندیشمندان شیعه، این فضیلت را برابر عصمت می دانند.

عجیب این است که خداوند برای این که دشمنان داخلی به آیه تطهیر حساس نشوند و شیعه متوجه عنایت خاص خداوند به اهل بیت بشود، آیه تطهیر را میان آیاتی که مربوط به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است قرار داده است. شیعیان از این طریق فهمیدند که اهل بیت (علیه السلام) زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستند که در آیه تطهیر، ضمائر مذکرنه و قبل و بعد آن، مونث.

پیش بینی اعجاز گونه قرآن، جمله ی «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ؟» (۲) در خانه های خود بمانید» در مورد زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است ولی مقصود عایشه دختر ابوبکر است.

ابن عباس نقل کرده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالیکه تمام زنانش حاضر بودند فرمود: یکی از شما (عایشه) بر شتری قوی هیکل و پیکر، سوار می شود و سگ های حوآب (که نام محلی معروف است) جلوی راهش می آیند و به او حمله می کنند و از سمت راست و چپ جمعیت فراوانی کشته می شوند و تماماً اهل جهنم اند.

در جریان جنگ جمل همین که عایشه به حوآب رسید سگ ها جلو آمده سخت حمله کردند، به طوری که بعضی از شترها رم نمودند. عایشه به یاد کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) افتاد و زمام شتر را بر گردانید. همراهان عایشه دیدند اگر عایشه برگردد در برابر علی (علیه السلام) کاری از پیش نخواهند برد، لذا یکی از آنان به عایشه گفت: این محل، حوآب نیست و از حوآب گذشته ایم. عایشه گفت: شاهد شما کیست و از کجا می دانید اینجا حوآب نباشد؟

رفتند پنجاه نفر عرب را پول داده آوردند و شهادت دادند که اینجا حوآب نیست و از حوآب گذشته اند. همین که عایشه شهادت آنان را شنید رو به بصره (برای جنگ با علی (علیه السلام)) حرکت کرد.

ص: ۱۳۷

۱- - فخر رازی، تفسیر کبیر، ۴/۴۵ و ۴۴.

۲- - احزاب، ۳۳.

بعضی از اهل سنت می گویند: عایشه توبه کرد که این دروغی است آشکار زیرا هنگامی که خبر شهادت حضرت امیر(علیه السلام) به او رسید خشنود شد و شادی نمود و سجده شکر به جا آورد.

اگر او توبه کرد پس چرا سوار قاطر شهباء شد و از دفن سبط اکبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) حسن بن علی(علیه السلام) در حجره جدش جلوگیری نمود.(۱) مخالفتش با امام زمان خود قطعی است و توبه اش غیرقطعی. اعمال بعدی او شاهد این است که توبه نکرده یا توبه را شکسته است.

اراده و خواست خدا در آیه تطهیر به دو گونه قابل تصور است: اراده ای که به فعل خود خداوند تعلق می گیرد و اراده ای که متعلق و مورد آن، افعال دیگران است. گونه اول اراده تکوینی و تخلف ناپذیر است: "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ".(۲) به این معنا که عصمت اهل بیت(علیه السلام) همان اراده فعلی و علم فعلی حضرت حق است، آن اراده و علم فعلی که منشأش، اراده و علم ذاتی اوست و آن عصمت و طهارتی است که ناشی از اختیار آن هاست.

گونه دوم: اراده تشریحی است که متعلق آن، فعل انسان های متشرع، بلکه خود آن ها است که برای تحقق فعل آن ها، خواست و اراده آن ها واسطه قرار می گیرد که یا فعل پسندیده و بایسته را انتخاب و اختیار می کنند و یا عمل ناپسند و ناشایسته را.

برای نمونه، خداوند با تشریح وضو، اراده نموده است که مؤمنان را از آلودگی های ظاهری و باطنی پاک سازد: "مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَتَرْضُوا عِقَابَهُ يُخَفِّضْ اللَّهُ لَكُمْ الْحَرَجَ وَتَكُنُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ".(۳) حال یا پاکی را انتخاب می کنند یا ناپاکی را. در واقع خداوند خواسته است که شما بندگان با خواست خود، طبق خواست او عمل کنید که نتیجه اش رضایت و بهشت اوست و در غیر این صورت، نتیجه اش، عدم رضایت و جهنم اوست که این باز با خواست او منافات ندارد.

گفتنی است انسان هایی که اعمال آن ها، مرضی خداوند است، در مورد آن ها نیز می توان گفت: اعمال آن ها مثل اعمال معصومان، از مصادیق و موارد اراده و علم فعلی حضرت حق است با این تفاوت که آن ها را به مردم معرفی نمی کند ولی براساس لطفش اهل بیت(علیه السلام) را به مردم معرفی نموده است؛ در هر حال هیچ جبری لازم نمی آید.

واژه رجس درباره مجموعه ای از آلودگی های ظاهری و باطنی به کار رفته(۴)

و چون در این

ص: ۱۳۸

۱- سید شرف الدین، النص و الاجتهاد، ص ۳۳۳ و علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ج ۲، ص ۲۵۶.

۲- یس، ۸۲.

۳- مائده، ۶.

۴- نک: مائده، ۹۰ و انعام، ۱۲۵ و ...

آیه با «ال» جنس یا استغراق همراه گشته، همه نوع پلیدی را در بر می گیرد. در نتیجه پیام آیه این است که خداوند با اراده ی تخلف ناپذیر خود، هرگونه پلیدی را از اهل بیت (علیه السلام) زدوده و دفع نموده و آنان را پیراسته است.

برخی از روایان و مفسران اهل سنت در تفسیر آیه ی شریفه، حدیث «فأنا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب» را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش کرده اند. (۱)

یکی از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه تطهیر می نویسد: فیه دلیل علی عصمه الأنبياء من الكبائر قبل البعثة و أن الفاسق لا يصلح للامامة. (۲)

اشکال عمده ی او این است که ارتکاب گناه صغیره را بر آن ها تجویز نموده است، در حالیکه آن ها مرتکب و آلوده به هیچ گناهی اعم از کبیره و صغیره، در طول عمر خود نمی شوند. (۳)

اگر آیه تطهیر را با آیه ی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۴) ملاحظه نماییم، قیاس شکل اول به این نحو به وجود می آید: اهل بیت (علیه السلام) مطهراند و هر مطهری قرآن را درک می کنند، پس اهل بیت (علیه السلام) قرآن را درک می کنند. و همین طور از آیه ی «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۵) و از آیه ی «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (۶) می توان قیاس شکل اول تشکیل داد: حضرت یوسف (علیه السلام) مخلص است و هیچ مخلصی مورد اغوای شیطان قرار نمی گیرد، پس حضرت یوسف (علیه السلام) مورد اغوای شیطان قرار نمی گیرد.

عدیدی از اهل سنت که آیه ی تطهیر را دلیل بر عصمت اهل بیت (علیه السلام) نمی دانند، بر دو تعبیر «إذهاب» و «تطهیر» تأکید دارند که پاک ساختن از پلیدی ها و از میان بردن آلودگی ها، نشانه آن است که آنان همچون دیگران از ارتکاب گناه ایمنی ندارند، زیرا اذهاب و تطهیر مربوط به رفع پلیدی های موجود در شخص می باشند، نه دفع آنچه را هنوز تحقق نیافته است.

رفع، گناه های موجود، در شخص را بر می دارد و دفع، گناهایی که می خواهند وارد شوند را مانع می شود. (۷) بررسی بیشتر، نادرستی آن سخن را آشکار می سازد و این واقعیت را می نمایاند که

ص: ۱۳۹

۱- جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۲- بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- حمّود، الفوائد البهیه، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴- واقعه، ۷۹.

۵- یوسف، ۴.

۶- ص ۸۲ و ۸۳.

دامنه کاربرد آن دو واژه فراتر از رفع آلودگی های موجود بوده، دفع پلیدی های تحقق نیافته را در معصوم در بر می گیرد.

براساس روایات فراوانی که به حدیث کسا شهرت یافته اند، رسول خدا عبایی پشیمی و سیاه که بر دوش داشت بر روی خود و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) انداخته، جمله «اللهم هؤلاء اهل بیتی» را برای آیندگان به یادگار نهاد و در پاسخ به ام سلمه که یکی از شایسته ترین همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و پیوستن به اصحاب کسا را درخواست نمود، فرمود: رحمت خدا بر تو باد! تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده ای و چقدر من از تو راضی ام! لیکن این فضیلت، ویژه من و این گرامیان است. (۱)

۳. آیه «اولی الامر»

قرآن کریم در سوره ی نساء، مؤمنان را به اطاعت از اولی الامر فرا می خواند و نام آنان را کنار نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) می نشاند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افزون بر دریافت وحی و حفظ و ابلاغ آن، حداقل دو وظیفه مهم دیگر بر عهده داشت: تفسیر و تبیین آموزه های وحیانی و فرمان رویی و حکم رانی. اطاعت از خدا با وظیفه نخست؛ یعنی دریافت و حفظ و ابلاغ وحی پیوند می خورد و اطاعت از رسول خدا با دو وظیفه دیگر؛ یعنی تفسیر آموزه های وحیانی و فرمان رویی مرتبط است. در آیه مذکور، وجوب اطاعت اولی، عقلی است و وجوب اطاعت دومی، شرعی.

از کنار هم آمدن رسول و اولی الامر و بسنده شدن به یک «اطیعوا» برای هر دو، می توان دریافت که اولوالامر جز دریافت وحی، همسان پیامبرند و بر همگان است که تبیین معارف الهی را از آنان بجویند و حکومت بر جامعه اسلامی را بدانان سپارند. (۳)

اطاعتی که قید و شرطی به همراه ندارد، اطاعتی همه جانبه و بی چون و چراست و این جز با عصمت رسول و اولوالامر سازگار نیست.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایتی می فرماید: لایزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه؛ (۴)

همواره اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود. و در حدیث دیگر چنین می فرماید: همواره این دین، قدرتمند و

ص: ۱۴۰

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۲- - نساء، ۵۹.

۳- - علامه طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۴۱۲.

۴- - نک: السید کاظم الحسینی، اصول الدین، ص ۲۸۷-۲۷۵، ۱۳۸۵.

شکست ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند و تمام آن ها از قریش اند؛ لایزال هذا الدین عزیزاً منیعاً الی اثنی عشر خلیفه. کلهم من قریش (۱).

و باز از آن حضرت روایت شده است: لایزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یكون علیکم اثنا عشر خلیفه، کلهم من قریش؛ دین تا قیامت پابرجاست، جز اینکه دوازده خلیفه بر شما (حکومت) می کند. تمام آن ها از قریش اند (۲).

بدون شک این دوازده خلیفه تنها امامان شیعه اند؛ زیرا خلفای نخستین چهار نفرند و حاکمان بنی امیه چهارده نفرند که همه آن ها به جز عمر بن عبد العزیز مرتکب ظلم آشکار شدند و از سوئی حاکمان بنی عباس سی و هفت نفر بودند که همه آن ها مایه سرافکنندگی برای اسلام بودند. عجیب آن که این احادیث از نگاه اهل سنت به صورت یک معما درآمده است.

۴. آیه ولایت

از مهمترین آیاتی که می توان بر حقانیت مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در امر عصمت و امامت استدلال نمود آیه ولایت است. خداوند می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۳)؛ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. دلالت آیه بر امامت معصومانه امام علی (علیه السلام) با ذکر مقدماتی آشکار می گردد:

۱. بسیاری از مفسران و محدثان درباره شأن نزول این آیه نوشتند: س_اِثْلَى دَاخِل مَسْجِد شَد و دَرخَوَاسْت کَمکَ نَمُود، اما کسی به او چیزی نداد. امام علی (علیه السلام) در حالی که در رکوع بود، انگشتر خود را به فقیر داد. هنگامی که این خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، از خدا چنین درخواست نمود: «همان طور که برای موسی (علیه السلام) از خاندان خویش او وزیری تعیین نمودی، پروردگارا برای من نیز از اهل بیتم وزیری معین بفرما». در این لحظه آن آیه نازل شد.

۲. ولی در آیه به معنای رهبر و صاحب اختیار است که آن از تعبیر «انما» به دست می آید، نه به معنای دوست و ناصر است که از ویژگی مؤمنان نسبت به یکدیگر است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَ

ص: ۱۴۱

۱- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۴، ۴۶-۴۵ و محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۸۱ و جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۴۹.

۲- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۱.

۳- مائده، ۵۵.

الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (۱) اگر «ولّی» به معنای دوست و یاور بود هرگز ضرورتی نداشت موضوع زکات، آن هم در حال رکوع مطرح گردد، بنابراین آیه در مورد بیان ویژگی های یک نفر به نام امام علی (علیه السلام) است.

۳. منظور از زکات در این آیه به معنای انفاق که یک امر مستحبی می باشد، است، نه زکات به اصطلاح فقهی؛ زیرا این واژه در آیه مکی «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (۲)، به کار رفته است، در حالیکه زکات اصطلاحی بعد از هجرت، در مدینه، واجب شد، لذا زکات به معنای انفاق شامل انگشتر نیز می شود. مهم بلکه اهم، انفاق یک انگشتر است، آن هم در حال رکوع، نه زکات به اصطلاح فقهی که واجب است همه مؤمنان پردازند.

و انفاق نمودن در حال نماز، آن هم نماز مستحبی، خود عبادتی، افزون بر عبادت نماز مستحبی است و چه بسا لازم شود برای انفاق، نمازگزار نمازش را بشکند. خلاصه سخن این که عرفان علی (علیه السلام)، علی را از انفاق باز نمی دارد و انفاق آن حضرت او را از عرفان باز نمی دارد. او مظهر «عالٍ فی دنوّه و دانٍ فی علوّه» است.

علاوه بر این که امام حسین (علیه السلام) فرموده است: من ضمانت می کنم که صدقه ای که به دست بنده ی خدا داده می شود، پیش از او به دست خدا می رسد، چون خود او فرموده است: «يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» (۳).

افزون بر آن که امام صادق (علیه السلام) فرموده است: شخص قبل این که به عیادت بیمار برود به عیادت خدا رفته است؛ فيقول الله عزّوجلّ: من عاد مؤمناً فقد عادني. (۴)

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: للمريض اربع خصال...؛ بیمار چهار ویژگی دارد: ۱. قلم از او رفع می شود، یعنی (در مورد کارهایی که نمی تواند انجام دهد) تکلیف ندارد. ۲. خداوند برای مریض گویی مانند احسن و بهتر از آنچه در دوران سلامتی انجام می داد می نویسد. ۳. دعای مریض در حق ملاقات کننده او مستجاب می شود. و خداوند به ملک سمت شمال وحی می کند مادامی که بنده در وثیقه و پیمان من است چیزی برایش ننویسد و به ملک سمت راست وحی می کند که برای بنده من دو برابر حسنات قرار بده و بنویس ۴. مرض کودک، کفاره گناهان والدین و پدر و مادر او به شمار می آید (۵).

ص: ۱۴۲

۱- - توبه، ۷۱.

۲- - مؤمنون، ۴.

۳- - علامه طباطبائی، المیزان، ذیل آیه مذکور (توبه/۱۰۴).

۴- - طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۶۱، چ چهارم، ۱۳۷۰.

۵- - ابن فهد، عده الداعی، ص ۱۲۶.

عدیدی سؤال می کنند اگر مقصود آیه، امام علی (علیه السلام) است، چرا الفاظ جمع در آن به کار رفته است. پاسخ این است که روش قرآن چنین است، چنانکه در آیه مباهله (۱)

کلمه «نساء» و «انفسنا» به صورت جمع آمده، حال آن که مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از اولی فاطمه زهرا (علیه السلام) و مراد از دومی امام علی (علیه السلام) است. همچنین است در موارد بسیار دیگر.

با توجه به آنچه بیان شد اشکال رأی و نظر آلوسی، مفسر سنی مذهب، آشکار می گردد. وی می نویسد: بسیاری از عارفان نیز جانشینی بلافصل علی، کرم الله وجهه، را می پذیرند، اما نظر آنان از این جانشینی خلافت باطنی است، نه خلافت صوری و ظاهری. ترتیب درست خلافت صوری، همان است که در عمل تحقق یافته و اهل سنت از آن جانبداری نموده اند.

خلافت باطنی، یعنی جانشینی در ارشاد و تربیت و یاری رسانی و تصرف روحانی؛ در حالی که خلافت صوری عبارت از اجرای حدود و آماده سازی لشکریان و دفاع از حریم اسلام و جنگ مسلحانه با دشمنان است. خلافت باطنی مغز خلافت ظاهری است.

آلوسی در پایان بحث می نویسد: آیا بر این اساس می توان علی (علیه السلام) را برتر از خلفای دیگر دانست؟ وی به این پرسش پاسخ مجمل و با تردید می دهد. (۲)

۵. آیه تبلیغ

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۳)؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر انجام ندهی پیامش را نرسانده ای. خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.

بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت و تمامی مفسران و محدثان شیعه بر آن اند که این آیه در مورد امامت علی (علیه السلام) و داستان غدیر خم نازل شده است. آن حادثه در روزی است که حضرت ختمی مرتبت درباره اش می فرماید: یوم غدیر حتم افضل اعیاد امتی (۴) و آن روزی است که خداوند توبه آدم (علیه السلام) را پذیرفت و ابراهیم (علیه السلام) را از آتش نجات داد و موسی، هارون (علیه السلام) را مقتدا ساخت و عیسی، وصی خود، شمعون صفا (علیه السلام) را معرفی نمود (۵) و آن روز، هیجدهم ذی الحجه بوده است.

ص: ۱۴۳

۱- آل عمران، ۶۱.

۲- محمود آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۸۷-۱۸۶.

۳- مائده، ۶۷.

۴- سید بن طاوس، اقبال الاعمال، ص ۴۶۶ و امالی صدوق، ص ۱۲۵.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سرزمین غدیر خم دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد و فرمود: ایها الناس من أُولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟! ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر و صاحب اختیارتر است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می داند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند مولای من و من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب اختیارترم؛ چرا که در قرآن آمده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۱). سپس سه بار فرمود: فمن كنت مولاه فعلي مولاه. بعد آن حضرت به یاران خود دستور داد به علی (علیه السلام) به عنوان «امیر مؤمنان» تهنیت و تبریک بگویند. به همین رو همه به آن حضرت، آن ولایت را تبریک گفتند. ابوبکر و عمر رو به امام علی (علیه السلام) کردند و گفتند: «هنيئاً لك يا علي بن ابي طالب! اصبحت مولاي و مولی كل مؤمن و مؤمنه» (۲).

پس از نصب علی در روز غدیر آیه ی «اکمال دین و اتمام نعمت» نازل گشت: «الْيَوْمَ يَتَسَّسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳). باز این قسمت آیه، میان دو قسمت دیگر آن جاسازی شده است تا از دستبرد دشمنان داخلی مصون و محفوظ بماند و شیعه از آن بهره عنوان سن-د مول-ویت و اول-ویت و امامت-م-عصوم و دوزاده گانه بهره جوید.

آقای مطهری در تفسیر «فلا تخشوهم» می فرماید: منظور از آن این که: از کافران نگرانی نداشته باشید. کافران دیگر از آن راهی که علیه اسلام مبارزه می کردند مأیوس شده اند و فهمیدند دیگر کارشان پیش نمی رود. سپس قرآن می فرماید: «واخشون» از من بیم داشته باشید. یعنی از سنت من بیم داشته باشید که «هر قومی چنان که در جهت فساد تغییر بکند نعمتم را از آنان سلب خواهم نمود»، (۴) لذا خطر جدی متوجه داخل است، نه خارج؛ زیرا قدرت اسلام جهان گیر شده است. به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اعلان ولایت علی (علیه السلام) از مردم داخل بیم و هراس داشت (۵).

و خداوند فرمود: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۶).

خداوند آن حضرت را در خصوص به فعلیت رساندن

ص: ۱۴۴

۱- احزاب، ۶.

۲- علامه امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳-۲۷۹.

۳- [۷]- مائده، ۳.

۴- ابراهیم، ۷ و نک: رعد، ۱۱.

۵- مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۵۸.

۶- مائده، ۶۷.

«اکمال دین و اتمام نعمت» که امامت و عصمت علی (علیه السلام) است، حفظ کرد ولی بعد از رحلت آن حضرت شد آنچه شد.

ولی سرانجام آنچه به ظاهر ناشدنی می نمود شدنی شد و مردم مثل ایرانی ها و دیگران به دعوت قرآن، «کما هو حقه و کما هو هو» پاسخ مثبت دادند و نظام حکومتی شیعی را که نزدیک ترین حکومت به حکومت علی (علیه السلام) است تثبیت نمودند.

البته آیات دیگر نیز بر امامت علی (علیه السلام) دلالت می کند که در این مختصر امکان بیان آن ها نیست، چون اصل بر خلاصه نویسی و بر مبنای «خیر الکلام ما قلّ و دلّ»^(۱) است.

فقط در این جا به دو نکته باید توجه نمود: یکی این که قرآن، طبق آیه «وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّهَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^(۲)، به ما ما مسلمانان آموخته است که اگر کفار و مشرکان به ما حمله کنند، ما در دفاع در مقابل آن ها پیروز خواهیم بود و دیگر آن که خداوند دعای پیامبر را مبنی بر عدم تسلط کفار و مشرکان بر امت او، به گونه ای که این ها محتاج آن ها بشوند، مستجاب نمود^(۳). بر این اساس است که می گوییم: تحریم آمریکا علیه ایران، نقش تعیین کننده ای ندارد و آن ها از حمله نظامی علیه آن ناتوان و مأیوس اند.

۶. ادله روایی امامت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی آگاه شد سپاه روم در حال آماده شدن برای یورش به مدینه است سپاهی برای مقابله آماده نمود. در این لحظه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گزارش رسید منافقان تصمیم دارند در غیاب وی به اصطلاح دست به کودتا بزنند. آن حضرت برای پیش گیری علی (علیه السلام) را به جای خویش به عنوان رسیدگی به امور دینی و دنیوی مردم مدینه در مدینه به جای خویش نشانده.

منافقان بعد از شکست توطئه خود شایع کردند که روابط علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تیرگی گزاشیده، لذا علی (علیه السلام) را با خود به جنگ با رومیان نبرده است. امام علی (علیه السلام) برای خنثی نمودن این شایعه خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساند و وی را از جریان امر مطلع ساخت. در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی الا أنه لانی بعدی»^(۴).

این حدیث به

ص: ۱۴۵

۱- - پیامبر رحمت می فرماید: خیر الکلام ما دلّ و جلّ (واضح باشد) و قلّ و لم یملّ (ملال آور نباشد) (جعفر بن محمد نقدی،

انوار العلوية، ص ٤٨٩).

٢- -فتح، ٢٢ و ٢٣.

٣- - شيخ صدوق، خصال، ج ١ (در دو جلد)، ص ١١١.

٤- - علي هندی، كنز العمال، ج ٨، ح ٢٥٠٤.

نام «حدیث منزلت» معروف است.

باز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در روایتی (مشهور به حدیث سفینه) اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده فرموده است: «ألا- إن مثل اهلِ بیتی فیکم مثل سفینهِ نوحٍ فی قومه من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق». (۱) آیه الله بروجردی فرموده است: متجاوز از صد نفر از بزرگان عامه در جوامع و مصنفاتشان این حدیث را روایت کرده اند (۲).

خواجه نصیرالدین طوسی روایتی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که به علی (علیه السلام) فرمود: انت أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی. (۳)

و باز پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: إني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتابُ الله، جبلٌ ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي اهلُ بیتی و أنهما لن يفترقا حتى يردا عليَّ الحوض. (۴) این حدیث به «حدیث ثقلین» معروف است. در مکه از جوانی پرسیدم: نظر تان در مورد حدیث ثقلی چیست؟ گفت: آن حدیث در آسمان ها مشهورتر است تا در زمین.

معنای حدیث چنین است: من دو چیز گران بها در میان شما باقی می گذارم که یکی از آن دو بزرگ تر از دیگری است: کتاب خدا، جبل و ریسمانی که از طرف آسمان به سوی زمین کشیده شده است، و عترت و اهل بیت و دودمان و خاندان من. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند مگر این که نزد حوض کوثر بر من وارد آیند.

حوض کوثر

کوثر دارای دو مصداق است: یکی دنیایی که کوثر محمدی، یعنی فاطمه زهرا (علیها السلام) است و دیگری اخروی که حوض کوثر است.

واژه کوثر یک بار در قرآن آمده است و سوره ای نیز به همین اسم نام گذاری شده است. اما حوض کوثر تنها در احادیث و روایات معصومان آمده است.

در شأن نزول سوره ی کوثر می خوانیم که عاص بن وائل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ابتر و بی دنباله و اجاق کور نامید، چون آن حضرت از حضرت خدیجه دو پسر به نام های قاسم و عبدالله داشت که هر دو در مکه از دنیا رفتند و عرب جاهلی دختر را فرزند تلقی نمی کرد.

ص: ۱۴۶

۱- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۹۱.

۲- علی عطائی، چرا؟ چرا؟، ج ۱، ص ۱۲.

۳- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۷۰، به کوشش حسن زاده.

خداوند آن فرد دشمن و خبیث را «ابتر» نامید، زیرا همه فرزندان ذکورش مردند، به ویژه این که پیامبر به عمرو، فرزند عاص فرمود تو در بستر مشترک متولد شدی، یعنی مادرت هم با عاص بن وائل همبستر می شده و هم با دیگران و عاص تو را به زور به خود ملحق نمود(۱).

آیه ی «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ(۲)» یکی از خبرهای غیبی است، چون همان طور که می بینیم خدای تعالی بعد از درگذشت آن حضرت برکتی در نسل آن جناب از طریق فاطمه زهرا قرار داد، به طوری که در همه عالم هیچ نسلی معادل آن نیست، آن هم با آن همه بلاها که بر سر دودمان آن حضرت وارد آوردند و گروه گروه از آنان را کشتند.

در تفاسیر شیعه و سنی برای واژه کوثر مصادیق و مواردی غیر از آنچه بیان شد ذکر شده است که عبارتند از: حوض و نهر کوثر، مقام شفاعت، نبوت، حکمت و علم، قرآن، کثرت اصحاب و پیروان، کثرت معجزات، کثرت علم و عمل، توحید و ابعاد آن، نعمت های خدا به پیامبر در دنیا و آخرت و...

بارزترین و بهترین مصداق کوثر، یعنی خیر زیاد، وجود مبارک حضرت زهرا(علیها السلام) می باشد که بیانگر این حقیقت و شاهد این واقعیت، شأن نزول و سیاق آیات سوره کوثر است. وجود آن حضرت، منبع خیر کثیر است که هم باعث ماندگاری رسالت پیامبر تا روز رستاخیز شده است و هم عامل جاودانگی نسل پاک او. وی مظهر نبوت از جهت پدر و مجلای امامت از حیث فرزندان و همسرش علی ابن ابی طالب است، لذا او خلاصه و عصار نبوت و عمده و زبده امامت است(۳).

و اما در مورد «حوض کوثر» احادیثی به حد تواتر نقل شده است: از جمله آن ها سخن پیامبر(صلی الله علیه و آله) است که فرموده است: حوض کوثر، نهری است که زیر عرش الهی جاری است. آبش سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل است. ریگ هایش زبرجد و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران و خاکش مشک است(۴) و امام حسین فرموده است: و نحن وُلاه الحوض، نسقی ولاتنا(۵)؛ و ما صاحبان حوض کوثریم و دوستان خود را سیراب می نماییم.

ص: ۱۴۷

۱- - المیزان فی تفسیر القرآن، سوره کوثر.

۲- - کوثر، ۱.

۳- - نک: المیزان، سوره ی کوثر و اینترنت، حوض کوثر، ویک پرسش

۴- - اینترنت، حوض کوثر، دانشنامه رشد و بحار الانوار، ۸/۱۸.

۵- - بحار الانوار، ۴۵/۴۹.

با توجه به روایات، حوض کوثر منبع آبی گوارا در بهشت است که بسیار وسیع بوده و بهشتیان پس از پشت سر نهادن سكرات و سختی های حشر و مواقف و ایستگاه های قیامت، بلافاصله پس از ورود به بهشت بر آن وارد می شوند و کام عطشان خویش را از آن سیراب می نمایند و در آن، دو نهر از بهشت می ریزد، یکی از چشمه تسنیم (تسنیم چشمه ای در بهشت است که آب آن از بلندی فرو ریزد) و دیگری از چشمه معین و روان و ساقی آن، علی و یازده امام پس اوست.

و بنابر کلام امام صادق هر کس از آن یک شربت و جرعه بیاشامد، هرگز تشنه نشود و بعد از آن هیچ گاه تعب و رنج نکشد و هر دیده ای که در مصیبت ما بگرید، حتماً با نظر کردن به کوثر شاد گردد و هر کس به قدر محبت و متابعت ما از آن لذت می برد، یعنی هر کس محبت و متابعتش بیشتر باشد لذتش بیشتر است (۱). به طور کلی هر کس از آن نوشیدنی بس گوارا بنوشد، چنان سرمست و کام روا می شود که حقیقتاً احساس شادی و خوشبختی مطلق می نماید و آنها که از آن ننوشند همیشه تشنه خواهند ماند.

در دعای ندبه، از خداوند می خواهیم: واسقنا من حوض جده (صلی الله علیه و آله) بكأسه و بیده رِيًّا رَوِيًّا هَنِيئًا سَائِغًا، لا أظمأ بعدها، یا ارحم الراحمین (۲)؛ و خدایا ما را از حوض جد امام عصر به وسیله كأس و جام و ید و دست او سیراب کن، سیراب کامل و گوارایی که هرگز بعد از آن تشنگی نباشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علیُّ إن هذا النهر لی و لك و لمحبيك (۳)؛ ای علی این نهر به من و تو و محبان تو اختصاص دارد. البته سایر انبیا نیز برای پیروان خود حوض مخصوصی دارند ولی به وسعت و برکت حوض پیامبر نیست (۴).

امام خمینی رضی الله عنه در این خصوص گوید: آیا این حوض مقام اتصال کثرت به وحدت است و اضمحلال قطرات در دریاست یا چیز دیگری که به عقل و عرفان بشر راهی ندارد (۵).

حافظ گوید:

بیا ای شیخ و از خمخانه ی ما

شرابی خور که در کوثر نباشد (۶)

ص: ۱۴۸

۱- - مجلسی، حق الیقین، ص ۴۵۵، بی تا.

۲- - ابن مشهدی، المراد الکبیر، ص ۵۸۴، ۱۴۱۹ ق.

۳- - بحار الانوار، ۸/۱۸.

۴- - نک: محجه البیضاء، ۸/۳۵۲.

۵- - صحیفه امام، ۲۱/۳۹۳ (وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی).

۶- - لغت نامه دهخدا، کوثر.

چون بشر به مرحله ای از اندیشه و قدرت رسیده است که می تواند طرح کلی، یعنی قرآن و سنت و سیرت پیامبر ختمی اخذ و ادراک و حفظ نماید، خاتمیت نه تنها مقبول می افتد، بلکه لازم می نماید و حال آن که در نسل های اعصار گذشته چنین ویژگی هایی یا اصلاً نبود و یا در سطح خیلی نازل بود، چنان که قبلاً بیان شد.

او به درجه ای از رشد رسیده است که پی به ارزش های فرهنگی خود برده، برای حراست و نگهداری آن ها به عنوان آثار فرهنگی سعی و تلاش نماید. عقل او به حدی از تکامل رسیده است که می تواند از دل کلیات قوانین اسلامی، جزئیات را استخراج و استنباط نماید و در زندگی دینی خود بهره برد.

او قادر است از متن و بطن کتاب و سنت و سیرت حضرت ختمی مرتبت، امامان دوازده گانه معصوم را حاصل نماید و بشناسد و بداند که آن ها انتصابی اند و نه انتخابی.

او از بدویت و قبیله گرایی و جاهلیت درآمده و به شهرنشینی و تمدن و صنعت روی آورده است. او مشحون و پر و سرشار از تجربه های فرهنگی است. لذا بعید می نماید دوباره به توحش و بت پرستی سابق برگردد. به این ترتیب پی به ارزش اسلام و اولیاء الله برده، آن ها را مقدس می داند و حاضر است برای حفظ و حراست آن ها جان فشانی نماید.

با التفات و توجه به مطالب فوق الذکر دیگر نیازی به ادامه وحی و نبوت احساس نمی شود. البته این، منافات با الهامات غیبی برای ائمه هدی (علیه السلام) ندارد.

اگر هم می بینیم عده ای خیانت کرده آنها را از صحنه اجتماعی کنار زده اند، مربوط به تقصیر و کوتاهی نمودن خود آنان است، نه دین اسلام که این، بر طبق اصل اختیار و سوء استفاده عدیدی از آن و امتحان خداوندی است، یعنی همه مردم به ندای حضرت حق، سعدیک و لیبیک نمی گویند ولی اکثر تابع حق اند.

اما به هر حال مردم توانستند حق را از باطل تشخیص دهند و سرانجام اسلام اصیل و ناب را توسط امام علی و... حاکم نمایند، چنان که نسل جدید در عصر حاضر موفق شدند حکومت اسلامی - شیعی را برقرار نمایند و شعاع آن را به دیگر بلاد توسعه و تعمیم دهند.

چون بشر به این آگاهی رسیده است که اسلام، فطری و معقول و تام و کامل و مناسب با تمام ابعاد انسانی، مثل جسم و عقل و قلب و عاطفه و روان است و کاملاً می تواند پاسخ گو به همه ابعاد او باشد و ادیان دیگر خرافی و یا حداقل، اکنون ناقص می نمایند، دست از این دین برنمی دارد و تا

پای جان برای حفظ و حراست آن، دفاع می نماید.

مردم این دوران، عقلای متدین و متدینان عاقل هستند. به این ترتیب جمله معروف ابوالعلائی معری سوری و در قرن پنجم که گفته است «اثنان اهل الارض: ذو عقل بلا دین و آخر دین لا عقل له»^(۱)، درباره ی آن ها اصلاً صادق نیست، بلکه درباره غیر اهل اسلام صادق است، چون عقلای اینان، دین ندارند و دین دارانشان، عقل معقول و به دور از تعصب و هوی و هوس ندارند.

با ورود عقل^(۲) در حریم قانون گذاری اسلام و حجیت آن و قرار گرفتن آن در کنار انبیا و ائمه (علیه السلام)^(۳)

و اجتهاد و مبتنی بودن احکام دین بر مصالح و مفاسد و توجه به احکام اولیه و ثانویه آن- به این معنا که عواملی چون حرج و اضطراب و ضرر و ضرار و تقیه و اهم و مهم و حفظ نظام و خدشه دار نشدن اساس دین، احکام اولیه را به احکام ثانویه تبدیل می نماید، مانند منع حج توسط امام خمینی- و قوانین کنترل کننده، مثل امور مشقت آور و اختیارات ولی فقیه و..، با اصل خاتمیت، موجه و قابل دفاع می نماید.

اسلام قادر است تا عصر ظهور و قیام قیامت پاسخ گوی کامل و مثبت احتیاجات نفسانی و نیازهای جسمانی بشری باشد.

خلاصه این که چهار اصل خاتمیت و امامت ائمه ی دوازده گانه و ولایت مطلقه فقیه جامع الشرایط و مرجعیت در عصر غیبت کبری، تناسب و توافق تام و کامل دارند و مؤید و موکد یکدیگراند.

به این ترتیب اسلام که در تسنن محمدی و تشیع علوی تبلور یافته است از دُغم و تحجر و جمود و عدم انعطاف پذیری و ارتجاع و قهقرایی، بری و به دور است و برعکس، سازگار با تحول مدیریت شده و دگرگونی رو به رشد و تکامل فردی و جمعی است^(۴)

و این مطالب، چنان که بیان شد، با امور مبنایی و اصول لایتغیر و قوانین ثابت تنافی و تعارض ندارد.

ص: ۱۵۰

۱- نک: راغب اصفهانی، تفصیل النشأتین، فصل ۱۸، ۳۷۶، ۱۳۸۰.

۲- حکیم سبزواری، اسرارالحکم، ۱۳۸۰ ق.

۳- کلینی، الکافی، ۱/۱۶.

۴- نک: شهید مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ۱/۱۸۴ و ۲۴۶ و ۲/۴۰ و ۳۱ و ختم نبوت، ص ۴۷ و ۵۸ و مجموعه آثار،

۱. تاریخچه

امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا (سَرَّ مَنْ رَأَى) چشم به دنیا گشود. گروهی از اهل سنت که حداکثر را تشکیل می دهند معتقدند آن حضرت در آینده متولد خواهد شد. که این درست نیست، زیرا حدیث ثقلین، که مورد اتفاق عامه و خاصه است، حاکی از این است میان قرآن و فرقان و عترت و اهل بیت هرگز افتراق و جدایی به وجود نخواهد آمد.

علاوه بر آن، طبق آیه ی «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»^(۱) و روایات، امام معصومی که الآن امام زمان است باید وجود داشته باشد تا به عنوان محل نزول، ملائکه و روح بر او، از اول شب قدر تا مطلع الفجر هر سال به تدریج نازل شوند^(۲).

نام و کنیه آن حضرت همانند نام و کنیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. کنیه هر دو ابوالقاسم است. از لقب های ایشان حجت و مهدی و قائم و امام زمان، امامی که در عهد خود مأمور هدایت خلق است و ولی عصر (و زمان آخر، چون ظهورش در آخرین زمان است) است.

آن حضرت دو غیبت داشت و دارد: غیبت صغری و غیبت کبری. غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری، یعنی با شهادت امام یازدهم آغاز شد. البته از آنجا که حضرت در دوران کودکی و پیش از امامت نیز از دیده ها پنهان بود، برخی غیبت را هنگام ولادت ایشان، یعنی سال ۲۵۵ هجری می دانند که پایان آن سال ۳۲۹ هجری است.

در دوران غیبت صغری، شیعیان از طریق چهار نائب خاص به ترتیب و یکی پس از دیگری به نام های عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن نوح و علی بن محمد سمّری با آن حضرت ارتباط داشتند. در دوران غیبت کبری، شیعیان برای امور شرعی و حکومتی خود باید به

ص: ۱۵۱

۱- - قدر، ۵.

۲- - نک: تفسیر «کتاب الصافی فی تفسیر القرآن»، ذیل آیه و تفسیر قمی، ۲/۴۳۱ و ۱/۳۶۶.

نائبان عام آن حضرت، یعنی فقیهان آگاه و عادل مراجعه نمایند.

بر پایه روایات اسلامی، اعتقاد به ظهور مهدی و مصلح جهانی، امری تردیدناپذیر است؛ چنانکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرَجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^(۱)؛ اگر از عمر جهان، جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را به قدری طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر سازد، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

ب_ از آن حضرت شب_ی_ه_ آن روایت، روایت شده است: المهدیُّ من وُلْدِي، اسمه اسمی و کنیتہ کنیتی، اشبه الناس بی خَلْقًا وَ خُلُقًا، یكون له غیبه و حیره تَضَلُّ فیها الأُمم، ثم یُقبل کالشَّهاب الثاقب یملأها عدلاً و قسطاً کما مُلئت جوراً و ظلماً.^(۲)

معمولاً جور در مقابل قسط و ظلم در مقابل عدل است. جور، حیف و ستمی است که از شخصی به دیگری تجاوز و سرایت می کند و یا به معنای میل (و انحراف) از قصد و اعتدال است. بعضی گفته اند: جور خلاف استقامت در حکم و در سیره حکومتی است، لذا گفته می شود: حاکم در حکمش و سلطان در سیره اش انحراف حاصل شد و آن وقتی است که آن دو از استقامت در حکم و حکومت فاصله بگیرند.

و ظلم، ضرر رساندن به کسی است که سزاوار آن نیست و عوض آن، به مظلوم داده نشود، خواه از حاکم باشد یا سلطان یا غیر آن دو، لذا خیانت در یک ششم درهم و یک درهم ظلم است و جور نیست، پس اگر در ظلم، قهر و میل ملاحظه شود جور است و اصل ظلم، نقصان در حق است و جور عدول از حق است.^(۳)

بعضی از اهل لغت گفته اند: ظلم مثل جور است جز این که ظ_لم اعم از ج_ور است، پس ظلم به معنای وضع شیء در غیر موضع آن است.^(۴)

برخی بیان داشته اند که قسط از آن جهت که دربردارنده مفهوم اعتدال است با عدل هم معنی می باشد، اما اختلاف و تفاوت آن با عدل آن است که قسط جنبه تطبیق مفهوم عدالت و اجرای آن در مصادیق و مواردش را داراست. وقتی عدل بخواهد تحقق و بروز داشته باشد از آن به قسط

ص: ۱۵۲

۱- احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹.

۳- أبوهلال العسکری، الفروق اللغویه، ص ۱۹۱.

۴- ابن منظور، لسان العرب، ۸/۲۶۳.

تعبیر می گردد. شاهد آن تفاوت، آیه ی «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا» (۱) است که دو واژه عدل و قسط کنار هم آمده است و طبیعتاً باید این دو، متفاوت باشند.

قسط، اجرا و تحقق عدل است و پیامدش نیز تطبیق عدل بر موارد و جایگاه های خارجیش می باشد، پس قسط، عدلی است که ظهور یافته و محسوس گشته است و از همین روی ترازو کردن اشیا را قسط گویند (۲)، چون عدل و تعادل را به صورت آشکار نمایش می دهد (۳).

۲. زمینه سازان قیام حضرت مهدی (عج) در روایات

برخی از احادیث که در منابع روایی شیعه و سنی آمده، بیانگر آن است که مردمانی از مشرق به پا می خیزند و زمینه برای نهضت جهانی حضرت مهدی (عج) فراهم می سازند: «يُخْرِجُ نَاسًا مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤْتُونُ لِلْمَهْدِيِّ (سُلْطَانَهُ)» (۴) و «المهدی (عج) و اصحابه یملکهم الله مشارق الارض و مغاربها... حتی لا یُری اثر للظلم» (۵) و «لا تذهب الدنيا حتی یملک العرب رجلٌ من اهل بیتی یواطیء اسمه اسمی» (۶).

یادآوری این احادیث و... می تواند امید به چشم انداز روشن آینده را در دل ها زنده گرداند و منتظران منجی حقیقی عالم را به پرورش صفاتی نیکو رهنمون گردد. براساس این روایات، زمینه سازان ظهور و حضور مصلح کل، از مبارزه با دشمنان به ستوه نمی آیند (۷) و کشته شدگان از آن ها شهیدان راه خدا به شمار می روند (۸) دل آن ها همچون پاره های آهن است (۹) که تندبادهای حوادث، آن را نمی لرزاند و ترس و واهمه را به خود نمی پذیرد. قرآن در این زمینه چه تعبیر جالب و بیان معجزه آسائی داشته می فرماید: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» (۱۰) و باز

ص: ۱۵۳

۱- - حجرات، ۹.

۲- - حدید، ۲۵.

۳- - ابی هلال عسکری، معجم الفروغ اللغویه، ۴۲۸.

۴- - ابن ماجه القزوينی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸ و مجلسی، بحار الأنوار، ۵۱/۸۷.

۵- - علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷ و عبدعلی العروسی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۶.

۶- - صحیح الترمذی، محمد ترمذی، ج ۲، ص ۴۶، ۱۳۴۲.

۷- - ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶.

۸- - محمد نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۳.

۹- - یوسف مقدسی شافعی، عقد الدرر، ص ۱۲۹.

۱۰- - هود، ۸۱.

می فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱) که مصداق اتم و اکمل متقین، امام زمان (عج) است. (۲)

برخی از این روایات، خواستگاه این قیام و زمینه سازی را شهر قم می دانند؛ بدین بیان که مردمانی استوار چون پاره های آهن، پیرامون بزرگ مردی از اهل قم، که مردم را به سوی خدا می خواند، گرد می آیند و با توکل بر خدا به پیش می روند: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَمٍ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ، يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزَبْرِ الْحَدِيدِ». (۳)

در این زمان، علم و دانش (دینی) از کوفه (نجف) رخت بر می بندد و در قم رحل اقامت می افکند و از آنجا به سراسر جهان سرازیر می گردد. (۴)

گفتنی است: قم در روایات در مرزهای جغرافیایی محصور نمی گردد و گستره ای وسیع می یابد؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) خطاب به گروهی از اهل قم فرمود: «مَرَحَبًا يَا خَوَانِنَا مِنْ أَهْلِ قَمٍ» (۵) و هر چه آنان قمی بودن را از خود نفی می کردند، تغییری در تعبیر و عبارت امام نمی دیدند؛ چنان که امام کاظم (علیه السلام) نیز در پاسخ به ادعای هارون که از بازگرداندن فدک سخن می گفت، حد آن را چنان تعیین فرمود که تمام قلمرو حکومت هارون را در بر می گرفت (۶) که کنایه از این است که ما بنیان حکومت شما را بر باطل می دانیم و همواره در اندیشه تشکیل حکومت دینی، برخلاف سکولاریسم، به سر می بریم.

نکته ی درخور توجه این که تا یک پیشگویی در مورد ظهور امام زمان (عج) از معصومی در کتب معتبر شیعی می یابیم، نباید فوراً و به طور قطعی، تعیین مصداق نماییم و بعد چه بسا رسوا شویم، چون نظیر این مصادیق در طول تاریخ زیاد است. اگر حداقل در این خصوص احتمال توأم با دقت، آن هم با کمال احتیاط باشد، بلاشکال است.

هر چه زمان می گذرد بشر بیشتر متوجه می شود که باید تابع قرآن صامت و فرقان ناطق باشد. از تظاهرات و اعتصابات و درگیری های مردم مخصوصاً جوانان و خودکشی ها و اعتیادها و... در سطح بین المللی متوجه می شویم که آن ها راضی به وضع موجود منحط و مادی محض خود نیستند

ص: ۱۵۴

۱- - اعراف، ۱۲۸.

۲- - فیض کاشانی، کتاب الصافی، ۳/۲۲۷.

۳- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ح ۲۱۶.

۴- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ح ۲۱۳.

۵- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۷، ح ۲۱۶.

۶- [۱۳]- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ح ۱۴۴.

و یک حالت قلق و اضطراب و ناراحتی و یأس بر آنان حاکم است و تا زمانی که «یوم الخلاص» و «ساحل نجات» نرسند آرامش حقیقی پیدا نخواهند نمود.

پی_امبر(صلی الله علیه و آله) ف_رمود: انت_ظار_الف_رج من اع_ظَم_الفرج؛(۱) از مهمت_رین فرج ه_ا و رستگاری ها و گشایش ها، انتظار فرج مولایمان صاحب الزمان(عج) است و باز روایت شده است: افضل أعمال امتی انتظار الفرج من الله عزّوجلّ.

هنوز کثیری از اهل سنت به این واقعیت پی نبرده اند، لذا به کوشش پیگیر و خالصانه و توأم با اندیشه صحیح نیازمنداند. ولی سرانجام به ذوی القربی و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) روی خواهند آورد و به «انتظار، مکتب اعتراض» باور پیدا خواهند نمود. علی(علیه السلام) فرموده است: لتعطفنّ الدنيا بعد شماسیها عطفَ الضروس علی ولدها؛(۲)

حتماً مردم دنیا به ما اهل بیت باز می گردند و مهربانی می نمایند، مانند بازگشت شتر بدخو و گازگیر و چموش، به بچه خود. از اعتقادات افتخارآمیز شیعه این است که واسطه فیض میان خالق و خلق، که همان معصوم و حجت این عصر و زمان و زمین است، تا قیام قیامت برقرار است ولی مجوسیان تا زمان زرتشت و یهودیان تا زمان موسی و مسیحیان تا زمان عیسی و اهل سنت تا عصر رسول به آن واسطه اعتقاد دارند.

فهم این حقایق و اعتقاد به آن ها، به زمان طولانی نیاز دارد. به همین دلیل است که هنوز ظهور و حضور قائم آل محمد(عج) به فعلیت نرسیده است. آن قدر ملت ایران و سپس لبنان و عراق و سوریه و فلسطین و مصر و یمن و افغانستان و بحرین و... تلاش پیگیر کرده اند و در این خصوص خون ها داده اند و علما و دانشمندان شیعی سعی همه جانبه نموده اند تا بسیاری از مردم متوجه شده اند قرآن و اهل بیت(علیه السلام)، دو بال نجات بخش و سعادت آفرین مطلق اند.

اهل سنت مثل مردم مصر و عربستان و... باید از عصیان و گناه جهالت نسبت به اهل بیت و دوری از آن حضرات، به ویژه امام عصر(عج)، استغفار نمایند تا از عذاب تشتت و تفرقه و شکست و ورشکستگی و کشت و کشتار دسته جمعی به وسیله داعشی ها و سلفی ها و وهابیان ریش دار بی ریشه و دگماتیست های بی منطق و مزدوران جاهل و ...،

چرا داعش ها مقدس های خشکند

که یکسر پشک و جز آن ها که مشکند

در امان بمانند؛ چرا که وجود آن حضرت، چه در غیبت و خفا و چه در حضور و ظهور، امانی از

ص: ۱۵۵

۱- [۱]- الطبسی، الشیعه و الرجعه، ص ۲۰۱.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۱۸۰.

عذاب الهی است، چون طبق آیه مباهله: «انفسنا»^(۱)، آن حضرت، «نفس النبی» به شمار می آید و حضرت حق در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.»^(۲)

بایسته و شایسته است سخن معجزه آسای امام صادق (علیه السلام) را در نظر آوریم که با تأکید بر سرشت یگانه امامان معصوم (علیه السلام) می فرماید: اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد.^(۳)

البته جهاد و مبارزه صرف و به دور از مرجعیت و ولایت فقیه که ریشه در امامت و عصمت دارد به ثمر نمی رسد و به اثر نمی نیشند. نمونه بارز آن مبارزه مردم الجزایر و افغانستان و لیبی و مصر و... است که سرانجام وابسته تر به غرب غارتگر و آمریکای فریبکار شدند.

این مطالب، جوانان متدین و فرهیخته را به آینده نجات بخش، در ظل حکمت و حکومت حضرت مهدی (عج) امیدوار نموده، از انحراف اخلاقی به اخلاق حسنه سوق می دهد تا از زمینه سازان با ارزش قیام آن حضرت شوند.

۳. مهدی در آیات قرآن

آیاتی که در خصوص حضرت مهدی (عج) است از این قراراند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.»^(۴) و باز می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا.»^(۵) تکرار آیات در سه نوبت (آیه اولی در دو جای قرآن است)، دلیل اهمیت زیاد مسئله و تأکید بر آن و قطعیت آن است.

منظور از دین حق در آن آیات اسلام است که بر همه ادیان تحریف شده غلبه پیدا خواهد نمود، چون اسلام شامل عقاید و اخلاق و احکامی است که منطبق بر وجدان و واقعیت و حقیقت است؛ به عبارت دیگر «الاسلام یعلو و لایعلی علیه».^(۶)

به همین دلیل است که اگر این دین به هر کسی مخصوصاً جوانان فرهیخته ی اهل منطق و

ص: ۱۵۶

۱- آل عمران، ۶۱.

۲- انفال، ۳۳.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۶.

۴- توبه، ۳۳ و صف، ۹.

۵- فتح، ۲۸.

۶- مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۲/۹۴۴، ۱۳۷۸.

استدلال عرضه گردد، به سرعت قبول می کنند، بلکه می توان ادعا نمود که جوانان فرهیخته، که آلودگی کمتری نسبت به اشخاص مسن دارند، در هر کجای جهان، چنانچه به اسلام، کما هو هو، آگاهی پیدا کند، از همه بیشتر و زودتر و سهل تر به آن گرایش پیدا می کنند.

از جابر در مورد آن آیات روایت شده است که آن ها فعلیت پیدا نمی کنند مگر وقتی که هیچ یهودی و نصرانی و صاحب ملت و آیینی باقی نمی ماند جز اسلام تا آنجا که گوسفند از گرگ و گاو از شیر و انسان از مار در امان است، یعنی در صلح و صفا با هم زندگی می کنند... و جزیه از مسیحیان برداشته می شود (در نتیجه مسلمان می شوند) و صلیب شکسته می گردد و خوگ ها کشته می شوند و آن، وقتی است که عیسی بن مریم از آسمان نازل می شود(۱) و پشت سر امام مهدی(عج) نماز می خواند. در انجیل یوحنا و متی می توان کیفیت نزول حضرت مسیح(علیه السلام) از آسمان را به زمین جستجو نمود.(۲)

قرآن می فرماید: "بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ." (۳) روایت شده است: حضرت حَجَّت(عج) اول سخنی که به زبان می آورد همان آیه است.

آن آیه یک معنای ظاهری دارد و آن این که: آن سودی که از راه خرید و فروش به انسان می رسد که خداوند برای او مقرر فرموده است و مورد تأیید فطرت نیز است، بهتر از سود و منفعتی است که از طریق کم فروشی نصیب او می گردد و یک معنای باطنی دارد که آن کلام قائم المنتظر است که می فرماید: من بقیه و باقیمانده(امامان) از قبل و جانب خدا و حجت و خلیفه او بر شمایم و هر مسلمانی به او می گوید: السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه.

وظیفه ما این است که مدام و حساب شده با دشمن محارب و بی دین به مبارزه بی امان و بدون اتلاف وقت و جدی پردازیم تا فتنه ها از بین بروند و ظهور مهدی موفور السرور و الخیر تحقق پیدا کند و دین اسلام بر همه عقاید خرافی و ادیان تحریف شده غلبه نماید.(۴) "وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ." (۵)

باز قرآن می فرماید: "وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ"

ص: ۱۵۷

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ۹/۲۶۶ و کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۳۱۷.

۲- کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۳۵۶-۳۴۸.

۳- هود، ۸۶.

۴- الحر العاملی، اثبات الهداه، ص ۵۵۰.

۵- انفال، ۳۹.

الصَّالِحُونَ” (۱)؛ ما در کتاب زبور که از لحاظ رتبه بعد از قرآن قرار می گیرد، نوشتیم و مقرر نمودیم که زمین به ارث بندگان صالح می رسد که از این آیه و آیه ”قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْبِتُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ” (۲) استنباط می شود که مسئله ظهور حضرت مهدی (عج) در لسان انبیا جاری بوده و در کتب آن ها ثبت شده است. نتیجه این که صالح بودن و یاری خدا و صبر، از عوامل و شرایط تسریع ظهور آن حضرت است.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: در کتاب علی (علیه السلام) یافته ایم که من و اهل بیت من کسانی هستیم که خداوند زمین را به ارث ما در آورده است و متقین ما هستیم و تمام زمین متعلق به ماست (۳).

در همین راستا و جهت خداوند می فرماید: ”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.” (۴) از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: اصبروا علی أداء الفرائض و صابروا عدوكم و رابطوا امامکم المنتظر (عج) (۵)؛ بر ادای فرائض صابر باشید و در مقابل دشمن یکدیگر را به صبر سفارش کنید و با امام مورد انتظارتان ارتباط معنوی برقرار نمایید و منتظر ظهورش باشید و به خاطر رضایت آن امام همام، مجهز به تجهیزات دفاعی و فرهنگی باشید (و با تقوا باشید تا رستگار گردید).

نکته ای که باید متوجه آن بود این که هر کدام از ائمه (علیه السلام) اگر می توانستند قدرت غاصبانه خلفا را نابود می ساختند. به همین دلیل امام عصر (عج) چاره ای جز غیبت نداشت و الا کشته می شد و آثار و برکات نسل امامت نابود می گشت. امام صادق (علیه السلام) به سدید صیرفی فرمود: «اگر یاورانی به تعداد این گوسفندان می داشتم قیام می کردم». سدید می گوید: وقتی گوسفندان را شمردیم، بیش از هفده رأس نبودند. (۶)

باز در قرآن آمده است: ”وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.” (۷) امام باقر (علیه السلام)

ص: ۱۵۸

۱- - انبیاء، ۱۰۵.

۲- - اعراف، ۱۲۸.

۳- - فیض کاشانی، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، ۳/۲۲۷، ۱۳۷۷.

۴- - آل عمران، ۲۰۰.

۵- - الطبسی، الشیعه و الرجعه، ص ۳۵۹.

۶- [۳]- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۷، ح ۳۷۳.

۷- - اسراء، ۸۱.

می فرماید: إذا قام القائم ذهبت الدوله الباطل... و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب... لو قد خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائكه المسؤمين... يكون جبرائيل على مقدمته و ميكائيل على ساقته(عقب او) و اسرافيل على يساره.(۱)

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ.(۲)

باید دانست وعده خلافت خدا به مؤمنین تنها به تحقق ظهور حضرت حجت(عج) است. قرآن در این زمینه می فرماید: "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ"(۳)؛

خداوند به بعضی از شما که ایمان (خالص) آورده اند و عمل (کاملاً) صالحی انجام داده اند (که منظور رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت(علیه السلام) و امام عصر(عج) یا شیعیان حقیقی اند) وعده داده است که آن ها را در زمین خلیفه قرار دهد، چنانکه کسانی را که قبل از آنان بودند خلیفه قرار داد و دین آن ها را که برایشان پسندیده است استقرار دهد و از پی ترس آن ها، ترس آن ها را تبدیل به امنیت گرداند. آن ها مرا عبادت می کنند و نسبت به من هیچ شرکی نمی ورزند و کسی که بعد از تحقق آن نوید و یا بعد از بیان آن وعده، کفران نعمت کند و به وسیله کفر یا نفاق یا سایر معاصی مهلکه، شکر خدا نگذارد او واقعاً خارج از زری عبودیت است و فاسق. شیعه ای که این همه افتخار دارد و خداوند این همه به او عنایت فرموده است اگر معصیت کند واقعاً فاسق است، یعنی او باید با عقاید عقلانی- و حیانی و اخلاق حسنه و اعمال درست و صحیح خود، زمینه ظهور را هر چه سریع تر فراهم سازد.

عیاشی به سند خود از علی بن الحسین(علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت آن آیه را تلاوت نموده فرمود: به خدا قسم شیعیان ما اهل البیت اند (البته اهل البیت بودن شیعه، ظل و فرع اهل البیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) است) که خداوند آن وعده را در مورد آنان، به دست مردی از ما، یعنی مهدی این امت(عج) به فعلیت خواهد رساند. چنان که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرموده است: کل تقی و نقی آلی(۴)؛ هر شخص باتقوا و نیکویی آل من است.

ص: ۱۵۹

۱- - کامل سلیمان، يوم الخلاص، ص ۳۰۱-۲۹۹.

۲- - رعد، ۱۷.

۳- - نور، ۵۵.

۴- - بحارالانوار، ۹۱، ۲۶۲ و نک: حسن زاده، نمط ۹، ص ۱۶۰، ۱۳۹۴.

گفتنی است: دلیل این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روایات متعدد اسم مبارک آن حضرت را صریحاً نام نبرده است شاید به خاطر آن بوده است که دشمن در غیبت صغری به او دسترسی پیدا نکند، چنان که امام زمان (عج) در توقیعی فرموده است: *مَنْ سَمَانِي فِي مَجْمَعِ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۱)* و شاید اکنون نام بردن آن حضرت بلاشکال باشد مگر این که تعبداً باید نام او را نبریم. و الله احکم و اعلم بالثواب و الوفاق و کیفیه الحال و حقیقه المآل.

قرآن در جای دیگر بعد از اشاره به داستان فرعون که مردم را به استضعاف کشانده بود می فرماید: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۲) این آیه هر چند در مورد بنی اسرائیل و به قدرت رسیدن آنان بعد از رهائی از چنگال فرعون است ولی تعبیر «و تُرِيدُ...» اشاره به یک اراده مستمر الهی دارد و از این روی در بسیاری از روایات، بر ظهور حضرت مهدی (عج) تطبیق شده است. (۳)

۴. وجه تسمیه ابا صالح و القائم و بیان چند مسئله خانوادگی امام زمان

یکی از کنیه های حضرت مهدی (عج)، «ابا صالح» است. آن نه به معنای این است که آن حضرت فرزندی به نام «صالح» داشته باشد، زیرا آنچه از منابع معتبر به دست می آید این است که کیفیت زندگی و مأوا و مسکن او و... همانند خودش برای ما پنهان است؛

زیرا دانستن محل زندگی او خلاف حکمت غیبت است و خطری بزرگ برای وجود نازنین وی است. امام صادق می فرماید: او میان مردم تردد می کند و در بازار آن ها راه می رود و در فرش آنان قدم می گذارد ولی مردم او را نمی شناسند تا این که خداوند به او اذن معرفی خود به آنان را بدهد (۴).

یکی از نواب چهارگانه امام گوید: صاحب الزمان (محیط به عصر، خصوصاً عصر ظهور) همه ساله در موسم حج حضور می یابد (۵) (نه)

این که ظهور نماید) و نیز حتی در مسجد کوفه و سهله و کربلا و نجف و... و بنا به نظر بعضی او همچون خضر و عیسی ازدواج هم نکرده است، برای این که با حکمت غیبت منافات دارد. او مهم را فدای اهم نموده است.

ص: ۱۶۰

۱- - مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۲/۹۹۰.

۲- - قصص، ۵.

۳- - مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۳۱.

۴- - مجلسی، بحار الانوار، ۵۲/۱۵۴.

۵- - بحار، ۵۲/۱۵۲.

گاهی کلمات «اب و ام» در کنیه‌ها به معنای «صاحب و مالک و کنه و اساس و بنیان و منبع می باشد، نه به معنای پدر و مادر، مانند ابوالفضل و ابوتراب و امّ القری و امّ الفساد و...

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرموده است: «إِذَا ضَلَلْتَ عَنِ الطَّرِيقِ فَنَادِ يَا صَالِحٍ أَوْ يَا أَبَا صَالِحٍ (المهدی) آرشدونا الی الطریق یرحمکم الله (۱)؛ وقتی از راه (چه در دشت و صحرا و چه در خصوص اندیشه و اخلاق و عمل در عصر غیبت) منحرف شده و جاده را گم نمودی، «صالح» یا «ابا صالح» را صدا بزنی و بگو: ای صالح یا ای ابا صالح (ما را دریابید و راه را) به ما نشان دهید، (آن وقت) خداوند شما را مورد رحمت خود قرار می دهد.

افزون بر آن، در نامه معروف آن حضرت، که در سال ۴۱۰ ق به شیخ مفید ارسال داشته است، آمده است: «ما به همه اخبار شما آگاهیم و هرگز احوال و غم و شادی شما بر ما پنهان و پوشیده نیست»، بنابراین چقدر زیباست که انسان در مشکلات مادی و معنوی بگوید: «یا صاحب الزمان ادرکنی» و «یا فارس الحجاز (ای سوار کار حجاز) و یا ابا صالح المهدی اغثنی أو ادرکنی (۲)»، چون او واسطه‌ی فیض میان خالق و خلق است.

یکی از القاب آن حضرت «قائم آل محمد» است. قائم از القاب مشهور آن حضرت است و شیعیان با شنیدن آن، به احترام او و برای اعلام و اعلان آمادگی، قیام می کنند. یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم (علیه السلام) پرسید: آیا شما همان قائم هستی؟ امام فرمود: آری، اما قائم به حقی که زمین را از دشمنان خدا پاک می کند پنجمین فرزند از اولاد من است (۳).

در حقیقت آن، قیام به لسان و زبان و عمل صالح دارد و این، قیام با شمشیر توأم با تدبیر.

و عبدالعظیم حسنی به امام جواد (علیه السلام) عرضه داشت: من امیدوارم که تو همان قائم از اهل بیت باشی که زمین را پر از عدل و قسط می کند، همان گونه که پر از ظلم و جور شده است. آن حضرت در پاسخ فرمود: هر یک از ما (امامان) قائم به امر خدا و هدایت کننده به سوی دین خدا می باشد، اما آن قائمی که خداوند به وسیله او زمین را از اهل کفر پاک می گرداند همان است که ولادتش بر مردم مخفی شده است و از نظرها غایب (۴).

امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل نموده است که: «قائم ما هرگاه خروج (و ظهور) کند، ۳۱۳ نفر

ص: ۱۶۱

۱- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۲/۲۹۸، ۱۴۱۳ ق.

۲- نک: علی هجرانی، امام زمان را ابا صالح چرا.

۳- ابوالقاسم خزاز، کفایه الاثر، ص ۲۶۵.

۴- کفایه الاثر، ص ۲۶۵.

به عدد رزمندگان غزوه بدر گرد او جمع می شوند. امام باقر می فرماید: سوگند به خدا، سیصد و اندی نفر بدون وعده پیشین گرد(امام عصر) می آیند که در میان آن ها پنجاه زن وجود دارد(۱). (روی

این حساب هنوز آن تعداد یافت نشده است تا حضرتش با آنها قیام و خروج و ظهور آشکار و بروز نماید)، پس زمانی که ظهور او فرا می رسد، شمشیر که در غلاف و در مقابلش قرار دارد، فریاد برمی آورد: قُم یا ولی الله فاقتل اعداء الله»(۲).

و امام باقر(علیه السلام) می فرماید: وقتی امام حسین(علیه السلام) به شهادت رسید، ملائکه در حال ضجه و گریه به خداوند گفتند: چرا سکوت می کنی؟ و داد مظلوم نمی ستانی؟ ندا رسید: از آنان، به وسیله این قائم(حضرت مهدی)، انتقام می گیرم(۳).

او قائم بامرالله و به قسط و به حق است.

در احادیث رسول اکرم و ائمه، القاب متعددی دیگر برای امام مهدی ذکر شده است که در این میان به القابی مانند المنتظر، المهدی، الحجه، المنصور، الخلف الصالح، صاحب الزمان، بقیت الله و... می توان اشاره نمود.

۵. علایم مشروط و حتمی ظهور

علائم ظهور دو دسته است: یکی مشروط و غیرحتمی و دیگری غیرمشروط و حتمی. جز نشانه هایی که صراحتاً در احادیث به حتمی بودن آن ها اشاره شده است، بقیه نشانه های ظهور همگی از امور موقوفه و غیرحتمی به شمار می روند و در آن ها ممکن است بداء حاصل شود، یعنی بنا بر مشیت و اراده الهی ممکن است تغییر و تبدیل و یا تقدم و تأخر پیدا نماید.

بداء به این معناست که خداوند بنا بر مصلحتی، مسئله ای را از زبان پیامبر یا ولی ای از اولیای خویش به گونه ای تبیین می نماید و سپس در مقام عمل و ظهور و بروز، غیر آن را نشان دهد. بنا بر سخن پیامبر، مثل زیاد قرآن خواندن و کم عمل نمودن و کشتار زیاد میان مردم و ظاهر شدن منکر در بین آنها و... (۴)

و طبق بیان حضرت علی، مانند ربا خوردن و رشوه گرفتن و محکم ساختن ساختمان ها و زنان را طرف مشورت قرار دادن در کارهای اجتماعی و شخصی و...، از جمله نشانه های ظهور غیرقطعی و حتمی اند(۵).

ص: ۱۶۲

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۵۲/۲۲۳.

۲- - کفایه الاثر، ص ۱۶۰.

۳- - شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۱۶۰ و معجم احادیث الامام المهدی، زیر نظر علی کورانی، ص ۳۶۰.

۴- - شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ۷/۳۹۰.

۵- - بحار الانوار، ۵۲/۱۹۳.

و باز در این خصوص امام صادق می فرماید: ... وقتی دیدی بدکار را ستایش کنند و او شاد و شارژ شود... و وقتی دیدی خانه کعبه تعطیل شده و به تعطیلی آن، دستور داده می شود و حلال، حرام و حرام، حلال می شود... و آن زمان که دیدی سوگندهای دروغ به خدا بسیار گردد ... و هنگامی که نگرستی مردم نماز را سبک می شمارند... و آن زمان که دیدی در مکه و مدینه کارهایی می کنند که خدا دوست ندارد... و وقتی دیدی قدرتمندان غذای عمومی مردم را احتکار می کنند و چشم و هم چشمی می شود، آن زمان، زمان آخر الزمان است(۱). و باز بنابر سخن پیامبر از جمله آن ها آرزوی کمی فرزند داشتن و مرگ ناگهانی و... است(۲).

بعضی از ذکور و اناث، مثل تعداد زیادی از غربی ها و عده قلیلی از شرقی ها به لواط و مساحقه و همجنس بازی با حیوانات روی آورده اند که بسیار مسئله دردناک و تکان دهنده و از عمده علائم آخر الزمان والعصر است. امام باقر می فرماید: آن گاه که مردان به زنان تشبه کنند و زنان به مردان و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، زمان خروج قائم آل محمد است(۳).

یکی از مشکلات عصر ما، که شاید از علائم ظهور باشد تحریف است. اگر بعضی نتوانستند در قرآن تحریف لفظی ایجاد کنند تحریف معنوی به وجود آورده اند. تحریف و تغییر و تبدیل، به گیاهان و حیوانات و حتی انسان ها نیز سرایت نموده است، مثل بعضی از جوانان که بینی سالم و فابریکی خود را برای زیبایی تغییر می دهند و منحرف می کنند.

تحریف تا آن جا پیش رفته است که جنسیت را در مردم هم نشانه گرفته است. برای نمونه مذکری، مؤنث و مؤنثی مذکر می شود.

البته این مسئله مقبول و معقول نیست، زیرا آن، ناشی از مرض روانی و بیکاری و تقلید از غرب و بیشتر مربوط به پول دارها و شهوت ران ها و تحول و تنوع گراهاست، هر چند بعضی از مراجع نظیر امام خمینی به حلیت اصل تغییر جنسیت فتوا بدهند(۴).

قطعی ترین نشانه ظهور به سلامت روان برمی گردد. شیخ طوسی مهمترین و روشن ترین علامت را، قصد خوب و نیت خالص مردم دانسته است. وقتی حضرت حق، صدق و ثبات نیت ناب مردم را در یاری نمودن به امام دانست، فرج آن حضرت را نزدیک و محقق می سازد(۵).

ص: ۱۶۳

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۲۶۰/۵۲-۲۵۶.

۲- - اینترنت: نشانه های شگفت انگیز آخر الزمان، www.rasekhoon.net.

۳- - ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه پهلوان، ۱/۶۰۴، ۱۳۸۰.

۴- [۲]- امام خمینی، تحریر الوسیله، ۲/۵۶۳، ۱۳۶۳.

۵- - شیخ طوسی، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، ص ۲۳۳.

و اما آنچه در روایات درباره ی علائم حتمی ظهور آمده است از این قرارند(۱):

۱. صیحه ی آسمانی. امام صادق در توضیح آن می فرماید: اول امام عصر، صدا می زند که حق با علی و شیعیان اوست. این صدا را غرب و شرق می شنوند و در آخر روز شیطان فریاد می زند که حق با عثمان است.

۲. خروج سفیانی در ماه رجب. وی با یک حمله پنج ایالت را می گیرد. او به دین مسیح رومی و دارای صلیبی در گردن است. بقای او در مدت نه ماه است که بعد از او امام زمان ظاهر می شود.

۳. ورود خراسانی ها. آن ها صاحب پرچم های سیاه یا «رایات السود»، اند که از آن جا به کوفه برای بیعت با ولی الله الاعظم وارد می شوند.

۴. خروج یمانی از یمن است که به حق دعوت می کند.

۵. فرو رفتن زمین در صحرای بیداء (زمین هموار و نرم بین مکه و مدینه که به مکه نزدیک است)(۲).

۶. کشته شدن نفس زکیه که پانزده روز بعد از آن، امام زمان قیام می کند.

۷. کسوف آفتاب در نیمه ی ماه رمضان و خسوف ماه در آخر آن.

۸. طلوع خورشید از مغرب.

۹. جنگ میان مکه و مدینه.

۱۰. شکاف برداشتن نهر فرات و فرو ریختن سمت غربی مسجد دمشق و خراب شدن دیوار عقب مسجد کوفه.

۱۱. حضرت قائم روز شنبه، روز عاشوار، میان رکن و مقام ایستاده است که در مقابلش جبرئیل صدا می زند: بیعت از آن خداست، پس زمین را پر از عدل می کند.

۱۲. فرود آمدن حضرت مسیح (علیه السلام). پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این خصوص می فرماید: فیلتفت المهدی و قد نزل عیسی... مهدی (عج) متوجه می شود که عیسی (علیه السلام) در قدس در نزدیکی مناره سفید فرود آمده است... پس مهدی می گوید: جلو بایست و با مردم نماز بخوان، سپس عیسی می گوید: نماز (جماعت) برای تو اقامه شده است. پس عیسی پشت سر او نماز می خواند و با او بیعت می کند و می گوید: من به عنوان وزیر برانگیخته شده ام، نه به عنوان امیر (و امام)(۳). از عبارت «قد

ص: ۱۶۴

٢- - ياقوت، معجم البلدان، ١/٥٢٣.

٣- - احمد بن محمد هيثمي، صواعق المحرقة، ص ٩٨ و نجفي، منتخب الانوار المضيئه، ص ٤٤، ١٤٠١ ق.

نزل عیسی...» فهمیده می شود که آن حضرت، نزول دارد، نه رجعت.

برخی نوشته اند: نشانه های حتمی آن هایی اند که یا متصل به ظهور با فاصله پانزده روز یا چند ماه اند و یا متصل به ظهور نیستند و بعضی از آن ها از این قرارند: خروج دجال، ندای آسمانی، خروج سفیانی از وادی یابس، فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء، قتل نفس زکیه بین رکن و مقام، خروج سید حسنی از دیلم و قزوین، کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه در پایان آن، سه ندا در ماه رجب، خروج یمانی از یمن، انقراض بنی عباس، جاری شدن نهری از فرات به غری (یکی از نام های شهر نجف) و ظاهر شدن قحطی شدید(۱).

طبق برخی از روایات، در سطح منطقه، از جمله مقدمات انقلاب حضرت مهدی(عج)، پیروزی انقلاب ایران و یمن به شمار آمده است که پیروزی مردم یمن کمتر از یک سال قبل از ظهور امام زمان خواهد بود(۲).

شیخ طوسی گوید: بعد از تحقق علائم مذکور، قیام امام حتمی است و آیات قرآن هم در این باب زیاد است(۳) که از جمله آن ها آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»(۴)

و«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»(۵)

و«أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ»(۶).

امام صادق می فرماید: کذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون؛ وقت تعیین کنندگان برای ظهور، دروغ گفتند و شتاب کنندگان در آن، هلاک شدند و تنها تسلیم شوندگان به امر خدا و رسول و امام، نجات می آیند(۷).

۶. دجال و خردجال

واژه دجال، صیغه مبالغه و به معنای کسی یا چیزی که بسیار مردم را به اشتباه بیندازد و فریب دهد(۸).

ص: ۱۶۵

۱- - نک: علی سعادت پرور، ظهور نور، نشر تشیع.

۲- [۳]- www.porseman.org

۳- - شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۴۵۴-۷/۴۵۵.

۴- - نور، ۵۵.

۵- - حدید، ۱۷.

۶- - بقره، ۱۴۸.

۷- - شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۶۴ و بحار، ۵۲/۱۰۳.

۸- - مجمع البحرین، دجل.

دجال در روایات اهل سنت مثل صحاح سته بیشتر آمده تا در کتب معتبر شیعه مانند «بحار الانوار» مجلسی و «کمال الدین و تمام النعمه» شیخ صدوق. تکیه و تأکید شیعه، بیشتر بر سفیانی است که بیان شد، نه بر دجال که بیان می شود.

اهل سنت می گویند: هیچ پیامبری نبوده مگر این که مردم و امت خود از دجال ترسانده است. آن ها از پیامبر نقل می کنند که قیامت تحقق نمی پذیرد مگر این که حدود سی نفر دجال قیام کرده، خود را پیامبر و یا خدا معرفی نماید و عجیب این است که بسیاری به آن خدای معیوب و علیل و مریض چشم خراب ایمان می آورند، زیرا حضرت علی (علیه السلام) درباره ی او فرموده است: عینه الیمنی ممسوحه و الأخری فی جبهته تضییء کانهما کوکب الصبح (۱)؛ چشم راستش پاک و محو شده است و چشم دیگر او در پیشانی اوست که مثل کوکب و ستاره بزرگ صبح می درخشد.

به طور کلی اهل سنت چیزی به عنوان علائم الظهور و نشانه های قبل از ظهور امام زمان، جز روایات السود، ندارند. آن ها به اشراط الساعه، (فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا) (۲)،

یعنی نشانه های قبل از قیامت، مثل خروج دجال اعتقاد دارند.

محققین شیعه دجال را بیشتر نماد و نمود و سمبل و علامت و رمز تزویر و حقه و خدعه و دروغ و نیرنگ به شمار آورده اند که در طول تاریخ جریان داشته است، نه این که آن را بر فرد و شخص عینی و خارجی تطبیق نمایند.

بنابر نظر بعضی از اندیشمندان دجال هیچ ربطی به مهدویت ندارد، زیرا بعضی از روایات قاتل او را حضرت مهدی و برخی حضرت عیسی معرفی می کنند (۳).

یکی از نویسندگان درباره دجال که «آیا واقعیت است یا افسانه؟»، پس از طرح احادیثی از شیعه و اهل سنت نتیجه می گیرد که دجال نام و صفت شخص خاصی نبوده و دارای وجودی نمادین است. وی سپس با تطبیق خصوصیات و صفات دجال بر جامعه امریکا، این کشور را مصداق آن معرفی می نماید که با استفاده از انواع رسانه های تبلیغی، صدایش را به گوش شیاطین شرق و غرب می رساند و آنان را اغوا کرده، به دنبال خود می کشاند (۴).

زیرا روایتی از پیامبر وارد شده است که دجال چهارپایی دارد که طول مابین دو گوشش یک

ص: ۱۶۶

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۵۲/۱۹۳، باب ۲۵: علامات ظهوره صلوات الله علیه.

۲- - محمد، ۱۸.

۳- - نک: دارالحدیث، کتاب دانشنامه امام مهدی (عج).

۴- - مرجع مهدویت، پارسا، ص ۳۸، ش ۲۲۱، ۱۳۸۲.

میل و فرسخ است و در روایت دیگر آمده است او از قریه یهودیه اصفهان خروج می کند(۱)،

درحالی که با او بهشت و جهنمی و کوهی از نان همراه است و بحر و دریایی از آب با خود حمل می کند(یخرج معه جنه و نار و جبل من خبز و بحر من ماء). این تعبیرات نشان دهنده این است که دجال بر فرد انسانی حمل و تطبیق نمی شود.

یا تعبیری که امیرالمؤمنین دارد که «تحتہ حمار... خطوه حمار میل(۲)، یعنی تحت و ذیل او الاغی است... که قدمی که برمی دارد یک فرسخ است. یا در مورد سرعت آن چهارپا روایتی وجود دارد که با سرعت خورشید برابر است(۳).

الدجال لا یقی سہلاً من الارض إلا وطئه إلا مکة و المدینه(۴)؛ دجال تمام سرزمین های سهل و هموار زمین را جز مکة و مدینه قدم می گذارد و عبور و طی می نماید. و روایت شده است که خروجش بعد از ظهور حضرت مهدی(عج) است(۵).

دهخدا ذیل «خر دجال» گوید: خر متعلق به دجال است. معروف است چون دجال ظهور کند خری که بر آن سوار است خواص عجیبی دارد که از آن جمله است پشکل آن، چه مردمان ابتداء آن پشکل را نقل و نبات می انگارند ولی چون آن را به کار می برند می فهمند آن پشکل است، یعنی سرگینش به چشم، مشک می نماید و به حلق، پشک می رسد و دیگر آن که به هر موی آن طبل آویخته است. بودن این خر باعث می شود که ازدحام و هنگامه ی عجیبی در عقب آن خر و دجال راه افتد. بعید نیست با این اوصاف مابیل از مصادیق بارز خردجال باشد.

گفتنی است: نه دجال قابل تطبیق بر داعشی هاست، چراکه او فریب کار است، نه خون ریز و آن ها قتال و تروریست اند و نه سفیانی قابل تطبیق بر آنها، زیرا طبق بعضی مستندات پس از نه ماه خون ریزی او، امام زمان ظهور خواهد نمود، درحالی که داعشی ها پس از چندین سال، شکست مفتضحانه ای را متحمل شدند و امام عصر نیز ظهور ننمود و چه بسا آن ها سبب تأخیر ظهور شوند.

داعشی ها حق ندارند با ادعای مهدویت، قتل و غارت خود را مشروعیت ببخشند و رهبران خود را مهدی موعود معرفی نمایند.

ص: ۱۶۷

۱- - مجلسی، بحار الانوار، ۵۲/۱۹۴.

۲- - بحار الانوار، ۵۲/۱۹۴.

۳- - بحار الانوار، ۵۲/۱۹۴.

۴- - فخرالدین طریحی، دجل.

۵- - همان.

در قرآن آمده است: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ... (۱)؛

ای اهل کتاب! رسول ما، پس از فترت و تقلیل و کاهش رسولان، به سوی شما آمد، درحالی که حقایق را برای شما بیان می کند، تا مبادا (روز قیامت) بگویید: «نه بشارت دهنده ای به سراغ ما آمد و نه بیم دهنده ای». (هم اکنون پیامبر) بشارت دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمده است و خداوند بر هر چیز تواناست.

از آیه به دست می آید که فتور و سستی و کاهش در ارسال رسل و وحی و فاصله ای نسبی، در حدود ۵۰۰ سال از زمان حضرت مسیح تا عصر حضرت رسول اتفاق افتاده است (۲).

به نظر علامه طباطبائی معنای فترت این است که مدتی نبی صاحب شریعت و کتاب مبعوث نشده است، نه این که هیچ پیامبری در فاصله زمانی حضرات عیسی و محمد نیامده باشد (۳)،

لذا فاصله زمانی نسبت به مردم است، نه این که آن، مطلق باشد.

شیخ صدوق گوید: معنای فترت این است که نبی و وصی ظاهر و مشهور نباشد، در حالی که میان نبی ما (صلی الله علیه و آله) و عیسی (علیه السلام)، انبیا و ائمه ای پنهان و خائف و دارای ترس بوده اند (۴)

که از جمله آن ها دو تن از حواریون اند که حضرت عیسی آن ها را برای مبارزه با بت پرستی به شهر انطاکیه، از قدیمی ترین شهرهای شام، فرستاد و بعد شمعون صفا را به دنبال آن ها گسیل داشت، سپس حبیب نجار به کمک آنها شتافت (۵)

و از جمله آنها خالد بن سنان عبسی (۶)، آخرین حجت الهی، پیش از بعثت، بوده است که پیامبر با دختر او ملاقات نموده است و کسی قادر نیست او را انکار نماید.

علاوه بر آن ها پیامبران دیگری در آن دوران وجود داشتند که بعضی از آن ها عبارتند از: یحیی بن زکریا و حضرت سلیمان و ارمیا و یونس و جرجیس یا همان جبرئیل و همین طور پیامبران متعدد دیگری بودند که توسط شاهان به قتل رسیدند، از جمله کیخسرو، پادشاه مجوسیان، سیصد

ص: ۱۶۸

۱- - مائده، ۱۹.

۲- - کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، ۲/۳۹۸.

۳- - علامه طباطبائی، المیزان...، ۱۶/۲۴۴، ۱۴۱۷ ق.

۴- - شیخ صدوق، اکمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۹.

٥- - يس، ٢٧-١٣.

٦- - تفسير صافى، ٢/٣٩٨.

بنابراین از آن رو که در فاصله میان موسی و عیسی (علیه السلام) رسولان زیادی وجود داشتند، اما در میان حضرت مسیح و پیامبر اسلام رسولان زیادی نیامدند، این دوران، به دوران فترت (روی کلمه فترت باید دقت نمود) معروف است. بر این اساس فترت، که به معنای سستی و کاهش است، نسبی و مقایسه ای است، نه مطلق و سبب اصلیش مردم اند، زیرا حضرت علی می فرماید: ارسله علی حین فتره من الرسل و طول هَجْعِهِ من الامم و انتقاضٍ من المبرم... (۲)؛ خداوند پیامبرش را در موقع فترت رسولان و رفتن فرق مختلف به خواب غفلت و شکستن پایه های محکم (دین توسط آن ها) فرستاد.

در تأیید دوام حجت و عصمت و نبوت و امامت، علی (علیه السلام) می فرماید: لا- تخلو الارض من قائم لله بحجه: إما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً، لئلا تَبْطَلَ حَجُّجُ اللَّهِ و بَيْنَاتُهُ (۳)؛ زمین خالی نمی ماند از کسی که به حجت (حجت، معصوم است خواه صاحب کتاب و شریعت باشد یا نباشد) و دلیل، دین خدا را برپا دارد. و او یا آشکار و مشهور است (مانند یازده امام) و یا ترسان و پنهان (مانند امام زمان). این همان ترجمان آیه قرآن است که می فرماید: وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۴).

شیخ صدوق گوید: روایات دلالت دارند که از آدم تا قیامت زمین از حجت خدا خالی نیست (۵).

امام صادق (علیه السلام)، دوران غیبت امام عصر (عج) را نیز دوران «فترت ائمه» نامیده می فرماید: الذی یملؤها عدلاً کما ملئت جوراً لعلی فتره من الائمة یأتی کما أن رسول الله (صلی الله علیه و آله) بُعث علی فتره (۶)؛ همان کس که زمین را پر از عدل می نماید، چنان که پر از ظلم شده است، پس دوره فترت امان خواهد آمد، همان گونه که پیامبر خدا نیز پس از دوره فترت برانگیخته شد.

روایتی در خصوص غیبت صالح پیامبر از آن حضرت نقل شده است که می فرماید: الله اعدل من أن یترک الارض بلا عالم یدل علی الله عزوجل و لقد مکث القوم... (۷)؛

خدا عادل تر از آن است که زمین را بدون عالم (حجت و معصوم) واگذارد، آن عالمی که مردم

ص: ۱۶۹

۱- - احتجاج، احمد طبرسی، ۲/۲۳۶.

۲- - نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۵۷ و نک: خطبه ۱۳۳.

۳- - نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۳۹.

۴- - رعد، ۷.

۵- - اکمال الدین و تمام النعمه، ۱/۲۱۲.

۶- - نعمانی، الغیبه، ص ۱۸۶، ح ۳۸ و بحار الانوار، ۵۱/۳۹، ح ۱۸.

۷- - شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ۱/۱۳۷، ۳. باب ذکر غیبه صالح النبی ع.

را به حضرت حق رهبری می نماید. آن قوم بعد از خروج صالح، تنها هفت روز (قبل از او) در حال فترت (بلا تکلیفی) به سر بردند که امامی را نمی شناختند، ولی آن ها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می کردند و با هم متحد بودند و چون صالح ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مَثَل قائم (آل محمد)، مَثَل صالح است.

در برخی از روایات، دوران فاصله میان از دنیا رفتن هریک از امامان تا ثابت شدن امامتِ امام پس از او، دوران فترت نامیده شده است (۱).

که این، درست، فترت نسبی را (که مربوط به خود مردم است) تأیید می نماید.

به این ترتیب آن ها که در ترجمه، فترت را به معنای خلأ و نبود و تهی بودن هر عصری و نسلی، از انبیا و رسل، معنا می کنند از فهم بلاغت کلمه ی مذکور در آیه ی مورد بحث به دور مانده اند. این اعجاز قرآن است که با انتخاب یک کلمه مناسب، شبهات مربوطه را رفع و دفع می نماید.

ص: ۱۷۰

۱- - نُعمانی، الغیبه، ص ۱۵۸، ح ۲ و بحارالانوار، ۵۲/۱۳۲، ح ۳۷.

۱. رجعت در لغت و اصطلاح

از لحاظ لغوی، رجعت از رجوع و رَجْع و به معنای عود و برگشت بعد از رفتن است. به عبارت دقیق تر رجعت مصدر مره به معنای یک بار بازگشتن و بازگردانیدن است و آن از قول خداوند ناشی می شود که می فرماید: "إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ". (۱) منظور این که او قادر بر ارجاع میت و مرده به حیات بعد از موت و مرگ او است.

در اصطلاح متکلمان شیعه، رجعت، عود بدن انسان همراه با روح او، به دنیا بعد از مرگ او و بعد از ظهور قائم منتظر (عج) است. به بیان دیگر رجعت عبارت است از بازگشت برخی از مردگان به دنیا، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، به همان صورتی که در دنیا بوده اند. (۲).

به این معنا که اجمالاً خداوند سبحان ارواح بعضی از مخلصین را به ابدانشان بر می گرداند تا به فیض و شادی نصرت آن حضرت برسند. و همچنین است ارجاع کفار خالص به دنیا تا قدرت اسلام را مشاهده نمایند و سرافکننده و شرمسار و معذب شوند. افزون بر آن رجوع، رجوع نبی اعظم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت طاهرین او بعد از وفات مولای ما (یا همزمان با او)، امام صاحب الزمان (عج) است. (۳)

شیعیان هرچند در اصل وقوع رجعت، با هم توافق کامل دارند، اما در تعیین مصداق آن، اختلاف رأی و نظر دارند. گروه اندکی از شیعیان متقدم، رجعت را بازگشت دولت و قدرت آل محمد (علیه السلام) تعیین نموده اند، نه رجوع و بازگشت اعیان و اشخاص ائمه (علیه السلام)، ولی عقیده رایج آن ها این است که خداوند متعال در موقع ظهور امام مهدی (عج)، گروهی از شیعیان آن حضرت که قبلاً از دنیا رفته اند را، به دنیا بازگرداند تا به ثواب مساعدت و یاری وی و مشاهده دولت آن حضرت

ص: ۱۷۱

۱- - طارق، ۸.

۲- - نک: شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۷۷، ۱۴۱۴.

۳- - حمود، الفوائد البهیه...، ۲/۳۷۶.

واصل گردند و شاد و مسرور شوند و به تکامل و تعالی بیشتری برسند و همچنین گروهی از دشمنان آن حضرت مثل کفار و منافقان به دنیا بازگردانده شوند تا از آنها انتقام گرفته شود و به کیفر پاره ای از اعمال ننگین خویش در دنیا برسند(۱).

۲. ماهیت و دلیل رجعت

ثبوت رجعت از جمله عقاید است که ایمان به آن متوقف و متکی بر ادله سمعی از کتاب و سنت است و آن، از ضروریات نزد شیعه است، نه از ضروریات نزد فرق نوظهور بعد از موت نبی (صلی الله علیه و آله)؛ یعنی اهل سنت. اجمالاً منکر آن، خارج از ربه و ریسمان ایمان و تشیع است.

گویی آن ها قرآن نمی خوانند و وقتی هم بخوانند نمی فهمند؛ زیرا بر قلوب آن ها قفل زده شده است. آن ها فراموش کرده اند که اول کسی که از رجعت سخن به میان آورد، عمر، خلیفه دوم بود که وقتی از غرغه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن از دار دنیا رفته بود و بر او جامه کشیده بودند خارج گشت گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمرده است. او به سوی پروردگارش رفته است، چنان که موسی بن عمران به سوی پروردگارش رفت، لذا از قوم خود چهل شبانه روز غایب گشت، سپس بعد از این که گفته شد مرده است برگشت. به خدا قسم رسول خدا حتماً بر می گردد، پس دستان رجال و پاهای آن ها را که گمان می کنند رسول خدا مرده است قطع می کنم(۲).

وقتی ابوحنیفه به مؤمن طاق که از خواص امام جعفر صادق (علیه السلام) بود گفت: اگر رجعت حق است مبلغی اشرفی به من قرض بده تا در آن زمان به تو رد نمایم. او گفت: ضمانت بده که به صورت خوک نباشی تا من تو را شناخته آن را از تو بگیرم. مقصود ابوحنیفه از آن سخن استهزا و سُخریه بود ولی خدا او را استهزا می کند(۳).

علامه طباطبائی در این خصوص می فرماید: روایات در خصوص رجعت، در یک معنای مشترک اند و آن این که سیر نظام دنیوی متوجه روزی است که در آن، آیات خدا به طور کامل ظاهر می شود، پس در آن روز خدای سبحان معصیت نمی شود، بلکه خالصانه عبادت می شود و هوای نفس و اغوای شیطان وجود ندارد(منظور این که فضا، فضای الهی است و این منافات با ارتکاب فردی و در خلوت ندارد).

ص: ۱۷۲

۱- مجله / پاسدار اسلام / شماره ۳۱۵ و ۳۱۶، فلسفه رجعت در نظام شیعه.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲، حوادث سنه ۱۱ هـ و الکامل فی التاریخ لابن الأثیر، ج ۲، ص ۳۲۳، حوادث سنه ۱۱ هـ.

۳- [۲]- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۴، ۱۳۳۹.

در آن روز بعضی از اموات از جمله اولیاء الله و اعداء الله به دنیا بر می گردند و حق از باطل جدا می شود و این رجعت از مراتب رجعت روز قیامت است، هر چند ظهورش دون و پائین تر از ظهور قیامت است، چرا که در روز رجعت اجمالاً امکان شرّ و فساد وجود دارد، در حالیکه روز قیامت این گونه نیست. (۱)

به این ترتیب جواز رجعت در مورد غیر معصومین عقلانی است و اما رجعت ائمه (علیه السلام) نیز از جمله اموری است که دلیل عقلی بر وجوب آن، دلالت می کند و آن این که زمین از حضرت حجت (عج)، بعد از فرض عدم تجاوز از تعداد دوزاده امام، خالی است، زیرا او نیز شهید می شود، چون امام حسن (علیه السلام) می فرماید: ما منا إلا مقتول او مسموم (۲)؛ ما فقط کشته می شویم و یا مسموم، لذا باید ائمه (علیه السلام) برگردند تا طبق لطف حضرت حق تعالی زمین از معصوم خالی نباشد.

ماحصل نوشتار این است که رجعت هم دلیل سمعی دارد، چنان که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «من لم یقل برجعنا فلیس منا»؛ (۳)

کسی که قائل به رجعت ما نیست، از ما (پیروان شیعه) نیست و قال ایضا: «لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحلّ مُتَعَتْنَا»؛ (۴)

کسی که به رجعت ما ایمان نیاورد و متعه و ازدواج موقتی را (که ما طبق دستور قرآن کریم (۵) حلال دانسته ایم) حلال نداند از ما نیست و هم دلیل عقلی دارد که بیانش گذشت.

ماحصل این که شیعه، برخلاف اهل سنت، معتقد است به این که رجعت، معاد اصغر و آن هم برای گروهی محدود است و آن از مراتب یا مقدمات معاد اکبر و آن هم تنها برای مردم است.

رجعت بیشتر با معاد جسمانی همخوانی دارد و آن یکی از «ایام الله» است. امام محمد باقر (علیه السلام) فرموده است: ایام الله سه یوم و روز است: روزی که قائم آل محمد قیام کند و روزی که کزّت و رجعت رخ می نماید و روز قیامت. (۶)

اساساً رجعت منحصر برای سه گروه و صنف از مردم است: گروه اول رجعت برای مؤمنان محض و خالص است که بعضی از آن ها در عهد مولای ما، قائم مهدی رجعت می کنند و برخی از

ص: ۱۷۳

۱- علامه طباطبائی، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲- علی بن محمد، کفایه الاثر، ص ۲۲۶.

۳- نک: الشیخ المفید، المسائل السّرویه، ص ۳۰، ۱۴۱۴هـ.

۴- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ح ۹۲.

۵- نساء، ۲۴.

۶- حمّود، الفوائد البهیة...، ج ۲، ص ۳۹۶.

آن‌ها با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) او، بعد از وفات امام عصر (عج) (مرگ طبیعی آن حضرت طبق نظر شیخ مفید است) (۱)،

نه شیخ صدوق (۲) و گروه دوم رجعت کفار محض و معاند و مقصر - نه قاصر - است و گروه سوم رجعت اصحاب قصاص است. (۳)

منظور کسانی اند که قصاص به آن‌ها تعلق دارد، چه قاتل باشند و چه مقتول. آن وقت مقتول، قاتل را قصاص می‌کند. طبرسی گوید: در عصر ظهور مؤمنان محض و ست - مگران خالص (کافر) زن - ده می‌شوند، در نتیجه مؤمن از کافر انتقام می‌گیرد. (۴)

عده ای رجعت را مانند تناسخ می‌دانند (۵) که صحیح نیست، زیرا رجعت بازگشت روح به بدن اولی آن است، ولی در تناسخ روح پس از نوعی از تکامل، بازگشت به بدن دیگری دارد که خود، روح دارد، در نتیجه یک بدن دو روح پیدا می‌کند و آن، وحدت کثیر و کثرت واحد است و اگر آن بدن، نفس نداشته باشد، نفس و روحی که به تجرد و فعلیت رسیده است محال است به بدن دیگری که مادی و بالقوه است تعلق گیرد. اساساً حرکت در نظام عالم از قوه به فعل است، نه از فعل به قوه و به یک حالت قهقراپی و واپس‌گرایی و ارتجاعی.

۳. رجعت در قرآن و روایات

از صریح‌ترین دلایل سمعی در مورد رجعت، کلام خداوند است که می‌فرماید: "وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَمَّا يُوقِنُونَ * وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا" (۶)؛ چون عذاب برای مشرکین و کفار (در آستانه رستاخیز) واجب شود، برای آنان جنبنده ای (که منظور از جنبنده علی (علیه السلام) است که در زمان قیام قائم آل محمد رجعت می‌کند) از زمین بیرون آوریم تا با آن‌ها تکلم کند که مردم به آیات ما، که همان نشانه های وجود و صفات خداوند است یقین نمی‌کردند و ایمان نمی‌آوردند و در آن روز از هر قومی، دسته ای را که آیات ما را تکذیب می‌کنند، محشور می‌کنیم.

چون مشرکین و کفار ایمان به آیات خدا و پیامبر و معاد نمی‌آوردند و استعدادشان در این

ص: ۱۷۴

۱- شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۲.

۲- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۲/۵۸۵، ح ۱۳۹۲.

۳- حمود، الفوائد البهیة، ج ۲، ص ۳۷۷.

۴- طبرسی، جوامع الجامع، ذیل آیه ۸۳ سوره نمل.

۵- احمد امین، فجر الاسلام، ص ۲۲۷، بی تا.

۶- نمل، ۸۲ و ۸۳.

خصوص به کلی باطل گشته بود، در این هنگام وقت آن می رسد که امور خارق العاده، که خداوند وعده داده است که از جمله آن ها رجعت است، تحقق پیدا کند و آن امور خارق العاده به آن ها نشان داده شود تا جبراً ایمان بیاورند (لذا توبه آن ها مقبول نمی افتد) و شخصی نیز به آنان بگوید: چرا قبلاً ایمان نمی آوردید، پس اکنون باید اعتراف کنید که در اشتباه بودید (۱) و مؤمنین نیز در این روز خوشحال می شوند از این که به ندای اسلام پاسخ مثبت داده بودند و اکّ نون سعادت مندند.

بعد از ظهور مهدی (عج) و در آستانه رستاخیز گروهی از مؤمنان خالص و کفار و منافقان و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می گردند. گروه اول که در مسیر معنوی با موانعی، در زندگی خود روبرو شده اند و تکامل آن ها ناتمام مانده است، با بازگشت به دنیا به سیر تکاملی خود ادامه می دهند و شاهد حکومت جهانی حق و عدل خواهند بود و در تشکیل و استفاده از برکات آن حکومت سهم می شوند.

گروه دوم علاوه بر کیفر اخروی، در این جهان مجازات هایی مانند مجازات های اقوام سرکش گذشته چون فرعونیان و عاد و ثمود خواهند دید.

اولیاء الله که در راه خدا کشته می شوند باید در روز رجعت به مرگ طبیعی بمیرند تا استعداد های نهفته ی آن ها شکوفا گردد و اولیاء الله ای که با مرگ طبیعی می میرند باید در رکاب حضرت حجّت و یا در روز رجعت و... به شهادت برسند تا از فیض آن، محروم نمانند.

امام محمد باقر (علیه السلام) در خصوص آیه ی «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (۲) به جابر فرموده است: ای جابر آیا می دانی «سَبِيلِ اللَّهِ» چیست؟ گفت: به خدا قسم نمی دانم جز این که از شما بشنوم. فرمود: قتل در راه علی (علیه السلام) و ذریه ی اوست، پس کسی که در راه ولایتش کشته شود، در «سَبِيلِ اللَّهِ» کشته شده است و احدی به آن آیه ایمان نمی آورد جز این که برای او یک قتل (شهادت) و یک مرگ (در راه خدا) وجود دارد: کسی که کشته شود، زنده می شود تا به مرگ طبیعی بمیرد و کسی که می میرد زنده می شود تا کشته ی در راه خدا شود؛... إنه من قُتِلَ يُنْشَرُ حَتَّى يَمُوتَ وَ مِنْ مَاتَ يُنْشَرُ حَتَّى يُقْتَلَ. (۳)

شیخ طوسی می نویسد: کلمه «من» در آیه یعنی «من کل امه فوجاً» به معنای تبعیض (و بعضی) است، پس منظور آیه، رجعت است، نه قیامت، در حالیکه در جای دیگر در مورد قیامت

ص: ۱۷۵

۱- علامه طباطبائی، المیزان، ۱۵/۴۳۱.

۲- آل عمران، ۱۵۷.

۳- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۰، ح ۸.

آمده است: (۱) «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۲) همه را جمع می کنیم و احدی را فروگذار نمی کنیم.

روایات در زمینه رجعت زیاد (و مختلف) است (مجلسی در بحار یک بابی به آن به نام «باب الرجعه» اختصاص داده است که ۱۶۲ روایت دارد) (۳) که شیخ به بعضی از آن ها اشاره نموده می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام)، در زمان مهدی (عج) با جماعتی از امت های سابق و لاحق، برای ابراز و آشکار نمودن دولت حق و احقاق حقشان برمی گردند... پس اعتقاد به آن واجب است، چون دلیل رجعت، سمعی؛ یعنی قرآنی و روایی است و باید تعبداً به آن اعتقاد داشت. (۴)

(قبلاً بیان شد رجعت دلیل عقلی نیز دارد) و در زیارت اربعین می خوانیم: و اشهد انی بکم مؤمن و بایابکم موقن. (۵)

از بعضی روایات استفاده می شود اسماعیل پسر حزقیل که خداوند او را در قرآن اسماعیل صادق الوعد نام برده (۶) در هنگام رجعت حسینی به دنیا رجعت خواهد نمود، زیرا چون خداوند او را به پیامبری قومش فرستاد او را تکذیب کرده پوست سر و روی او را کردند، پس خداوند «سظاطئیل» ملک عذاب را به نزد او فرستاد تا قوم او را عذاب کند. آن حضرت راضی نشد و از پروردگار خواست او را در عصر رجعت امام حسین (علیه السلام)، رجعت دهد تا همچون آن امام از قومش انتقام گیرد. (۷)

روایت شده است: عمر الدنيا مائة الف سنة والعشرون منها سائر الناس والباقى مده دولة آل محمد (صلی الله علیه و آله) (۸)؛ عمر دنیا صد هزار سال است که بیست هزار سال از آن، عمر سایر مردم است و باقی، مدت دولت آل محمد (و خود محمد)، در عصر و دوران رجعت است.

از این روایت استنباط می شود که دولت حق و با بهترین کیفیت در همین دنیا است، چون قرآن

ص: ۱۷۶

۱- - شیخ طوسی، التبیان، ۸/۱۲۰-۱۱۹.

۲- - کهف، ۴۷.

۳- - بحار الانوار، ج ۵۳، باب الرجعه.

۴- - شیخ طوسی، «رساله العقائد الجعفریه» مطبوع در «جواهر الفقه»، ص ۲۵۰.

۵- - قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ص ۸۷۵، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۶- [۷]- مریم، ۵۴.

۷- [۸]- احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰، ۱۳۳۹.

۸- - ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۶/۳۳۹.

و در قیامت کبری که پس از رجعت است، اهل حق زندگی جاوید و سراسر با لذت و آرامش خواهند داشت. ضمناً از روایت فوق الذکر می شود استنباط نمود که سیزده هزار سال دیگر ظهور تحقق می یابد، زیرا از زمان آدم تا به حال، هفت هزار سال طول کشیده است.

۴. عیسی مسیح پشت سر امام عصر (عج) نماز می خواند

آیه دیگری که دلیل بر رجعت است، آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (۲)؛ و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او (حضرت مسیح) ایمان می آورد و روز قیامت آن حضرت بر آن ها گواه خواهد بود.

علی بن ابراهیم از شهر بن حوشب روایت کرده است که گفت: حجاج به من گفت: ای شهر آیه ای در قرآن است که (فهمش) مرا عاجز نموده است. پرسیدم: کدام آیه؟ گفت: آیه ی «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا...». به خدا سوگند هر یهودی و نصرانی را که امر می کنم گردنش را بزنند نمی بینم دو لبش (برای ایمان آوردن) حرکت کند تا بمیرد. گفتم: این تأویل صحیح نیست. پرسید پس تأویلش چیست؟

گفتم: عیسی (علیه السلام) قبل از قیامت به دنیا می آید، لذا هیچ اهل ملتی اعم از یهودی و غیر یهودی باقی نمی ماند مگر این که قبل از مرگش به عیسی ایمان می آورد (که او نه خداست و نه فرزند او یا نه سومی از سه تایی آب و ابن و روح القدس) و آن حضرت پشت سر حضرت مهدی (عج) نماز می گزارد. گفت: وای بر تو! این تأویل از کجا برایت ثابت شده است و آن را از کجا آورده ای؟ گفت: از امام محمد باقر (علیه السلام). گفت: آن را از سرچشمه ای صاف گرفته ای.

به عبارت روشن تر تمام اهل کتاب، پیش از رحلت مسیح (علیه السلام)، در عصر رجعت، به او ایمان می آورند و کسانی که پیش از بازگشت او به زمین بمیرند، در هنگام مرگ و کنار رفتن پرده های جهان ماده، حقیقت را می فهمند؛ آن ها که منکر نبوت او بودند، به او ایمان می آورند و آن ها که او را خدا می دانستند، به اشتباه خود پی می برند- البته این ایمان اضطراری فایده ای ندارد؛

اما کسانی که زمان بازگشت او را به زمین درک کنند، به حقانیت او ایمان می آورند و اگر در آن زمان هم، به فرض، ایمان نیاورند، در هنگام مرگ خود به اجبار ایمان خواهند آورد.

خداوند با این آیه بیان می کند که مسیح زنده است (چنان که اشاعره به بقا و حیات چهار پیامبر قائل اند و آن ها، چنان که بیان شد، عبارتند از: عیسی و الیاس و ادریس و خضر(۱)). آنچه از آیات و روایات به دست می آید این که چهار تن از پیامبران احتمال زنده بودنشان وجود دارد که عبارتند از حضرت الیاس، دوست حضرت خضر، که مأموریتش در خشکی و یا در بیابان هاست و حضرت ادریس، جد پدری حضرت نوح و حضرت خضر که مأموریتش در جزایر و دریاهاست و حضرت مسیح(۲)

و مرگ او پس از ایمان آوردن تمام اهل کتاب به وی، خواهد بود و بدین وسیله، مصلوب شدن و به قتل رسیدن او را رد می کنند.(۳)

قمی باز در مورد آیه روایت کرده است که وقتی حضرت خیر البشر(صلی الله علیه و آله) رجعت می کند تمام مردم به او ایمان می آورند.(۴) بعضی بر این باورند که آخرین معصوم، بعد از ظهور قائم و رجعت حسینی و رجعت قائم و دو رجعت علوی و رجعت سایر معصومین(علیه السلام)، خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله(صلی الله علیه و آله) خواهد بود.(۵)

۵. رجعت همگانی انبیا و رجعت مکرر علی(علیه السلام)

در احادیث وارد شده است نصرت در آیه ی ”وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ... وَ لَتَنْصُرُنَّهُ...“ (۶) در رجعت خواهد بود، چنان که امام صادق(علیه السلام) فرموده است: به خدا سوگند! هر پیامبری را که خدا مبعوث گردانیده است از آدم(علیه السلام) و هر که بعد از اوست، تمام آن ها را به دنیا بر می گرداند تا قتال و جدال در پیش روی حضرت امیر(علیه السلام) کنند.(۷)

از بعضی از روایات فهمیده می شود که جن ها نیز رجعت دارند. حتی شیطان (ابلیس) که از جنس جن است با تمام ذریه و اتباعش در عصر ظهور و به قول قرآن: ”إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ“ (۸) رجعت می کنند و ابلیس به دست امام عصر کشته می شود.(۹)

ص: ۱۷۸

۱- حمّود، الفوائد البهیه، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲- www.jam news.com/ Tex

۳- علامه طباطبائی، المیزان، ۵/۱۳۶.

۴- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ذیل آیه ۱۵۹ سوره نساء.

۵- [۲]- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۰، ۱۳۳۹.

۶- آل عمران، ۸۱.

۷- محمد باقر مجلسی، رجعت، ص ۲۰، ۱۳۷۹.

۸- حجر، ۳۸.

۹- علی سعادت پرور، الشمس المضيئه فی الغیبه و الظهور و الرجعه، ص ۱۶۷، ۱۴۱۶ق.

سرانجام خود آن حضرت نیز به دست زنی به نام «سعیده ی ریش دار» شهید می شود (چنان که قبلاً بیان شد شهادت او اختلافی است) و امام حسین (علیه السلام) او را کفن و دفن می کند و سپس سلطنت آن حضرت شروع می شود، که این زمان را رجعت حسینی نامند. (۱)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که حضرت علی (علیه السلام) رجعتی مکرر دارد: *إن لعليّ في الارض كزّه مع الحسين ابنه (علیه السلام) يقبل برايته حتى ينتقم له من بني اميه و معاويه و آل معاويه و من شهد حربيه... ثم كره اخري مع رسول الله (صلى الله عليه و آله)، حتى يكون خليفته في الارض و تكون الائمة (علیه السلام) عماله (۲)؛* علی رجعتی در زمین با فرزندش حسین خواهد داشت که با رایت و علم خود اقبال و رجعت می کند و از بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر کسی که با امام حسین (علیه السلام) جنگیده است انتقام می گیرد... سپس یک کزّه و برگشت دیگری با رسول خدا (صلى الله عليه و آله) خواهد داشت تا این که خلیفه زمین (بعد از رسول خدا) خواهد شد و ائمه (علیه السلام) عمال و کارگزاران او خواهند شد. (این، با آنچه قبلاً گفته شد، که در رجعت، پیامبر آخرین معصوم است، تعارض دارد). گفتنی است: وقتی حکومت حضرت رسول و آل او در رجعت صغری به آخر رسید، در صور اول دمیده شده، رجعت کبری و قیامت آغاز می شود (۳). منظور از این قیامت، قیامت کبری است که قیامت صغری همان عالم قبر و برزخ است.

خلاصه این که رجعت بر پایه قرآن و روایات، آن هم در حد تواتر، یعنی روایات زیاد، و اجماع است.

۶. مسئله رجعت و حرکت جوهری صدرایی

در این بخش بیان شد که یکی از مسائل مورد قبول مذهب تشیع، رجعت است و رجعت در لغت به معنای یک دفعه و یک بار برگشتن است و در اصطلاح عبارت است از بازگشت بعضی از مؤمنان خالص و برخی از کفار محض و منافقان فاجر به این جهان، پیش از قیام قیامت و بعد از ظهور امام العصر و الزمان.

و نوشته شد: همه شیعیان امامیه در این مورد اجماع نموده اند و اخبار آن را تأیید نموده اند و آن ها را در حد تواتر دانسته اند، لذا هرگز جای تأویل در رجعت نیست. برای نمونه در فرازی از

ص: ۱۷۹

۱- [۷]- احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۰۶.

۲- علی سعادت پرور، الشمس المضيئه فی الغيبه و الظهور و الرجعه، ص ۲۰۹.

۳- [۱]- احمد علی احمدی، اسلام و عقاید، ص ۳۱۵.

زیارت جامعه کبیره که بلیغ ترین زیارات ائمه است آمده است: «مؤمن بایابکم، مصدق بر جعتکم، منتظر لامرکم، مرتقب لدولتکم...» (۱)؛

ایمان به بازگشت شما دارم و رجعت شما را تصدیق می نمایم و انتظار فرمان و دولت شما را دارم.

حال سؤال این است که چگونه می توان رجعت را که به ظاهر، خروج از فعل به قوه است و حالت قهقرایی و واپس گرایی و ارتجاع دارد با حرکت جوهری که عبارت است از خروج تدریجی از قوه به فعل، که دارای حالت تکاملی است، تطبیق داد؟

در پاسخ می توان نوشت: نفوس و ارواح اولیای الهی که به این جهان برمی گردند، جامعیت و احاطه به مُلک و ملکوت و جبروت دارند. آن ها خلیفه خدا و متصف به جلوات صفات الهی اند و مَثَل و نمونه «بسیط الحقیقه کل الاشیا و لیس بشیء منها» (۲)؛ حقیقتی که مثل معصومان بسیط است، تمام کمالات اشیا را، چه مادی و چه غیرمادی دربردارد، هستند.

آن ها با این که روی به عالم غیب دارند توجهی نیز به عالم دنیا و طبیعت و ماده دارند و این تجلی و ظهور را (برای دیگران) تمثیل گویند و دیگر نیازی به قوا و مشاعر بدن ندارند تا سیر قهقرایی لازم بیاید. آن، نظیر تمثیل روح القدس در لباس بشریت است (۳).

قرآن می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا (مریم) رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (۴).

می توان گفت: بدن آن ها بدن مثالی است، نه بدن مادی و حتی کفار خالص نیز بدن مثالی دارند، چنان که شیطان نیز به صورت انسان تمثیل پیدا می کند. کما این که قریش هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفت، از حمله ی طایفه بنی کنانه بیمناک بود، زیرا با هم خصومت داشتند. در این موقع، ابلیس در چهره ی «سُیراقه بن مالک»، از سرشناسان آن طایفه، به سراغ آن ها آمد و به آن ها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگ هستم و کسی بر شما پیروز نمی گردد. وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ (۵).

بعضی بازگشت ارواح را به بدن های برزخی، نه ابدان مادی دنیوی، می دانند ولی در این معنا قائل به تفصیل شده و رجعت به ابدان عنصری را، با توجه به اقتدار ارواح اولیا، با استمداد از اثیر

ص: ۱۸۰

۱- کلیات مفاتیح الجنان، ص ۹۲۱، با تصحیح سجاد، ۱۳۸۴.

۲- ملاصدرا، اسفار، ۶/۱۱۰.

۳- میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، ص ۱۸، ۱۳۶۷.

۴- مریم، ۱۷.

۵- انفال، ۴۸.

و هوا ممکن می شمارند و رجعت ارواح ضعفا و نفوس کفار و اشقیاء را نیز با استمداد ارواح آنان از نفوس قدسی اولیا امکان پذیر می دانند^(۱).

که نظر اولی بر این نظر، به دلیل ابهام عبارت و نقص دلیل، ترجیح دارد.

البته این بدان معنا نیست که آن ها چون بدن مادی ندارند، پس نمی شود آن ها را به همان نحوی که در دنیا دیده و شناخته می شدند، دید و شناخت، بلکه به این نحو است که وقتی توسط افرادی دیده می شوند می گویند: آن ها همان هایی هستند که در دنیا دیده و شناخته می شدند و این منافات با بدن مثالی آن ها ندارد، زیرا اساس شناخت ابدان، شکل است، نه ماده.

برخی در تبیین مسئله ی پیش گفته اظهار داشته اند: آنچه مسلم است اصل رجعت است و این ضروری مذهب است و همین اندازه برای آن دلیل داریم (که ارایه شد)، اما مازاد بر این که آیا ابدان (مثالی) خلق می شوند و یا ابدان اولی (مادی) را آورده و ارواح پاک رجعت کنندگان، در آن ها داخل می شوند، دلیل بر آن نداریم، فلذا ممکن است قضیه رجعت به نحو تمثل مثالی، و لو در عالم ملک و ماده، صورت بگیرد و رجعت حسینی نیز ممکن است به این نحو باشد، زیرا ما بر اصل رجعت دلیل داریم (و قبول آن، ضروری مذهب است)، نه بر کیفیت آن که ضروری مذهب ما نیست^(۲).

ص: ۱۸۱

۱- رفیعی قزوینی، مجموعه رسایل و مقالات، ص ۳۶.

۲- عبدالغنی اردبیلی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ۳/۱۹۴، ۱۳۸۱.

مردم مخصوصاً جوانان این کشور باید نسبت به ولایت فقیه، آگاهی کامل داشته باشند تا قدر و منزلت آن را به خوبی درک نمایند و برای شکرگزاری آن نعمت عظمی و پاسداری اش سعی وافر داشته باشند.

ولایت فقیه، ریشه در مرجعیت و مرجعیت، ریشه در نبوت و امامت و به طور کلی قرآن و روایت و اسلام دارد. آن، به عنوان اکمال دین و تمامیت نعمت الهی، مرضی خداوند است. به عبارت دقیق تر آن، جلوه و رقیقه و رشحه ی "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا" (۱) است و عامل اصلی استقلال و هماهنگی و وحدت و قدرت و امنیت و اطمینان، آن امنیت و اطمینانی که طبق آیه ی "وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ"، سبب رشد اقتصادی و فراوانی نعمت می گردند (۲).

و حفظ تمامیت ارضی کشور است.

امروزه آمریکا و هم پیمانانش در هر کجای دنیا اراده کنند خرابکاری نمایند و امنیت آن را به طور کلی به هم بزنند قادرند جز ایران. امنیت و ثبات این مرز و بوم، در جهان، زبان زد و مورد توجه عام و خاص است. همه این افتخارات، پاداش و جزای خیر خداوند به این ملت همیشه سرافراز شیعه و مُحب اهل بیت (علیه السلام) است که اگر در قبال آن، ناسپاسی کنند، آن، از آن ها گرفته خواهد شد و به جای آن، به عذاب تشّت و ذلت و فقر و وحشت از ابرقدرت ها و جنگ و خون ریزی و اغتشاشات و تجزیه کشور و... دچار خواهند گشت. "لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ" (۳) و "فَكَفَرْتَ بِالنِّعْمِ الَّتِي فَادَّا قَهَا اللَّهُ لِيَأْسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا

ص: ۱۸۲

۱- - مائده، ۳.

۲- [۲]- نحل، ۱۱۲.

۳- - ابراهیم، ۷.

ای کاش جوانان و دانشجویان به اندازه قدرتمندان زورگوی جهان پی به ارزش و آثار مثبت و برکات ولایت فقیه، چه از نظر داخلی و خارجی و چه از نظر تاریخی و فرهنگی، می بردند. ابرقدرت ها نیک می دانند تا در این کشور ولی فقیه جامع الشرایط و مورد حمایت همگانی، حاکم باشد محال است بتوانند در آن نفوذ پیدا کنند و یا سلطه خود را در آن گسترش دهند تا چه رسد که قصد حمله نظامی کنند(۲).

علت اصلی این که این نظام به عنوان یک الگوی کامل در س_طرح جهان مطرح و معتبر است این است که تمام دستگاه های اجرائی مملکت مطلقاً تحت رهبری یک مرجع و فقیه عالی قدر و عادل و عارف و مدبر و عالم به وضع روز و آگاه از مسائل سیاسی جهان و بصیر نسبت به امور آن، اداره می شود. همگان دانند تنها نظام مردمی که اسوه و مقتدای مقاومت دائمی در برابر تهاجم دشمن داخلی و خارجی است سیستم ولایی ایران است.

از افتخارات این نظام همین بس که در صدد است حکومت حکیمانه ی بر مبنای ولی مطلق فقیه خود را به جهان اسلام صادر کند و بر این اساس می توان امیدوار بود که مردم این خطه، زمینه ساز ظهور منجی عالم، امام زمان باشند.

مشروعیت دینی نظام، به بیعت با رهبری دینی و اطاعت مطلق از آن است و همین، تنها عامل پشتیبانی تمام مردم متدین و وطن دوست است.

اگر نظام حکومتی این سرزمین، جمهوری دموکراتیک اسلامی منهای ولایت مطلقه فقیه می بود، کافی بود با آمدن یک رئیس جمهور خائن و طرف دار غرب، حکومت و نظامش به رژیم و حکومت استبدادی، حتی بدتر از قبل، بدل شود. نظام حکومتی صرفاً مبتنی بر آرای مردم، لازم و غیرکافی است و وقتی لازم و کافی است که علامه بر رأی مردم، در رأس همه امور، مرجعیت دینی و ولایت فقیه باشد. مردم ایران به خصوص جوانان فرهیخته به این دلیل از نظام اسلامی با جان و مال و از روی عشق حمایت می کنند که آن را شرعی و عرفی و معقول و حکیمانه بدانند. به ویژه وقتی بدانند تمام پست های کلیدی به دست ولی فقیه و مشروعیت رئیس جمهور به تنفیذ حکم اوست.

کشورهای اروپائی و آمریکائی و مشرق زمین که ادعا دارند حکومتشان دموکراسی است،

ظاهری و صوری است و در واقع همان حکومت سرمایه داران است که بدتر از حکومت استبدادی است. تمام قتل و غارت های جهانی و ترورها و جنگ افروزی ها و سوق به شهوت رانی و اهلایک حرث و نسل (۱) و...، به وسیله همین حاکمان بر مبنای حکومت دمکراتیک است.

قبل از امام زمان (عج) هر امامی که شهید می شد، امام بعدی وجود داشت، لذا خطر جدی جهان شیعه را تهدید نمی کرد ولی چون بعد از آن حضرت، دیگر امامی نیست، غایب شد و دستوراتی هم در زمینه حکومت اسلامی به شیعیان داده است که بیان خواهد شد.

بعد از رحلت نبی مکرم خلافت انتخابی مطرح گشت که نه تنها انتخاب رخ نداد، بلکه انتصاب از جانب معدودی از دنیاپرستان کافر و فاسق بود. انتصاب رحمانی به انتصاب شیطنی مبدل گشت.

ولایت فقیه در عمل و ظاهر نیاز به بیعت مردم و رأی آن ها دارد و در مشروعیت و باطن، ریشه در رضایت خدا، یعنی اسلام دارد. در حقیقت در آن، انتصاب و انتخاب هر دو وجود دارد. بلکه در واقعیت امر، ولایتی ها، انتصاب مشروع را برگزیدند.

حضرت حق به جای این که مردم را که سبب خانه نشینی و حصر و یا مسمومیت و شهادت ائمه هدی شدند عذاب کند، براساس لطف مضاعفش به رهبری عام و غیر معصوم، در عصر غیبت، یعنی ولی فقیه و عادل راضی گردید و اذن داد.

معنای ولایت مطلقه فقیه

واژه ولایت در معنای دوستی و نصرت و متابعت و رهبری به کار رفته است. (۲)

برخی محققان، وجود معنای دوستی و یاری را برای ولایت انکار کرده و آن را تنها به معنای رهبری و زمامداری دانسته اند. (۳)

اصل معنای ولایت به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است. بی آن که فاصله ای میان آن دو باشد. (۴) هنگامی که واژه ولایت درباره فقیه به کار می رود به معنای زمامداری است.

به راستی چقدر جالب است که در قرآن از رهبران الهی به ولی تعبیر می شود. “إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

ص: ۱۸۴

۱- - بقره، ۲۰۵.

۲- - مجد الدین فیروزآبادی، القاموس المحيط، ص ۱۷۳۲.

۳- - نک: مهدی هادوی، ولایت فقیه، ص ۶۷، پاورقی شماره ۲.

۴- - مفردات راغب اصفهانی، ذیل کلمه ولی.

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (۱) نه تعبیر به مثلاً سلطان و یا مسلط و یا ملک و یا غالب و... که آن، نشان دهنده قرابت و نزدیکی ولی به مردم است و این نیست جز این که هدف، رشد مولی علیه است، نه این که رابطه میان آن دو، زورمداری و زرمحوری و قلدری باشد، لذا اگر صرف قدرت، منظور باشد، سخن «لرد اکتون» درست در می آید که می گوید:

«(۲) Power corrupts but absolute power corrupts absolutely»؛ یعنی قدرت و سلطه گری، مطلقاً فساد می آورد. عده ای به غرض و مرض و غلط، آن سخن را تعمیم داده و هر قادر به حق و حقیقی را این گونه می دانند، که این صحیح نیست.

ولایت فقیه ناشی از نیاز و ضرورت اجتماعی بر مبنای دین است. امیرالمؤمنان به طور کلی می فرماید: وانه لا بد للناس من امیرٍ بَرٍّ او فاجرٍ؛ (۳) و حال آن که ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار باشد یا بدکار. و در غیر این صورت هرج و مرج به وجود می آید.

اسلام برای زمامدار شرایط فراوانی بر شمرده است که چون مهمترین آن ها فقاقت است، از آن تعبیر به ولایت فقیه می شود. بنابراین ولایت فقیه تنها از سنخ ولایت بر محجوران، یعنی آن ها که به سبب بی خردی و ابله‌ی و سفاهت و صغارت از تصرف در اموال خویش ممنوع اند و ناتوان ها نیست، بلکه آن، ولایت مدیریتی بر خردمندان و امت اسلامی است که برای اجرای احکام دینی و تأمین مصالح مادی و معنوی جامعه ی اسلامی و تحقق ارزش های دین و شکوفا ساختن استعداد های افراد جامعه و تقویت خردمندی و دینداری و کمال یابی صورت می گیرد. (۴)

این گونه ولایت، به دلیل قصور جامعه ی اسلامی و انسانی نیست که برخی بر آن پافشاری می کنند تا ولایت فقیه را در ردیف ولایت بر میت و صغیر و سفیه قرار داده و با آن مقایسه کنند. (۵)

امام خمینی در خصوص ولایت مطلقه فقیه می فرماید: «وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم و ائمه (علیه السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه و رسول اکرم است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است.» (۶)

ص: ۱۸۵

۱- - مائده، ۵۵.

۲- ۵۳ POPKIN..., PHILOSOPHY MADE SIMPLE , page

۳- - نهج البلاغه، خطبه ۴۰، فیض الاسلام.

۴- - نک: جوادی آملی، ولایت فقیه، ۱۲۹-۱۲۲.

۵- - نک: مهدی حائری، حکمت و حکومت، ص ۱۷۷.

۶- - امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰.

به این ترتیب نظریه ولایت مطلقه ی فقیه بیانگر آن است که ولی امر مسلمی_ن می تواند برای رعایت مصلحت های والائتری که بقای نظام اسلامی در گرو آن هاست، برخی فروعات فقهی را نادیده بگیرد، چنان که قبلاً بیان شد. باز وی در این خصوص می فرماید: حکومت (بر مبنای ولایت فقیه) می تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.

امام خمینی حکومت اسلامی را شعبه ای از ولایت مطلقه ی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و از احکام اولیه ی اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه می داند. وی معتقد است: حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند و نیز می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل نماید و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع (ضرار) بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت نیز می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند. (۱)

به این ترتیب می توان نوشت: فقیه جامع الشرایط، تمام اختیارات حکومتی معصومان را دارد. معصومین در بسیاری از مواقع خود را مقتید در چارچوب احکام فرعی نمی کردند و برای مصلحت، گاهی مرزهای آن احکام را می شکستند که نمونه های آن را می توانیم در احکامی چون: تحریم گوشت الاغ در جنگ خبیر از سوی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) (۲)

و قرار دادن زکات بر اسبان از سوی حضرت علی (علیه السلام) (۳)

و واج_ب کردن خمس در ط_لا و نقره در سال ۲۲۰ ق از سوی ام_ام جواد (علیه السلام) (۴) پیدا کنیم.

از طرف دیگر ولایت مطلقه فقیه منافات با این ندارد که گفته آید: تفاوتی میان معصوم و غیر معصوم از جهت مطاع بودن وجود ندارد جز در مواردی از جمله این که بنا بر شأن نبوت و عصمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره ازدواج دو نفر به نام های دَلْفا و جویبر که آنان را به ازدواج امر فرمود و مانند نماز عیدین که در عصر خود امام زمان واجب است (۵)

و نماز جمعه که در عصر

ص: ۱۸۶

۱- امام خمینی، صحیفه امام، ۲/۴۵۲.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۹۲-۳۹۰.

۳- وسایل الشیعه، ۱۶/۵۱، ح ۱ و ۲.

۴- وسایل الشیعه، ۱۶/۳۹۴، ح ۵.

۵- جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۲۵۰، ۱۳۸۴.

حضور رسمی و ظهور آن حضرت و جوبش متعین خواهد شد و جهاد ابتدائی که اختصاص به معصوم دارد. به بیان دیگر همه مردم باید مطلقاً تابع ولی فقیه باشند، چنان که باید تابع معصومان، باشند، هر چند میان پیامبر و اولی الامر و نایبان عام و به حق آن ها از ثری تا ثریا تفاوت باشد.

برای این که ائمه علاوه بر ولایت تشریحی که نمونه هایی از آن ذکر شد، ولایت تکوینی نیز دارند. ولایت تکوینی به معنای تصرف در پدیده های طبیعی و غیرطبیعی است که معجزه یا کرامت نامیده می شود، چنان که هارون مکی با شنیدن این فرمان امام صادق (علیه السلام) که: «اجلس فی التَّوَر»، بی درنگ به درون آتش رفت! (۱)

و نهایت اطاعت خود را از امام به امام نشان داد و آتش به فرمان آن حضرت او را نسوزاند.

آنچه درباره فقهای عادل مورد تأکید است، دستیابی به ولایت تشریحی است، هر چند راه رسیدن به مرتبه ای از مراتب ولایت تکوینی به روی هیچ کس مخصوصاً ولی فقیه جامع الشرایط بسته نیست. حافظ چه خوب سروده است:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

تاریخچه ی ولایت فقیه

مسلمانان از همان صدر اسلام با دو مسئله اساسی روبه رو بوده اند: غیبت پیامبر در بسیاری از شهرها و دیگر، نیاز مبرم به دستورات اجتماعی و فردی. چنین شرایطی اقتضا می کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی را آموزش دهد و در شهرهای مختلف، متصدی امور مردم گرداند.

دستور پیامبر مبنی بر این که آنچه از من برای شما مسلمانان نقل می گردد، اگر با قرآن موافق بود، آن را بپذیرید و اگر مخالف بود آن را دور بیندازید، (۲)

مبدأ نوعی استنباط، به صورتی ساده و ابتدائی شده به حساب می آید، بنابراین قدمت تفقه و اجتهاد و فتوا به همان روزهای آغازین می رسد. (۳)

بلکه اجتهاد به معنای فهم حکم موردی و جزئی از عمومات و مطلقات و انضمام احادیث به یکدیگر و بحث از نسخ و تخصیص و تقیید و استنباط از ظواهر نصوص کتاب و سنت، از آن زمان وجود داشت. هم در میان کسانی که به پیامبر دسترسی داشتند و هم آن ها که دور بودند. (۴)

ص: ۱۸۷

۲- - فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۳۱۲.

۳- - نك: كتاب نقد، ش ۸، ص ۱۵۳-۱۵۲ و اندیشه اسلامی ۲، شماره ۱۷، ص ۲۱۵.

۴- - نك: آغا بزرگ تهرانی، تاریخ حصر الاجتهاد، ص ۷۶.

پیامبر براساس دستوراتی که از جانب خداوند بر او نازل شده بود، ولایت فقیه را نظراً و عملاً پایه گذاری نمود. زیرا گروهی از بنی عامر، پیش از هجرت، با حضرت ملاقات کردند و عرض نمودند: ما در صورتی به تو ایمان می آوریم که پس از خود، خلافت را به ما واگذار نمایی، حضرت فرمود: الامر الی الله یضعه حیث یشاء. (۱)

ب_ از آن حضرت می فرماید: کسی که عهده دار مسئولیتی در جامعه ی مسلمین گردد، در صورتی که بداند کسی داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر در آن جامعه وجود دارد، به خدا و رسول و همه ی مسلمانان خیانت کرده است. (۲)

ممکن است در یک جامعه ای افقه و فقیه تر از ولی فقیه وجود داشته باشد ولی با توجه به سن زیاد و عدم قدرت شخص افقه و عدم تمایل او در انتخاب شدن و یا رأی نیاوردن او توسط مجلس خبرگان و توان و مدیریت والای ولی فقیه و تیزی او به مسایل سیاسی داخلی و خارجی و عدالت و قسط به تمام معنا و تقوای زیاد او، عملاً همو برای رهبری جامعه انتخاب گردد که این بلاشکال است. علاوه بر آن که اگر مجموعه اوصاف ولی فقیه ملاحظه گردد و مقبولیت عامه پیدا نماید، مطابق سخن پیامبر می شود. افزون بر آن که میان مراجع و ولی فقیه هماهنگی و حمایت و هدایت وجود دارد و تعارضی وجود ندارد. آن ها در طول اند، نه در عرض.

علاوه بر آن به نظر می آید که سخن پیامبر در مورد معصومین (علیه السلام) باشد که با وجود آن ها، نوبت به دیگری نمی رسد و اساساً روایات تنها فقاهت را ملاک ولایت و سرپرستی نمی داند، بنابراین روایات در زمینه امامت معصوم و فقها دو دسته اند.

لذا برخی که به غلط می پندارند که موضوع «ولایت فقیه» اندیشه نوظهور است و در سال های اخیر پدید آمده است، باید بدانند این مسئله از مسلمانات فقه شیعه است. (۳) و حتی قبل از آن مثل زمان حضرت موسی (علیه السلام) و بعد از آن مطرح و مورد توجه بوده است. (۴)

صاحب جواهر (م. ۱۲۶۶ق) معتقد است کسانی که ولایت فقیه را خدشه دار می کنند، هیچ طمعی از فقه نچشیدند. عین عبارت وی در این زمینه چنین است: فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً. (۵)

ص: ۱۸۸

۱- - عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، ۱/۴۲۴.

۲- - عبدالحسین امینی، الغدیر، ۸/۲۹۱.

۳- - محمدحسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۷۵.

۴- - نک: مائده، ۴۴.

۵- - محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ۲۱/۳۹۶.

شیخ مفید (م. ۱۴۱۳ ق) در این زمینه چنین می فرماید: اگر برای ولایت در آنچه (اجرای حدود) ذکر کردم، سلطان عادل (امام معصوم) وجود نداشت باید فقهای عادل و اهل حق و صاحب نظر و خردمند و با فضیلت، ولایت آنچه را به عهده سلطان عادل است بر عهده گیرند. (۱)

اندیشمندان شیعه در ابواب گوناگون فقه، وظایفی را برای «حاکم» اسلامی مقرر داشته اند و گاه در این باره تعبیری چون «سلطان» و «ناظر بر امور مسلمین» را به کار گرفته اند. این عناوین در درجه نخست به ائمه (علیه السلام) اشاره دارد و در مرحله بعد به مجتهد عادل، چنان که محقق کرکی می نویسد: مقصود از حاکم، امام معصوم یا نایب خاص او و در زمان غیبت (کبری)، بیانگر نایب عام (او) است، یعنی کسی که می تواند به صدور فتوا و حکم پردازد... هرگاه تعبیر حاکم به کار رود و قرینه ای همراه آن نباشد، کسی جز فقیه جامع الشرایط مورد نظر نیست. (۲)

در هر حال، برپاداشتن حدود و اجرای آن در روزگار غیبت واجب است، زیرا نیابت از امام معصوم (علیه السلام) در بسیاری از موارد برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد. فقیه در امور اجتماعی، همان جایگاهی را دارد که امام معصوم دارد. از این جهت، تفاوتی میان امام (علیه السلام) و فقیه نیست... اگر فقها از ائمه (علیه السلام) نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شیعه معطل می ماند... (۳)

آیه الله حسین بروجردی با بهره گیری از مقدمات عقلی و نقلی و با نگاهی کلی به شریعت اسلامی نتیجه می گیرد که با توجه به روح حاکم بر این مکتب چاره ای جز پذیرش ولایت فقیهان نیست... معصومان، حتی در زمان حضور خود، کسانی را برای رسیدگی به امور اجتماعی مردم منصوب می نمودند. این گروه همان فقیهان اسلام شناس اند که در زمان غیبت امام معصوم نیز تا آنجا که بتوانند مسئولیت رهبری سیاسی مسلمانان را بر عهده می گیرند. (۴)

امام خمینی (ره) در روزگار ما عملاً نظریه ی ولایت فقیه را جامه ی عمل پوشاند و حکومتی براساس ولایت فقیه بنیان نهاد. وی در تعبیری می فرماید: «موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است... و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کردیم و در دسترسی آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد... و الا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده اند. (۵)

ص: ۱۸۹

۱- شیخ مفید، المقنعه، ص ۶۷۵.

۲- محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۱۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۳- محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ۲۱/۳۷۹.

۴- [۳]- حسین بروجردی، البدر الزاهر فی صلات الجمعة و المسافر، ص ۵۲ - ۵۷.

۵- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۱۳.

همچنین وی در باب ویژگی های ولی فقیه و اختیارات او معتقد است ولایت فقیه، ولایت کسی است که عادل و عالم به قوانین اسلام است و همان اختیاراتی را دارد که پیامبر اکرم و ائمه هدی در اداره حکومت داشتند. البته نباید پنداشت که مقام فقها و پیامبر و امامان معصوم یکی است، بلکه حکومت وظیفه ای یکسان بر دوش آن هاست. همچنین ولایت در صورت عدم امکان، از عهده ی فقیه ساقط نمی شود. او باید با تلاش پیگیر خود «عدم امکان» را به «امکان» تبدیل نماید و هر آنچه می تواند، باید این مسئولیت را انجام دهد. البته حکومت فقیه در محدوده ی قانون اسلام است و نباید از آن سرپیچی نمود، زیرا حکومت اسلام، حکومت قانون الهی است. (۱)

از مجموعه ی آنچه بیان شد می توان نتیجه گرفت که حفظ حکومت اسلامی - شیعی از اوجب واجبات است. می توان ادعا نمود: *إن استقرت استقرت ماسواها و إن زالت زالت ماسواها*.

ولایت فقیه در اهل تسنن

برخی از اهل سنت در بحث امامت و حکومت، شرایطی نزدیک به «شرایط شیعه برای ولی فقیه» برای سلطان و حاکم آورده اند که از جمله آن ها ابوالحسن ماوردی است. وی می نویسد: و اما اهل الامامه فالشروط المعتره فیهم سبعة: احدها العدالة... (۲)؛ و اما شروط معتبر در امامت هفت قسم است که عبارتند از:

۱. عدالت در همه امور ۲. علمی که منتهی به اجتهاد در احکام حوادث می شود ۳. سلامتی حواس از جمله سمع و بصر و نطق ۴. صحت بدن ۵. صاحب رأی و اندیشه ای که منتهی به سیاست گذاری برای اصلاح امور مردم و تدبیر مصالح آن ها بشود. ۶. نجدت و شجاعتی که سبب حفظ کیان اسلام و جهاد با دشمن بشود ۷. نسب و آن قریشی بودن به سبب نص و اجماع است.

و همچنین در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه در این خصوص، مختصراً، چنین آمده است: انهم اتفقوا علی أن الامام یشرط فیه أن یکون مسلماً مکلفاً حراً ذکراً قرشياً عدلاً مجتهداً شجاعاً ذا رأی صائب، سلیم البصر و النطق (۳)؛

آن ها (شافعی و حنفی و حنبلی و مالکی) بر این اتفاق نمودند که شرایط امامت و حکومت و سلطنت عبارت اند از این که مسلم و مکلف (بالغ) و آزاد و مرد و قرشی و عادل و مجتهد و شجاع

ص: ۱۹۰

۱- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۲-۳۴.

۲- ابوالحسن ماوردی، احکام السلطانیه، ص ۶.

۳- الشیخ عبدالرحمن الجزری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۱۶، ۲۰۰۳ م.

و دارای رأی صائب و رشید و سلیم البصر و النطق باشد.

نظیر آن شرایط را برای حاکم اسلامی، سعدالدین تفتازانی، متکلم معروف اهل سنت (۱)

و قاضی باقلانی (۲) و امام نووی (۳)

و... در کتب خود نوشته اند که می توان مراجعه نمود.

اساساً منشأ ولایت مطلقه فقیه، آیه ی «... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (۴) است که بعد از مشورت، تصمیم گیری را تنها به پیامبر داده است.

بنابراین مسئله امامت و حکومت ولی فقیه عادل، اختصاص به شیعه ندارد تا جائی که عده ای از فقهای امامیه بر آن، ادعای اجماع (میان عامه و خاصه) نموده اند (۵).

هرچند معروف است که اهل سنت حاکمیت هر حاکم و سلطانی را پذیرفته اند.

چنان که در ایران شیعی، ولایت فقیه، محور و حاکم است، در بعضی از جاهای دیگر مثل آمریکا، دیوان عالی کشور، اساس و پایه است. داستان اختلاف بوش و ال گور بر سر آرای ریاست جمهوری، معروف است که سرانجام، قضات آن دیوان به نفع بوش رأی داده و دیگری آن را پذیرفت که آن سبب رفع خصومت و اغتشاش گردید.

ولایت فقیه از منظر شیخ انصاری

شیخ انصاری در چند جای مکاسب (۶)، از جمله در کتاب بیع، به درخواست شاگردان درباره حکومت و مسایل مربوط به آن فحص و بحث نموده است. وی در مکاسب، در باب ولایت عامه و مطلقه فقیه تردید نموده، محدودیت قایل شده است و فقط مقام افتاء و قضاوت را برای ولی فقیه قطعی می داند و در باب حکومت تردید دارد، مثل جهاد ابتدایی (که این نیز به جهاد ثانوی، یعنی دفاع منتهی می شود، زیرا پیامبر و امام می دانند که دشمن قصد جنگ افروزی و شیخون دارد، لذا دفع و دفاع می کند ولی مردم آن را جهاد ابتدایی می دانند، چون خیال می کنند معصوم جنگ را آغاز نموده است) و اجرای حدود و... ولی معتقد و مدعن است که در باب حوادثی که واقع می شوند باید به او مراجعه نمود.

ص: ۱۹۱

۱- سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ۵/۲۴۳، ۱۳۷۱.

۲- ابوبکر باقلانی، محمد بن طیب، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۳/۴۷۱، ۱۴۱۴ق.

۳- نووی، المنهاج، ص ۵۱۸، دارالفکر، بیروت.

۴- آل عمران، ۱۵۹.

۵- حسینی عاملی نجفی، مفتاح الکرامه، ۱۰/۲۱ و حسینی مراغی، عناوین، ص ۳۵۲ و جواهر الکلام، ۱۵/۴۲۱.

۶- - شیخ انصاری، مکاسب، ص ۶۰ و ۵۶، چاپ تبریز.

جای تعجب این جاست که یوسف در حکومت شرک، به منظور شرک زدایی مردم و نجات آن ها از قحطی وارد می شود و خداوند مقدمات آن را مثل رؤیای صادقه ی آن حضرت به وجود می آورد و در عین حال شیخ در مسایل حکومت اسلامی ولی فقیه شک و تردید روا می دارد.

در عین حال شیخ به شهرت ولایت مطلقه فقیه در کتاب های زکات و خمس و صوم و نجات العباد اعتراف دارد. عین عبارت وی چنین است: **لكن المسأله لا تخلو عن اشكال و إن كان الحكم به مشهوراً^(۱)**؛ مسئله ولایت عامه فقیه بی اشکال نیست، هر چند اعتراف و حکم به آن مشهور و معروف باشد.

و در جای دیگر می نویسد: ... **كما اعترف به جمال المحققين في باب الخمس بعد الاعتراف بأن المعروف بين الاصحاب كون الفقهاء نواب الامام^(۲)**؛ همان طور که جمال المحققین، آقا جمال خوانساری، در باب خمس، به آن (مشهوریت ولایت عامه)، اعتراف و اذعان نموده (و گفته است): در میان فقها معروف و مشهور این است که خود آن ها، نواب (عام) امام (علیه السلام) می باشند.

شیخ در مکاسب، پس از آن که در مواردی ولایت را برای فقیه اثبات می کند، یعنی به ولایت مشروطه و محدوده فقیه اعتراف می نماید می نویسد: **فلا يثبت من تلك الأدله مشروعيتها للفقیه، بل لابد للفقیه من استنباط مشروعيتها من دليل آخر^(۳)**؛ از آن ادله (که فقهای مثل آقا جمال خوانساری بهره می برند)، مشروعیت ولایت عامه مطلقه اثبات نمی شود، بلکه فقیه باید از دلایلی دیگر مشروعیت آن را ثابت نماید. به بیان دیگر دلایلی که فقها برای ولایت مطلقه می آورند ضعیف و علیل اند و باید به سراغ دلایل دیگر رفت، نه این که آن، مشروعیت ندارد.

سرانجام شیخ در کتاب های زکات و خمس و صوم و نجات العباد فی يوم المعاد همان دیدگاه صاحب جواهر را می پذیرد و معتقد و معترف و مدعن به ولایت مطلقه فقیه می شود. به ویژه این که می گوید: اگر کسی در حکومت جور و ظلم، به قصد خدمت داخل شود (چنان که امام رضا وارد شد) طبق ادله اربع جایز خواهد بود^(۴).

پس آن ها که از نظریات شیخ سوء استفاده کرده و ولایت فقیه را جدید و نوظهور می دانند و اصل آن را انکار کرده و خطرناک و زیان بار می دانند^(۵)،

سخت در اشتباه اند، زیرا آن ها همه

ص: ۱۹۲

۱- - مکاسب، ص ۱۵۴.

۲- - مکاسب، ص ۵۵.

۳- [۴]- شیخ انصاری، کتاب المكاسب، ص ۵۵.

۴- - مکاسب، ص ۵۶.

نوشته های وی را مطالعه ننموده اند.

مگر هر امر نوظهوری، باطل است. پس روی این حساب نهضت آزادی هم که نوظهور و جدید است، زیان بار و باطل و بی ریشه و اساس است. اساساً هر امر جدیدی باطل نیست و هر امر قدیمی صحیح نیست.

سروش، ولایت فقیه را استبدادی و غیرمشروع و غیرمقبول عامه ایرانیان دانسته، از تمام مردم این مرز و بوم خواسته است آن را براندازند. وی به جای بیان جملات اخباری در این خصوص به جملات انشایی و امر و نهی روی آورده، خود را رئیس اطاق جنگ علیه نظام اسلامی - شیعی ایران جا می زند.

از کسی که مدافع زنا و لواط است و به عنوان یک مرتد شناخته می شود و اغتشاشات را حمایت و هدایت می کند (۱) و...، انتظاری جز این نیست و در اینجا فقط می توان به آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۲) متمسک و پناهنده شد.

اگر ولایت مطلقه در این مملکت حاکم نمی بود و برای نمونه فرماندهی کل قوا در دست رهبری فقیه نمی بود معلوم نبود سرنوشت این امت چه می شد. ای کاش امور اقتصادی، مخصوصاً بانک ها و امور اشتغال زا نیز بلاواسطه در دست ولی فقیه می بود و مستقیماً نظارت می کرد تا مشکل اقتصادی و بیکاری، که دو عامل مهم اغتشاش اند، نداشتیم. نعم ما قال الله تعالی: قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ (۳).

انتصاب و انتخاب

حاکمیت ولی فقیه از یک سو انتصابی و از نوع برهان لمی است (چنان حاکمیت ائمه هدی، طبق دعای در عصر غیبت: «اللهم عرفنی نفسک فانک إن لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک...» (۴)،

چنین است)، یعنی صفاتی را که قرآن و روایات برای زمامدار جامعه دینی برشمرده اند باید در او وجود داشته باشد و رضایت خدا در چنین حاکمیتی است. از این رو چنین رهبری، منصوب عام از جانب خداست.

ص: ۱۹۳

۱- www.Farsnews.Com/newstex

۲- حشر، ۱۹.

۳- یوسف، ۵۵.

۴- کلینی، اصول کافی، ۱/۳۳۷.

اما از سوی دیگر، حاکمیت ولی فقیه انتخابی و بر مبنای برهان ائنی است، چـرا که قرآن می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^(۱) و افزون بر آن، یکی از مسلمات فقه اسلامی این است که: «إِنَّ النَّاسَ مَسْلُطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^(۲)،

یعنی مردم بر اموالشان سلطه دارند و براساس اولویت باید پذیرفت هرکسی بر جان خود نیز تسلط دارد، زیرا تسلط بر جان، بر سلطه بر مال مقدم است. و اصولاً، حکومت، هر نوعی که باشد، مستلزم نوعی سلطه بر جان و مال مردم است.

این دو مطلب چگونه با هم جمع پذیر است که از یک سو مردم آزاداند و بر جان و مال خود سلطه دارند و از دیگر سوی آنان نیاز به حکومت دارند و حکومت نیز سلطه مردم بر مال و جان خود را محدود می کند و یا از آن ها می ستاند.

در جواب گفته می شود: کسانی مثل رهبر و حاکم می توانند بر جان و مال مردم مسلط شوند که با اجازه مردم باشد، بنابراین مردم این حق را دارند که حاکمیت و ولایتی را با اختیار بپذیرند، چون می دانند انتخاب آن حق، سعادت فرد و جامعه آن ها را تضمین می نماید و سبب می شود ولی فقیه بر جان و مال آن ها مسلط شود. لذا حاکمیت ولی فقیه از جانب خداوند انتصابی است، ولی در مقام فعلیت و استقرار، انتخابی. به عبارت دیگر افزون بر برخورداری از مشروعیت الهی ولایت فقیه، آن، مستلزم مقبولیت مردمی نیز هست تا فعلیت و مصداق پیدا کند. عصاره و لب کلام این که مردم، آن انتصاب را انتخاب می نمایند. به همین دلیل از امیرمؤمنان نقل شده است: «لَا رَأَى لِمَنْ لَا يَطَاعَ»^(۳).

براساس مبانی کلامی و عقلی، سکوت ائمه هدی و به ویژه امام غایب (عج) و بی تفاوتی او نسبت به آینده شیعه، جایز نبوده و بر آنان لازم است همچون دیگر احکام و فروع فقهی مورد نیاز مردم، تکلیف امور سیاسی و رهبری و هدایت جامعه را مشخص کنند.

بنـابرایـن به صورت خلاصـه میـتـوان چنیـن استدلال نمود که: ریاسـت و سرپرستی جامعه ضروری است و گریزی از آن نیست و گرنه هرج و مرج و کشت و کشتار به وجود می آید و از سوی دیگر واگذاری این امر به خود مردم روا نیست؛ زیرا اولاً منشأ نزاع و اختلاف و منجر به

ص: ۱۹۴

۱- - کشف، ۲۹.

۲- - مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ح ۲۷۲.

۳- - نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

هرج و مرج می گردد و ثانیاً اتصاف جانشین عام به صفاتی، که نوعاً مردم از آن بی اطلاع اند، لازم است، بنابراین بر امام غایب است که برای مردم والیانی را که مورد تأیید اوست به شیعه معرفی کند تا آن ها در دوران غیبت سرگردان نمانند و اجرای حدود معطل نشود.

ویژگی های ولی فقیه

مقصود از فقیه، در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع الشرایط است. فقیه جامع الشرایط افزون بر شرایط عمومی مثل عقل و ایمان و پاک‌زادی و... بای‌د ویژگی هایی از قرار ذیل داشته باشد:

۱. اجتهاد مطلق است، یعنی بتواند همه مسائل را از منابع دینی استنباط نماید و قدرت اجتهاد او منحصر در مسائل و موضوعات خاصی نباشد که از این به اجتهاد متجزی یاد می شود. (۱)

۲. عدالت مطلق است: فقیه جامع الشرایط کسی است که افزون بر عقل نظری، در ناحیه عقل عملی به مقدار ممکن کامل باشد. او باید در اخلاق و عمل در نهایت اعتدال باشد و شایسته است مطلقاً مطیع تمایلات و هواهای نفسانی نباشد. کسی که می خواهد نیروهای اجتماع را برای رسیدن به تعالی اخلاقی هماهنگ کند، باید خود دارای فضایل اخلاقی باشد. طبیعی است حکومتی که دغدغه اجرای عدالت دارد باید در قبضه کسی باشد که توانسته است عدالت را در خود استقرار بخشد.

قرآن در زمینه ظلم ستیزی و عدالت پروری چنین می فرماید: «وَلَا تَزْكُورُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» (۲)؛ و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش دوزخ به شما می رسد و اصابت می کند. آن کتاب، مأموریت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را این چنین بیان می دارد: «وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» (۳)

امام خمینی شبهه و اشکال انحصاری شدن قدرت و دیکتاتوری و استبداد را (در دست یک حاکم) با شرط عدالت منتفی می داند و معتقد است عدالت رهبر هم به عنوان مکانیسمی درونی برای کنترل (از قدرت طلبی) و هم برای جلوگیری از فساد قدرت و خودکامگی است. (۴)

۳. قدرت مدیریت و رهبری است. فقیه جامع الشرایط باید دارای بینش صحیح سیاسی و

ص: ۱۹۵

۱- نک: جوادی آملی، ولایت فقیه، ص ۱۲۹-۱۲۲.

۲- هود، ۱۱۳.

۳- شوری، ۱۵.

۴- صحیفه نور، ۱۱/۱۱۳.

اجتماعی و تسلط بر ساز و کارهای اجرایی و آگاهی از خواست‌ها و نیازمندی‌های عصر خویش و اطلاع از شرایط زمان خود و شجاعت و قوت اراده و قاطعیت در تصمیم‌گیری و هنر و استعداد مدیریت، که زمینه استحقاق حاکمیت و حکومت او را فراهم می‌کند، باشد که در روایات هم از آن به «حسن الولاية» تعبیر شده است.

علی (علیه السلام) می‌فرماید: ایها الناس إن أحق الناس بهذا الأمر أقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فيه. (۱) و این عبارت اخراج آیه قرآن است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بِسِطَّةٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ» (۲) از همه حساس‌تر این که زمامدار مسلمین باید مظهر تحقق و فعلیت آیه قرآن: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۳) باشد و نباید کفار را از اسرار درونی کشور مطلع سازد، زیرا قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ» (۴).

دلایل روانی ولایت فقیه

قبلاً بیان شد که رهبری و ولایت، مقام نیست، بلکه یک وظیفه است که به وسیله آن، عدالت و قسط، حاکم و حدود الهی، اجرا می‌شود و از جور و ظلم و تجاوز، جلوگیری می‌گردد. علی (علیه السلام) می‌فرماید: و الله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة (۵)؛ به خدا قسم! مرا نه به خلافت رغبتی است و نه به حکومت حاجتی. حال مناسب است مهمترین روایاتی را که مؤید ولایت فقیه و ویژگی‌های اویند از نظر گذراننده شوند که از این قرارند:

۱. توقیع و نامه شریف ولی عصر (عج) به محمد بن عثمان است که: أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الي رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم (۶)؛ در رویدادهایی که پیش می‌آید، به روایان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت و دلیل من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان. پس حجت مطرح است، نه عصمت.

۲. پیامبر بزرگ اسلام فرمود: اللهم ارحم خلفائي (ثلاث مرّات)، قيل يا رسول الله و من

ص: ۱۹۶

۱- نهج البلاغه (دشتی)، خطبه ۱۷۳.

۲- [۶]- بقره، ۲۴۷.

۳- نساء، ۱۴۱.

۴- آل عمران، ۱۱۸.

۵- نهج البلاغه (دشتی)، خطبه ۲۰۵.

۶- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۹.

خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى و يروون حديثى و سنتى (۱)؛ (سه دفعه فرمود:) خدايا جانشينان مرا مورد رحمت خویش قرار ده. از آن حضرت پرسيدند جانشينان شما چه کسانی اند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حديث و سنت (و سيرت) مرا روايت می کنند.

راوى حدیث کسى است که قدرت تعلیم و تفسیر و استنباط داشته باشد. معلوم است که هیچ کس با صرف ناقل بودن، صلاحیت جانشینی پیامبر را نمی تواند داشته باشد، لذا در برخی نقل ها (۲) به دنبال راوى حديث و سنت، جمله «فيعلمونها الناس من بعدى» آمده است.

با توجه به این که آن حضرت، راویان حديث و سنت را به صورت مطلق، جانشین خود معرفی کرده است، عالمان دینی در تمام مناصب «تفسیر و تبلیغ آیات الهی و قضاوت و رفع خصومت و زمامداری و تدبیر جامعه» خلیفه ی آن حضرت خواهند بود.

۳. مقبوله ی عمر بن حنظله است که او از امام صادق (علیه السلام) پرسید: اگر در منازعات پیش قاضی یا سلطان باطل برویم، آیا صحیح است یا نه؟ آن حضرت فرمود: اگر به حق هم قضاوت کند باطل است، چون آن، رفتن نزد طاغوت است. ”يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ“ (۳)

سپس آن حضرت فرمود: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَد رَوَى حَدِيثَنَا...؛ باید (آن دو نفر متخاصم و طرف دعوا) در پی کسی باشند که احادیث ما را روايت می کند و حلال و حرام الهی را بررسی کرده و در احکام اسلامی صاحب نظر گشته است. آن گاه باید داوری چنین کسی را بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده ام. در ادامه مقبوله آمده است: فاذا حکم بحکمنا فلم يُقْبَلْ منه فانما استخفَّ بحکم الله و علينا رُدُّ. و الزَّادُ عَلَيْنَا الرَّادُ عَلَى اللَّهِ و هو عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ (۴).

۴. امام محمد باقر (علیه السلام) به اباین تغلب فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، به راستی که من دوست دارم مانن دت و را در می ان شیعی ان خود بینم. (۵)

۵. امام حسین (علیه السلام) در روایتی می فرماید: مجاری الامور و الاحکام علی أیدی العلماء بالله،

ص: ۱۹۷

۱- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ح ۵۹۱۹.

۲- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، باب ۳۱، حدیث ۳۹۴.

۳- نساء، ۶۰.

۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

۵- موسوی خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱/۱۴۴.

جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می باشند.

۶. در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) درباره ی مرجعیت دینی در عصر و زمان غیبت آمده است: فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولاه، فللعوام أن يقلدوه؛ (۲) آن کس از فقها که خویشتن را (از لغزش ها) نگهدارد و از دین خود پاسداری نماید و با خواهش های نفسانی خود مخالفت ورزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او پیروی کنند.

باید دانست هر دستوری از پیامبر و ائمه، در هر مورد، مخصوصاً ولایت مطلقه فقیه که به ما رسیده است باید مطلقاً امتثال نمود و آن، طبق آیات قرآن است: "وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا" (۳) و "وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ" (۴) و "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" (۵).

ص: ۱۹۸

۱- - حسن حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۷.

۲- - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، ص ۳۰۰.

۳- [۵] - حشر، ۷.

۴- - احزاب، ۳۶.

۵- - نساء، ۵۹.

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، بی تا.

ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۴ و ۴۶ و ۴۵.

ابن حجر عسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۶، بی تا.

ابن سینا، المبدأ و المعاد، ۱۳۶۳.

ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ج ۱.

ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بی تا.

ابن فهد، عده الداعی، بی تا.

ابن قدامه، مغنی، ج ۱۰، بی تا.

ابن ماجه القزوینی، سنن ابن ماجه، ج ۲، ۱۳۶۸ و ۱۳۶۶.

ابن منظور، لسان العرب، ج ۷ و ۸، بی تا.

اثبات الهداه، شیخ حر عاملی، ج ۵، بی تا.

احسائی، عوالی اللآلی، ج ۴، بی تا.

احمدی، احمد علی، اسلام و عقاید، ۱۳۳۹.

اردبیلی، عبدالغنی، تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ۱۳۸۱.

اردبیلی، مقدس، حدیقه الشیعه، ج ۲، ۱۳۷۸.

اصفهانى، راغب، تفصیل النشأتین، ۱۳۸۰.

امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ۱۳۶۳.

امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲ و ۱، بی تا.

امام خمینی، وصیت نامه سیاسی - الهی، صحیفه امام، ج ۲۱.

امام خمینی، ولایت فقیه، بی تا.

امین، احمد، ضحی الاسلام، ج ۳، بی تا.

امین، احمد، فجر الاسلام، بی تا.

امینیان، مختار، از اسلام تا ارتداد، بی تا.

انجیل عیسی مسیح، ترجمه تفسیری، ۱۳۶۲.

اندیشه اسلامی ۲، شماره ۱۷، ۱۳۸۵.

انوار العلویة، جعفر بن محمد نقدی، بی تا.

آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۲۲، بی تا.

آمدی، فهرست غررالحکم و دررالحکم.

باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی.

بازرگان، مهری، تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه.

بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار، بی تا.

بخاری، محمد، صحیح بخاری، کتاب الحدود، بی تا.

برنابا، ترجمه: فهیم کرمانی، بی تا.

بروجردی، جامع احادیث شیعه، ج ۲۶، بی تا.

بروجردی، حسین، البدر الزاهر فی صلوات الجمعة و المسافر، بی تا.

البلدان، معجم، یاقوت، ج ۱، بی تا.

بن ابراهیم قمی، علی، تفسیر القمی، ج ۱ و ۲، بی تا.

بن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، بی تا.

بن حسن طبرسی، فضل، مجمع البیان، ج ۲ و ۱ و ۷، ۱۴۰۸ ق.

بن حنبل، احمد، المسند، ج ۴، ۱، بی تا.

بن شاذان، فضل، الايضاح، بی تا.

بن شعبه، حسن، تحف العقول، ج ۲ و ۱، مترجم جعفری، ۱۳۷۷.

بن طیب، محمد، تمهید الاوائل فی تلخیص الدلائل، باقلانی، ج ۳، ۱۴۱۴ ق.

بن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، ج ۶، بی تا.

بن عیسی، مسعود، مجموعه ورام، ج ۲، بی تا.

بن فضل طبرسی، حسن، اعلام الوری، بی تا.

بن فضل طبرسی، حسن، مکارم الاخلاق، ۱۳۷۰.

بن کثیر، اسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ج ۳.

بن محمد (ابن حجر) هیتمی، احمد، صواعق المحرقه، بی تا.

بن محمد مسکویه، احمد، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، بی تا.

بن محمد، محمد، المواعظ العددیه، بی تا.

بن نعمان مفید، محمد، مصنفات الشیخ المفید، ج ۵: تصحیح الاعتقادی، بی تا.

بن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، بی تا.

بهشتی، احمد، غایات و مبادی، ۱۳۸۲.

بیضاوی، عبدالله، تفسیر البیضاوی، ج ۱، بی تا.

بیهقی، ابوبکر، شعب الایمان، بی تا.

تاریخ حصر الاجتهاد، آغا بزرگ تهران، بی تا.

تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲ و ۳، بی تا.

تاریخ کامل ابن اثیر، ترجمه روحانی، ج ۲، بی تا.

ترمذی، محمد، صحیح الترمذی، ج ۲، ۱۳۴۲.

تصنیف غررالحکم و دررالکلم لآمدی، به کوشش و تحقیق مصطفی درایتی، ۱۳۷۴.

تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ۱۳۷۱.

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، بی تا.

توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، ۱۳۸۵.

جامع المقاصد، محقق کرکی، ج ۱۱، بی تا.

جامع المقدمات، آداب المتعلمین، بی تا.

جامی، هفت اورنگ، لیلی و مجنون، بخش ۵، در معنای عشق صادقان و صدق عاشقان.

الجزیری، الشیخ عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ۲۰۰۳م.

جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا، ج ۲، پاییز ۱۳۷۷.

جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹، بی تا.

جوادی آملی، عبدالله، زن در آئینه جلال و جمال، بی تا.

جوادی آملی، ولایت فقیه، ۱۳۸۴.

حائری، مهدی، حکمت و حکومت، بی تا.

حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط ۹، ۱۳۹۴.

حسن زاده آملی، دروس معرفت نفس، ۱۳۸۱.

حسن زاده آملی، اتحاد عاقل به معقول، ۱۳۷۵.

حسن زاده، حسن، شرح فصیح حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه، ۱۳۷۹.

حسن زاده، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، ۱۳۷۵.

حسن زاده، نمط ۳، ۱۳۹۴.

حسن زاده، هزار و یک نکته، ۱۳۶۵.

حسینی طهرانی، توضیح المراد، ۱۳۶۵.

حسینی عاملی نجفی، مفتاح الکرامه، ج ۱۰ بی تا.

ص: ۱۹۹

حسینی مراغی، عناوین.

الحسینی، السید کاظم، اصول الدین، ۱۳۸۵.

الحسینی، محسن، مصباح الهدی، بی تا.

حق شناس، علی، اینترنت، ذکر حیوانات.

حکمت الهی عام و خاص، الهی قمشه ای، ج ۲، بی تا.

حمود، محمد جمیل، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، ج ۱ و ۲، بی تا.

حنفی، حسن، من العقیده الی الثوره، ج ۴، بی تا.

حوض کوثر، اینترنت، ویک پرسش و دانشنامه رشد.

خرمشاهی، بهاء الدین، انصاری، مسعود، پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ۱۳۷۶.

دائرة المعارف طهور، بی تا.

درایتی، مصطفی، معجم الفاظ غررالحکم و دررالکلم، ۱۴۱۳.

الدعوات للراوندی، بی تا.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، بی تا.

دیلمی، حسن، ارشاد القلوب، ترجمه طباطبائی، ج ۱۲ و ۱، ۱۴۱۲ ق.

دیوان حافظ، بی تا.

رازی، امام فخر، تفسیر کبیر، ج ۴، بی تا.

رحمه الباری، ترجمه مختصر صحیح بخاری به زبان فارسی، جزء دوم، باب پنجم، سنگسار کردن محسن، بی تا.

رخشاد، محمد حسین، کتاب در محضر آیت الله بهجت، بی تا.

رفیعی قزوینی، میرزا ابوالحسن، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، ۱۳۶۷.

الزمانی، صاحب، روح بشر، بی تا.

زیلعی، عبدالله، تخریج الاحادیث.

سبحانی، جعفر، الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.

سبحانی، جعفر، الهیات، ج ۲، بی تا.

سبحانی، جعفر، پیشوایی از نظر اسلام، بی تا.

سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ۱۳۶۷.

سبزواری، ملاحادی، اسرار الحکم، ۱۳۸۰ ق و ۱۳۶۱ ش.

سبزواری، ملاحادی، شرح المنظومه، حکمت، ۱۳۶۹.

سبزواری، ملاحادی، شرح المنظومه، منطق، به کوشش حسن زاده، ۱۳۶۹.

سجاد، حسین، مفاتیح الجنان.

سروش و نماز به فارسی، اینترنت، بی تا.

سروش، عبدالکریم، مقاله فقه در ترازو، مجله کیان، شماره ۴۶.

سعادت پرور، علی، ظهور نور، نشر تشیع، بی تا.

سعادت پرور، علی، الشمس المضيئه فی الغیبه و الظهور و الرجعه، ۱۴۱۶ق.

سعدی، گلستان، چاپ دوم، ۱۳۵۵، بی تا.

سلیمان، کامل، یوم الخلاص، بی تا.

سمرقندی عیاشی، محمد، تفسیر العیاشی، ج ۲، بی تا.

سمرقندی، محمد، تفسیر عیاشی، ج ۲.

سمرقندی، محمد، سندبادنامه

سهروردی، فی حقیقه العشق.

سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، بی تا.

سید بن طاوس، اقبال الاعمال، بی تا.

سید رضی، خصائص الائمہ، بی تا.

سید شرف الدین، النص و الاجتهاد، بی تا.

السیوری، المقداد، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، بی تا.

سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۶، بی تا.

شاه آبادی، محمدعلی، رشحات البحار، بی تا.

شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳ و ۴، بی تا.

شرح منظومه، منطق، به کوشش حسن زاده، ۱۳۶۹.

شریعتی، رحمت الله، حکمت احکم، ۱۳۹۳.

شریعتی، علی، امت و امامت، ۱۳۵۷.

شریعتی، علی، زیر بنای توحید، بی تا.

شریعتی، محمد تقی، تفسیر نوین، بی تا.

الشریف، محمد باقر، الجامع الشواهد، ج ۲، بی تا.

شعبانی، اسد الله، اسد الغابہ،

شعیری، محمد، جامع الأخبار، ج ۱، بی تا.

شہید دستغیب، گناہان کبیرہ، ج ۱، بی تا.

شہید مطہری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱ و ۲، بی تا.

شہید مطہری، ختم نبوت، بی تا.

شہید مطہری، شرح مبسوط منظومه، ج ۲.

شہید مطہری، مجموعه آثار، ج ۳.

شیخ اشراف، یزدان شناخت.

الشیخ المفید، المسائل السرویة، ۱۴۱۴هـ.ق.

شیخ انصاری، کتاب المکاسب، چاپ تبریز، بی تا.

شیخ بهائی، الکشکول، جزء اول، بی تا.

شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، بی تا.

شیخ صدوق کمال الدین و تمام النعمه ابن بابویه، مترجم: پهلوان، ج ۱، ۱۳۸۰.

شیخ صدوق، اعتقادات الصدوق، اعتقادات در کمیت قرآن، بی تا.

شیخ صدوق، امالی، بی تا.

شیخ صدوق، خصال ج ۱، بی تا.

شیخ صدوق، خصال، اصول الدین، بی تا.

شیخ صدوق، علل الشرائع.

شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، بی تا.

شیخ صدوق، معانی الاخبار، بی تا.

شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ترجمه غفاری، ج ۱ و ۲، ۱۴۱۳ ق.

شیخ طوسی، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، بی تا.

شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷ و ۹، بی تا.

شیخ طوسی، الرسائل العشر، ۱۴۱۴ ق.

شیخ طوسی، رساله العقائد الجعفریه، مطبوع در «جواهر الفقه»، بی تا.

شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ج ۲۸۰، ۱۴۰۸ ق.

شیخ مفید، المقنعه، بی تا.

شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، القول فی تألیف القرآن و...، به کوشش شیخ الاسلام زنجانی، بی تا.

شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، بی تا.

شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار و طوالع الاسرار، بی تا.

شیرازی، مکارم، پیام قرآن، ج ۸، بی تا.

صانعی، صفدر، سلامت تن و آرامش روان از نظر اسلام، بی تا.

صحیفه مبین، ش ۲۴.

صحیفه نور، ج ۱۱، بی تا.

طبرسی، احمد، احتجاج، ج ۲.

طبرسی، جوامع الجامع، بی تا.

الطیبی، الشیعه و الرجعه، بی تا.

الطریحی، الشیخ فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ش ۲۳، ۱۳۸۹.

طیب، سید عبدالحسین، اطبیب البیان، ج ۳، ۱۳۸۶.

عبدعلی العروسی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، بی تا.

العسکری، أبو هلال، الفروق اللغویه، بی تا.

عطائی، علی، چرا؟ چرا؟ پرسش و پاسخ در مدینه منوره، ج ۱ و ۲، ۱۳۸۳.

علامه امینی، الغدیر، ج ۸ و ۱، بی تا.

علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، به کوشش حسن زاده آملی، ۱۴۱۵ ق.

علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶ و ۲ و ۱۴ و ۸ و ۱۰ و ۳ و ۵، بی تا.

علی بن محمد، ابوالقاسم، کفایه الاثر، بی تا.

غررالحکم و دررالکلم آمدی ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱ و ۲، ۱۳۷۷.

فضل طبرسی، حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰ و ۹ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۴ و ۳، بی تا.

فقیهی رضایی، محمد، قرآن کریم، همراه با شرح آیات منتخب، ۱۳۸۴.

فلسفه رجعت در نظام شیعه، مجله/ پاسدار اسلام/ ش ۳۱۵ و ۳۱۶.

فلسفی، محمدتقی، بزرگسالان و جوان، ج ۱ و ۲، بی تا.

فلسفی، محمدتقی، کودک، ج ۲، بی تا.

الفناری، مصباح الانس، ۱۳۷۴.

الفناری، مصباح الانس، ۱۳۷۴.

الفیروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة و غیرها، ج ۱، بی تا.

فیروزآبادی، مجد الدین، القاموس المحيط، بی تا.

فیض کاشانی، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۳ و ۲، ۱۳۷۷.

فیض کاشانی، محجه البیضاء، ج ۵ و ۴، بی تا.

قائمی، علی، خانواده و مسائل جوانان و نوجوانان، بی تا.

قشیری، ابوالقاسم، الرسالة القشیریة، ۱۳۷۴.

قضایی، محمد قاضی، شرح فارسی شهاب الأخبار، بی تا.

قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۸، بی تا.

قمی، شیخ عباس، کلیات مفاتیح الجنان، با تصحیح سجاد، ۱۳۸۴.

کاشانی، ملافتح الله، تفسیر منهج الصادقین، ج ۵.

مسلم، صحيح، كتاب الرضاع، بي تا.

المشهدى، محمد، المزار الكبير، ١٤١٩ ق.

مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقه، منسوب به امام صادق (عليه السلام)، ترجمه عباس عزيزى، ١٣٨١.

مطهرى، مرتضى، امامت و رهبرى، ١٣٧٩.

مطهرى، مرتضى، پيرامون جمهورى اسلامى، بي تا.

مطهرى، مرتضى، تعليم و تربيت، بي تا.

مطهرى، مرتضى، جهاد، بي تا.

مطهرى، مرتضى، سيره ي نبوى، ١٣٨٥.

مطهرى، مرتضى، علل گرايش به مادىگرى، بي تا.

مظاهرى، حسين، اخلاق و جوان، ج ٢، ١٣٨٧.

معادى خوا، عبدالمجيد، فرهنگ آفتاب، ج ٤، ١٣٨٤.

معجم احاديث الامام المهدي، زيرنظر على كورانى، ج ٨.

معين، محمد، فرهنگ فارسى، ١٣٦٠.

المفردات فى غريب القرآن للراغب الاصفهانى.

مقدسى شافعى، يوسف، عقد الدرر، بي تا.

ملاصدرا، الاسفار، ج ٩ و ١٠ و ١١ و ١٢، بي تا.

ملاصدرا، تفسير القرآن الكريم، ج ٦، بي تا.

ملاصدرا، شرح اصول كافى، ج ٣، بي تا.

ملاصدرا، كتاب العرشيه، بي تا.

ملاصدرا، كتاب العرشيه.

ملاصدرا، مفاتيح الغيب، ۱۳۶۳.

منتظري، حسين علي، رساله استفتائات، ج ۲، بی تا.

منتظري، حسين علي، رساله توضيح المسائل، بی تا.

المنجد، معلوف.

المنهاج شرح امام نُووی بر صحيح مسلم، دارالفکر، بی تا.

موسوی خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱، بی تا.

ناسخ التواريخ، حالات رسول (صلى الله عليه و آله)، سپهر، بی تا.

نائینی، محمدحسین، تنبيه الامه و تنزيه المله، بی تا.

نجفی، عبدالکریم، منتخب الانوار المضيئه في ذكر القائم الحجة، ۱۴۰۱ ق.

نجفی، محمدحسن، جواهر الكلام، ج ۲۱ و ۲۲، بی تا.

نعمانی، محمد، الغيبة، بی تا.

النوادر للراوندي.

نقدی، جعفر بن محمد، انوار علويه

نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۲ و ۱ و ۲ و ۱۵، بی تا.

نهج الفصاحه، به کوشش مرتضی فرید تنکابنی، ۱۳۸۰.

نیشابوری، مسلم، صحيح مسلم، كتاب الرضاع، ج ۴ و ۶، بی تا.

نیلی پور، مهدی، فرهنگ جوان، تابستان ۱۳۸۶.

ورام، مسعود، تنبيه الخواطر و نزهه النواظر، ج ۲ و ۱، بی تا.

هادوی، مهدی، ولایت فقیه، بی تا.

هاشمی، جواهرالبلاغه، بی تا.

هجرائى، على، امام زمان را ابصالح چرا، بى تا.

هدايه فى تنظيم غرر الحكم، ١٣٧١.

هندى، على، كنز العمال، ج ١٥٨، بى تا.

هوردن، ويليام، راهنماى الهيات پروتستان، ترجمه ميكائيليان، ١٣٦٨.

هيشمى، على، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ٨.

يزدى، مصباح، آموزش عقايد (سه جلدى)، ١٣٧٧.

يوسفيان، حسن، كلام جديد، ١٣٨٩.

يوسفيان، حسن، مباني اندیشه اسلامى ٢، بى تا.

www.jamaran.ghasam.Ir

www.Farsnews.Com/newstex

www.hawzah.net

www.jamnews.com/Tex

www.porseman.org

www.welayatnet.com

ص: ٢٠١

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

